

تاریخ

شیعه و فرقه های اسلام

تا قرن چهارم

مستل بر :

فرق اولیه اسلام و سنت و جماعت و

مذاهب فقهی و کلامی و فرق شیعه اعم

از شیعه امامیه و خلافة و اسماعیلیه .

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

ایستاد و مؤلفان اسلام

کتابخانه مؤلفان ایرانی

۱۰۰

۱۰

۱

۴



انتشارات اشراقی خیابان جمهوری اسلامی

تلفن ۳۱۹۹۰۸-۳۰۲۸۵۴

پشت ۶۵۰ ریال

94994

تاریخ

شیعه و فرقه های اسلام
تا قرن چهارم

مستل بر :

فرق اولیه اسلام و سنت و جماعت و
مذاهب فقهی و کلامی و فرق شیعه اعم
از شیعه امامیه و خلاه و اسماعیلیه.

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

انتشارات اشراقی

تهران - خیابان جمهوری اسلامی - تلفن ۳۱۹۹۰۸

نام کتاب : تاریخ شیعه و فرقه های اسلام
تألیف : دکتر محمد جواد مشکور
چاپخانه : چاپ افست مروی
صحافی : صنوبر
تیراژ : سه هزار نسخه
ناشر : کتابفروشی اشراقی
چاپ سوم ۱۳۶۲ - تهران

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۴-۲	اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس
۶-۴	حدیث غدیر
۸-۷	سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر
۱۲-۹	چگونگی بیعت علی بن ابیطالب
۱۴-۱۳	دوستان علی بن ابیطالب
۱۷-۱۵	اختلاف درباره فدک
۲۰-۱۷	حدیث تفرقه
۲۱-۲۰	اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا
۲۳-۲۲	خلافت عثمان
۳۰-۲۴	خلافت علی بن ابیطالب
۳۲-۳۱	خلافت حسن بن علی
۳۴-۳۲	رفتار بنی امیه با شیعه
۳۶-۳۵	شهادت حسین بن علی و واقعه کربلا
۳۷	فرق اسلام
۳۸-۳۷	خوارج
۴۱-۳۹	شیعه
۴۴	مرجئه
۴۴	اختلاف درباره امامت
۴۴	قائلین به اتفاق و اختیار امامت
۴۵	طرفداران نص
۴۵	قائلین به نص جلی
۴۵	قائلین به نص خفی
۴۶	امامت فاضل و مفضول
۴۷	اختلاف درباره قوم و قبیله امام
۴۹-۴۷	امامت از نظر شیعه امامیه
۵۲-۴۹	دلایل امامت علی (ع)

فهرست مطالب	چهار
۵۳-۵۲	خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)
۵۴-۵۳	توابعین
۵۵-۵۴	قیام مختار
۵۹-۵۵	کیسانیه و محمد بن حنفیه و فرق کیسانیه
۶۳-۵۹	زیدیه و فرق آن
۶۵-۶۳	معتزله
۶۵	اصول پنجگانه معتزله
۶۶	فرق معتزله
۶۸-۶۷	علم کلام در اسلام
۷۰-۶۸	اشاعره
۷۳-۷۰	کلام در شیعه
۷۶-۷۳	بعضی از متکلمان نخستین شیعه
۷۸-۷۶	شیعیان عباسی
۸۲-۷۸	ابومسلم خراسانی
۸۶-۸۲	فرق شیعه عباسی
۸۸-۸۶	شیعیان علوی
۹۳-۸۸	بقیه ائمه شیعه امامیه
۹۳	مبانی شریعت اسلام
۹۴-۹۳	قرآن
۹۵-۹۴	سنت
۹۵	مسانید و مصنفات
۹۶-۹۵	اجماع
۹۸-۹۶	قیاس و عقل
۹۹-۹۸	تعریف فقه
۹۹	اجتهاد
۹۹	افتاء
۹۹	مجتهد جامع الشرایط
۱۰۰-۹۹	اهل حدیث و رای

فهرست مطالب	پنج
۱۰۱-۱۰۰	مذاهب اربعه
۱۰۲-۱۰۱	امام ابوحنیفه
۱۰۳-۱۰۲	امام مالک
۱۰۴-۱۰۳	امام شافعی
۱۰۴	امام احمد حنبل
۱۰۵-۱۰۴	مذاهب منسوخه سنت و جماعت
۱۰۶-۱۰۵	فقه جعفری
۱۰۷-۱۰۶	فقه زیدی
۱۰۷	اعتقادات خاص شیعه
۱۰۸-۱۰۷	امامت و ولایت
۱۰۸	عصمت
۱۰۹-۱۰۸	تقیه
۱۱۰-۱۰۹	بداء
۱۱۰	متعہ
۱۱۲-۱۱۰	رجعت
۱۲۴-۱۱۲	عقاید کلامی شیعه
۱۲۴	مهدی
۱۲۸-۱۲۴	مهدی در اسلام
۱۳۰-۱۲۸	مهدی در شیعه
۱۳۱-۱۳۰	اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم
۱۳۲-۱۳۱	قائم آل محمد
۱۳۵-۱۳۲	علائم ظهور
۱۳۶-۱۳۵	ظهور قائم
۱۳۸-۱۳۷	نواب اربعه
۱۳۹-۱۳۸	نایب اول
۱۳۹	نایب دوم
۱۴۱-۱۴۰	نایب سوم

شش	فهرست مطالب
نایب چهارم	۱۴۱
مدعیان بابیت	۱۴۲
حسین بن منصور حلاج	۱۴۲ - ۱۴۴
ابن ابی العزاقر (شلمغائی)	۱۴۴ - ۱۴۵
ابومحمد شریعی	۱۴۵
محمد بن نصیر نمیری	۱۴۶
احمد بن هلال عبرتایی	۱۴۶
ابوطاهر محمد بن علی بن بلال	۱۴۶
فرق شیعه امامیه	۱۴۶ - ۱۵۱
غلاة شیعه	۱۵۱ - ۱۵۲
نهی ارغلو در قرآن و حدیث	۱۵۲ - ۱۵۴
غلاة و قرآن	۱۵۴ - ۱۵۶
غلو در باره پیغمبر وائمه	۱۵۶ - ۱۶۰
بیزاری علی وائمه طهار از غلاه	۱۶۰ - ۱۶۸
فرق غلاة	۱۶۸ - ۱۸۶
اسماعیلیه	۱۸۷
منابع اسماعیلیه	۱۸۷ - ۱۸۹
اسماعیل بن جعفر	۱۸۹ - ۱۹۱
ابوالخطاب	۱۹۱ - ۱۹۵
محمد بن اسماعیل	۱۹۵ - ۱۹۶
میمون قداح و پسرش عبدالله	۱۹۶ - ۲۰۳
دندان	۲۰۳ - ۲۰۵
امامان مستور	۲۰۵ - ۲۰۷
امام مستودع و مستقر	۲۰۷ - ۲۱۰
نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه	۲۱۰
دور ظهور و تاسیس دولت فاطمی	۲۱۰ - ۲۱۳
نسب فاطمیان	۲۱۳ - ۲۱۵

هفت	فهرست مطالب
۲۱۷-۲۱۵	قرامطه
۲۱۹-۲۱۷	وضع اجتماعی قرامطه
۲۲۱-۲۱۹	روابط قرامطه و فاطمیان
۲۲۴-۲۲۱	مستعلویه و نزاریه
۲۲۵-۲۲۴	حسن صباح و دعوت جدید
۲۲۶-۲۲۵	القاب اسماعیلیه
۲۳۱-۲۲۶	عقاید کلامی اسماعیلیه
۲۳۴-۲۳۱	فرق اسماعیلیه
۲۴۹-۲۳۵	فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام
	فهرست شجره نسبها و گراورها
۵	شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی کنند
۳۳	شجره نسب بنی امیه
۸۳	شجره نسب آل عباس
بین صفحه ۸۶ و ۸۷	شجره نسب آل ابی طالب
۲۰۹	شجره نسب ائمه مستقر و مستودع اسماعیلی و دروز
۲۱۵-۲۱۴	شجره نسب خلفای فاطمی مصر
۲۱۹	شجره نسب قراسطه بحرین
۲۵۰	جنود عقل و جهل
۲۵۱	مخالطه جنود عقل و جهل
۲۵۲	هدایت ملائکه و وسوسه شیاطین
۲۵۳	صورت خیالی دجال

پیشگفتار

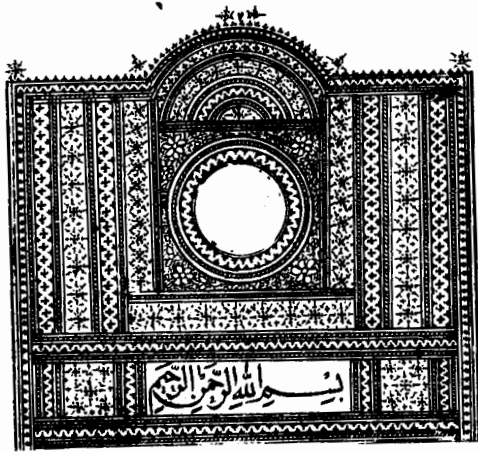
این کتاب در اصل مقدمه‌ای بوده که نگارنده بر ترجمهٔ «فرق الشیعه» نوبختی تحت عنوان «نگاهی به شیعه و دیگر فرقه‌های اسلام تا پایان قرن سوم هجری» نوشته است. چون برای دانشجویان درس فرق و مذاهب اسلام استفاده از کتاب حجیم ترجمهٔ «فرق الشیعه» که تنها کافی بود همین مقدمه را بخوانند مشکل مینمود، از این لحاظ در تسهیل کار ایشان بر آن شد که مقدمهٔ مزبور را بطور مستقل تحت عنوان «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم» منتشر سازد.

در این کتاب مختصر مولف کوشیده است غالب اطلاعاتی را که یک متتبع و طالب معرفت تاریخ تحولات شیعه و فرقه‌های اسلام در قرون اولیهٔ هجری احتیاج دارد بطور فشرده و جامع در حدود دویست و پنجاه صفحه با روشی تحقیقی و منصفانه به رشتهٔ تحریر درآورد. برای آنکه کتاب از هر جهت مورد اعتماد باشد تا آنجا که توانستم کوشیدم که منبع و مآخذ هر مطلب را در ذیل صفحات آن ذکر کنم تا پژوهندهٔ دانشمند اگر بخواهد در سطح گسترده‌تری به تحقیق پردازد به اصل آن منابع مراجعه نماید.

روش تحقیق نگارنده در این مختصر نخست بحث دربارهٔ ریشهٔ اختلاف بین مسلمین و پیدایش مذهب شیعه و دیگر فرقه‌های اصلی اسلام چون خوارج و مرجئه و مذهب عامه و سواد اعظم مسلمین بوده است. سپس دربارهٔ اختلاف مسلمین در امر امامت و فرق کلامی اسلام چون معتزله و اشاعره به گفتگو پرداخت. آنگاه در پیرامون مبانی فقهی شریعت اسلام بحث جامعی نموده و از مذاهب اربعهٔ سنت و جماعت سخن به میان آورده است.

غیر از ذکر فرقه‌هایی که بر حسب توالی تاریخی در این کتاب آمده، سعی و همت نگارنده بیشتر متوجه این مسئله بوده که وضع شیعه و تحولات آنرا تا قرن چهارم روشن کند و بویژه در بارهٔ سه فرقه بزرگ شیعه که فرق جعفری و غلاة و اسماعیلیه باشند بطور مستوفی بحث نماید.

برای راهنمایی دانشجویان و پژوهندگان که بخواهند پژوهش و تتبع تازه‌ای نمایند در آخر این کتاب فهرست نسبتاً جامعی از کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام بیفزود، و امید است این مختصر مورد قبول دانشمندان و استفادهٔ دانش‌پژوهان واقع شود.



اِخْتِلَافُ بَيْنِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ

پیش از اینکه سخن از سقیفه بنی ساعده به میان آوریم ، وبا از اختلاف شیعه ومخالفان اموی ایشان بعد از قتل عثمان سخن گوئیم ، بهتر است به عقب رفته و اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس را در روزگار جاهلیت جستجو نمائیم . به عقیده من ریشه دشمنی بین ابوسفیان و رسول خدا ، و بین شیعه و بنی امیه ، و بین بنی امیه و بنی عباس این اختلاف بوده است :

چنانکه می دانیم نفوذ وسلطه قریش بر مکه وخانه کعبه از زمان قصی بن کلاب نیای بزرگ رسول خدا آغاز می شود . گویند قصی کودک بود که پدرش درگذشت ومادرش بامردی از بنی قضاعه ازدواج کرد ، وبه مرزهای شام رفت . قصی در آنجا در نزد شوهر مادرش بزرگ شد ، سپس به مکه آمد ودختر امیر خزاعی مکه را به زنی گرفت . پس از مرگ پدرزنش قبیله خود را که قرشی ها بودند گردآورد ، و از قضایان که خویشان شوهر مادرش بشمار می رفتند نیز

یاری خواست، و خزایان را که تا آن گاه بر مکه فرمان میراندند شکست داده به امارت مکه رسید، و تولیت خانه کعبه را به دست گرفت.

فصی قبیله قریش را در مکه و پیرامون کعبه جای داد و برای آنان انجمنی بنام دارالندوة ساخت، و منصب کلیدداری و سقایت و رفاقت (آب دادن و پذیرایی از زائران) را به عهده گرفت. اختلافاتی کم و بیش پس از مرگش بر سر این مناصب بین فرزندان او روی داد، تا اینکه نوبت به هاشم بن عبدمناف رسید. هاشم با وجود آنکه از برادرش عبدشمس خردسال تر بود، ولی چون مردی توانگر و بخشنده بود، و نیز برادرش عبدشمس غالباً به سفر می رفت، فرصت آن را یافت که مناصب رفاقت و سقایت و کلیدداری خانه کعبه را به خود اختصاص دهد.

برادرش عبدشمس به گمنامی درگذشت، اما پسر او امیه بن عبدشمس از عمری خود هاشم اطاعت ننمود و دعوی ریاست بر قریش کرد. چون امیه را برخی از مخالفان هاشم یاری می کردند، اختلاف در میان آندو بالا گرفت و کار به داوری کاهنی خزاعی انجامید. کاهن با ادای جمله های مسجع و مقفایی به داوری پرداخت و امیه را محکوم ساخته، حق را به جانب هاشم داد. در نتیجه این داوری امیه ناگزیر شد که مدت ده سال از مکه تبعید شود و به شام رود. این نخستین دشمنی بین خاندان عبدمناف بود که حاصل آن منتهی به کینه و اختلاف بنی هاشم و بنی عبدشمس گردید^۱. این دشمنی تا زمان بعثت رسول خدا ادامه داشت، و چون آن حضرت به پیامبری مبعوث شد، ابوسفیان بن حرب بن امیه که در آن گاه از بزرگان قریش بشمار می رفت، و پس از مرگ ابوطالب ریاست آن طایفه را بر عهده داشت بنا به سابقه دشمنی اجدادی، تا آنجا که توانست با رسول خدا که از بنی هاشم بود خصومت و دشمنی ورزید، و چون طالع محمد را بلند یافت و آینده سیاسی او را درخشان دید، برای خاطر دنیا، و نه دین، به ظاهر قبول اسلام کرد، تا بتواند برای خود و فرزنداناش در دستگاه محمدی مقام و منصب جدیدی پیدا کند. همین اختلاف دیرین بین بنی هاشم و بنی امیه بود

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۰۸۸-۱۰۹۹؛ الکامل ابن اثیر ج ۲ ص

که پس از قتل عثمان موجب تجاوز معاویه بن ابوسفیان به حق مسلم علی در خلافت گردید، که به عکس العملی منطقی و حقانی بنام فرقه شیعه انجامید.

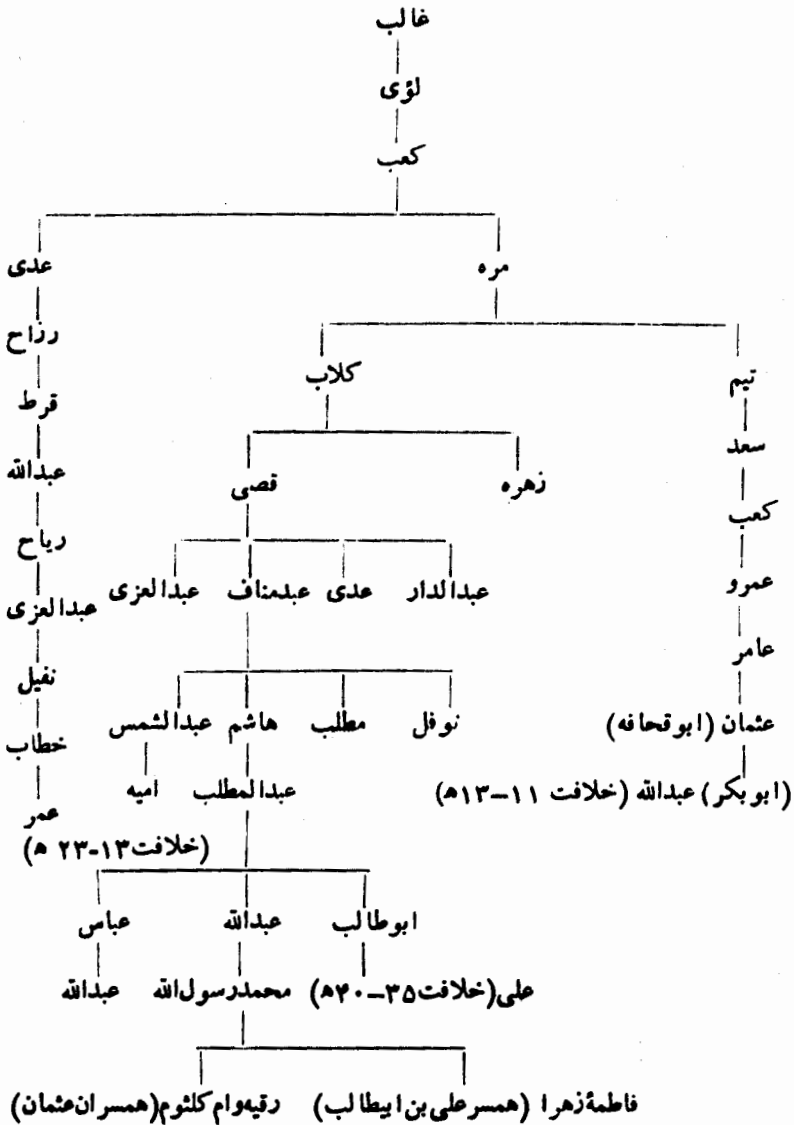
حدیث غدیر :

در اواخر ذی قعدة سال دهم هجری پیامبر خدا با زنان و یاران و کسان بسیار برای زیارت خانه کعبه به مکه رفت . چون سفرهایی که پیش از این به مکه کرده بود همگی صورت عمره داشت ، این تنها حج پیغمبر خدا در دوره زندگانی او به خانه کعبه بود ، و چون در آخرین سال زندگی پیغمبر روی داده آنرا حجة الوداع خوانده اند . علی که در این هنگام از يك مأموریت جنگی از یمن فرا رسیده و چند قربانی برای حج پیغمبر آورده بود، کسی را به جای خود بر لشکریان خویش گمارده به رسول خدا پیوست . لشکریانی که با وی از یمن آمده بودند غیبت او را مفتتم شمرده از غنائم چند دستی جامه برداشته بر تن کردند . پس از ادای مراسم حج علی بازگشت و چون لشکریان را در آن حال دید بر آشفست و به گمارده خود گفت چرا ایشان بی فرمان من این جامه ها را پوشیده اند ؟ وی گفت که من این جامه ها را بر آنان پوشانیدم تا آراسته و زیبا باشند. علی فرمود که جامه ها بر کنند و بجای خود بگذارند . لشکریان او از علی سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا بردند ، پیغمبر برای فرونشاندن این فتنه برخاست و خطبه ای ایراد فرموده در آن میان گفت : «ایها الناس لان شکوا علیاً ، فوالله انه لا خشن فی ذات الله ، اوفی سبیل الله ، من یشکی» ، ^۱ یعنی «ای مردم از علی شکوه نکنید ، به خدای سوگند وی در امری که مربوط به خدا و در راه حق باشد سختگیرتر از آن است که از او گله توان کرد» . پس از ادای مراسم حج رسول خدا با اردوی خود به سوی مدینه بازگشت .

در هیجدهم ذی حجة سال دهم هجری در راه به آگیری به نام غدیر خم که نزدیک جایی بنام جحفه بود رسید. مسلمانان در آنجا با رسول خدا از ستوران خود فرود آمدند، تاچندی یاسایند . در اخبار شیعه آمده که در این هنگام آیه:

۱- سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۵۰ : طبری ، تاریخ الرسل و الملوك ج

شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی



« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس »^۱، یعنی « ای پیغمبر برسان آنچه را که بر تو از سوی پروردگارت نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام او را نرسانیده باشی، خداوند ترا از مردم نگاه میدارد » نازل شده است. سپس پیغمبر بر منبری از جهاز شتر بالا رفت و علی را با خود بر آن بلندی برد، و پس از خواندن خطبه‌ای که آنرا محدثان عامه و خاصه خطبه حجة الوداع گویند، دست علی را گرفته فرمود: « من کنت مولا فهاذا علی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه... » یعنی « هر که من سرور و خواجه اویم، علی سرور و خواجه اوست، خدا یا دوست بدار کسی که او را دوست دارد، و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد ». همه عامه و خاصه ابن حدیث را نقل کرده‌اند، منها محدثان و مورخان عامه آنرا مربوط به نارضایی لشکریان علی از او میدانند، ولی محدثان خاصه بنا به آیه « الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً »^۲، یعنی « امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم »، حدیث غدیر را دلیل جانشینی حضرت علی میدانند. سپس حدیث دیگر از پیغمبر روایت کنند که فرمود: « یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهم لئن یفترقا... » یعنی « ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها را می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خویشان خاص و اهل بیت من است، و آندو از هم جدا نیستند »^۳.

به قول مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف حدیث « من کنت مولا... » را پیغمبر در سال ششم هجری در هنگام بازگشتن از جنگ حدیبیه درباره علی قبل از نیر گفته است^۴.

۱- سوره پنجم (المائدة) آیه ۶۷.

۲- سوره پنجم (المائدة) آیه ۳.

۳- تاریخ یعقوبی طبع نجف ج ۲ ص ۹۰-۹۳؛ اعیان الشیعه تألیف سید محسن العاملی ج ۲ ص ۴۰۵-۴۲۴. درباره حدیث غدیر و ثقلین و اختلاف روایت آن رجوع شود به کتاب التدبیر تألیف شیخ عبدالحسین احمد امینی طبع بیروت.

۴- التنبیه و الاشراف طبع نجف ص ۲۲۱.

سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر:

مقارن رحلت رسول خدا هنگامی که علی و ابن عباس مشغول غسل دادن جسد پیغمبر بودند، انصار یا مسلمانان مدینه در زیر سقی که آنرا سقیفه بنی ساعده می گفتند گرد آمده امارت سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج را خواستار شدند. در این مجلس اسید بن حضیر که رئیس قبیله اوس بود از نظر رقابتی که با خزرج داشت به نزد مهاجران آمد و ایشان را از ادعای امارت سعد بن عبادہ خزرجی آگاه کرد. ابوبکر و عمر با ابوعبیده بن الجراح و گروهی از مهاجران به سقیفه رفتند، دیدند که سعد بن عبادہ با حال بیماری نشسته و سخنگوی از طرف او فضایل وی و قبیله اش را برای مردم شرح میدهد، و می گوید همین انصار بودند که رسول خدا را در شهر خود پناه دادند، حال آنکه خویشان و ندان او که قریش باشند به دشمنی او برخاستند، و وی را ترك کردند. از این جهت فرمانروایی اسلام باید در دست انصار باشد. سپس ابوبکر برخاست و شرحی در فضایل مهاجران بیان کرد و گفت همین مهاجران بودند که پیش از شما به دین اسلام درآمدند و دعوت پیغمبر را پذیرفتند و جان خود را بر کف نهاده از مکه به مدینه مهاجرت کردند. چون سخن بدینجا رسید انصار گفتند حال که چنین است «منّا امیر و منکم امیر»، یعنی «یک امیر و فرمانروا از ما و یک امیر و فرمانروا از جانب شما باشد» که هر یک در شهر خود، مدینه و مکه به فرمانروایی پردازد. بشیر بن سعد که از بزرگان خزرج و از خویشان سعد بن عبادہ بود بمحض اینکه دید انصار به بیعت با سعد بن عبادہ همداستان گشته اند از جهت رشکی که بر سر عم خود سعد بن عبادہ داشت برخاست و با فرمانروایی سعد بن عبادہ مخالفت کرده گفت که مهاجران را بر انصار از نظر سابقه حق تقدم در اسلام است، و رسول خدا خود از قریش بود و قوم وی به جانشینی او سزاوارتر از ما می باشند.

در این هنگام ابوبکر برای فرونشاندن اختلاف برخاست و شرحی درباره وجوب وحدت اسلام، و یگانگی و اتحاد مسلمانان بیان کرد و این حدیث را از پیغمبر روایت نمود که فرمود: «الائمة من قریش» یا «الخليفة من قریش»،

یعنی «امامان و جانشین رسول خدا باید از قریش باشند». این حدیث را سیوطی در تاریخ الخلفا به اختلاف در چند وجه به شرح زیر ذکر کرده است: «الائمة من قریش ماحکوموا فعدلوا، و وعدوا فوفوا، و استرحموا فرحموا»، یعنی «امامان از قریش اند زیرا اگر فرمانروایی کنند داد و رزند، و اگر وعده دهند وفا نمایند، و اگر از ایشان بخشایشی خواسته شود بر مردمان ببخشند و رحم کنند»، و نیز روایت کرده است که:

«الملك فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی الحبشة»، یعنی پادشاهی در قریش و قضاوت و داوری در انصار و اذان گویی [مراد بلال حبشی است] در حبشیان است، و نیز روایت کرده:

«الخلافة فی قریش، و الحكم فی الانصار، و الدعوة فی الحبشة»، یعنی «خلافت در قریش، و داوری در انصار، و دعوت در حبشیان است» و نیز روایت کرده:

«الامراء من قریش ابرارها امراء ابرارها و فجارها امراء فجارها»، یعنی «امیران از قریش اند نیکان ایشان امیران نیکان و بدان ایشان امیران بدان آنان هستند»^۱.

بر اثر حسن عقیدتی که مهاجر و انصار به رسول خدا داشتند بدون آنکه در صحت و سقم این حدیث تحقیق کرده باشند آنرا پذیرفتند. در این هنگام ابوبکر پیشنهاد کرد که مسلمانان به ابوعبیده بن الجراح یا عمر بن خطاب بیعت کنند و یکی از آن دو را به جانشینی پیغمبر برگزینند. هر دوی ایشان از پذیرفتن این امر امتناع کرده گفتند تو بر ما برتری داری زیرا قدیمترین مهاجران در اسلام و یار غار پیغمبر هستی و در هنگام بیماری رسول خدا به جای او نمازگزاردی، از این رو خلافت ترا سزد. در حال آن دو به سوی ابوبکر رفته و با بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود با وی بیعت کردند. ابوبکر به مسجد رسول خدا رفت و مسلمانان دسته دسته از مهاجر و انصار به سوی او می شتافتند و بیعت می کردند. اما سعد بن عباد به بیعت ابوبکر در نپامد و در مسجد برای نماز حاضر نمی شد تا آنکه ابوبکر در گذشت و عمر به خلافت نشست. در روزگار او سعد به بیعت عمر در

نیامد و به‌شام رفت و در محلی بنام حوران کشته شد. گویند شیعی که از خانه خود بیرون می‌آمد ناگهان در تاریکی دوتیر به‌سوی وی رها شد و از آن زخم به قتل رسید^۱. قتل مرموز او را به جنیان نسبت داده‌اند (ترجمه فرق‌الشیعه ص ۶). ظاهر آکشته شدن وی به تحریک عمر بوده است.

چگونگی بیعت علی بن ابیطالب :

در این هنگام مسلمانان به چهار دسته شده بودند: گروه کثیری طرفدار بیعت ابوبکر بودند، و گروهی از انصار هنوز امید امارت سعد بن عباد را داشتند، عده‌ای قلیل از بنی‌هاشم و انصار طرفدار خلافت علی بودند، و دسته چهارم عثمان و بنی‌امیه بودند که هنوز در امر خلافت متردد بودند و نمی‌دانستند به کدام دسته روی آورند.

علی و ابن عباس که از شستن و به‌خاک سپردن جسد پیغمبر فارغ شده بودند، به قصد رفتن به خانه نزدیک مسجد پیغمبر به ابوسفیان بن حرب مصادف شدند، ابوسفیان روی به آنان کرده گفت «من گرد و خاک انبوهی را می‌بینم که آنرا جز خون فرو نخواهد نشاند، ای فرزندان عبد مناف چرا بایستی ابوبکر در کار شما دخالت کند، کجا هستند آن دومیظلوم ضعیف علی و عباس، چرا امر خلافت باید به دست کمترین خانواده قریش (ابوبکر) بیفتد، سپس روی به علی کرده گفت دستت را بمن بده تا با تو بیعت کنم، بخدای سوگند اگر تو بخواهی برای تو اسبان و مردانی فراهم آورم». علی چون می‌دانست که اوقصد فتنه دارد روی از وی بگردانید و او را از خود براند و گفت بخدا سوگند تو جز فتنه قصدی نداری، و توهمانی که مدتهای دراز با اسلام دشمنی کردی، ما را به نصیحت تو حاجتی نیست.

در این هنگام عثمان و بنی‌امیه و عبدالرحمن بن عوف و بنی زهره در کناری گردآمده متردد بودند، که ناگاه عمر به ایشان رسید و گفت بیهوده اینجا چرا جمع شده‌اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. پس همگی برخاستند و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۰-۱۸۲۵، ابن قتیبه دینوری: الامامة

والسياسة ج ۱ ص ۲-۱۰

به مسجد رفتند و با ابوبکر بیعت کردند.

اما بنی‌هاشم و چند تنی از انصار در خانه علی و فاطمه جمع شده و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، می‌خواستند علی را به پیشوایی برگزینند. شبانگاه علی، فاطمه دخت رسول خدا را برستوری نشاند به انجمنهایی که انصار در خانه‌های خود تشکیل داده بودند رفت و از ایشان یاری خواست. همه گفتند ای دخت رسول خدا اکنون کار از کار گذشته و بیشتر انصار با ابوبکر بیعت کرده‌اند، اگر پسرعموی تو علی قیلاً از ما یاری خواسته بود از او حمایت می‌کردیم. علی گفت من چگونه می‌توانستم جسد رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و او را به خاک نسپرم و برای طلب ریاست به پیش شما آیم. سپس فاطمه گفت شوهرم ابوالحسن کاری را کرده که سزاوار او بود.

بامدادان عمر با گروهی به در خانه علی آمد تا کسانی را که در آنجا جمع شده‌اند به بیعت ابوبکر ببرد. ایشان همچنان امتناع کردند. گفت اگر بیعت نکنید این خانه را خواهم سوزانید. زبیر بن عوام با شمشیر آخته بیرون دوید، عمر گفت تا شمشیر او را گرفته و بردیوار زده بشکستند. آن جماعت بیرون شده و به بیعت ابوبکر روی آوردند.

به قول ابن قتیه علی به نزد ابوبکر آمد و گفت که من به این امر از شما سزاوارترم و بر شماست که با من بیعت کنید، سپس به خویشاوندی خود با رسول خدا اشاره کرد و گفت در این مورد به من ستم روا داشته‌اید. عمر او را گفت ای علی تو هیچگاه از خلافت دور نیستی، و نوبت تو هم بزودی فرا خواهد رسید. ابوبکر گفت اگر می‌خواهی بیعت نکنی من ترا به این کار مجبور نمی‌کنم. ابو عبیده بن الجراح گفت ای عموزاده تو هنوز جوانی، و اینان پیرند و سالخورده و ترا هنوز تجربه این کار و معرفت به اداره امور نیست، و من می‌دانم که ابوبکر در این کار از تو نیرومندتر است. این امر را به ابوبکر واگذار، زیرا اگر زندگی دراز بایی خلافت به تو هم خواهد رسید، و ما هیچکدام منکر فضیلت و دین و علم و فهم و سابقه و نسب و الای تو نیستیم و می‌دانیم که تو داماد رسول خدا هستی. علی گفت ای مهاجران سلطنت محمد را بر عرب از خانواده او خارج نکنید و حق خاندان او را ضایع مسازید. پندای سوگند من در این امر از همه مردم حق

بیشتری دارم زیرا ما اهل بیت پیغمبریم وقاریان قرآن و فقیهان دین و هالم به سنت رسول الله هستیم. بشیر بن سعد انصاری که در آن مجلس حاضر بود روی به علی کرده گفت ای علی اگر این سخنان را انصار پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند از تومی شنیدند حتی دوتن هم از ایشان در بیعت با تو مخالفت نمی کردند . علی از آن مجلس بیرون آمد و به خانه خود رفت.

روز دیگر عمر به نزد ابوبکر آمد و او را گفت ترا خلیفه رسول الله می گویند پس چرا کاری نمی کنی که علی با تو بیعت کند. ابوبکر بسیار بگ-ریست ، و کسانی را به نزد علی فرستاده او را پیش خود خواند. آنان علی را به نزد او آوردند و گفتند بیعت کن. علی خودداری کرد . ابوبکر همچنان ساکت بود و سخن نمی گفت، عمر ابوبکر را گفت درباره علی چه فرمایی ؟ ابوبکر گفت تا هنگامی که فاطمه در کنار اوست او را بدین کار مجبور نکنم . چون سخن از حضرت فاطمه به میان آمد، ابوبکر گفت که من از خشم پیغمبر و خشم فاطمه به خدا پناه می برم. روزی به مسجد آمد و گفت ای مردم مرا رها کنید و مرا نیازی به بیعت شما نیست، بیعت خود را با من فسخ کنید. او را گفتند ای خلیفه رسول خدا ما چگونه این کار توانیم کرد. کار خلافت بی قبول تو به سامان نرسد.

علی از بیم ایجاد شکاف در میان مسلمین قصد بیعت داشت ، ولی فاطمه او را از این کار مانع میشد ، به قول ابن قتیبه حضرت فاطمه هفتاد و پنج روز پس از پدر بزیست. گویند سرانجام حضرت علی پس از چهل روز به ابوبکر دست بیعت داد . به قول ابن اثیر امیرالمومنین علی پس از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد . ابن قتیبه گوید چون فاطمه درگذشت علی کس به پیش ابوبکر فرستاد و او را به خانه خویش خواند . ابوبکر به خانه علی آمد و در آنجا عده ای از بنی هاشم جمع بودند . علی رو به ابوبکر کرده و گفت ای ابوبکر این که ما با تو بیعت نکردیم از جهت انکار فضیلت تو نبود ، از اینجهت بود که میدانیم در این کار ما را حقی است ، و تو خودسرانه بدین کار دست زدی . پس آنگاه فرمود و عده گاه ما فردا در مسجد خواهد بود، و من ان شاء الله برای بیعت بدانجا خواهم آمد . بامدادان ابوبکر به مسجد آمد و علی فرا رسید و سابقه و فضیلت او را در اسلام بستود و پیش آمد و با وی بیعت کرد . مردمی که در آنجا بودند پیش آمده

و همگی گفتند ای ابوالحسن کار نیکویی کردی، چون بیعت علی به انجام رسید، ابوبکر سه روز پیاپی از مردم می‌خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند می‌توانند بیعت خود را با وی فسخ کنند. علی برخاست و گفت ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای ما بازدارد و واپس اندازد.^۱

در احادیث زیدیه و اسماعیلیه و امامیه آمده است که سلمان فارسی از اصحاب رسول خدا و هواخواهان علی بود، پس از بیعت اصحاب با ابوبکر از فرط اندوه و تأسف به زبان پارسی گفت: «کردید و نکردید». این عبارت را به زبان عربی «فعلتم و لم تفعلوه»، و «اصبتم و اخطاتم»، یعنی نیکو کردید و اشتباه کردید ترجمه کرده‌اند، و در تفسیر آن نوشته‌اند که «اصبتم ذالمن منکم و لکنکم اخطاتم اهل بیت نیکم»، یعنی «در باره سالخورده‌ترین خودکار نیکو کردید، ولی در باره اهل بیت پیغمبرتان به خطا رفتید». معتزله در معنی این حدیث نوشته‌اند که: «استخلفتم خلیفه و نعم ما فعلتم الا انکم عدلتم عن اهل البیت»، یعنی «خلیفه‌ای را تعیین کردید و چه نیک‌کاری کردید، ولی از اهل بیت پیغمبر روی گرانیدید^۲». از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت: چون این عبارت را از سلمان شنیدم از او بدم آمد و گفتم این سخن را جز از جهت بغض بر ابوبکر نگفته‌است.^۳

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵-۱۸۳۰؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۳۲۵، ۳۳۲؛ الامامة و السیاسة تألیف ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۱-۱۶؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۲-۱۰۵.

۲- رک، الدرجات الرفیعة، تألیف سید علی‌خان المدنی شیرازی طبع نجف ۱۹۶۲، ص ۲۱۴؛ عبدالرحمن بدوی شخصیات قلقة فی الاسلام، ص ۲۰-۲۲، طبع قاهره ۱۹۴۶.

۳- الايضاح لفضل بن شاذان نیشابوری در گذشته در ۲۶۰ هـ، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱، به تصحیح استاد سیدجلال الدین محدث ارموی، ص ۴۵۷-۴۵۸.

دوستان علی بن ابیطالب

چنانکه در پیش گفتیم دوستان علی که تخلف از بیعت ابوبکر کرده و اظهار تمایل به بیعت او نمودند، عدهٔ خیلی از مهاجر و انصار بودند که یعقوبی آنها را ده تن بدین شرح نوشته است:

عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن حوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب^۱.

محدثان شیعه امامیه عدهٔ طرفداران واقعی علی را در این واقعه بنا به حدیثی که نقل کرده‌اند از سه تن تا نه تن نوشته‌اند و آن حدیث چنین است: «ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثة حتى تسعة»^۲.

بنا به روایات مختلف شاید بتوان نام هفت تن را از آن میان بطور قطع بدین گونه تعیین کرد:

مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، عبدالله بن عباس، عباس بن عبدالمطلب، عمرو بن امیه ضمری. سیدعلی خان مدنی شیرازی در کتاب الدرجات الرقیعه به روایت حباب بن سدید (ظاهراً حنان بن سدید) از قول امام محمد باقر آورده که فرموده است: «كان الناس اهل ردة بعد النبی الا ثلاثة، فقلت من هم، فقال: المقداد بن الاسود وابوذر الغفاری وسلمان الفارسی»^۳.

مطلبی که بر ما مجهول است آنست که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیاورده است. اگر طرفداران علی به آن حدیث که از تاریخ صدور آن بیش از يك سال نمی‌گذشت و بایستی همه کسانی که در حجة الوداع حاضر بودند آنرا به‌خاطر داشته باشند، ذکر می‌کردند، سرنوشت اسلام طور دیگر می‌شد و آن دین مسیر دیگری را می‌پیمود.

اما در صحت حدیث «الخلافة فی قریش» که ابوبکر آن را از پیغمبر روایت

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳

۲- سفینه البحار مجلسی مادهٔ ددد ص ۵۱۷.

۳- الدرجات الرقیعة ۲۱۳.

کرد، می‌توان شك نمود، زیرا این حدیث مخالف آیه «یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً لتعارفوا ان اکرّمکم عندالله اتقیکم»^۱، یعنی ای مردم ما شما را از مرد و زن بیا فریدیم و شما را به شعبه‌ها و قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید زیرا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است»^۲، و نیز مخالف احادیثی مانند اینست که فرمود: «لافضل لعربی علی اجمعی ولا لقریشی علی حبشی الا بالتقوی»^۳، یعنی «هیچ عربی را بر عجمی، و هیچ قرشی را بر حبشی جز در تقوی و پرهیزکاری برتری نیست».

از فرق اسلام که جرأت انکار این حدیث را کرده‌اند خوارج بودند که در خلافت فرق نوادی و قومی را از میان برداشته و آن امر دینی را بطور تساوی درین عرب و نبطی و سبطی و قرشی و حبشی به شرط تقوی و شجاعت جایز دانستند ..

درست یا نادرست این حدیث اثر روحی خود را بخشید، و از نخستین خلفای اسلام ابوبکر تا آخرین ایشان المستعصم بالله عباسی همه از قریش بودند، و بنا به جدولهای شجره انساب که ضمیمه این کتاب است دور یا نزدیک همه ایشان از طایفه و خویشاوندان رسول خدا بشمار می‌روند. جانشینان پیغمبر بجز شش تن (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، عمر بن عبدالعزیز) که مردمی ظاهرالصلاح و با تقوی بودند و علمای اسلام آنان را خلفای راشدین یعنی دیندار و متدین خوانده‌اند، دیگر خلفا کم و بیش مردمی ستمگر، و فاسق و فاسد بودند و ابداً لیاقت جانشینی رسول خدا را نداشتند. همه اختلافات و فرقه‌های اسلام از خودکامگی و بیعدالتی و نزاد پرستی ایشان پیدا شد.

بنی‌امیه و بنی‌عباس به زور و تزویر در دستگاه محمدی اسلام به خلافت و ریاست رسیدند، و جاه و منصب دنیوی یافتند. تنها اهل بیت مظلوم رسول خدا بودند که از میراث جد خود بی‌بهره ماندند. اینان چون علی و حسین و زید بن علی بن حسین به شمشیر کین کشته شدند و باهمچون امام محمد باقر و امام جعفر صادق خانه‌نشین گشته و یا به زندان افتادند، و هر کوتاه خود را در هراس و وحشت از کید دشمنان گذرانیدند.

۱- سوره ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۳.

۲- المجمع المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ج ۷ ص ۳۰۰.

اختلاف در باره فدك

فدك به فتح فاء و دال بنا به قول یاقوت در معجم البلدان «قریه ای بسوده نزدیک خیبر که بین آن و مدینه دو روز و به قولی سه روز راه بوده است. این قریه در سال هفتم هجری بدون جنگ بدست مسلمین افتاد و نیمی از آن از غنائم خالصه رسول خدا گشت. در این قریه چشمه ای جوشان و نخلستانهای فراوان بود. پیغمبر در زمان حیات خود این ملك را در دست داشت و چون درگذشت به فاطمه رسید. ابو بکر در آغاز خلافت خود با نقل حدیثی از پیغمبر که «نحن معاشر الانبیاء لانورث ما تركناه صدقه»، یعنی «ما یارو همدم پیغمبرانیم و از خود میراثی باقی نگذاریم، آنچه را که از ما بماند باید به صدقه برسد و در راه خدا صرف شود»، آن باغ را ضبط نموده جزو اموال عمومی مسلمانان اعلام کرد. حضرت فاطمه پس از مطالبه چون از بازستاندن آن مأیوس شد از ابو بکر روی گردانید و تا پایان عمر خود با وی سخن نگفت. چون عباس بن عبدالمطلب نیز از سهم پیغمبر در قلعه خیبر دهوی ارث می کرد، برای مطالبه میراث خود به ابو بکر رجوع کرد، وی همان جوابی را که به فاطمه داده بود به او داد. پس از ابو بکر چون عمر به خلافت نشست، به اجتهاد خود می خواست آن سرزمینهارا به وراثت رسول خدا بازگرداند. عباس دعوی می کرد که در میراث پیغمبر شریک است، و بر سر میراث رسول خدا بین علی و عباس اختلاف افتاد. سرانجام برای داوری به عمر رجوع کردند. عمر گفت شما به حال خود بهتر از من آگاهید، فقط وظیفه من آن بود که این املاك را بشما برگردانم. هر طور که می خواهید با هم کنار آیید. چون این اختلاف حل نشد این املاك همچنان در تصرف دولت اسلام بماند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز تنها خلیفه نیکوکار بنی امیه به خلافت نشست. وی به عامل خود در مدینه نوشت که فدك را به فرزندان فاطمه [امام محمد باقر] بازگرداند. ایشان میراث جد خود را تصرف کردند، اما چون یزید بن عبدالملك به خلافت نشست آنرا دیگر باره از ایشان بگرفت. تا روزگار خلافت عبدالله سفاح نخستین خلیفه عباسی فراسید، و فدك را به حسن بن حسن بن علی بن ایطالب بازگردانید، و وی آنرا بین دیگر اولاد علی بن ایطالب تقسیم کرد. چون منصور به خلافت نشست و سادات حسنی بروی قیام کردند فدك را از ایشان

پس گرفت. پس از وی پسرش مهدی آنرا به صاحبانش بازگردانید. پس از او پسرش موسی الهادی آنرا دیگر باره بازستاند. در روزگار مأمون نمایندگانی از طرف فرزندان ابوطالب به خلعت او رسیده و از وی خواستند که قباله آن ملك را به ایشان بدهد و آنرا بنام ایشان مسجل کند. مأمون سجل و سندی بنوشت و به آنان داد. در این باره دجبل شاعر معروف شیعه گفته است:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا برد مأمون هاشم فدكا

یعنی: چهره زمانه از اینکه مأمون فلك را به بنی هاشم بازگردانید خندان شد. یاقوت می نویسد که درباره فلك اختلاف بسیار است. روایت کرده اند که چون رسول خدا درگذشت فاطمه به نزد ابوبکر آمد و گفت پدرم فلك را برای من میراث گذاشته آنرا به من بازده. ابوبکر گفت آیا برای وراثت خود شاهی داری؟ علی بن ابیطالب شهادت داد. گفت شاهی دیگر لازم است. ام ایمن از کنیزان آزاد کرده رسول خدا شهادت داد. ابوبکر گفت ای دخت رسول خدا میدانی که جز شهادت دومرد یا يك مرد و دوزن پذیرفته نشود و توك مرد و يك زن را به شهادت آوردی، و نیز روایت کرده اند که فاطمه به نزد ابوبکر آمد، او را گفت وارث تو که خواهد بود؟ گفت پسر و خویشانم. پس گفت چرا مرا که دخت رسول خدا هستم وارث او نمیدانی؟ و سهم ما را از خیر و فلك ادا نمیکنی. گفت ای دخت رسول خدا من از پیغمبر شنیدم که می گفت در آمد آندو ملك خرجی و روزی ما در مدت حیات من است، پس هرگاه بمیرم تعلق به مسلمانان دارد.

چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت نشست بر منبر رفت و پس از خطبه داستان فلك را شرح داد و گفت رسول خدا در زندگی خود از در آمد این ملك مخارج خود را تأمین می کرد و باقیمانده آنرا در راه ابناء السبیل (مسافران نیازمند) به مصرف می رسانید، و چون فاطمه از او خواست که آن ملك را به وی ببخشد رسول خدا ابا کرد. معاویه آن ملك را به تیول مروان بن حکم در آورد، و مروان آنرا به دو پسر خود عبدالعزیز و عبدالملك بخشید، سپس بهمن و ولید بن عبدالملك و سلیمان بن عبدالملك رسید. چون ولید و سلیمان به خلافت نشستند از آندو خواستم که سهم خود را بهمن ببخشند و آنان چنین کردند. حال این ملك از آن

من است ، و اکنون من شما را به شهادت می گیرم که فذک را به وضع نخستین خود یعنی همانطور که در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده است درمی آورم و منافع آنرا به فرزندان علی می سپارم، تا حق خود را بستانند و ما زاد آنرا در راه اهتداء السبیل خرج کنند.

چون مأمون به خلافت نشست در سال ۲۱۰ هـ آن ملک را به فرزندان فاطمه بازگردانید، و به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه نوشت که آن ملک از آن رسول خدا بود، به مستحقانش بازگردان. وی آنرا به محمد بن حسین بن زید بن علی بن حسین، و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بازگردانید.

چون متوکل به خلافت نشست آن ملک را به وضع روزگار رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز در آورد^۱.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد که خلیفه منتصر پسر متوکل دیگر بار فذک را مانند زمان مأمون به علویان بازگردانید^۲.

در مآخذ شیعه آمده است که فذک از آن رسول خدا بود ، حضرت فاطمه دعوی میراث آن کرد و ابوبکر از رد آن به وی امتناع کرد. چون نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید، وی آنرا به حضرت امام محمد باقر بازگردانید و سندی بدین شرح نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامه محمد بن علی الباقر فذک»، یعنی «این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمد ابن علی باقر که به ظلم گرفته بودند فذک را»^۳.

حدیث تفرقه

علمای فرق و ملل و نحل اسلام فرقه های آن دین را بنا بر اصل حدیث تفرقه هفتاد و سه فرقه دانسته اند. این حدیث به اختلاف روایات سند آن به ابوهریره می رسد و به چند وجه به شرح زیر آمده است:

۱- معجم البلدان ج ۳ ص ۸۵۵-۸۵۸.

۲- دائرة المعارف اسلام (ترجمه فرانسه) ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۵ ماده فذک.

۳- الکامل بهائی فی السقیفه طبع بمبئی ص ۲۶۷-۲۷۶؛ اعیان الشیعه ج ۲

«افترقت اليهود علی احدى وسبعین فرقه وافترقت النصارى ۱: علی اثنتین وسبعین فرقه وتفرق ۲ امتی علی ثلاث وسبعین فرقه»^۲، یعنی «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دوفرقه تفرقه پذیرفتند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تفرقه پذیرند»، و نیز از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده که پیغمبر فرمود: «لِاثْنَتَيْنِ عَاسِيِ امْتِي مَا نَتْنِي عَلٰی بَنِي إِسْرَآئِيلَ . تَفْرُقُ بَنُو إِسْرَآئِيلَ عَلٰی اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَتَسْتَفْرِقُ امْتِي عَلٰی ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، تَزِيدُ عَلَيْهِمْ مِلَّةً. كُلُّهُمْ فِي النَّارِ الْوَاحِدَةِ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا مِلَّةٌ لَّنِي تَنْقَلِبُ. قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»، یعنی «بر امت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت. بدان سان که ایشان به هفتاد و دوفرقه گردیدند، امت من به یک فرقه بیشتر به هفتاد و سه گروه شوند، و همه آنان در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند، چون از آن حضرت پرسیدند که آن دسته کیانند؟ فرمود آن دسته که من و یارانم بر آنیم» و نیز از قتاده بن مالک بن نضر روایت شده که پیغمبر فرمود: «ان بنی اسرائیل افترقت علی احدى وسبعین فرقه و ان امتی ستفرق علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحدة وهی الجماعة»، یعنی «همان سان که بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گردیدند، پیروان من به هفتاد و دو گروه شوند، و همه ایشان در دوزخ اند، جز یک گروه و آنان فرقه سنت و جماعت است»^۳.

عبدالقاهر بغدادی خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده و آنرا در آغاز کتاب خویش آورده و اساس تفرقه مسلمین را بر آن قرار داده است، و سعی کرده فرق اسلام را به صورتی متکلفانه و تصنعی به هفتاد و دو فرقه برساند. همین کار را مقریزی و سید شریف جرجانی کرده اند. اما این حزم اندلسی در کتاب خود «الفصل فی الملل و الاواء و النحل»^۵ اعتمادی به این تقسیم ساختگی نکرده

۱- «وتفرقت النصارى، الجامع الصغیر طبع مصر ج ۱ ص ۴۸.

۲- «وتفرقت امتی، ایضا الجامع الصغیر.

۳- در کتاب ونسبک، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ج ۵ ص ۱۳۴ این حدیث، «ان هذه الامة ستفترق...» آمده است.

۴- الفرق بین الفرق بغدادی طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹-۱۰.

۵- الفصل ابن حزم ج ۲ ص ۸۸.

و با يك روش منطقی فرق اسلام را بر روی مواضع مورد اختلاف دسته‌بندی کرده است.

از کسانی که استشهاد به این حدیث کرده‌اند، امام محمد غزالی در کتاب «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة»^۱ است، و در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به تسامح شده می‌نویسد که: «کلیها فی الجنة الا الزنادقة»، یعنی «همه آن فرقه‌ها در بهشت‌اند جز زندیقان» نخستین کسی که در صحت این حدیث شبهه نموده امام فخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیر خود بنام مفاتیح الغیب^۲ است.

از خاورشناسانی که درباره این حدیث و چگونگی پیدایش آن بحث کرده‌اند، یکی پالگراو^۳ است که گوید این عدد اشاره به هفتاد و دوشاگرد از شاگردان مسیح است که در انجیل مکرر از آنان سخن رفته است. دیگر اشتاین شیدر^۴ خاورشناس آلمانی است که در مجله آلمانی ZDMG ص ۱۴۷ قول هفتاد و یک فرقه شدن یهود را به روایت تورات که موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را برگزید رد کرده است.

سرانجام اسلام‌شناس معروف گلدزیهر است که در کتاب «العقيدة والشریعة»^۵ درباره این حدیث بحث کرده و در مجله «تاریخ ادیان»^۶ ادعا نموده که نقل حدیث بدین صورت اشتباه است، و صورت اصلی آن در «صحیح بخاری» (ج ۱، ص ۸) چنین آمده است: «الایمان بضع وسبعون شعبة فافضلها قول لا اله الا الله وادناها امطة الاذى عن الطريق والحياء شعبة من الايمان»^۷ یعنی «ایمان

۱- فیصل التفرقة ص ۱۵.

۲- مفاتیح الغیب ج ۴ ص ۱۹۳ تفسیر سوره (۹۳، ۲۱).

۳- Palgrave.

۴- Stein Schneider.

۵- Ignaz Goldziher: Vorlesungen Nuder Den Islam.

ترجمه عربی ص ۱۶۷

۶- Revue de L'Histoire des Religions. P. 126.

۷- المعجم المفهرس ج ۱ ص ۱۰۹

هفتاد و اند شعبة است که برترین آنها گفتن لا اله الا الله و پائین ترین آنها بر طوطی کردن آزار از راه [مردم] است، و شرم شعبة ایست از ایمان. او می گوید که در گذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبة» بد فهمیده شده، و حدیث به صورت بالا تحریف پذیرفته است.

این حدیث اگر هم تحریف نشده باشد، ذکر عدد هفتاد در آن دلالت بر بسیاری و مبالغه می باشد و نظایر آن در قرآن و سنت فراوان است. منظور رسول خدا ظاهراً پیش بینی آن بوده که پس از وی مسلمانان به فرق بسیاری تفرقه خواهند پذیرفت.

غالباً فرقه هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی از جمله آنها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی اصل است، و پیروان اکثر آن فرق مردمان آزاد فکری بودند که در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید میشده مقاومت و ایستادگی می کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده اند مخالفان خود را تا آنجا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند، و نامه های مستهجنی بر ایشان بگذارند. چنانکه شیعه را رافضه خوانده و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی از مجسمه شمرده اند.

اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا

تا زمانی که رسول خدا زنده بود مسلمانان اختلافی با هم نداشتند، و اگر در احکام و مسائل دینی و امور اجتماعی برایشان شك و شبهه ای پیش می آمد، به آن حضرت رجوع می کردند و رفع اشتباه می نمودند. چون ابو بکر به خلافت نشست عده ای از قبایل بدوی از دادن زکات امتناع کردند. دسته ای نیز به کلی از اسلام برگشتند و آنان را اهل رده یا مرتدان گویند. در آن بین پیغمبران دروغین چون مسیلمه کذاب و طلحه و سجاح ظهور کردند. ابو بکر با اعزام لشکرهایی به سرداری خالد بن ولید این فتنه ها را فرونشاند و دیگر باره وحدت اسلامی عربستان را برقرار ساخت^۱.

۱- الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۶-۳۸۳، تاریخ الخلفاء تألیف سیوطی

در میان غنایمی که خالد از اهل رده گرفته و به مدینه برای ابوبکر فرستاده بود، دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمان نام داشت. به قول میرخواند این دختر را ابوبکر به علی بخشید و وی مادر محمد بن حنیفه است. میرخواند گوید: از حضرت رسول روایت شده که به علی فرمود: «ستغ فی حصتك جاریه حنیفه فاذا اولدتها ولداً فسمه باسمی وکنه بکنیتی»، یعنی «بزودی کنیزی حنیفی بهره تو خواهد شد اگر از تو پسری بزاید او را به نام و کنیه من نامگذاری کن». ۱.

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ هـ اختلاف دیگر درباره شورایی بود که عمر در هنگام مرگ خویش برای تعیین جانشین خود در باره آن وصیت کرده بود. این شورا مرکب از عبدالرحمن بن عوف، علی، عثمان، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص بود. عمر وصیت کرد که این شورا ملزم است در ظرف سه روز جانشین او را با اکثریت آراء معین کند. اگر طرفین مساوی در رأی باشند ترجیح با دسته ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن زمره باشد و دسته دیگر اگر تسلیم نشوند باید به قتل برسند. در این شورا به غیر از عبدالرحمن این عوف همه داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون اخذ نتیجه سپری شد. روز سوم عبدالرحمن که به سبب خویشاوندی باطناً طرفدار عثمان بود به همدستی سعد بن ابی وقاص از آن جمع اختیار گرفت که از علی و عثمان یکی را انتخاب کنند. ایشان به مسجد رفتند بعضی علی را پیشنهاد کردند و برخی عثمان را. در نتیجه بین بنی هاشم و بنی امیه گفتگو در گرفت. عبدالرحمن روی به علی کرده گفت آیا با من عهد میکنی که اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول و ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی گفت آری بقدر طاعت و استطاعت خود، و بهروایتی علی پاسخ داد فقط به کتاب خدا و سنت رسول. سپس عبدالرحمن همین سوال را از عثمان کرد. وی گفت آری چنان کنم. عبدالرحمن دست خویش پیش آورده با عثمان بیعت کرد و او را بر منبر پیغمبر نشاند تا دیگران هم با او بیعت کردند. ۲.

۱- تاریخ روضة الصفا، میرخواند ج ۲ ص ۱۶۹.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۵-۷۵، ملل و نحل شهرستانی طبع مصر

۱۹۳۸ ج ۱ ص ۱۸.

خلافت عثمان :

عثمان در سال بیست و چهار هجری به خلافت نشست . وی ذوالنورین لقب داشت زیرا دو دختر رسول خدا رقیه و ام کلثوم را یکی پس از دیگری به زنی گرفته بود . در زمان او فتوحات اسلام توسعه یافت و اموال و غنائم بسیاری از اطراف و اکناف به بیت المال مسلمین سرازیر گشت . وی دست کرم برگشاد و خویشان اموی خود را از بیت المال مسلمین بهره مند ساخت . از این جهت دیگر مسلمانان رنجیده خاطر شده و از وی ناراضی گشتند ، و ایراداتی بر او وارد ساختند که از جمله خطاهای زیر است :

یکی اینکه وی پسر عم خود مروان بن حکم را که رانده پیغمبر بود و او را « طرید رسول الله » می گفتند و ابوبکر و عمر نیز او را تبعید کرده بودند ، بخواند و به وی منصب دیوانی بخشید و او را مشیر و وزیر خود ساخت ، و دختر خود را به وی داد ، و یک پنجم غنائم افریقا را که به دو بیست هزار دینار میرسید به او بخشید .

دیگر اینکه انگشتی رسول خدا را که در دست داشت از بی مبالائی در جاه آریس واقع در دومیلی مدینه انداخت . این انگشتی مهر رسول خدا بود که نامه ها و عهد نامه ها را با آن مهر می کرد ، و سه سطر کوتاه به این صورت بر آن نوشته شده بود : « محمد رسول الله » .

دیگر اینکه عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که زمانی کاتب وحی بود ، سپس مرتد و مشرک شده و پیغمبر خون او را حلال ساخت در خانه خود پناه داد ، و به جای عمرو بن العاص به حکومت مصر رسانید (۳۷ ه) ، و وی را مامور فتح افریقا کرد . باید دانست که عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بود .

دیگر تبعید ابوذر غفاری که از اصحاب خاص رسول خدا است . باید دانست که معاویه بن ابوسفیان حاکم شام بر اثر ایراداتی که ابوذر به کارهای زشت او گرفته بود وی را برای تادیب به مدینه پیش عثمان فرستاد ، عثمان در سال سی هجری دستور داد که او را به ربهذه در سه میلی مدینه تبعید کنند ، و وی در همانجا تحت نظر بود تا اینکه به سال سی و دو هجری در آن قسریه

درگذشت .

بر اثر این خطاها مردم مدینه از او ناراضی شدند و حتی عایشه ام‌المومنین شدیداً از او انتقامی کرد . در کوفه ناراضیان به گرد مالک بن اشتر نخعی فراهم آمدند . مالک بالشکریان خود به بهانه حج عمره به مدینه آمد و از طرف دیگر محمد بن ابی بکر که از جانب عثمان به جای عبدالله بن سعد بن ابی سرح به حکومت مصر تعیین شده و سپس به توطئه مروان از این منصب عزل گشته و حکم قتل او را داده بودند ، بالشکری به مدینه آمد . بنا به نوشته طبری و مورخان دیگر مانند ابن اثیر ، عبدالله بن سبا که او را به نام مادرش عبدالله السدواء می‌گفتند و اصلاً یهودی و از اهل یمن ، و سپس مسلمان شده بود ، در برانگیختن شورش بر ضد عثمان نقشی مهم داشت .

باری شورشیان در مدینه دور خانه عثمان را محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت استعفا بدهد و مروان بن حکم را به ایشان تسلیم کند . چون عثمان حاضر به این کار نشد و در ضمن خبر آمد که وی از معاویه و ابن عامر دو حاکم خود در شام و بصره مدد خواسته است ، شورشیان او را مهلت نداده و بر هام خانه وی بالا رفتند و در حالیکه قرآن می‌خواند او را پکشتند (۱۸ ذی‌حجه سال ۳۵ هـ) .

در مدتی که عثمان در محاصره شورشیان بود حضرت علی دو پسر خود حسن و حسین و غلامانش را با سلاح برای یاری به در خانه او فرستاده بود . حتی یکی از شورشیان تیری انداخت و حسن بن علی مختصر جراحتی از آن برداشت . چون آب را بر او بسته بودند علی سه مشك آب بخانه او رسانید . بمحض اینکه علی از کشته شدن عثمان آگاه شد به خانه او آمد و از فرط خشم و اندوه حسن و حسین را یزد و محمد پسر طلحه و عبدالله پسر زبیر را که هر چهار مامور حفاظت بودند دشنام داد . طلحه روی به علی کرده گفت ای ابوالحسن اینان را مزین و دشنام مده ، اگر عثمان مروان بن حکم را به مردم می‌سپرد هرگز کشته نمیشد . اما مروان بن حکم بطور ناشناس از بام خانه عثمان بگریخت ، و هر چه جستند او را نیافتند . جسد عثمان را شبانه به قبرستان بقیع در مدینه بردند

و به خاک سپردند.^۱

خلافت علی بن ابیطالب :

پس از قتل عثمان مسلمانان مدینه علی را به خلافت نامزد کردند ، ولی وی زیرا این بار سنگین نمی رفت ، و از آن کار امتناع داشت و می گفت کسی دیگر را برگزینید و من وزارت را بر امارت ترجیح میدهم ، همانطور که در دوران خلافت خلفای سه گانه وزیر و مشیر ایشان بودم. با وجود اکراه و عدم تمایل او به این امر ، مسلمانان سخن از صلاح و مصلحت اسلام گفته در جمعه هجدهم ذی حجه سال ۳۵ هجری به وی دست بیعت دادند. تنها سه تن علناً از بیعت علی سر باز زدند و آنان مروان بن حکم ، وسعید بن العاص ، و ولید بن عقبه بودند. ایشان عذر آورده گفتند که تو دوتن از پدران ما را در جنگ بدر کشته ای و پدر ولید بن عقبه را نیز دشنام داده ای و به عثمان عیب و خرده گرفته ای ، از اینرو ما با تو بیعت نمی کنیم. علی پاسخ داد آنچه که من در بدر کردم به امر خدا و رسول او بود ، و در کشته شدن عثمان نیز دستی نداشته و از قاتلین وی بیزارم.

دیری نگذشت که بعضی از اصحاب پیغمبر مانند طلحه و زبیر و غیره بن شبهه با علی ملاقاتهایی کرده و از او مناصب و مشاغل خواستند که علی قبول درخواستهای نامشروع ایشان را برخلاف تقوی و مصلحت اسلام می دانست . گویند که طلحه و زبیر و صهیب و سلمه بن سلامه بن وقش ، و اسامة بن زید به اکراه با علی بن ابیطالب بیعت کرده بودند .

اما نعمان بن بشیر بن سعد که از انصار بود در خفا به خانه عثمان رفته و پیراهن خونین او را از زن وی بگرفت ، و به شام گریخته آنرا به معاویه داد . معاویه آن پیراهن خونین را که انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود در مسجد دمشق آویخت و علی را مشغول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده ای از مهاجر و انصار به وی پیوستند و با معاویه در متهم ساختن علی به قتل عثمان همدستان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۸۰ ؛ سیوطی تاریخ الخلفاء ص ۱۴۷-۱۶۵ ، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹-۲۱ ؛ دونالدسن ، عقیده الشیعه طبع مصر ص ۴۱-۴۴ ، طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۱۵ ، الايضاح لفضل بن شاذان ، طبع دانشگاه ، ص ۵۴-۵۵.

گشتند، این فرقه را عثمانیه خواندند.

چون طلحه و زبیر از علی در گرفتن مناصب مایوس شدند، محرمانه نامه‌هایی به معاویه نوشته و مخالفت خود را با علی به وی اطلاع دادند. پس آنگاه به بهانه زیارت کعبه و حج عمره از علی اجازه گرفته به مکه رفتند. در آنجا از کینه عایشه نسبت به علی استفاده کرده اورا که تاکنون از سخت‌ترین مخالفان عثمان بود در دشمنی با علی با خود همداستان کردند، و خون عثمان را بهانه ساخته مردم مکه را فریفته به خونخواهی از وی تحریض نمودند. عایشه یا ام‌المؤمنین رسماً مخالفت خود را در مکه با علی اظهار داشت و با طلحه و زبیر قصد عراق کرد. از مردم کوفه عده‌ای به ایشان پیوستند، و چون به بصره رسیدند شمار ایشان به سه هزار تن می‌رسید. آنان عثمان بن حنیف والی علی را در بصره که از انصار مدینه بود به خفت و خواری بیرون کردند، و بیت‌المال مسلمین را در آن شهر به یغما بردند. در این هنگام عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سعد بن مالک که همان سعدوقاص باشد، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و محمد بن مسلمه انصاری، و اسامة بن زید، و احنف بن قیس تمیمی روش‌بی طرفانه‌ای در پیش گرفته، با وجودیعتی که با علی کرده بودند، خود را در این حوادث کنار کشیده از همراهی با علی و همچنین طرفداری از مخالفان او خودداری کردند. از اینجهت آنان را معتزله یعنی کناره‌گیران خواندند، که البته نباید به سبب شباهت اسمی، ایشان را با فرقه معتزله که بعدها در اسلام پیدا شدند، اشتباه کرد. علی با هفتصد تن از لشکریان خود از مدینه بیرون آمده در راه کوفه به بصره در محلی بنام ذیقار (که سابقاً در زمان خسرو پرویز بین سالهای ۶۰۴ و ۶۱۰ م در آن جنگی میان ایرانیان و بنی‌شیمان روی داده بود) فرود آمد، و در آنجا عده دیگری با حسن بن علی و یاسر به وی پیوستند. مخالفان نیز بدانجا آمده و جنگی در جمادی‌الآخر سال ۳۶ ه روی داد که به شکست لشکریان طلحه و زبیر انجامید. زبیر از میدان جنگ بیرون آمده و به سوی ییابان رفت، در راه مردی که نامش عمرو بن جرموز بود او را به کشت. طلحه نیز زخم مهلکی برداشت و در دم آخر به تیرمروان بن حکم که او را قاتل عثمان می‌دانست کشته شد. چون عایشه در این جنگ بر هودجی سوار اشر بود از این جهت این جنگ را **جمل** خواندند

زیرا جمل به زبان عربی به معنی اشتر است . علی عایشه را که از کرده خود پشیمان بود با برادرش محمد بن ابوبکر روانه مدینه کرد. با این فتح عراق و ولایات تابعه آن به دست علی افتاد، اما شام همچنان در دست معاویه بود .

اصحاب جمل پس از شکست از علی و کشته شدن طلحه و زبیر به شام نزد معاویه رفتند، و به گروه عثمانیه پیوستند سپس علی به دفع معاویه پرداخت و با لشکری بسوی شام رهسپار شد و در دشت صفین که در جنوب شهر رقه قرار دارد با لشکریان معاویه روبرو شد. این نبرد را جنگ صفین گویند. در این نبرد نزدیک به هزار تن از یاران پیغمبر که هفتاد تن ایشان از فاتحان جنگ بدر بودند در رکاب علی می جنگیدند (ذی حجه سال ۳۶ هـ).

پس از دوماه متار که در صفر سال ۳۷ هـ جنگ بین طرفین آغاز شد ، چون معاویه خود را در برابر لشکریان علی ناتوان دید به تدبیر عمرو بن العاص امر داد تا پاره های قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند ما هر دو مسلمانیم و باید به حکمی که قرآن می کند راضی باشیم . این حيله سخت مؤثر افتاد و مردم ساده دل دست از جنگ کشیدند، و نصایح علی در ایشان تأثیر نکرد. چون کار بدینجا رسید اشعث بن قیس کندی که در باطن با علی میانه خوبی نداشت و با قبیله خود در لشکر علی حاضر بود دست از جنگ بکشید و پیشنهاد کرد که به سفارت نزد معاویه رود و تعیین کند که به چه شکل حکم قرآن را باید معلوم نمود. چون بازگشت گفت نظر آن است که هر يك از فریقین حکمی را تعیین کرده تا وظیفه مسلمانان را از روی قرآن بیان نمایند.

شامیان عمرو بن العاص را به داوری خود برگزیدند، عراقیان اشعث و ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند . چون بین ابوموسی اشعری و علی سابقه خصومت وجود داشت ، علی از وکالت دادن به وی خودداری کرد ، و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را برای این کار پیشنهاد نمود، ولی مردم قبیله اشعث اصرار کردند که جز ابوموسی کسی دیگر را نمی پذیرند. علی ناچار به حکمیت او تن در داد، قرار شد که دوحکم (داوران) در ماه رمضان سال ۳۷ هـ در دومة الجندل (که واحه ای در جوف السرحان بود) حاضر شده و رای خود را بدهند . در هنگامی که علی از صفین به کوفه بازمی گشت عده ای از لشکریان او

سربه‌شورش برداشته، حکمیت‌راکاری برخلاف اسلام دانستند، و گفتند «لا حکم الا لله». ایشان را محکمه اولی نامند. گویند عروۀ بن حدیر، و یزید بن عاصم محاربی از پیشوایان ایشان بودند، و دوازده هزار تن از آنان از لشکر علی جدا شده به حروراء دهی نزدیک کوفه روی آوردند، و با علی آغاز به مخالفت کردند، از اینرو آنان را حروریه نامند. پیشوایان ایشان در آنجا عبدالله بن کواء یشکری، و عبدالله بن وهب راسبی، و حرقوص بن زهیر بجلی معروف به ذوالثدیبه بودند. سپس به حال اجتماع از کوفه بیرون آمده به نهروان در ناحیه‌ای بین بغداد و واسط رفتند و در آنجا مستقر گشتند، و از این زمان معروف به خوارج شدند (شوال سال ۴۷ هـ).

در برابر ایشان دسته دیگری بودند که بر اطاعت از علی پایدار ماندند و خوارج را در رفتاری که پیش گرفته بودند سرزنش و نکوهش می کردند، و ایشان را از آن روز شیعه یا پیروان علی خواندند.

در همین هنگام حکمین در دومة الجندل انجمنی کردند، طبق قراری که بسته بودند، علی عبدالله بن عباس را با چهارصد تن سوار به همراهی ابوموسی اشعری به آنجا فرستاده بود. پس از گفتگوی بسیار عمرو عاص که مردی محیل بود ابوموسی را بفریفت و گفت جهان اسلام از اختلاف بین علی و معاویه مضطرب و آشفته شده است، صلاح مسلمانان در این است که هر دوی ایشان را از امارت برکنار کنیم، و شخص ثالث و صالحی را برای این کار اختیار نمایم. ابوموسی از ساده دلی گفته‌های او را باور کرد، و برای نهادن که هر یک به نوبت بر منبر رفته و موکل خود را خلع کند. چون ابوموسی مردی پیرو سالخورده بود عمرو عاص به وی تعارف کرده گفت بهتر است که شما پیش از من که جوانترم بر منبر روید و موکل خود را عزل کنید، سپس من هم موکل خود را عزل می کنم. ابوموسی بر منبر رفت و گفت ما قرار گذاشته ایم که علی و معاویه را از خلافت و امارت خلع کنیم تا مردم برای خود خلیفه‌ای انتخاب نمایند و من اینک علی و معاویه را خلع می کنم. آنگاه عمرو عاص بر منبر رفت و گفت ای مردم شنیدید که وکیل علی چه گفت و صاحب خود را از خلافت عزل کرد، من هم صاحب او را خلع می کنم ولی معاویه را به خلافت تثبیت می نمایم.

گویند چون ابوموسی دانست فریب خورده به عمرو دشنام داد و به وی ناسزا گفت. اما بعضی عقیده دارند که عمرو عاص و ابوموسی اشعری برضدعلی با یکدیگر ساخته بودند.

نتیجه این حکمیت و داوری جز اختلاف بین مسلمین نبود زیرا پس از ناگشین یعنی عهدشکنان که اصحاب جمل بودند، قاسطین که بازگردندگان از حقی و همان لشکریان نیمه راه او در جنگ صفین بشمار میرفتند، گروه مارقین که همان خوارج جنگ نهروان باشند، بوجود آمدند. علی در نهروان با مارقین بجنگید و هزار و هشتصد تن از آنان را به قتل رسانید (۹ صفر سال ۳۸ هـ). این حدیث از آن حضرت درباره جنگ با مخالفان آمده است: «أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین»، یعنی «به جنگ با ناکثان و قاسطان و مارقان مامور گشتم». باری همان اشعث بن قیس، و مسعود بن فدکی تمیمی، وزید بن حصین طائی و دیگران که علی را وادار به قبول حکمیت کرده بودند، خود بر او ایراد گرفته که چرا بایستی به داوری راضی شده باشی که به چنین نتیجه ای منتهی شود. علی گفت من راضی به حکمیت نبودم شما مرا بدین کار اجبار کردید. گفتند مگر تو امام نیستی. گفت چرا. گفتند اگر امام بودی میخواستی به امامت خود اجتهاد کنی و اصرار مارا نپذیری.

در جنگ با مارقین طرفداران علی آنچنان از خود شجاعت نشان دادند که کسی را جز ده تن از آنان زنده نگذاشتند و ایشان به اطراف و اکناف بلاد اسلام پراکنده شده و با تبلیغات زهر آگین خویش فرقه شمشیرزن و کینه توز و خونریزی را بنام خوارج تشکیل دادند.

معاویه پس از بازگشت به شام آغاز به تحریک در دستگاه بلاد اسلامی کرد مالک اشتر را که علی به حکومت مصر گسیل داشته بود به وسایلی در راه زهر داده بکشت، و محمد بن ابوبکر را که علی پس از مالک وی را به حکومت مصر فرستاده بود نیز در راه به حيله به قتل رسانید، و سپس عمرو عاص بدون هیچ منازعی بر مصر دست یافت و دیگر باره حکمران آن ایالت گردید.

معاویه در شام بدون آنکه مسلمانان او را به خلافت برگزیده باشند دعوی جانشینی رسول خدا می کرد. علی (ع) در نامه هایی که به وی می نوشت او را

از این کار بر حذر می‌داشت و تذکر می‌داد که خلافت او بدون شورای مهاجرین و انصار درست نیست ، زیرا همچنان که مسلمانان به ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند مرا نیز پس از شورا به خلافت برداشتند . خلافت کسی درست است که مسلمانان بر بیعت او فراهم آیند و وی را امام خویش بخوانند و این امر است که موجب رضای خداوند خواهد بود.^۱

بر اثر تحرکات معاویه در شهرهای عراق قتل و غارت بالا گرفت و امنیت از بلاد اسلام رخت بر بست. علی هر چه می‌کوشید که مردم کوفه را به جنگ با معاویه راضی کند و لشکری به سر کوبی او روان‌دارد موفق نمی‌گشت و کوفیان بی‌وفا و تن‌آسا حاضر به جنگ و دفاع از حیثیت اسلام نبودند . در همین موقع بود که واقعه شوم شهادت علی اتفاق افتاد .

به قول مسعودی در سال ۴۰ هـ عده‌ای از خوارج در مکه گرد آمده گفتند که چون باعث فتنه و جنگ در اسلام علی و معاویه و عمرو عاص هستند ، از اینرو باید آنان را از میان برداشت . از این جهت سه تن بنام حجاج بن عبدالله صرمی ملقب به برك ، و زاویه بنده آزاد کرده بنی‌عنبر ، و عبدالرحمن بن ملجم داوطلب شدند تا معاویه و عمرو عاص و علی را در شب موعودی به قتل رسانند . آن‌دو تن که بر سر معاویه و عمرو رفته بودند به مقصود خود نرسیدند ، و در کار ماموریت خویش موفق نشدند . ولی سومین که عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود در کوفه بر سر راه علی به مسجد در کمین نشست و با شمشیری فرق آن حضرت را بشکافت (۱۹ رمضان سال ۴۰ هـ) و به قول مورخان شیعه آن ضربت در حال سجده برفق آن حضرت فرود آمد و در بیست و یکم همان‌ماه علی از آن زخم درگذشت و به شهادت رسید . گویند چون عبدالرحمن بن ملجم به کوفه در آمد به نزد قطام دختر عمویش رفت و از او خواستگاری کرد . قطام گفت میدانی که علی پدر مرا در جنگ نهروان کشته است . من به‌زنی تو در نمی‌آیم مگر اینکه علی را به قتل برسانی ، و این یکی از علل ترغیب او به قتل علی بود .

علی در هنگام وفات شصت و سه تا شصت و پنج سال داشت . حسن و حسین و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند و پسرش حسن بر او نماز خواند و

۱- نهج البلاغه، طبع مصر ، به تصحیح محمد عبده ج ۳ ص ۸.

ازیم دشمنان جسد مبارکش را شبانه به خاک سپردند .

درمدفن او بین مورخان سنت و جماعت اختلاف است . به قول سیوطی گویند قبر علی را از برای اینکه مبادا خوارج آنرا نبش کرده جسدش را بیرون آورند ، از مردم پنهان کردند ، و نیز گویند دوبار قبر او را از جایی به جایی تغییر دادند . بعضی گویند جسد او را باشتی به مدینه فرستادند تا در کنار رسول خدا به خاک سپرده شود ، ولی شتر در راه گم شد و ندانستند کجا رفت . برخی گویند که آن شتر را بنی طی گرفته و جسد آن حضرت را به خاک سپردند . مسعودی با اختلاف اقوال گوید که او را در رجه در قصر خلافت در کوفه و به قولی در مسجد کوفه و یا در الغری (نجف) دفن کردند . ولی علما و مورخان شیعه بر این سخن متفقند که جسد آن حضرت را در نجف اشرف یعنی همین جایی که زیارتگاه است به خاک سپردند و مسلم همین است .

اما قاتل او عبدالرحمن بن ملجم را با آنکه علی علیه السلام سفارش کرده بود او را بایک ضربت قصاص کنند ، شیعیان از فرط خشم دست و پای او را بریدند ، و جسدش را بسوزانیدند .

در باره شمایل حضرت امیرالمؤمنین علی مسعودی و دیگران نوشته اند که وی مردی گندمگون و بزرگ شکم با سری بی موی بود ، اذاینجهت او را «الانزع البطین» یا «الأصلع البطین» می خواندند . قامتی متوسط و شانه ای فراخ و بازوانی پیچیده و سطر و چشمانی سیاه و درشت و ساقهایی باریک و چهره ای دلنواز داشت . موی سر و ریش او سپید بود ، و ریش وی تمام سینه او را فرومی پوشاند ، غالباً متبسم و خندان بود . مسعودی گوید در آن گاه که درمی گذشت سیم و زری از خود نگذاشت و جز هفتصد درهم ازال دنیاچیزی نداشت ، برخی گفته اند که تنها دویست و پنجاه درهم بیک مصحف و شمشیرش را برای اهل و عیال خود به میراث گذاشت . نقش خاتم او « الملك لله » بود و چهار سال و نه ماه و هشت روز خلافت کرد . دبیر و کاتبش عیدالله بن ابی رافع ، غلام آزاد کرده رسول خدا و قاضیش « شریح » و دربانش « قبر » بود ،

ویازده سپرداشت^۱.**خلافت حسن بن علی :**

پس از رحلت علی(ع) شیعیان کوفه با پسر او حسن بن علی بیعت کردند. حسن چون به خلافت نشست لشکری به سرداری قیس بن سعد انصاری که شمار ایشان به دوازده هزار تن می رسید به جنگ معاویه فرستاد، و خود به تیسفون (مدائن کسری) درآمد، و معاویه نیز در نزدیکی موصل اردو زد. هنوز جنگی روی نداده بود که در لشکر حسن بن علی کسی ندادرداد که قیس بن سعد کشته شده بگریزد. با شنیدن این بانگ مردم بر هم ریخته و جمعی سرا پرده حسن را غارت کردند و حتی فرش زیر پای او را کشیدند. چون حسن به مظلوم ساباط مدائن رسید یکی از کسانی که تمایل به خوارج داشت و نامش جراح بن قبیعه بود خنجری بران آن حضرت زد و او را مجروح ساخت. با این وضع مسلم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم او رفتن صحیح نیست. بدینجهت با معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد. نتیجه گفتگو بدین انجامید که حسن موجودی بیت المال کوفه را بردارد و با خراج دارا بگردد که از شهرهای فارس است اعاشه کند و از کارکناره گیری نماید. معاویه نیز تعهد کرد که نام علی را پیش حسن به زشتی نبرند و به او دشنام ندهند و نیز قرار گذاشت که یک میلیون درهم برای برادرش حسین بن علی بفرستد و بنی هاشم را در عطا و پیشکشها بر بنی عبدشمس برتری دهد. حسن پس از پنج ماه و نیم از خلافت

۱- الکمل ابن اثیر ص ۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۲۲۱ - ۲۶۰ ، ۲۷۶ - ۳۱۵.

۳۲۶ - ۳۵۲ ، ۳۴۸ - ۳۷۲ ، ۳۸۷ ، ۳۹۶ ، تاریخ الخلفاء - سیوطی ۱۶۶ - ۱۸۷ ،
الفرق بین الفرق بندادی ص ۴۶ ، ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱ - ۲۳ ، مروج
الذهب مسعودی ج ۴ ص ۴۳۴ ، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۴ - ۱۹۰ ،
سفینه البحار ج ۲ ص ۲۲۹ - ۲۳۳ ، التنبيه والاشراف مسعودی چاپ بغداد ص
۲۵۵ - ۲۶۰ .

H. Lammens L' Islam Croyances et institutions
Beytouth, 1943, P. 32-46; H. Massé, L: Islam: Paris:1952

کناره گرفت و با اهل بیت خود به مدینه رفت و معاویه به خلافت نشست ،
(۲۱-۸۶۰) .

اما اهل بصره از دادن خراج دارا بگرد به حسن بن علی ممانعت کرده گفتند که آن غنیمت ما است و به هیچکس نخواهیم داد . پس از چندی حسن بن علی به تحریک معاویه در سال ۴۹ هـ به دست یکی از زنان خود به نام جمده دخت اشعث بن قیس در مدینه مسموم گشته رحلت فرمود و آن حضرت را در کنار مادرش فاطمه زهرا در گورستان بقیع به خاک سپردند .^۱

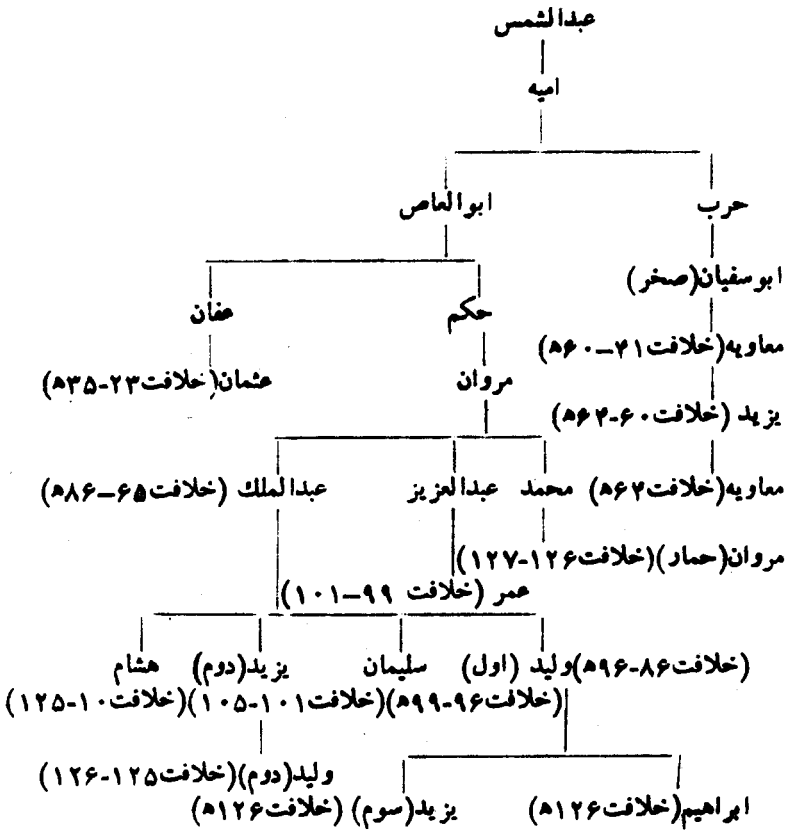
رفتار بنی امیه با شیعه :

معاویه همچنان خون عثمان را بهانه کرده و علی را مسئول قتل اومی دانست و برخلاف قرارداد صلحی که با حسن بن علی بسته بود دستور داد علی را بر منبرها دشنام دهند ، و برای توهین به وی او را با کینه «ابو تراب» سب می کردند ، غافل از اینکه این کینه را رسول خدا به آن حضرت داده بود . معاویه پس از ثابت کردن برادری خود با زیاد که وی را به جهت روسپی بودن مادرش سبیه ، زیاد بن ابیه می خواندند و از آن پس زیاد بن ابوسفیان نام گرفت او را بر عراق بگماشت . زیاد که سابقاً از عمال و طرفداران علی بود و شیعیان آن حضرت را به خوبی می شناخت ، حق نمک علی را فراموش کرده برای جلب رضایت برادرش معاویه هواخواهان آن حضرت را به سختی تعقیب نموده و آنان را مورد شکنجه و آزار و کشتار قرار میداد . معاویه دستورات هر که دوستدار علی باشد نامش از دیوان عطا و سهمیه مسلمانان از بیت المال حذف شود و مورد شکنجه و آزار قرار گیرد و خانه اش ویران گردد . معاویه و جانشینان او چنان تبلیغات زهر آگینی بر علیه علی کرده بودند که مردم نا آگاه که علی را نمی شناختند گمان می کردند که ابو تراب گردنکشی از ماجراجویان و یا راهزنان بوده است . از این جهت چون عمر بن عبدالعزیز فرمان به موقوف کردن لمن بر علی را داد مردم حران

۱- ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ ، طبع بیروت ، ج ۳ ص ۴۰۲-۴۰۷ ،

۴۶۰ ، مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۳ ، تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ، ص

شجرہ نسب بنی امیہ



فریاد برآوردند « نمازی که در آن لعن بر علی نباشد درست نیست »^۱. مسعودی فهرستی از نام علویانی که از طرف بنی امیه به هلاکت رسیده‌اند در کتاب خود داده است^۲. به قول دوزی پیروزی بنی امیه در حقیقت پیروزی دسته‌ای بود که قلباً با اسلام دشمنی داشتند و بازو و زور و حيله خلافت پیغمبر را غصب کردند و آن مقام را در خانواده خود موروثی ساخته، تشکیل امپراطوری و سلطنت دادند^۳.

دیگر از مظالم بنی امیه بر شیعه آن بود که چون عبدالله بن زیاد بر مسلم بن عقیل دست یافت هر کسی را که گمان می‌برد از شیعیان و هواخواهان علی است او را به زندان می‌افکند تا زندانهای او از شیعیان علی پرشد، و دوازده هزار تن از شیعیان در زندان او بودند که عده زیادی از بزرگان شیعه مانند مختار بن ابوعبید ثقفی، و سلیمان بن صرد خزاعی، و مسیب بن نجبه، و رفاعة بن شداد، و ابراهیم بن مالک اشتر تا پس از شهادت حضرت حسین و عزل عبدالله بن زیاد در آن زندان بر می‌بردند.

همچنین این زیادگروهی از شیعه را که سرآمدایشان میثم تمار بود به دار آویخت. وی دستور به بریدن دست و پای میثم داد و در آن حال او همچنان به ذکر فضائل علی مشغول بود. سپس امر داد که زبان وی را ببرند و شکم او را بشکافند و در آن حال ببرد. در عصر بنی امیه، علویان آنقدر به تنگی معیشت و فقر گرفتار شدند که حتی از گرسنگی می‌مردند.

چون حجاج از طرف عبدالملک بن مروان به فرمانروایی عراق رسید، به اندک گمانی شیعیان را می‌کشت، بطوریکه متهمان زندیق و کافر خواندن خود را از بیم حجاج بر شیعه علی بودن ترجیح میدادند. حتی زهاد و عباد از بیم

۱- الکمل ابن اثیر ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳-۴۴۱-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۰؛

الدكتور كامل مصطفى الشبيبي، الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۴-۸۵، الدرجات الرفیعه ص ۵، ۳.

۲- مروج الذهب ج ۷ ص ۴۰۴.

۳- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح ج ۱،

حجاج و به امید تقرب به وی تظاهر به بغض و دشمنی با علی می کردند . گویند روزی جد اصمعی به نزد حجاج آمده فریاد بر آورد ای امیر پدر و کسان من مرا عاق کرده و نامم را علی گذاشته اند ، و من مردی بی چیز و فقیرم و محتاج و نیازمند به بخشش و کرم امیر هستم . حجاج بخندید و گفت چیز خوبی رادست آویز قراردادی ، ترا از فلان محل مورد عطای خود قرار میدهم ^۱.

شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء :

پس از معاویه پسرش یزید به خلافت نشست (۶۰-۶۴ هـ) ، وی جوانی فاسق و فاجر بود . چون در هنگام یعنی که پدرش برای او گرفت چهارتن از بزرگان اسلام: حسین بن علی ، و عبدالله بن عمر ، و عبدالرحمن بن ابی بکر ، و عبدالله بن زبیر به وی بیعت نکرده بودند در آغاز خلافت بر آن شد که آن چهارتن را به بیعت خود در آورد ولی موفق نگشت . مسلمانان که سالخوردگان ایشان هنوز عصر تقوای رسول خدا و خلفای راشدین را به خاطر داشتند از خلافت این جوان هوسباز و تبه کار راضی نبودند ، از اینجهت مردم کوفه که بیشتر شیعه و پیروان علی بن ابیطالب بودند نامه هایی به حسین بن علی نوشته و با اعزام رسولانی او را از مدینه به کوفه طلب کردند ، و به آن حضرت وعده یاری و جان فشانی دادند . امام حسین ، پسر عم خود مسلم بن عقیل را برای تحقیق احوال مردم به کوفه فرستاد . مسلم در آغاز پیشرفت بسیاری داشت و گروه زیادی به یاری حسین با او بیعت کردند ، اما بزودی یزید ، عیبدالله بن زیاد را که والی بصره بود به کوفه گسیل داشت ، عیبدالله باحیله و تزویر مسلم بن عقیل و حامی او هانی بن عروه را بکشت . حسین که از اوضاع کوفه خبری نداشت بر اثر نامه هایی که قبلا مسلم با و نوشته بود با اهل و عیال خود از مدینه بیرون آمد و پس از زیارت خانه کعبه به کوفه رهسپار شد . چون به نزدیک آن شهر رسید ، حرین یزید ریاحی از طرف عیبدالله بن زیاد به جلوگیری او آمد ، ولی چون مظلومیت حسین را دید خود به تنهایی به وی پیوست ، سپس عمر بن سعد بن

۱- تاریخ الشیعه تألیف محمدحسین المظفری ، ص ۳۴ ، ۴۰ ، الدرجات

ابی وقاص بالشکری گران که برای حکومت ری می‌رفت ، از طرف عیدالله که حکومت عراقین را داشت مامور قلع و قمع حسین و اصحاب او شد . حسین چون نفاق اهل کوفه را دید ناچار رضا به قضای الهی داد و مانند همه مردان بزرگ جهان مرگ با شرافت را برزندگانی به‌ذلت ترجیح نهاد ، و با هفتاد و دوتن از فرزندان و نزدیکانش به شهادت رسید . این واقعه غم‌انگیز در کربلاء در نزدیکی بابل قدیم و در کنار رود فرات واقع شد (دهم محرم سال ۶۱ هجری، مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ و هیجدهم مهرماه سال ۵۸ شمسی) . به قول الفخری محققاً فاجعه‌ای ننگین تر از شهادت امام حسین در اسلام روی نداده است .

در واقعه کربلا امویان چنان کشتاری شنیع مرتکب شدند و چندان اسیران را شکنجه و آزار دادند که از شنیدن آن فجایع هول‌انگیز شنونده را لرزه بر اندام می‌افتد^۱ .

در واقعه خونین کربلاء پنج تن از نزدیکان حضرت حسین بن علی از قتل‌عام نجات یافتند و آنان : حضرت علی بن الحسین زین العابدین، و برادرش عمر، و دو خواهرش ام کلثوم و سکینه و عمه او حضرت زینب بودند . گویند که سن علی اصغر در آن‌گاه بالغ بر بیست و سه سال بود ، و حضرت زین العابدین به سبب بیماری و بستری بودن در جنگ شرکت نکرد ، و از کشته شدن نجات یافت . برادرش عمر چهار ساله بود . این پنج تن را به نزد عیدالله بن زیاد به کوفه فرستادند و او ایشان را به اسارت به شام روان ساخت . پس از خطبه معروف حضرت زینب در مجلس یزید ، آن پنج تن را به امر یزید به مدینه فرستادند .

در باره فرجام سر حضرت حسین بن علی اختلاف است ، ابن خلکان گوید که پیش از آنکه آنرا به مصر ببرند در عسقلان در نزدیکی دمشق به خاک سپردند ، و نازمان ابن بطوطه آن محل زیارتگاه شیعیان بوده است . در قاهره مسجدی وجود دارد که آنرا جامع الحسین خوانند ، گویند که سر حضرت حسین بن علی در آنجا است ، و زیارتگاه مردم است .

۱- الکمل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹-۹۴، مروج الذهب ج ۵ ص ۱۲۷ ؛

تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۲۲۸ .

بعضی از شیعیان معتقدند که سرانجام سر حضرت حسین بن علی را برخی از شیعیان او به کربلا آورده و در آنجا نزدیک جسد آن حضرت به خاک سپردند^۱.

فرق اسلام

فرقه‌هایی که در اسلام پدید آمدند نخست احزاب و دسته‌های سیاسی بودند که بتدریج به فرق مذهبی تبدیل گشتند. قدیمترین این فرق، فرقه عثمانیه یعنی انتقامجویان از خون عثمان و فرقه شیعه یعنی طرفداران علی بن ابیطالب، و خوارج و مرجئه بودند، و سپس فرقه‌هایی کلامی چون قدریه، و معتزله، و جبریه، و اشاعره در اسلام پدید آمدند. شهرستانی اختلافات کلامی اسلام را بر چهار اصل: اثبات و نفی صفات الهی، جبر و قدر، عقائد و اعمال، عقل و نقل قرارداد است^۲.

خوارج :

خوارج خود را شراة می‌خواندند که به معنی فروشندهگان، و مفرد آن شاری است و این عنوان را از آن رو اختیار کردند که جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌نمودند. این نام مأخوذ از آیه: «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»^۳، یعنی «از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خوشنودی خداوند می‌فروشند [و در راه او فدا می‌سازند]» و نیز آیه «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون»^۴ یعنی «همانا خداوند از مؤمنان نفسها و اموال ایشان را بخرید و به جای آن به ایشان بهشت را داد، تا در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند» است. برونو (Brünnow) در صفحه ۲۸ رساله خود درباره خوارج می‌نویسد

۱- طبقات ابن سعد ج ۵، ص ۱۵۶؛ اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ دونا لیسن، عقیده الشیعه، ص ۱۰۰، ۱۱۴.

۲- شہلی نعمان، علم کلام جدید، ج ۱ ص ۱۶۱.

۳- قرآن سوره دوم (البقرة) آیه ۲۰۱.

۴- قرآن سوره نهم (التوبه) آیه ۱۱۲.

این که گفته اند لقب خوارج را دشمنان شان به آن گروه داده اند درست نیست ، زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نیآمده است ، و این کلمه مانند لفظ مهاجرین مراد کسانی است که در راه خدا جلاء وطن نموده و دور از خانه و کاشانه زندگی کردند و آن مأخوذ است از آیه: «ومن یمخرج من یمته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقلو قع اجره علی الله» ، یعنی «هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و سپس او را مرگ دریابد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد»^۲.

خوارج علی و عثمان و معاویه و حکمین را کافر می دانستند. آنان می گفتند که خلیفه و جانشین پیغمبر لازم نیست که عرب و از قبیله قریش باشد، و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را هم جایز می دانستند، به شرط آنکه او شخصی با تقوی و شمشیر زن و عادل باشد. بعضی از فرق ایشان مانند شبیهه در خلافت فرقی بین جنس زن و مرد نمی گذاشتند، و امامت زنان را نیز جایز می دانستند. خوارج اهل گناهان کبیره را کافر می شمردند و ریختن خونشان را مباح می دانستند. ایشان نکاح با زنان و دختران و فرقه هایی را که از آنان تبری می جستند جایز نمی شمردند، و خروج با امامان خود را برضد کافران و منافقان واجب می دانستند. بعضی از فرق ایشان خودداری کنندگان از جنگ را ولو اینکه طرفدار آنان باشند کافر می شمردند. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر بنی امیه، و زمین داران بزرگ، و مخالف وجود املاک خصوصی بودند. ایشان اصل مخلوق بودن قرآن را قبول نداشتند و بعضی از فرق آن چون عجارده، سورة یوسف را جزو قرآن نمی دانستند و می گفتند که آن داستانی عشقی است و چنین داستانی نمی بایستی جزء قرآن باشد. فرق معروف خوارج از این قرارند: از ارقه، پیروان ابوراشد نافع بن ازرق. نجدات، پیروان نجله بن عامر حنفی. بیهیه، پیروان ابویهس هیم بن جابر. عجارده، پیروان عبدالکریم بن عجرد. اباضیه، پیروان عبدالله بن اباض. صفریه، پیروان زید بن اصر. شبیهه، پیروان شیب بن یزید شیبانی که پس

۱- قرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۰۱.

۲- تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۵.

ازوی پیروانش با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند^۱.

شیعه :

شیعه کسانی هستند که از علی پیروی کرده و چه از روی نص جلی و یا خفی قائل به امامت او پس از رسول خدا شدند ، و گویند که امامت از خاندان او بیرون نخواهد رفت ، و اگر امامت گاهی از دست ایشان خارج شده باشد ، یا به سبب ظلم غاصبان یا تنقیه امامان از دشمنان بسوده است . گویند که امامت قضیه‌ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد ، بلکه آن قضیه‌ای اصولی است که رکن و پایه دین بشمار میرود ، و بر پیغمبر جایز نبوده که از آن امر غفلت ورزد و یا تعیین امام را به عامه مردم تفویض کرده باشد .

جاحظ می نویسد که در صدر اسلام جز به کسی که علی را بر عثمان مقدم می داشت شیعی نمی گفتند ، از اینجهت اصطلاح شیعی و عثمانی در آن روزگار معمول شد ، و شیعی کسی بود که علی را بر عثمان مقدم می داشت ، و عثمانی کسی بود که عثمان را از علی برتر می دانست . مثلاً واصل بن عطاء پیشوای معتزله منسوب به تشیع بود زیرا علی را بر عثمان مقدم می شمرد^۲.

ابن خلدون در مقدمه خود می نویسد که شیعه در لغت به معنی پیروان و هواخواهان هستند ، و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام بر پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او اطلاق می شود^۳.

در باره تسمیه پیروان علی به شیعه اختلاف است . ابن حزم اندلسی می گوید که این اصطلاح از سال سی و پنج هجری بر آن فرقه اطلاق شد ، و آن پس از کشته شدن عثمان بود . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست

۱- دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۱-۷۱؛ ملل و نحل شهرستانی، شرح احمد فہمی محمد، قاہرہ ۱۹۴۸، ص ۱۷۰-۲۲۲؛ پطروشفسکی، اسلام در ایران ، ترجمہ کریم کشاورز ، ص ۵۸-۶۷ ، الايضاح لفضل بن شاذان ، ص ۴۸-۵۰ .

۲- رکن، کتاب المقالات و الفرق ص ۱۵۴ .

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۸ .

گوید که اصطلاح شیعه در جنگ جمل پیدا شد و پیروان علی را که برضد طلحه و زبیر بودند شیعه گفتند. بعضی گویند که این اصطلاح پس از جنگ صفین در روز خروج خوارج بوجود آمد، و کسانی که با علی پس از آن جنگ در دوستی او استوار ماندند شیعه خوانده شدند.

چنانکه در پیش گفتیم حقیقت این است که شیعه و پیروان علی از همان زمان رسول خدا پیدا شدند و آنان دوستان آن حضرت مانند مقداد بن الاسود، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمار یاسر و دیگران بودند، و آن اصلا از اختلاف بین دو خاندان بنی هاشم و بنی عبد شمس نشأت گرفته است.

بنابر این عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت رسول خدا امامت را حق حضرت علی بن ابیطالب می دانستند، و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند.^۱

شیعه فکری عربی است که در ارادت و مودت به علی بن ابیطالب و فرزندان او و تمایل به خاندان بنی هاشم و تنفر از طایفه بنی امیه خلاصه میشود. بعدها این فکر مودد قبول ایرانیان و موالی قرار گرفت و ایشان که از ظلم بنی امیه و عمال آنان رنج می بردند خود را با خاندان مظلوم علوی و بنی هاشم در کشیدن رنج و آزار از دشمنان مهیم دانسته و به ایشان پیوستند.^۲

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از موالی بخصوص در عراق و ایران به ایشان گرائیدند. موالی می کوشیدند از وضع تحقیر آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آورند. شیعیان نیز حصول این مقصود را به ایشان نویسد می دادند.^۳

شعرای شیعه از همان آغاز، احساسات و عواطف خویش را درباره علی و

۱- تاریخ الشیعه، تالیف دکتر حسین علی محفوظ ص ۸-۱۱، ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص ۳۳، خاندان نوبختی ص ۴۹.

۲- گلذیهر، العقیده والشریعة ص ۲۰۵. ذک ایضاً، المقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم.

۳- اسلام در ایران ص ۵۴.

اولاد او در اشعار خود بیان می کردند . مثلاً در آن هنگام که ولید بن عقبه برای عثمان گریه می کرد و بنی هاشم را رد و طرد می نمود، فضل بن عباس از شیعیان علی بهوی پاسخ داده می گفت :

و كان ولي العهد بعد محمد علي وفي كل المواطن صاحبه

یعنی : جانشین محمد و یار او در هر جای علی است .

در جنگ صفین ابوالاسود دؤلی که از اصحاب علی بود و در رکب او می جنگید ، در ستایش علی چنین گفت :

اذا استقبلت وجه ابي حسين رأيت البلد راق الناظرينا

فقد عمت قریش حيث كانت بانك خيرهم حسبا و دينا

یعنی : هرگاه به روی ابوالحسین (علی) نگاه کنی، ماهی تمام را می بینی که بما می نگرد . قریش هر جا باشند می دانند که تو ای علی از لحاظ دین و تبار بهترین ایشان هستی .

دعبل خزاعی پس از کشته شدن حسین، در سوگ او چنین گفت، و خروج

امامی را بناچار واجب دانست :

فلوالذی ارجوه فی الیوم اوغد لقطع قلبی اثرهم حسراتی

خروج امسام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یعنی : اگر نمی بود کسی که امروز یا فردا انتظار او را دارم، هر آینه دل من به دنبال ایشان از اندوه حسرت تکه تکه می شد . بناچار امامی خروج خواهد کرد و نام خدا و برکات او را بر پای خواهد داشت .

يك دهم مسلمانان عالم شیعه هستند و شمار ایشان بالغ بر چهل میلیون نفر

می باشد . اغلب ایرانیان ، و نیمی از مردم عراق ، و یمن، و عده ای در سوریه،

و يك سوم لبنانیان ، شیعه هستند . در مشرق عربستان سعودی ، و شمال هند، و

بخصوص در حوالی لکنهو ، در دکان Deccan ، و بمبئی و در پاکستان ، و

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۴۴۳ ، المراجعات عبدالحسین شرف الدین ،

صیدا ۱۳۵۵ ، ص ۱۶۷ ، دائرة المعارف الاسلامیه (ترجمه عربی) ، ج ۱۴ ،

ص ۶۱-۶۲ .

یك چهارم مردم افغانستان، و مردم آذربایجان شوروی مذهب شیعه دارند.^۱

مرجه :

پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن بنی امیه توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند در برابر خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه و نیز در مقابل شیعیان علی که معتقد به امامت او بودند فرقه تازه ای را تشکیل دادند که مرجه خوانده میشوند. این کلمه از ریشه ارجاء به معنی به تأخیر انداختن است. ایشان می گویند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی دانیم که واقعاً چه کسی دردل مسلمان و مؤمن است، و چه کسی نامسلمان و فاسق. چون همگی به ظاهر مسلمانند ما آنان را مسلمان می خوانیم، و ثواب و عقاب ایشان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازیم، تا خداوند در باره پاداش و کفر آنان داوری فرماید. ایشان دزاین دنیا حکمی به ثواب یا گناه مسلمانان نمی کنند. از این جهت اینان تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می دانند. شهرستانی برای ارجاء دو معنی ذکر می کند، یکی به تأخیر انداختن که شرح آن در بالا گذشت، و دیگر به معنی امید بخشیدن است، و به همین معنی ثانی در کتاب فرق الشیعة نوبختی به کار رفته است (ترجمه ص ۱۴)، و به معنی دوم است که می گویند همانطور که معصیت به ایمان ضرر نمی رساند، با کفر هم اطاعت و فرمانبرداری فایده ندارد.

عقیده مرجه در باب امام یعنی جانشین رسول خدا این بود که پس از انتخاب شخصی به اجماع به این مقام، باید هر چه او می گوید و امر می دهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد. ایشان عصمت امام را از خطا لازم

۱- درباره آخرین تحقیقی که راجع به شیعه قدیم شده است، به مقاله

ذیل مراجعه نمایید،

Marshall Hodgson, How did the Early Shia, Become
Sectarian Journal of the American Oriental Society, 75:
1-13 (1959).

درباره آمار شیعیان رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیکا، طبع اخیر.

نمی‌دانستند. پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی‌امیه بود، چون بنی‌امیه به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بودند، سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند، و هر چه و هر چنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از این جهت نظم و امنیت از هر وقت دیگر بیشتر مطلوب ایشان بود. این عقیده کاملاً به نفع معاویه و جانشینان او تمام می‌شد. مرجئه اسباب کار تقویت بنی‌امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند، آن فرقه نیز اعتباری داشتند. ولی همینکه بساط دولت اموی برچیده شد، مرجئه هم از اهمیت و اعتبار افتادند.

مرجئه علی‌را از درجه نخستین که جانشینی بلا فصل پیغمبر باشد به درجه چهارم یعنی خلیفه چهارم تاخیر می‌انداختند. از این جهت است که مرجئه و شیعه دو فرقه مقابل یکدیگر هستند.

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفته‌اند، از این جهت به قول شهرستانی مرجئه به چهار صنف تقسیم می‌شوند:

مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه، و مرجئه خالص. یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجئه گفته است:

إذا المرجی سرك ان تراه	بموت بدائه من قبل موته
فجدد عنده ذكری علی	وصل علی النبی وآل یینه

یعنی:

هرگاه می‌خواهی شادمان شوی از اینکه يك مرجی به درد خود پیش از مرگش بمیرد، ذکر نام علی را در پیش او تجدید کن، و به پیغمبر و اهل بیت وی درود بفرست.

بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر روایت کردند که فرمود: «المرجئة یهود هذه الامة».

فرقه‌های مرجیان خالص از این قرارند: یونسیه، پیروان یونس نمیری. عبیدیه، پیروان عبید مکتب. غسانیه، پیروان غسان کوفی. بوثوبانیه پیروان ابو ثوبان مرجی تومنیه، پیروان ابو معاذ تومنی. صالحیه، پیروان صالح بن

عمرو صالحی^۱.

اختلاف درباره امامت

در پیرامون مسئله امامت در بین امت اسلام اختلاف است و به شرح زیر بر چند دسته تقسیم میشوند :

۱- عده‌ای گفتند که امامت به اتفاق و اختیار امت ثابت می‌شود ، و آنان طرفدار امامت و خلافت ابوبکر و خلفای راشدین پس از رحلت رسول خدا بودند ، و اکثر مسلمانان جهان جز شیعه بر این عقیده‌اند.
در اینجا امامت به معنی خلافت و ریاست دنیوی است ، و فرقی با ریاست جمهور و امیری که مردم بر خویشتن اختیار می‌کنند ندارد و معصوم و بری از خطا نیست . زیرا به قول ایشان هر جامعه محتاج به امیر و شخصیتی است که آنان را در امور کشوری و لشکری اداره کند و درین ایشان داوری نماید^۲.

این دسته را اهل اجماع نیز گویند ، زیرا که معتقدند اجماع مسلمین امام را به این مقام اختیار نموده است . بعضی از این دسته مسئله اختیار امت را توسعه داده و رضامندی و بیعت مردم را به خلافت معاویه و مروان بن حکم و فرزندان ایشان نیز جایز دانسته‌اند . طرفداران این عقیده را بطور کلی اهل سنت و جماعت و یا عامه در برابر شیعه که خاصه باشند نیز خوانده‌اند ، و در روایات شیعه آمده که : « خذ ما خالف العامة » ، و « ما خالف العامة فیه الرشاد »^۳.

۱- الملل و النحل شهرستانی ، ص ۲۲۲-۲۳۴ ، المقالات و الفرق ص ۱۳۱ ، اسلام در ایران ص ۲۱۳-۲۱۴ ، خاندان نویختی ص ۳۱-۳۲ ، الايضاح لفضل بن شاذان ص ۴۴-۴۷ ، ۹۳-۱۲۶.

H. Laoust, Les Schisimes. dans L. Islam, Paris, 1965, P. 1-54.

۲- گلدزیهر : المقیة و الشریعة ص ۱۸۲.

۳- کلینی : الکافی ص ۳۹ ، المقیة و الشریعة ص ۲۱۱ .

۲- طرفداران نص: دسته‌ای گفتند که امامت جز از راه نص و تعیین پیغمبر حاصل نیاید و بر رسول خدا است کسی را که شایسته این مقام باشد به آن امر مهم تعیین کند. همه شیعیان در مورد امامت قائل به نص رسول خدا هستند، و در این اصل آنان بر دو دسته تقسیم میشوند:

۱- قائلین به نص جلی: یعنی کسانی که قائل به نص و تعیین آشکار شدند و گویند پیغمبر به نص جلی در روز غدیر خم علی را به امامت برگزید، و صریحاً وی را به جانشینی خویش تعیین فرمود.

۲- قائلین به نص خفی: که همان زیدیه باشند، گفتند نصی را که پیغمبر درباره علی کرده نص خفی یعنی تعیین پنهان است، و آن حضرت بنا بر مصالحی را از امامت علی را بطور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است. طرفداران نص جلی می‌گویند که علی پیش از اینکه کشته شود، کتاب و سلاح خود را به پسرش حسن تحویل داد، و در حضور اهل بیت و بزرگان شیعه گفت: ای پسرک من مرا رسول الله فرموده که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاح خویش را همانطور که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و مرا فرمود که به تو امر کنم که هرگاه مرگ ترا فرا رسد تو آنها را به برادرت حسین تحویل دهی، سپس روی به پسرش حسین کرده گفت پیغمبر خدا به تو امر کرده است که ودیعه امامت را همچنان به پسر علی بن حسین سپاری و درباره علی بن حسین فرموده است که او نیز ودیعه امامت را به پسرش محمد بن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا به او برساند. شیخ صدوق در کتاب الکافی، و شیخ مفید در الارشاد خود روایت کرده اند که ودیعه امامت عبارت از جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه، و کتاب الجامعه بوده است. اما جفر احمر کیسه‌ای از پوست بوده که در آن سلاح رسول خدا قرار داشته، و این شمشیر از خاندان ائمه خارج نخواهد شد، و سرانجام به دست قائم آل محمد خواهد افتاد. اما جفر ابیض کیسه‌ای بوده است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی پیشین جای داشته است. امام مصحف فاطمه، قرآن حضرت فاطمه بود. اما الجامعه، کتابی بوده است که رسول خدا املاء می‌کرده و علی

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷؛ اصول کافی ص ۱۱۰؛ العقیده والشریعة ص ۸۳-۸۴.

به خط خود می نوشته و همه احتیاجات مردم از زمان رسول خدا تا روز قیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است.^۱

کلینی روایت کرده که این صحیفه که به خط علی بوده هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا درازا داشته ، و در آن تمام چیزهای حرام و حلال و مورد نیاز مردم نوشته شده است . در باره جفر روایت می کند که در آن دانش پیغمبران و اوصیا و علمای بنی اسرائیل مسطور بوده است^۲ . مسعودی نیز به این کتابها و صحائف اشاره کرده است^۳ . ملا محمد باقر مجلسی می نویسد که در کتاب الجامعه صحف یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر وجود داشته که از جمله آنها صحیفه آدم ابوالبشر، و شیث، و ادریس، و صحف ابراهیم ، موسی، و عیسی بوده است^۴ .

مجلسی در کتاب دیگر خود می نویسد که جفر جامع کتابی بوده که بیست و هشت فصل داشته و هر فصلی دارای بیست و هشت صفحه و هر صفحه ای بیست و هشت جزء بوده است . دیگر جفر ایض بوده که چهارده جزء داشته و هر جزئی نیز به چهارده بهر قسمت می شده، و کتاب دیگر مصحف فاطمه بوده که در آن احادیث زیادی وجود داشته و در آن روایت شده که خداوند به آدم پانزده حرف از حروف اسم اعظم، و به نوح هشت، و به ابراهیم شش، و به موسی چهار، و به عیسی دو، و به آصف بن برخیا یک حرف، و به حضرت محمد هفتاد و دو حرف عطا فرمود و آنها را نیز رسول خدا به علی (ع) بخشیده .

۳- امامت فاضل و مفضول: زیدیه در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند ، و گفتند با وجود شخص فاضل و برتر تعیین شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است . به همین دلیل با بودن علی بن ابیطالب که فاضل تر

۱- السید هاشم معروف : عقیده الشیعه الامامیه ، بیروت ۱۹۵۶ ، ص

۱۸۷ .

۲- اصول کافی ص ۸۵ .

۳- مروج الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۸۲ .

۴- حیاة القلوب مجلسی ج ۲ .

۵- تذکرة الائمة مجلسی طبع طهران ص ۱۵۶ عقیده الشیعه ص ۶۴-۶۶ .

از دیگر صحابه پیغمبر بود ، ابو بکر و عمر و عثمان را که مفضل بودند ، امام میدانستند ، و می گفتند امامت مفضل بنا بر مصالحی جایز است . بیشتر معتزله زهدی مذهب بودند ، از اینجهت غالب ایشان قائل به امامت مفضل شدند ،^۱ و از جمله ایشان ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه است که در فاتحه آن کتاب می گوید : « الحمد لله الذی ... قدم المفضل علی الفضل لمصلحة اقتضاها التکلیف »^۲ ، یعنی « سپاس خدایی را که برتری داد مفضل را بر افضل به جهت مصلحتی که تکلیف [بندگان] اقتضای آنرا داشت » .

۴- اختلاف درباره قوم و قبیله امام : کسانی که طرفدار تعیین امام به اجماع و اتفاق امت بودند مسئله نژاد را پیش کشیده گفتند که امام باید مسلمان و عربی نژاد و عربی زبان و از قبیله قریش باشد ، وحدیثی را که ابو بکر از پیغمبر روایت کرد که « الخلیفه من قریش » دلیل خود آوردند .

بنی هاشم گفتند امام علاوه بر اینکه مسلمان و عرب و قرشی باشد ، هاشمی نیز باید باشد . اینان کسانی بودند که خلافت بنی امیه را قبول نداشته و طرفدار امامت بنی عباس یا آل علی بودند .

خواارج مسئله نژاد را انکار کرده گفتند هر مسلمان با تقوی و صالح و لایقی که زورمند و صاحب شمشیر باشد برای خلافت و امامت شایسته است ، خواه قرشی و خواه حبشی و عربی یا عجمی باشد . شبیهی از ایشان شرط جنسیت را نیز از میان برده گفتند در امامت فرقی بین مرد و زن نیست و هر مرد و زن با تقوایی که قائم به شمشیر باشد لایق به امامت و خلافت است .

امامت عامه را که همان خلیفه باشد امامة الکبری نامند ، در مقابل امامة الصغری که همان پیشمازی و امامت در مسجد است . از اینجهت خلیفه را امام الاکبر و امام جماعت و پیشماز را امام الاصغر گویند .

امامت از نظر شیعه امامیه : در نظر شیعه امامیه :

۱- امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم اینست که با وجود

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷ .

۲- شرح نهج البلاغه ، طبع مصر ۱۹۶۵ ، ج ۱ ص ۳ .

قدرت هیچ داعیه‌ای از دوعای بر ترك طاعت و ارتكاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد .

۲- امام باید منصوص علیه باشد ، زیرا که عصمت از امور باطنی است که جز خداوند بر آن آگاه نیست . یا باید خداوند که بر عصمت او داناست به امامت او به نص حکم کند ، و یا از دست امام کرامتی و معجزه‌ای صادر شود که صدق دعوای او را برساند . تنصیب چنانکه در پیش گفتیم باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد .

۳- امام باید افضل مردم زمان خود باشد .

۴- امام برحق بعد از حضرت رسول به نص صریح ، حضرت علی بن- ایطالب و بعد از آن حضرت ، یازده فرزند اومی باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بودند و همه به نص صریح امام قبل به این مقام تعیین شده‌اند^۱ .

بعلاوه شیعیان امامیه معتقدند که امامان دارای علم «الدنی» هستند و آن علمی است که مفهوم تمامی دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را دربر می‌گیرد . این علم لدنی و مخفی بر علی مکشوف شد و از وی پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید . بنابراین به قول ایشان امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد^۲ . همچنین معتقدند که به جای وحی که بر پیغمبران نازل می‌گردد ، خداوند امور غیبیه را به ائمه الهام می‌نماید ، و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد . پیغمبر جبرئیل را می‌بیند و کلام او را می‌شنود اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند .

در باب تعداد ائمه در آن واحد ، وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح نمی‌دانستند ، ولی عده‌ای می‌گفتند وجود دو امام در يك زمان در دو نقطه از جهان جایز است . همچنین عده‌ای می‌گفتند در آن واحد ممکن است دو امام باشد ، یکی ناطق و دیگری صامت ، یعنی یکی گویا و دیگری خاموش . چون امام ناطق درگذرد ، امام صامت جای او را بگیرد ، و این گفتار بعضی از

۱- خاندان نوبختی ص ۵۸ ، به نقل از شرح باب حادی عشر ص

۵۳-۵۸ .

۲- اسلام در ایران ص ۲۸۱ .

فرق شیعه و اسماعیلیه است^۱.

عقیده شیعه بر این است که وجود امام بر روی زمین دلیل لطف خداوند بر خلایق است، و حکمت و عدالت الهی اقتضای چنین لطفی را می‌نماید، از اینجهت خداوند در هر عصری امامی را بر مردم می‌گمارد تا هادی و رهبر ایشان باشد و آنان را از خطا و گمراهی نگاهدارد.

دلایل امامت علی (ع) : شیعه امامیه چنانکه در پیش گفتیم بنا بر روایات متواتر، به حدیث غدیر و نص جلی پیغمبر درباره جانشینی علی استناد می‌کنند، و روز غدیر را که روز تعیین آن حضرت به خلافت است جشن می‌گیرند، و به این آیات در باره امامت و جانشینی حضرت علی استناد می‌نمایند:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون^۲»، یعنی: «همانا ولی شما خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان آوردند و نماز می‌گزارند و زکات دهند و در حال رکوع باشند»، و «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی^۳»، یعنی «امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»، و دیگر «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس^۴»، یعنی «ای پیغمبر برسان آنچه را که به تواز سوی پروردگارت نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام او را نرسانیده باشی، خداوند ترا از مردم نگاه میدارد»، و دیگر آیه «و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاہ و جبریل و صالح المومنین^۵»، یعنی «اگر هم پشت شوید علیه او، پس همانا خدا و جبرائیل و مومنان نیکوکار یار و یاور اویند». دیگر آیه مباهله است که فرمود: «فقل تعالوا ندع ابناءنا

۱- خاندان نوبختی ص ۵۶، ر. ک. ایضاً کتاب فصل الخطاب تألیف حاج محمد کریمخان کرمانی طبع ۱۳۵۲، ص ۷۴.

۲- قرآن کریم سوره پنجم (المائدة) آیه ۵۵.

۳- «...» آیه ۳.

۴- «...» آیه ۶۷.

۵- قرآن کریم سوره شعت و شش (التحریم) آیه ۴.

وابناء کم ونساء ناونساء کم وانفسنا وانفکسم، ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکلايين»^۱، یعنی «ای پیغمبر پس بگو بپایند تا پسران خود و پسران شما و زنانمان و زنان شما و خودهایمان و خودهایتان را بخوانیم، سپس زاری کنیم و نفرین خدای را بر دروغگویان بفرستیم»، طبری در تفسیر آیه «... انما انت منذر و لكل قوم هاد»^۲ از سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس روایت کرده، چون آیه «انما انت منذر» بر رسول خدا نازل شد، دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود منذر و ترساننده منم و سپس با دست به سوی شانه علی اشاره کرده فرمود: «انت الهادی یاعلی، بک یهتدی المهتدون من بعدی»، یعنی «ای علی تو راهنمایی، و به وسیله تو مردم بعد از من رهبری خواهند شد»^۳.

گویند مقصود همه این آیات ولایات حضرت علی بن ابیطالب است. همچنین به احادیثی از این قبیل استناد می نمایند: «انت الخلیفه من بعدی، وانت وصی و قاضی دینی، و سلموا علیه بامرة المؤمنین، واقضاکم علی؛ تعلموا منه و لاتعلموه؛ اسمعوا له و اطیعوه، و من کنت مولاة فعلی (فهذا علی) مولاة، وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابی بعدی، واللهم آتنی باحب الخلق الیک یا کل معی هذا الطائر، و انامدینة العلم و علی بابها، و نعم الراكبان هما و ابوهما خیر منها، و لاعطین الراية غدا رجلا؛ یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار، و ان علیاً منی و انامنه و هو ولی کل مؤمن بعدی، و مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، ترجمه آن احادیث به پارسی این است: «تو پس از من جانشین منی، تو وصی و وام گذار من هستی، او را با میری مؤمنان سلام دهید، بهترین قاضی در میان شما علی است؛ از او بیاموزید و به او نیاموزید، از او بشنوید و فرمان برید، هر که را من مولای او هستم علی نیز مولای اوست، تو در نزد من مانند هارونی در پیش موسی؛ جز اینکه پیغمبری پس از من نیست، خدایا کسی را که از همه آفریدگانت بیشتر دوست داری نزد من آور تا با من این پرنده را بخورد، من شهر دانشم و علی دروازه آن

۱- قرآن کریم سوره سوم (آل عمران) آیه ۶۱.

۲- قرآن کریم سوره سیزدهم (الرعد)، آیه ۷.

۳- تفسیر طبری ج ۱۳ ص ۶۳، ایضاً گلذهر، مذاهب التفسیر الاسلامی

ترجمه دکتر عبدالحلیم نجار، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۱.

است، این دو تن [حسن و حسین] بهترین سوارند و پدرشان به از آندوست، هرآینه فردا درفش سپاه را به مردی خواهم داد که خدای و رسولش را دوست دارد و خدا و پیغمبر او نیز وی را دوست دارند؛ و جنگاوری است که هرگز نمی‌گریزد، علی از من است و من از او هستم، و وی ولی هر مؤمنی پس از من است؛ و مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هر که در آن بنشیند نجات یابد و هر که روی گرداند غرق شود.

همچنین برادر خواندگی او با پیغمبر و دادن آن حضرت دخترش حضرت فاطمه را به وی و بستن دستارش را بر سر او نشانیدن او بر شتر خویش و مانند آنها، دلیل جانشینی و امامت او دانند.

اهل سنت و جماعت بدون اینکه حق خلافت را از خلفای سه گانه پیش از علی سلب کنند، علی (ع) را مردی صاحب فضیلت و معرفت و از حیث علم و تقوی برتر از دیگر اصحاب می‌دانند. چنانکه حسن بصری که از دانشمندان اهل سنت در دوره اموی است او را «ربانی هذه الامة»^۱ خوانده است، و هیچیک از علمای سنت و جماعت نیست که سنايشگر فضیلت و تقوی و بزرگواری علی بن ابیطالب نباشد. منتهی با همه فضایل و مناقبش او را وصی و جانشین پیغمبر نمی‌دانند، بلکه وی را از خلفای راشدین می‌شمارند.^۲

اهل سنت غالباً به دنبال نام صحابه رسول خدا، و سه خلیفه اول، و بعضی از بزرگان اسلام عبارت «رضی الله عنه»، یعنی «خداوند از او راضی باشد» ذکر کنند. تنها در مورد علی بن ابیطالب است که از جهت فضل و علوم مقامی که دارد به مناسبت آنکه در جاهلیت کودک بوده و مانند اصحاب پیغمبر بت نپرستیده و

۱- ینابیع الموده، تألیف سلیمان بن ابراهیم القندوزی، طبع نجف ۱۹۶۵، ج ۱ ص ۳۶-۴۵، ۶۲-۶۳، ۲۹۸، النکت الاعتقادیه تألیف ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان قمی معروف به شیخ مفید، ترجمه دکتر مشکور در باب ششم تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۸۱-۲۸۲، القدير فی الکتاب والسنه والادب ج ۱ ص ۶-۵۸، ۱۳۹، ۱۴۵، کشف المراد و شرح تجرید الاعتقاد ترجمه شیخ ابو الحسن شعرانی، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۴۲-۵۵۲، عقیده الشیعه تألیف دونالدسن ص ۶۰-۶۳

۲- کتاب البخلاء جاحظ، طبع لندن ۱۹۰۰، ص ۱۱۲.

۳- العقیده والشریعه ص ۱۷۵.

روی برتآن نمالیده و خداوند او را از پرستش اصنام حفظ کرده است از اینجهت عبارت «کرم الله وجهه»، یعنی «خداوند روی او را درخشان سازد، و قسدر و منزلتش را یغزاید» را به کار برند.

خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)

پس از شهادت حضرت حسین بن علی به دست بنی امیه، عبدالله بن زبیر که به مکه پناه برده بود و دعوی خلافت داشت از این واقعه استفاده کرد، و مردم را علیه بنی امیه برانگیخت. عمرو بن سعد والی مدینه لشکری به فرماندهی عمرو بن زبیر برادر عبدالله که از هواخواهان بنی امیه بود به جنگ برادرش فرستاد. عمرو در برخورد با برادر موفق به گرفتن او نشد و عبدالله بن زبیر او را زندانی کرد.

دیری نگذشت که مردم مدینه از شنیدن اخباری که از فسق و فجور یزید حکایت می کرد برانگیخته شدند و عبدالله بن حنظله انصاری را به حکومت برداشتند. یزید بن معاویه لشکری به سرداری مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. مسلم درجایی بنام حرّه و اقیم در بیرون مدینه مردم را شکستی سخت داد و سه هزار و پانصد تن از موالی، و هزار و چهارصد و به قولی هزار و هفتصد تن از انصار، و هزار و سیصد تن از قریش را بکشت و خود عبدالله بن حنظله به قتل رسید. (۲۶ ذی حجه ۶۳ هجری).

مسلم سه روز مدینه را قتل و غارت کرد و مردم را به بندگی یزید درآورد. علی بن حسین زین العابدین را به نزد او آوردند، مسلم بر خلاف انتظار او را گرامی داشت و وی را در کنار خود نشانید و گفت یزید به من سفارش کرده است که در باره تونیکمی کنم. امام فرمود من بدانچه را که اهل مدینه کردند راضی نبودم، سپس مسلم بن عقبه فرمان داد که علی بن حسین را با احترام به خانه اش بردند. مسلم بن عقبه می خواست که به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه رود، ولی پیش از آنکه به آن شهر برسد درگذشت و حصین بن نمیر سکونی به جای او به مکه لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد. در محاصره آتش به خانه کعبه افتاد، و آن خانه دچار حریق شد. در این میان خبر رسید که یزید در گذشته است،

و حصین از محاصره دست بکشید (ربیع الاول ۶۴هـ) ۱.

پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست و جز چهل روز خلافت نکرد. بعد از او بنی امیه مروان بن حکم را که پیری آزموده و محبیل بود به خلافت برداشتند.

پس از مردن یزید کار عبدالله بن زبیر بالا گرفت و دعوی خلافت کرد، و عراق را به دست برادرش مصعب بن زبیر تسخیر نمود و حکومت او بر حجاز نه سال به طول انجامید، تا اینکه عبدالملک که به جای پدرش مروان در شام به خلافت نشسته بود، حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای عراق را به جنگ عبدالله روانه کرد. حجاج در اول ذی قعده سال ۷۲ مکه را با منجنیق محاصره کرد، چنانکه خانه کعبه با بمبی از خانه های آن شهر به ضرب منجنیق ویران گشت. سرانجام عبدالله با مادرش که اسماء ذات النطاقین نام داشت وداع کرده، خود به میدان جنگ آمد و آنقدر پایداری کرد تا به قتل رسید. گویند در آن هنگام ۷۳ سال داشت. جسد او را به فرمان حجاج به دار آویختند (۷۳ هجری) ۲.

توابعین:

پس از رسیدن مروان به خلافت مردم کوفه که از او و عبدالله بن زبیر راضی نبودند، و از شهادت امام حسین سخت اندوهگین بودند، از یاری نکردن به امام حسین پشیمان شدند و توبه کرده خود را توابعین خواندند، و به پیشوایی سلیمان بن صرد خزاعی قیام کردند. ایشان سوگند خوردند که تا آخرین کس از کشتگان امام حسین را به هلاکت نرسانند از پای ننشینند. بزرگان ایسن قوم سلیمان بن صرد، و مسیب بن نجبه فزاری، و عبدالله بن سعد بن نفیل، و عبدالله بن وال تمیمی، و رفاعه بن شداد بجللی از اصحاب علی بودند، و همگی ریاست سلیمان بن صرد را پذیرفتند.

۱- اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ تاریخ یعقوبی طبع هوتما ج ۲ ص

۲۹۸؛ مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۶۲-۱۶۴؛ معجم البلدان یا قوت ج ۲ ص ۲۵۲؛ الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۱-۱۲۱.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۲۳، ۲۰۷، ۳۴۸.

سلیمان بن سرد (۲۸ ق. ه - ۶۵ ه) نخست از اصحاب رسول خدا بود، و سپس در جنگ جمل وصفین در رکاب آن حضرت به جنگید. در هنگام قیام حسین بن علی از کسانی بود که به آن حضرت نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد، و سپس از او روی گردانید. در این هنگام با یاران توبه کرده بمروان بن حکم خلیفه بنی امیه قیام نمود. سن هیجده از ایشان از شصت سال کمتر نبود. کار این اتحاد سرعت بالا گرفت، آنان یعت خود را با حضرت علی بن حسین آشکار ساخته و خلع مروان را خواستار شدند، و در اوایل سال ۶۵ ه هزار تن درجایی به نام عین الورد گردآمده به خونخواهی حسین بن علی برخاستند. مروان عبیدالله بن زیاد را به جنگ ایشان فرستاد، وی با سلیمان بن سرد جنگ کرد و او را بکشت و با کشتن وی شورش کوفیان فرونشست (۶۵ ه)¹.

قیام مختار:

پس از شکست قیام تواین، مختار بن ابوعبید ثقفی هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گردآورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست (۶۶ ه). سپس قاتلان و کسانی که در کشتن حسین بن علی دست اندرکار بودند دستگیر کرده همگان را بکشت. مختار شمر و عمر بن سعد را به قتل رسانید و سرایشان را برای حضرت زین العابدین به مدینه فرستاد. سپس عبیدالله بن زیاد را در کنار رود زاب شکست داده بکشت، و سر او را به قصر الاماره کوفه جایی که سر امام حسین را برای ابن زیاد آوردند فرستاد. مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین زین العابدین که در مدینه می زیست می خواند، ولی آن حضرت به وی توجه نداشت، و همین حسن سیاست بود که عبدالله بن زبیر که برمکه و مدینه حکومت داشت متعرض علی بن الحسین نگردید. امام نامه هایی را که از مختار می رسید پاسخ نمی داد، و رسماً در مسجد مدینه از او تبری جست. چون علی بن حسین از مختار یزاری جست، مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابیطالب

۱- تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۳۰۶، الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

کرد، و به شمال عراق لشکر کشید و تا موصل را ضمیمه حکومت خود نمود. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند، و حتی عده ایشان در سپاه مختار چند برابر عربها بود. عده ای از خوارج نیز در رکاب مختار می جنگیدند. عبدالله بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود، برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار در ۶۸ هـ از مصعب شکست خورده و در مذار در ناحیه میسان میان واسط و بصره به قتل رسید. از لشکریان او قریب هفت هزار تن اسیر شدند که غالب ایشان ایرانی بودند و همه از دم تیغ لشکریان مصعب گذشتند^۱.

کیسانیه و محمد بن حنفیه (۴۱-۵۸۱ هـ):

طرفداران مختار را کیسانیه خواندند. مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد. چون کار وی بالا گرفت خود دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود کرد و عباراتی مسجع و مقفی^۲ به تقلید قرآن بر زبان میراند. محمد بن حنفیه از وی بیزار ی جست و چندان که مختار او را دعوت به عراق کرد به وی نیوست، ولی از قیام مختار استفاده کرده و خود را مخفیانه امام می خواند.

عبدالله بن زبیر چون بر حرمین (مکه و مدینه) دست یافت، محمد بن حنفیه و یاران او را به بیعت خود خواند. محمد از بیعت او سر باز زد، چون مختار بر کوفه متولی شد و مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آنکه مبادا مردم به محمد بن حنفیه بگرایند، او و یارانش را به بیعت خویش خواند، و چون از آن کار سر باز زدند، آنان را در زمزم محصور و زندانی کرد، و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری خواست، مختار نامه او را برای یاران خود به خواند و گفت این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند. سپس ظلیان بن عماره را

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۷۲؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

۲۴۷، ۲۶۱، ۲۵۸-۲۱۱.

با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم ، و با عده بسیاری دیگر به مکه فرستاد . آنان با پرچمهایی که دودست داشتند به مسجد الحرام درآمدند ، و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند . از آنطرف ابن زبیر همیزم فراوانی فراهم آورد تا ایشان را بسوزاند ، آنان در مسجد الحرام را شکسته و بر محمد بن حنفیه درآمدند و گفتند میان ما و این دشمن خدا که عبدالله بن زبیر باشد یکی را اختیار کن . محمد بن حنفیه گفت من روا نمی دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود . ابن زبیر به ایشان رسید و فریاد برآورد « و اعجابا لهذه الخشبة » ، یعنی « شگفتا از این چوب بدستان » ، زیرا ایشان در هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند ، چون در حرم همراه داشتن شمشیر جایز نیست . سپس عبدالله بن زبیر گفت گمان می کنید که من می گذارم محمد بن حنفیه را پیش از آنکه به من بیعت کند از اینجا برود ؟ آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند ، به مسجد درآمده فریاد برآوردند که ما خون حسین را می خواهیم . عبدالله بن زبیر از ایشان بترسید و از خارج شدن محمد بن حنفیه جلوگیری نکرد . محمد بن حنفیه با چهار هزار کس به « دره علی » رفت ، و در همانجا می زیست . چون مختار کشته شد و ابن زبیر تقویت یافت دیگر باره محمد بن حنفیه را به بیعت خود خواند ، و قصد حمله بر وی و کسان او کرد . در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه به خلافت نشسته بود رسید ، و از او خواست که به شام رود . سپس محمد بن حنفیه و یارانش از آن دره بیرون آمده به شام رفتند ، و کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمد بن حنفی را مهدی موعود میدانست و نیز در رکاب وی بود این شعر را بسرود :

هدیت یا مهدینا این المهدی انت الذی نرضی به و نرتجی

انت ابن خیر الناس بعد النبی انت امام الحق لنا نمتری

یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی: راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته ، تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم . تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری ، تو امام برحق هستی و مادران شکی نداریم .

ای پسر علی برو و چه کسی مانند علی است .

چون به مدین رسید خبردار شد که عبدالملك بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بدعه‌دی کرده است، از آمدن خود پشیمان شد و در «أیله» که بندری بر کنار دریای احمر، در آخر حجاز و در مرز شام بود فرود آمد، و از آنجا دیگر بار به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ابوطالب جای گرفت، و از آنجا به طائف رفت. ابن عباس نیز که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست، و در طائف در گذشت، و محمد بن حنفیه بروی نماز خواند. محمد بن حنفیه تاهنگامی که حجاج، ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود، سپس از طائف به دره ابوطالب بازگشت. حجاج از او خواست تا با عبدالملك بیعت کند. وی از آن کار خودداری کرد، چون ابن زبیر کشته شد، محمد بن حنفیه نامه‌ای به عبدالملك نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست. عبدالملك به او امان داد. چون پیک محمد بن حنفیه با امان نامه عبدالملك بازگشت، محمد بن حنفیه به نزد حجاج آمد و به عبدالملك بیعت کرد و به شام رفت، و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند. گویند محمد بن حنفیه از طائف به سوی «در» در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد. چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را بدرود گفت. پس از آن پیروان وی بر چند دسته شدند^۱.

کیسانیه پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین بن علی، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند. کیسانیه شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند. آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از حسن و حسین فراگرفت. بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تاویل کردند و قائل به تناسخ و حلول بودند، همگی فرق ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بداء برخدا همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانده‌اند، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می‌خواند و به خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود.

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۶۶؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴۹؛ الفرق بین الفرق ص ۲۶-۱۳۴؛ تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹-۲۸؛ معجم البلدان یا قوت طبع اروپا ج ۱ ماده أیله؛ معجم ما استعجم تألیف ابو عبید، عبدالله بن العزیز بکری، طبع قاهره ۱۹۴۷ ماده در.

فرق کیسانیه :

چون محمد بن حنفیه (در سال ۸۱۷ هـ) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند :

- ۱- فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرد، و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد. (ترجمه ص ۴۲).
- ۲- گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن و سپس حسین و پس از وی محمد را به امامت برگزید. (ترجمه ص ۴۷).
- ۳- گروهی که یاران ابوکرب ضریح بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی همی زید، تادیگر باره خروج کند. (ترجمه ص ۴۹).
- ۴- گروهی گفتند وی به کفر بیعتی که با عبدالملک بن مروان کرده بود، خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است.
- ۵- گروهی به مرگ او بی‌گمان شده و ابوهاشم را جانشین او دانستند، و ایشان هاشمیه‌اند.

۶- گروهی گفتند که روح او به اسحاق بن زید بن حارث انصاری حلول کرد، و ایشان حارثیه نام دارند، و از فرق اباحی هستند.

۷- گروهی حرثیه نام دارند، و ایشان یاران ابومسلم عبدالرحمن بن محمد ملقب به حرث‌اند، و امامت را پس از ابوهاشم حق برادرش حسن بن- محمد بن حنفیه دانند، و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمد بن حنفیه هستند^۱.

۸- گروه دیگر حرثیه هستند و گویند ابوهاشم، عبدالله بن عمرو بن حرب کندی را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند، و فرقه‌های خرمیه و مزدکیه خود را به ایشان بستند.

۹- بیانیه گویند که ابوهاشم دربارهٔ بیان بن سمان تمیمی وصیت کرد.

۱۰- مختاریه پیروان مختار بن ابوعبید ثقفی بودند.

۱- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین ج ۲ ص ۲۰.

۱۱- اسحاقیه منسوب به اسحاق بن عمر هستند.^۱

۱۲- حیانیه پیروان حیان سراج بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی
پسرش محمد بن حنفیه است و حسین را امام نمی‌دانستند.^۲

زیدیه

کسانی که قائل به امامت حسین بن علی شدند، پس از او پسرش علی بن
حسین یعنی زین العابدین را امام دانستند و پس از رحلت او شیعیان حسنی و
حسینی درباره جانشینی وی اختلاف کردند. زیدیه گفتند که پس از علی بن حسین
پسرش زید امام است.

زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء غزال پیشوای معتزله است، از اینجهت
زیدیه پس از وی پیرو اهل اعتزال شدند. زیدیه قائل به لعن ابوبکر و عمر
و عثمان نیستند، و امامت مفضل را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه
چون او را مخالف لعن شیخین دیدند، وی را ترك کردند. از اینجهت معروف
به افاضه گشتند که به معنی ترك کننده است. میان زید و برادرش امام محمد باقر
اختلاف بود.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی درباره علت اختلاف بین زید و برادرش
امام محمد باقر می‌نویسد که زید از جهت آنکه شاگرد و اصل بن عطا بود مذهب
اعتزال داشت و قدری مذهب بود، و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر
می‌دانست. حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام نبود، زیرا هرگز
خروج نکرد و شمشیر در راه دین نکشید.^۳

زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی در سال ۸۲۲ بر عامل
او یوسف بن عمر ثقفی فرمانروای کوفه خروج کرد، و در آن واقعه کشته شد.
سروی را به نزد هشام فرستادند و تن او را عریان بردار نمودند.
یکی از شاعران بنی امیه درباره او گفته است:

۱- مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۱، بیان الادیان ص ۳۵.

۲- مقیاس الهدایة مامقانی ص ۸۲.

۳- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۱-۲۵۲.

صلبنا لكم زیداً علی جذع نخلة ولم نرمهدباً علی الجذع یصلب
یعنی: زید را برای شما به تنه درخت خرما بردار کردیم، و ماهرگز هیچ
مهدی را ندیده ایم که بر تنه درخت بردار کرده باشند.
سپس پیکرش را سوزانیده و خاکستر او را به رود فرات ریختند. پس از
وی پسرش یحیی بن زید به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان برنصر بن
سیار فرمانروای خراسان به جنگ بیرون شد (۱۲۵ هـ). نصر، سلم بن
احوزمازنی را به نبرد او فرستاد، و وی را بکشت. سر او را به نزد ولید بن-
عبد الملك فرستادند و جسدش ناقیم ابو مسلم همچنان بردار بود، و وی آنرا از
دارپائین آورده به خاک سپرد. مشهد او به جوزجان میان مرو رود و بلخ زیارتگاه
است.

زیدیه امام را از اولاد علی دانند، خواه از فرزندان حسن و یا حسین
باشد. دیگر اینکه قائم به شمشیر و قادر بر دفاع باشد. از این جهت امامت کودکان
را نمی پذیرند. عصمت را در امامت شرط نمی دانند، و وجود بیش از يك امام
را در زمان واحد جایز ندانند، و قائل به رجعت نیستند.

زید از شیوخ ابوحنیفه بود و ابوحنیفه با او بیعت کرد و سی هزار درهم
برای او فرستاد و مردم را به یاری او برانگیخت. مقریزی در کتاب الخطط خود
مفصلاً به ترجمه حال او پرداخته است. این فرقه از دیگر فرقه شیعه به مذهب
تسنن نزدیکترند. امارسه یا ادرسیان که سرسلسله آنان ادریس بن عبدالله بن-
حسن بن حسن بن علی بود و از ۱۱۲ تا ۳۷۵ بر مراکش و آفریقای شمالی حکومت
می کرد اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام بشمار می رود، و نیز دولت
القمه رسی در سعاداء یمن (۲۸۰ تا حدود ۷۰۰ هـ)، و علویان طبرستان (۲۵۰-
۳۱۶ هـ) از زیدیه بودند. مردم یمن زیدی مذهبند و تا پیش از جمهوریت
امام ایشان در شهر صنعاء می زیست.

چند سال پیش مجمع علمی میلانو، کتابی در فرقه به نام «مجموع فی الفقه»
به روایت ابو خالد واسطی از زید بن علی منتشر کرد که اگر نسبت آن کتاب به واسطی

درست باشد، این کتاب اولین کتاب فقه اسلامی می باشد که به دست ما رسیده است.^۱

فرق زیدیه :

فرقه های زیدیه که در کتابهای فرق اسلامی آمده از این قرار است:

۱- بقره یا ابقره که ایشان را صالحه نیز می خوانند، پیروان حسن ابن صالح بن حنی و کثیر النواء شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.
۲- ابرقیه^۲.

۳- ادرسیه : پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالاب مؤسس دولت ادرسه در مغرب اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد، و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت^۳.

۴- جارودیه یا سرخویه پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم ، زیاد بن منذر جدی .

۵- جریریه یا سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه بشمار می رفت هستند.

۶- حمنیه پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هـ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت ، و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد^۴.

۱- دائرة المعارف اسلام، ماده زیدیه و شیعه، محمد ابوزهره، الامام زید، طبع مصر ۱۹۵۹، الشیعه فی التاریخ ص ۵۲، فجر الاسلام ص ۳۲۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۴۹-۲۶۵، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، طبع دانشگاه ص ۲۰۷، کتاب الانتصار ابن خیاط، طبع مصر ۱۹۲۵ ص ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲.

۲- خاندان نویختی ص ۲۴۹.

۳- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین ص ۶۴-۷۹، مقاتل الطالبیین طبع طهران ص ۱۷۰.

۴- تاریخ طبری و ابن اثیر حوادث سال ۲۵۰ هـ، مقالات الاسلامیین

۷- حسینیّه که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابیطالب، حسین بن علی، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن، و بعد از محمد هم کسی از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند. (ترجمه ص ۸۹).

۷- حسینیّه، پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف به صاحب الفخ که در جایی بنام فخ در شش میلی مکه خروج کرد، و به دست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.^۱

۹- خشبیه یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختار بن ابی عیید ثقفی خروج کردند، و چون سلاحی جز خشب (چوب) نداشتند از این جهت آنان را خشبیه گفتند.^۲

۱۰- خلفیه از فرق زیدیه که از یاران خلف بن محمد الصمد بودند.^۳

۱۱- دوکینیّه از فرق زیدیه که یاران فضل بن دوکین بودند.^۴

۱۲- ذکیریه از فرق زیدیه که از یاران ذکیر بن صفوان بودند.^۵

۱۳- صبا حیه از فرق زیدیه بودند که ابوبکر را امام می‌دانستند و می‌گفتند که علی با اینکه افضل است نصی بر خلافت او نیست.^۶

۱۴- صبا حیه از یاران صباح المزنی که از ابوبکر و عمر یزادی جسته و به رجعت اعتقاد داشتند.^۷

۱۵- عجلیه از فرق زیدیه یاران هارون بن سعید عجلی (ترجمه ص ۸۸).

۱۶- قاسمیه از فرق زیدیه که پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرسی

۱- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۰، مقاتل الطالبیین چاپ تهران ص

۱۵۰-۱۶۱.

۲- خاندان نویختی ص ۲۵۵.

۳- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۴- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۵- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۶- خطب مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۷- کتاب المقالات والفرق ص ۷۱.

(در گذشته در ۲۶۲ هـ بودند)^۱

۱۷- مرثیه از فرق زیدیه^۲

۱۸- نعییه از فرق زیدیه که پیرو نعیم بن یمان بودند^۳

۱۹- یعقوبیه پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند و رجعت را انکار می کردند. ولی از کسانی که به آن باورنداشتند تبری نمی جستند و از ابو بکر و عمر روی گردان نبودند^۴

معتزله

در زمان بنی امیه و در عهد عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ هـ) قدریه یا معتزله ظهور کردند ، و با فرقه مخالف خود جبریه یا مجبره اختلاف داشتند . جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می دادند ، و نسبت آنلورا به انسان امری مجازی می دانستند . برخلاف ایشان معتزله با قدریه طرفدار قدرت و حریت اراده انسان بودند ، و انسان را در کردار و رفتار خویش آزاد می پنداشتند . مخالفان این فرقه قدریه را مجوسان یا زردشتیان امت اسلام می شمردند و می گفتند که رسول خدا فرموده است : « القدریه مجوس هذه الامة » ، یعنی « قدریان زردشتیان امت اسلام اند » ، و بدوایت دیگر « ان مجوس هذه الامة المكذبون بأقدار الله » ، یعنی « زردشتیان این امت کسانی هستند که تقدیرات خداوند را دروغ انگارند » .

علت اینکه زردشتیان را مجوس اسلام می دانستند آن بود که آنان به دو اصل خیر و شر یا هرمزد و اهریمن معتقد بودند . چون زردشتیان قدیم شر و بدی را منسوب به اهریمن می دانستند ، از اینجهت جبریه مخالفان خود را که معتزله یا قدریه بودند ، مجوسان امت اسلام گفتند . نخستین کسی که با جبریه مخالفت

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

۲- ، ، ص ۲۶۳ .

۳- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۶۹ .

۴- کتاب المقالات و الفرق ص ۷۱ ، ۲۰۲ ، تاریخ مذاهب اسلام ص

۳۰۹-۳۱۰ .

۵- المعجم المفهرس ج ۵ ص ۳۱۸ .

کرد و سخن از قلد گفت معبد بن عبدالله بن هویم جهنی بصری بود، و وی عقیده خود را از بلك ایرانی به نام سنبویه فراگرفت. معبد جهنی می گفت هر کس مسئول رفتار و کردار خویش است، و خداوند افعال بندگان را به خودشان وا گذاشته، از اینجهت پیروان او را قلدیه خواندند. معبد در سال ۸۰ هـ به جرم فساد عقیده کشته شد.

این عقیده را غیلان دمشق، و یونس اسواری، و جمعد بن درهم از وی فراگرفتند.

مقارن همین زمان عالمی زاهد در بصره می زیست که او را حسن بن یسار بصری می خواندند (۲۱-۱۱۰ هـ). وی شاگردی به نام ابو حذیفه واصل بن- عطاء الغزال (۸۰-۱۳۱ هـ) داشت که از موالی ایرانی بود. او عقیده معبد و غیلان را در قدر تابید کرد. و موسس فرقه فلسفی معتزله شد. شهرستانی می نویسد در زمان حسن بصری فتنه ازارقه از خوارج پدید آمد. ایشان می گفتند هر مسلمان یا غیر مسلمان که مرتکب گناه کبیره شود مشرک است و قتل او به نص قرآن واجب روزی یکی از شاگردان حسن بصری عقیده استاد را درباره رای ازارقه پرسید. حسن سر به جیب فکر فرو برد و هنوز پاسخی نداده بود که یکی از شاگردانش به نام واصل بن عطاء گفت که به عقیده من مرتکبان گناهان کبیره نه کافر مطلقند، و نه مؤمن مطلق، بلکه در منزلت بین المتزلتین یعنی در میان دو مرحله کفر و ایمان جای دارند. سپس از پیش استاد دور شد و به ستونی از ستونهای مسجد تکیه کرد. حسن گفت «اعتزل عنا واصل»، یعنی «واصل از ما کناره گرفت»، و از آن روز او و پیروانش را معتزله خواندند.

این دسته را یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام که شیعه و خوارج و مرجئه و غلاة و معتزله باشند به شمار آورده اند.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف گوید: سبب آنکه معتزله را قلدیه گفته اند آنست که ایشان اعمال بندگان را به قلد یعنی قدرتهای انسان نسبت می دادند، و به عقیده او بهتر است آن فرقه را قلدیه بهضم قاف خوانند نه قلدیه، زیرا قلدیه در اصطلاح کسانی هستند که به قدرت خداوند وقضا و قدر الهی و

نفویض امور به مشیت وی قائلند شهرستانی گوید که معتزله گویند خداوند قدیم است و قدم یعنی دیرینه بودن اخص اوصاف اوست، از اینجهت معتزله قائل به صفات قدیم نشدند، و همه صفات خداوند را مانند زنده، ودانا، و توانا بودن عین ذات او دانستند و گفتند اگر قائل شویم که این صفات عین باریتعالی نیست، و آنها نیز قدیم اند باید مانند مشرکان به تعدد آلهه یعنی به چند خدای قدیم قائل شویم، و این برخلاف توحید است.

اصول پنجگانه معتزله: با وجود فرق بسیاری که در معتزله پیدا شدند، همه ایشان بر پنج اصل ذیل متفق القولند:

۱- توحید و یکتاپرستی: معتزله می گفتند که خداوند نه جسم است و نه عرض بلکه خالق اعراض و جواهر است و به هیچیک از حواس پنجگانه در نیاید و نه در دنیا و نه در آخرت دیده نشود. همچنین گویند که خداوند در حیز و مکان در نمی آید و لم یزل و لایزال است. هر چیز که غیر از ایزد تعالی است، ممکن الوجود است، و خداوند واجب الوجود می باشد، و وجود او به خود اوست، و وجود غیر او از او. وی خالق موجودات است، و دیگر موجودات ممکن الوجود و حادثند.

۲- عدل: یعنی خداوند شر و فساد را دوست ندارد و افعال بندگان را خلق نمی کند، بلکه بندگان هستند که افعال خود را به وجود می آورند. از اینجهت مسئول رفتار و کردار خویش اند. اوامر الهی برای مصلحت خلق و نواهی او برای جلوگیری از فساد و کارهای ناپسند می باشد. خداوند تکلیف مالا یمطاق به بندگان نمی کند، زیرا فرموده: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلُوسَمَهَا»^۱، و هیچگاه از میزان عدل و داد خارج نمی شود، و اوامر او تعلق بمحال نمی گیرد، زیرا او عادل است و اگر چنین کاری کند، برخلاف عدل رفتار کرده است.

۳- وعدو و وعید: وعد یعنی مژده دادن به بهشت، و وعید یعنی ترسانیدن از عذاب دوزخ، وعده و وعید خداوند ثابت است مگر اینکه گناهکاران در این دنیا توبه کنند، بنابراین خداوند از گناه ایشان درمی گذرد.

۴- المنزلة بین المنزلتين: که شرح آن در پیش گذشت.

۱- قرآن کریم سوره دوم (البقره) آیه ۲۸۶.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: یعنی واداشتن مردم به کار نیک ، و بازداشتن آنان از کارهای زشت که جهاد جزو هر دوی آنهاست. یعنی بر هر شخص مسلمان واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را در باره فاسق و کافر اجرا کند.

فرق معتزله:

فرق معتبر معتزله از این قرارند :

- ۱- واصلیه، پیروان واصل بن عطاء الغزال.
- ۲- هذیلیه، پیروان ابوالهذیل محمد بن هذیل العلاف (۱۳۵-۲۳۵هـ).
- ۳- نظامیه، پیروان ابراهیم بن سیار نظام (در گذشته در ۲۳۱هـ).
- ۴- خابطیه، پیروان احمد بن خابط.
- ۵- بشریه، پیروان بشر بن معتمر.
- ۶- معمریه، پیروان معمر بن عباد سلمی (در گذشته در ۲۱۵هـ).
- ۷- مرداریه ، پیروان عیسی بن صیحح ابوموسی مردار (در گذشته در ۲۲۶هـ).
- ۸- ثمامیه ، پیروان ثمامه بن اشرس (در گذشته در ۳۱۳هـ).
- ۹- هشامیه، پیروان هشام بن عمرو القوطی.
- ۱۰- جاحظیه، پیروان عمرو بن بحر الجاحظ (۱۶۳-۲۵۵هـ).
- ۱۱- خیاطیه ، پیروان ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان خیاط (در گذشته در ۳۰۰هـ).
- ۱۲- جبائیه، پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (۲۳۵-۳۰۳هـ).
- ۱۳- بهشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبایی (در گذشته در ۳۲۱هـ).

۱- د. ک، کتاب الانصار ابن خیاط (فهرست) ص ۲۴۳-۲۴۴ ، الملل والنحل شهرستانی ج ۲ ص ۵۷-۱۱۲ ، احمد بن یحیی بن المرتضی ، طبقات الممتزله، طبع بیروت ۱۹۶۱، زهدی حسن جارالله، الممتزله، طبع قاهره ۱۹۴۷، محمد جواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه الفرق بین الفرق) تهران ۱۳۴۴، ص ۷۲-۱۴۴ و حواشی آن، السید شریف الجرجانی، شرح المواقب، طبع ترکیه ج ۳ ص ۱۲۸۲، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۵-۶.

علم کلام در اسلام

ترجمه کتابهای یونانی و سریانی به عربی که حاوی عقاید فلاسفه یونان و مدعیان پیغمبری چون بردیسان (ابن دیهان)، و مرقیون و مانی بود، مسلمانان را از افکار و عقاید و آراء ملل غیرعرب نیز آگاه ساخت. بر اثر خواندن این کتب مسلمین نسبت به معتقدات اسلامی کم اعتقاد، از اینجهت بعضی از علمای اسلام به فکر آن افتادند که در بیان عقاید اسلام و رد مخالف آن و نیز رد شبهات زناده کتابهایی بنویسند. پیش از پیدایش علم کلام معرفت مسلمانان در باره توحید و نبوت و معاد مشتمل بر اعتقاد به اصول دین بود و ضمناً در عمل به فروع اسلام نیز می پرداختند که شامل احکام و عبادات می شد. غالباً از عمل به احکام اسلام و معرفت به آنها تعبیر به فقه می کردند، اما از معرفت کلی و اعتقادات عالیه درباره توحید و نبوت و معاد تعبیر به فقه اکبر می نمودند، تا اینکه علمی جدید در فلسفه دین به نام علم کلام در اسلام به وجود آمد.

کلام عبارت است از شرح و بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد شبهات مخالفین ایراد می شده است. قاضی عضدالدین ایجی (در گذشته در ۷۵۱ هـ) در کتاب مواقف گوید: کلام علمی است که آدمی را بر اثبات عقاید دینی با ایراد و دلائل و حجتها در رد شبهات مخالفین قادر می سازد.

ملا محمد علی قزوینی (در گذشته در ۷۹۲ هـ) در کتاب شرح المقاصد می گوید که: کلام علم به عقاید دینی از روی ادله یقینی است. سید شریف جرجانی (در گذشته در ۸۱۶ هـ) در کتاب تعریفات خود می نویسد که: کلام علمی است که در آن از ذات و صفات خدای تعالی و احوال ممکنات از مبدأ و معاد بر طبق اصول و قواعد اسلام بحث می کند. قید اسلام برای آن است که علم ماوراء الطبیعی فلسفه را از این تعریف خارج سازند.

علم کلام را به زبانهای فرهنگی تئولوژی Theology گویند که به معنی خداشناسی است و آنرا به زبان عربی جدید به علم لاهوت ترجمه کرده اند.

کلامیون طرفدار دلائل عقلی بودند، در برابر ایشان معتقدین و اصحاب حدیث که ایشان طرفدار عقاید سمعیه می باشند، یعنی احکام و عقایدی که از راه سمع و گوش به ما رسیده است. در برابر این دودسته، دسته ای دیگر به نام صوفیه

بودند که قائل به تزکیه نفس شدند و از راه ریاضت و مراقبه به مقامات عرفانی رسیدند .

گفتگوی علمای کلام در قرن سوم هجری بیشتر درباره حدوث و قدم کلام الله بود. اصحاب حدیث یا محدثین کلام خدا را قدیم و ازلی می دانستند ، ولی معتزله می گفتند کلام فعل خدا است و نمی توان فعل کسی را که بعداً از او سر- می زند قدیم دانست. نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان مأمون تا متوکل عباسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۲۲ هجری به اوج قدرت خود رسید. مأمون و معتصم و واثق از طرفداران جدی عقاید معتزله بودند. در ربیع الاول سال ۲۱۸ هجری معتزله به دستاری احمد بن ابی داود حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کار- گزاران دولت را تحت محنه و آزمایش درآوردند، و کسانی را که قائل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشند سرکار نگه دارند ، و به عکس کسانی که به قدیم بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار برکنار سازند. و حتی شهادت آنان را در محاکم نپذیرند. تندروی معتزله در تبلیغ و اشاعه عقاید خود به عکس العملی سخت علیه ایشان انجامید . متوکل عباسی برخلاف سه خلیفه پیشین خود در سال ۲۳۲ با معتزله به مخالفت برخاست و در پی آزار و تعقیب ایشان برآمد و عقیده حادث بودن و خلق قرآن را غیر شرعی و کفر شمرد. اما چون معتزله از طریق جدل و استدلال بر مخالفان خود غلبه یافته بودند، مخالفان ایشان یعنی اصحاب حدیث و سنت بر آن شدند که همان سلاح جدل و استدلال را در گفتار خویش به کار برند.

اشاعره :

یکی از شاگردان ابوعلی جبایی که از بزرگان و متأخران معتزله بود، ابوالحسن اشعری نام داشت (۲۶۰-۳۲۴ هجری). وی تا چهل سالگی در محضر استاد خود ابوعلی به آموختن اصول و روش استدلال معتزله می پرداخت ، ولی سرانجام بر استاد خود اعتراض کرد، روزی در مسئله صلاح و اصلح با وی خلاف جست، و از استاد خود جداگشت و از اعتزال توبه کرد. آن مسئله چنین بود :

ابوالحسن اشعری از استاد خود جبایی پرسید، چه گویی در باره سه-

برادر که درگذشتند یکی از ایشان مطیع و فرمانبردار، و دیگری عاصی و گناهکار، و سومی خرد سال و کودک بود؟

جایی گفت برادر نخستین به بهشت می رود، و دومین به دوزخ می افتد و عقاب می بیند و سومی نه ثواب می بیند و نه عقاب.

اشعری گفت اگر سومی که خرد سال و کودک بوده به خدا اعتراض کند که پروردگارا چرا مرا باقی نگذاشتی و عمر دراز ندادی که بزرگ شوم و اطاعت از فرمان تو کنم و به بهشت درآیم؟، چه جواب دهد؟

جایی گفت خدا می گوید که من از تودانانترم، چه اگر تو بزرگ می شدی گناه می ورزیدی و به دوزخ می افتادی، اصلح و بهتر آن بود که در کودکی بمیری.

اشعری گفت اگر، دومی گوید پروردگارا چرا مرا در کودکی نمیراندی تا اینکه بزرگ شوم و به تو گناه ورزم و به دوزخ افتم، در پاسخ این پرسش خداوند چه خواهد گفت؟

جایی از پاسخ فروماند و در نتیجه اشعری مذهب معتزله را ترك کرد. ابوالحسن اشعری در فروع فقه تابع مذهب امام شافعی شد. ولسی در اثبات عقاید دینی با وجود نهی اصحاب سنت و حدیث ادله کلامی را به کار برد و اصول آنها را با عقاید اهل سنت و جماعت وفق داد و مذهب اشعری را بنیاد نهاد. ابوالحسن اشعری ناشر علم کلام جدیدی در میان اهل سنت و جماعت گردید. چون خود قبلاً با معتزله همکاری داشت و روش کار ایشان و نقاط ضعف فلسفه آنان را می دانست به کمک علمای سنت و جماعت بساط ایشان را برچید.

کلام خود را بر چهار رکن به شرح زیر نهاده است:

۱- درباره ذات خداوند می گوید: خداوند وجود دارد، یکتا و توانا است، قدیم است، جوهر نیست، جسم نیست، عرض نیست، مکان ندارد، جهت ندارد، ممکن است دیده شود، سرمدی و جاویدان است.

۲- درباره صفات او می گوید: خداوند حی و زنده است، عالم و دانا است، قادر و توانا است، مرید و با اراده است، سمیع و شنوا است، بصیر و بینا است،

متکلم و گویاست، محل حوادث نیست، کلامش قدیم است، علم و اراده‌اش ازل و ابدی است.

۳- درباره افعال خداوند گوید: خداوندگار آنسیدگار افعال بندگان است، ولی افعال بندگان از خود آنهاست، صدور آن افعال را خدا از بندگان خواسته است، خلق و آفرینش را که خدا کرده از روی احسان است، برای خداوند تکلیف مالا یطاق مانعی ندارد، خداوند می‌تواند امر محالی را انجام دهد، خداوند می‌تواند شخص بیگناهی را به دوزخ افکند، خداوند پاینده مصالح بندگان خود نیست، امری واجب است که شریعت اسلام آنرا واجب شمرده باشد، خداوند انبیا و پیغمبرانی را بر بنی نوع بشر می‌فرستد، نبوت حضرت محمد از معجزات ثابت الهی است.

۴- درباره وعد و وعید خداوند می‌گوید: قیامت حق است، نکیرو منکر حق است، عذاب قبر حق است، میزان و ترازو در روز قیامت حق است، گذشتن از پل صراط، بهشت، دوزخ حق است، خلفای راشدین به ترتیبی که حکومت کرده‌اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر حق بودند، اطاعت از امام واجد شرایط واجب است، در صورت نبودن امام واجد شرایط اطاعت از سلطان و پادشاه وقت واجب است.^۱

کلام در شیعه:

بعد از پیدایش علم کلام تدریجاً علمای شیعه امامیه نیز برای رد دلائل

۱- شرح مواقف، طبع ترکیه ۱۳، حاشیه الکستلی بر شرح عقائد تفتازانی ص ۶-۱۶، شبلی نعمان، علم کلام جدید ج ۱ ص ۲۴-۴۳، ۴۵-۵۰، خاندان نوبختی ۳۷-۴۷، تعریفات جرجانی، طبع مصر ۱۹۳۸، ماده کلام.

Mac Donald, Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory (1903)

A. S. Tritton, Muslim The ology, London, 1947.

Gardet (L)et Anawati (M), Introduction à La Théologie Musulmane, Paris, 1948.

Goldziher, Lc dogme et la loi de L' Islam, Paris, 1935.

مخالقان، خود را ناگزیر دیدند که همان شیوه متکلمان معتزله را در استدالات خویش به کار برند. ایشان با اینکه در آغاز از علم کلام دوری جسته و به حدیث می پرداختند، ناچار شدند که برای دفاع خود به فراگرفتن این علم بپردازند. امام جعفر صادق بعضی از یاران خویش را که نخستین متکلمان شیعه امامیه بشمار می روند در بکار بردن علم کلام و مناظره با مخالفان و رد دعاوی ایشان تشویق می فرمود.

متکلمان این دوره خواه معتزله و امامیه، در مناظرات خود از بیانات حکیمانه حضرت علی بن ایطالب استفاده کرده و آن استنباطات و ادله عقلی را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند. در میان متکلمان امامیه شیخ مفید در دو کتاب خود یعنی «الکامل فی علوم الدین»، و «الارکان فی دعائم الدین» شرح حال متکلمان شیعه امامیه و تألیفات ایشان و ستایش ائمه را از آنان به تفصیل ذکر کرده است. از این گذشته احتجاجات ائمه بخصوص حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه، و دیصانیه، و اصحاب ابوحنیفه، و زیدیه، و ملل زردشتی، و یهود و عیسوی برای متکلمان امامیه سرمشق خوبی بوده و ایشان هم به دستور و تشویق پیشوایان دین این شیوه غلبه بر خصم را پیروی کردند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان شیعه امامیه رواج نیافته بود، علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه دین بودند، ولی بعدها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف پیدا شد، و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معتزله گرویدند. جماعتی از این متکلمان در آغاز از مشبهه بودند، و از قائلان به تشبیه خداوند به آدمی به شمار می رفتند. بعدها بر اثر نهی ائمه و آمیزش با معتزله از این عقیده بازگشتند. کلام شیعه امامیه گرچه در آغاز اساس آن مقتبس از معتزله بود، اما بر اثر هدایت ائمه اطهار و ظهور گروهی از فضلاء بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت، و بین متکلمان امامیه و معتزله درباره بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا شد، و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

خاصه یکی از فرق بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به مناسبت آنکه زید بن علی بن حسین مؤسس آن فرقه شاگرد واصل بن عطاء معتزلی بود، ائمه معتزلی

را حتی از امامان شیعه بزرگتر می‌شمردند. بعضی از متکلمان معتزله مانند ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی تمایل به شیعه داشتند، و از امامت علی بن ابیطالب دفاع می‌کردند و پیروان او را اسکافیه خوانند^۱.

عده مناظرات معتزله و شیعه امامیه در باب این مسائل بود: در باره شرایط امام و کیفیت نصب او، و اجماع، و نص، غیبت، رجعت، هداء، تقیه، تشبیه، رؤیت، مقالات غلاة مانند حلول و تناسخ، عقیده به قدر و خلق قرآن.

در باب عقیده به قدر حضرت صادق فرموده بود: «لا جبر ولا تفویض ولكن الامر بین الامرین»^۲، و نیز در باره خلق قرآن از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «القرآن لیس خالقاً ولا مخلوقاً و انما هو کلام الخالق»، یعنی «قرآن نه خالق است و نه مخلوق بلکه سخن خداوند و آفریدگار است».

در میان متکلمان امامیه ظاهراً نخستین کسی که به تألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در آن باره با مخالفان این فرقه مناظره کرده است، عیسی بن روزه از معاصرین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) است، و او نخستین متکلمی است که بنا بر اصول عقاید امامیه با دلائل کلامی با مخالفان آن فرقه به مناظره پرداخته.

از بزرگترین دعوهای بین امامیه از طرفی، و معتزله و اهل سنت از طرف دیگر، دعوی نص جلی بوده است در باب امامت.

معتزله و اهل سنت می‌گویند که امامیه پیش از ابوعیسی و راق، و ابن راوندی، و هشام بن الحکم به این نکته برخورد کرده بودند، و این سه متکلم نخستین کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کردند. اما متکلمان امامیه این عقیده را رد می‌کنند و می‌گویند که قول به نص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است، و چون مخالفان پیش از زمان ابن راوندی، و ابوعیسی و راق، و هشام بن حکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته‌اند، و اول بار در مؤلفات سه متکلم نامبرده به شرح و بسط این مطلب برخورد کرده‌اند، چنین پنداشتند که ابن راوندی، و ابوعیسی، و هشام بن الحکم واضعین این عقیده در نزد شیعه بوده‌اند.

۱- مقالات الاسلامیین ج ۶ ص ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۵۰۶.

۲- ر. ک. فصل الخطاب، باب الجبر والقدر و الامر بین الامرین ص ۵۲.

نخستین کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱ هـ) است. بعدها متکلمان دیگری به وی تاسی جستند، و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده‌اند.

اگرچه معتزله بر اثر غلبه اشاعره برایشان اذیان رفتند و فرقه‌ای در اسلام به نام معتزله بجای نماند، ولی بعضی از اصول عقاید ایشان مانند توحید و عدل و توجه به عقل در برابر قیاس در شیعه باقی‌ماند. فرقه زیدیه بیش از فرق دیگر شیعه به معتزله گرایش داشت. حتی مسئله عصمت که از اصول عقاید شیعه در باب امامت است، از معتقدات بعضی از علمای معتزله چون ابراهیم بن سیار نظام بود. با يك مقایسه اجمالی در بین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه بیش از حد تحت تأثیر عقاید و کلام معتزله قرار گرفته است، و در حقیقت شیعه را با عقاید کلامیش می‌توان تولد جدیدی از فکر فلسفی معتزله دانست.^۱

بعضی از متکلمان نخستین شیعه:

یکی از متکلمان نخستین شیعه ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق است که در اوایل قرن دوم می‌زیست، و مخالفان او را شیطان الطاق لقب داده‌اند. وی در اثبات امامت علی بن ابیطالب با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشت. بعضی از معتزله او را متهم به تشبیه کرده‌اند، و وی را از مشبه دانسته‌اند.^۲

ابو محمد هشام بن حکم (درگذشته در ۱۹۹ هـ) که در آغاز از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان بود، سپس به مذهب امامیه درآمد و از یزرگان و یاران امام جعفر صادق شد. وی نخستین کسی است که مبحث امامت را با ادله کلامی

۱- خاندان نوبختی ص ۷۲-۷۷، دائرة المعارف اسلام (ترجمه عربی) ج ۱۳ ص ۶۵، الانصار ابن خطاط ص ۹۹-۱۰۱، گلندهر، المقیة والشریة ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱- الانصار ابن خطاط ص ۲۳۷.

مورد بحث قرار داده است. او در آغاز به جبر و تشبیه و تجسم قائل بود، بعدها در نتیجه مصاحبت با حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داد. معتزله او را قائل به تجسیم دانسته، و پراوتاخته‌اند، و طرفداران او را در این قول هشامیه می‌خوانند^۱.

ابوالحکم هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود و در نیمه دوم قرن دوم می‌زیست. در ابتدا در توحید به تشبیه و تجسیم قائل بود که عقاید او مورد قبول متکلمان شیعه واقع نشده است.

ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار از متکلمان شیعه در نیمه دوم قرن دوم هجری بود و با علمای معتزله زمان خود مناظره می‌کرد. کتابی در امامت به نام «الکامل» داشته است.

ابومالك ضحاک حضرمی از متکلمان شیعه در قرن دوم و از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود.

ابوجعفر محمد بن خلیل سکا از متکلمان شیعه در نیمه اول قرن سوم است، وی از شاگردان هشام بن حکم بود. او را قائل به تشبیه دانسته‌اند^۲.

یونس بن عبدالرحمن قمی از متکلمان شیعه بود و در ۲۰۸ هـ درگذشت، و از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا بشمار می‌رفت. شیعیان آن زمان او را سلمان فارسی عصر می‌خواندند. بعضی او را از مشبهه دانسته و فرقه یونیه را منسوب به وی شمرده‌اند.

ابوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان هشام بن حکم و از متکلمان قرن سوم هجری است، او را کتابی در امامت و توحید به نام «التدبیر» بوده است.

ابوحفص عمرو بن سلمه صوفی نیشابوری که در بین سالهای ۲۵۲ و ۲۷۰ هـ درگذشت. وی متهم به زندقه و منتسب به شیعه بوده است.

ابوالاحوص داود بن اسد بصری از متکلمان و قتیهان شیعه در قرن سوم

۱- ایضاً الانتصار ص ۲۴۷، سیداحمد صفایی، هشام بن الحکم طبع دانشگاه

۱۳۴۲.

۲- ایضاً الانتصار ص ۲۳۶.

هجری که در باب امامت تالیفاتی داشته است، وحسن بن موسی نوبختی صاحب فرق الشیعه در هنگامی که در نجف اشرف به زیارت آمده بود از او اخذ علم کرد.

ابوعیسی محمد بن هارون وراق (در گذشته در ۲۴۷ هـ) استاد ابن راوندی است و از کسانی بوده که مانند شاگردش ابن راوندی چندان عقیده دینی پا برجایی نداشته است. او را از زنادقه و مانویه شمرده‌اند. با این حال به شیعه اظهار تمایل می‌نموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع می‌کرده و از جمله کتابی در باب امامت نوشته است. دو کتاب «الامامه» و «السقیفه» ابوعیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده، و علمای این طایفه در مؤلفات خویش آنها را ستوده‌اند. از مؤلفات مهم وراق «کتاب المقالات» او است که درباره ملل و نحل بوده و اساس دیگر کتب ملل و نحل علمای بعد از خود قرار گرفته است.

ابوالحسین احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن راوندی (در گذشته در ۲۴۵ یا ۲۹۸ هـ) از مردم مرو و دخراسان از بزرگان متکلمان است که مانند استادش ابوعیسی وراق عقیده پا برجایی نداشته و چند بار تغییر مذهب و مسلک داده است، مورخان متعصب او را از زنادقه شمرده‌اند. وی در آغاز از معتزله بوده، پس از آن به تشیع گروید و در رد معتزله و تأیید شیعه امامیه کتابهایی بنوشت، و از عقاید ایشان دفاع کرد. از علمای بزرگ شیعه که او را در کتاب خود ستوده‌اند علم الهدی سید مرتضی است که از تألیفات و عقاید ابن راوندی دفاع کرده است. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که ابن راوندی ۱۱۴ کتاب تألیف کرده بود که متأسفانه امروز اثری از آنها باقی نیست. سید مرتضی در دفاع از ابن راوندی گوید کتبی را که ابن راوندی نوشته و سبب بدنامی او شده به قصد معارضه با معتزله و زور آزمایی با ایشان بوده است، زیرا معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت می‌کردند، و به تصور فهم و غفلت متهم می‌نمودند. از اینجهت وی این کتابها را منتشر نمود تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از ایشان بگیرد، و گرنه ابن راوندی از این تألیفات علناً تبری جسته و نسبت تألیف آنها را به خود انکار می‌کرده و به دیگری منسوب می‌داشته است^۱.

۱- الانصار ابن خیاط ص ۲۳۵، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص

ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن قبه رازی از بزرگان شیعه و متکلمان آن طایفه بوده که در آغاز از معتزله شمرده میشده و سپس به شیعه امامیه گرویده است. وی در اوایل قرن چهارم هجری می زیست و از شاگردان ابوالقاسم کمپی بلخی از بزرگان معتزله بود. مشهورترین کتاب او «کتاب الانصاف» در امامت است که شیخ صدوق در کمال الدین، و سیدمرتضی در شافی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از آن نقل کرده اند^۱.

شیعیان عباسی

نسب عباسیان به عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف عموی پیغمبر میرسید، چنانکه گفتیم از پیش از اسلام بین بنی هاشم و بنی امیه بر سر تولیت خانه کعبه اختلاف بود. در اواخر بنی امیه کسانی که با آن طایفه دشمنی داشتند طرف خاندان مخالف ایشان یعنی بنی هاشم را گرفتند، و چون عباسیان نیز از بنی هاشم بشمار میرفتند به کمک ایرانیان موفق شدند بر حریف و دشمن سابق خود بنی امیه پیروز گردند.

در سال صدم هجری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که در حمیمه از ناحیه شراه از بلوک بلقay شام می زیست با ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه نوه حضرت علی بن ابیطالب ملاقات کرد. ابوهاشم که امام کیسانیان بود وصیت نمود که پس از او امامت به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برسد، به همین جهت اکثر کیسانیه که طرفدار امامت ابوهاشم بودند پس از او به امامت محمد بن علی بن عبدالله درآمدند، و از آن تاریخ دعوت امامت بنی عباس صورت شرعی و روحانی به خود گرفت. عباسیان به این بهانه که اولاد علی بن ابیطالب از حق خود به نفع آنان صرف نظر کرده اند بنای دعوت و پیشرفت را گذاردند، و از محبوبیت آل علی به سود خود استفاده کردند.

امام عباسی در حمیمه در ناحیه شراه از بلوک بلقاء (در اردن فعلی) که از زمان عبدالملک بن مروان اقامتگاه خاندان عباسی شده بود مسکن داشت، و دوازده نقیب (پیشوا و رئیس) برگزید، و از سوی خود به نواحی مختلف

گسیل داشت. اعمال داعیان عباسی از طرف این نقیان و همچنین مجلسی از هفتادتن از شیوخ جزء رهبری می‌شد. ائمه عباسی مرکز تبلیغاتی دیگری نیز در کوفه داشتند، گاهی هم امام داعیان خود را در موسم حج در مکه دیدار می‌کرد که در پناه ازدحام حاجیان از سوءظن حکومت برکنار باشد. دستور امام به دعاء آن بود که بیشتر به ایرانیان اطمینان کنند و از عرب به طوایف یمانی فحطانی اعتماد نمایند. روش تبلیغ آن بود که نخست شرحی از اسلام و محسنات آن بیان می‌کردند، سپس به ذکر معایب بنی امیه و انحراف آنان از اسلام می‌پرداختند. آنگاه از فضایل آل محمد و اهل بیت و مظلومیت آنان و اینکه اسلام حقیقی در نزد ایشان است سخن می‌گفتند و مردم را به «الرضا من آل محمد» می‌خواندند و می‌گفتند ما باید به خلافت یکی از اولاد پیغمبر راضی شویم. از زیرکی که داشتند نام کسی را نمی‌بردند، و فقط چنین وانمود می‌نمودند که دعوت به یکی از فرزندان رسول خدا می‌کنند. مردم هم طرفدار اهل بیت و علویها بودند، گمان می‌کردند که مقصود از دعوت ایشان یکی از آل هلی است.

نخستین دعوت عباسیان در خراسان از سال صد هجری آغاز شد. در آن سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس میسره را به عراق و محمد بن خنیس، و ابواکرمی سراج (ابو محمد الصادق)، و حیان عطار را به خراسان فرستاد. این داعیان نامه‌های مردمی را که دعوت بنی عباس را پذیرفته بودند گرفته برای محمد بن علی می‌فرستادند. چون ابو محمد صادق دوازده تن نقباء محمد بن علی را انتخاب می‌نمود، در آنجمله خراسانیان هم بودند مانند شبل بن تهمان هروی. در سال ۱۰۲ ه میسره جماعتی از داعیان عباسی را به خراسان فرستاد، و چون حکمران اموی سعید خذینه از ورود ایشان آگاه شد داعیان خود را بازرگان معرفی کردند و از تعقیب او رهایی یافتند. در سال ۱۰۵ ه بکیر بن ماهان که در سند ترجمان امیر عربی بود پس از قبول دعوت بر جای میسره در عراق منصوب گشت. او در ۱۰۷ ه عمار عبادی را باجمعی از شیعه به خراسان فرستاد. در سال ۱۱۸ ه بکیر بن ماهان عمار بن یزید را به خراسان فرستاد، چون او به مرو آمد نام خود به خدش تبدیل کرد و آغاز به تبلیغ نمود. سرانجام اسد بن عبدالله فرمانروای

اموی بروی دست یافت و او را لال و کور کرده به دار آویخت.

بعد از محمد بن علی پسرش ابراهیم بن محمد معروف به امام جانشین پدر گشت. رهبر واقعی این سازمان مخفی بازرگانی بود ایرانی بنام بکیر بن ماهان که اداره امور نقیان به دست او بود. وی به مرو آمده و مرگ محمد و امامت پسرش ابراهیم را به اطلاع شیعیان عباسی رسانید. او در سال ۱۲۶ هـ دستگیر شده و در کوفه به زندان بنی امیه افتاد. در زندان با جوانی ایرانی بنام ابومسلم آشنا شد و همو بود که پس از آزادی از زندان وی را به ابراهیم بن محمد امام معرفی کرد. ابراهیم امور دعوی خود را در خراسان به ابو مسلم سپرد. پس از مرگ بکیر بن ماهان (در سال ۱۲۷ هـ) ابوسلمه خلال جانشین او شد.

ابومسلم خراسانی :

وی که نامش در تواریخ اسلامی عبدالرحمن بن مسلم آمده، جوانی با لیاقت و دلیر بود و از مردم مرو رود به شمار می رفت. ابراهیم بن محمد امام او را به ریاست شیعه آل عباس در خراسان برگزید و انتخاب او را به ابوسلمه خلال داعی و وزیر آل عباس در کوفه اطلاع داد. نام فارسی ابومسلم در کتاب معجم الادباء یاقوت بهزادان و نام پدرش و نداد هرمزد ذکر گردیده است. بعضی اصل او را اصفهانی و برخی کردهم نوشته اند. ابومسلم در هنگامی که به خدمت ابراهیم امام رسید بیش از ۱۹ سال نداشت.

از بدبختی بنی امیه در این زمان جنگ بین دو طایفه بزرگ عرب یعنی اعراب مضر و شمالی و اعراب حمیری و جنوبی شدت یافته بود. طرفداران آل عباس از این اختلاف استفاده کرده به اشاعه دعوت خود می پرداختند.

دعوت عباسیان در آغاز سری بود و دستور داده شده بود اسم امامی را که مردم را به او دعوت می کنند نبرند. در سال ۱۲۹ هـ از جانب ابراهیم امام به ابومسلم فرمان رسید که دعوت خود را در خراسان آشکار کند. در این هنگام نصر بن سیار سردار معروف هرب از طرف مروان حمار فرمانروای خراسان بود. نصر بن سیار دشمنی عرب بنام جدهیم بن علی ازدی داشت که به مناسبت تولدش در کرمان او را کرمانی می خواندند. وی با اعراب یمانی (حمیری) که

از مخالفان اعراب مضری و بنی امیه بودند بر مرو دست یافت ، و نصر بن سیار را شکست داد . ابومسلم از اختلاف این دو سردار عرب استفاده کرده ، دعوت خود را در خراسان آشکار ساخت (۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ) .

ابومسلم درفش سیاه عباسی را نخستین بار در قریه سفیدنج نزدیک مرو برافراشت ، و این آیه قرآن بر آن نوشته شده بود : « اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانِهِمْ ظُلُمُوا وَاِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ » ، یعنی « به کسانی که کارزار می کنند رخصت داده شده است که بجنگند ، زیرا به ایشان ظلم و ستم شده و خداوند بر فیروزی دادن ایشان توانا است » . مردم شورشی که قیام کرده و در رکاب ابومسلم می جنگیدند از شیعیان کیسانیه ، و خوارج سیستانی ، و زردشتیان خرمذینی ، و روستائیان ، و پیشه‌وران ، و بردگان تشکیل می شدند . اینان به خاطر عباسیان نمی جنگیدند ، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم بنی امیه سلاح در دست گرفته بودند . چون عباسیان در عزای ابراهیم امام جامه سیاه بر تن داشتند آنان را مسوده یا سیاه جامگان خوانده اند .

نصر بن سیار در ۱۳۱ هـ از ابومسلم شکست یافت و در ساوه درگذشت . سپاه مروان بن محمد نیز به دست قحطیه بن شیب سردار ابومسلم در ری شکست خورد . در سال ۱۳۲ هـ جری مروان بن محمد بر نهانگاه ابراهیم امام در حمیمه شام آگاه شد و او را بگرفت و در زندان بکشت .

پس از مرگ ابراهیم امام ابوسلمه به سه تن از بزرگان آل علی ، یعنی امام جعفر صادق ، و به عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی ، و به عمر الاشرف بن - امام زین العابدین سه دهو تنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد ، و او را مأمور کرد که دعوت خلافت را به ترتیب به هر سه ایشان پیشنهاد کند ، و اگر یکی از ایشان قبول کند دو دهو تنامه دیگر را باطل نماید . غلام نخست به خدمت حضرت صادق رفت . آن حضرت نامه ابوسلمه را باز نکرده پسوزانید ، و به دعوت او جوابی نداد . رسول ابوسلمه سپس پیش عبدالله محض رفت ، عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت ، و برای مشورت به خدمت حضرت صادق شتافت . حضرت صادق به وی گفت : « مردم خراسان که تونه ایشان را دیده ای

و نه ایشان ترا، چگونه پیرو تو خواهند شد، آیا ابومسلم را تو به خراسان فرستاده‌ای؟ خویشین را دستخوش هوا و هوس مکن و بدان که این دولت بر همانها که بر آن قیام کرده‌اند قرار خواهد گرفت.»

عمر الاشرف نیز به دعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه به نتیجه‌ای نرسید، بلکه افشای آن موجب تغییر حال عبدالله سفاح بر او و کشتن آن مرد که وزیر بنی عباس شمرده می‌شد منتهی گردید. ابوسلمه را وزیر آل محمد و ابومسلم را امین آل محمد می‌خواندند.

گویند پس از کشته شدن ابوسلمه، ابومسلم در خصوص خلافت به حضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که: «نه تو از یاران منی، و نه زمان زمان من» ابومسلم ناامید شده به ابوالعباس سفاح بیعت نمود.

پس از کشته شدن ابراهیم امام برادرش عبدالله سفاح به جانشینی وی انتخاب شد. سفاح، عبدالله بن علی عموی خود را به جنگ مروان فرستاد. مروان در کنار رود زاب شکست خورده به مصر گریخت و سرانجام در بوسیر از بلاد مصر در ذی حجه سال ۱۳۲ هـ کشته شد و بامرگ او دولت بنی امیه به دست ایرانیان منقرض گشت.

ابومسلم در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ هـ عبدالله سفاح یعنی خونریز را بر مسند خلافت بنشاند. بنی عباس بنی امیه را درهمه جا جستند و کشتند، باروی شهر دمشق را ویران کردند، و قبرهای خلفای بنی امیه را شکافته استخوانهایشان را سوزانیدند.

در این هنگام یکی از سرداران مروان به نام ابوالورد بن کوثر در قنسرین قیام کرد و یکی از اعقاب یزید بن معاویه را که ابومحمد زیاد بن عبدالله معروف به سفیانی بود به خلافت برداشت. بنی عباس این قیام را در ۱۳۳ هـ سرکوب کردند، و ابوالورد کشته شد و سفیانی به حجاز گریخت و در آنجا به دست ابوجعفر منصور افتاد، و به قتل رسید.

چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم گفت بیشتر مدعیان مهدویت از میان شیعه برخاستند، ولی بطور استثنا رد پای يك مهدی را نیز در میان امویان پیدامی کنیم. مهدی اموی ملقب به «سفیانی» است، و ابومحمد زیاد بن عبدالله مزبور که در

پایان دولت بنی امیه قیام کرد برای اینکه توجه امویان و مردم آن زمان را که منتظر ظهور سفیانی بودند این لقب را بر خود نهاد و دعوی کرد آن مهدی که مردم در انتظار وی هستند اوست ، ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد . ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی می نویسد که ظهور يك مهدی به نام سفیانی در میان بنی امیه از اختراعات خالد بن یزید بن معاویه است . گویند چون او خود را در برابر مروان بن حکم که مادرش ام هاشم را به زنی خود در آورده و خلافت را غصب کرده بود ناتوان دید برای مبارزه منفی با وی به جعل چنین خبری پرداخت^۱ .

هنوز يك سال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در بخارا مردی شیعی مذهب به نام شريك بن شيخ المهری علیه ایشان قیام کرد و ۳۰ هزار تن از روستائیان و پیشه‌وران حومه بخارا را بگرد خود آورد . ابو مسلم به طرفداری از عباسیان نهضت مردم بخارا را سرکوب کرد و شريك بن شيخ و هواخواهان او را از میان برداشت .

عبدالله سفاخ در ۱۳۶ هـ به بیماری آبله درگذشت و برادرش ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به جای او نشست . منصور از ابو مسلم بسیار واهمه داشت و همواره می خواست او را از وطنش دور سازد ، از اینجهت فرمان ولایت مصر را برای او فرستاد ، ولی ابو مسلم با قهر این فرمان را پس داد و راه خراسان پیش گرفت . منصور به وحشت افتاده کسان خود را به استمالت نزد ابو مسلم فرستاد . ایشان وی را راضی کردند که به نزد منصور به دارالخلافه رود ، منصور در شهر رومکان (رومقان) در نزدیکی مداین که در آنگاه مقر خلافت او بود بانیرنگ وی را بکشت ، و چشم از همه خدمات آن مرد بزرگ که به قول مامون عباسی تالی اسکندر و اردشیر بود پوشید (۱۳۷ هـ) .

عباسیان چون بر خلافت دست یافتند خویشاوندی نزدیک خود را با علویان فراموش کرده و با ایشان به دشمنی برخاستند ، و چون آنان را رقیب خود در خلافت می پنداشتند در همه جا به تعقیب ایشان می پرداختند ، و مطالبی را مانند خلفای بنی امیه بر آنان روا داشتند . یکی از شعرای علوی گوید:

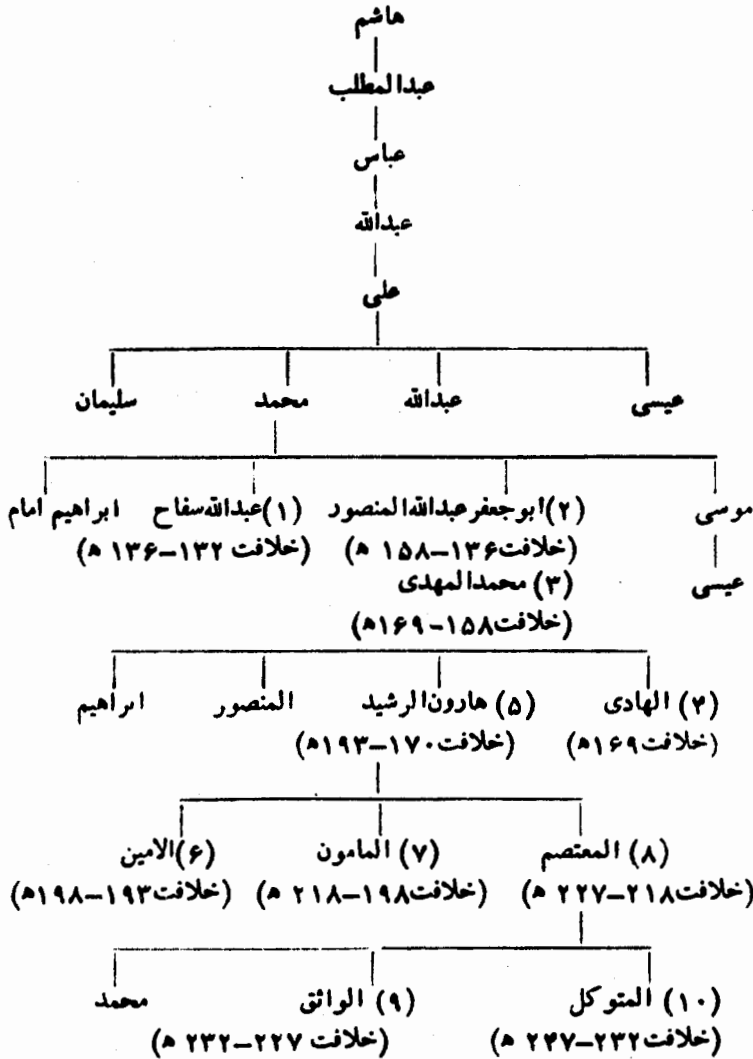
والله ما فعلت امة فيهم
معشار ما فعلت بنو العباس
یعنی: به خدا سوگند که بنی امیه يك دهم ستمی را که بنی عباس [به علویان]
کردند، هرگز روا نداشتند.

فرق شیعه عباسی :

- ۱- ابراهیمیه ، از فرق راوندیه اند که ابراهیم بن محمد بن علی بن -
عبدالله بن عباس را که ابراهیم امام خوانده می شد، امام دانند. مردی از راوندیه
که به بیماری برص (پسی) مبتلا بود و از این جهت او را ابلق می گفتند، درباره
ابراهیم امام غلو کرده گفت، روح عیسی بن مریم به علی بن ابیطالب حلول کرد
و ازاو به فرزندان رسید و از آنان به ابراهیم امام انتقال یافت. ایشان از باحیه
به شمار می رفتند و همه کارهای حرام را مباح می دانستند، سپس اسد بن عبدالله
برایشان دست یافت و آنان را بکشت و بردار آویخت. گروهی از ایشان
ابوجعفر منصور را جانشین ابراهیم دانسته او را عبادت می کردند.^۲
- ۲- اسحاقیه ، پروان اسحاق ترکند که از نسل یحیی بن زید بن علی بود
و دعوی امامت داشت، ولی از محبوبیت ابومسلم در ماوراءالنهر استفاده کرد
و گفت ابومسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده، و زردشت زنده است
روزی ظهور کند و دین خود را زنده گرداند. ابوالقاسم بلخی نوشته است که
مردم ابومسلمیه را خرمدینه نیز می خواندند.^۳ چون اسحاق در ماوراءالنهر میان
ترکان می زیست معروف به اسحاق ترك شد.
- ۳- برگوکیه ، فرقه ای از ابومسلمیه و حلولیه در مرو بودند که از شیعیان

- ۱- الکامل ابن اثیر ج ۵ ص ۵۳ ، ۱۰۰ ، ۱۳۶ ، ۱۹۶ ، ۲۵۶ ، ۳۷۸ ،
۴۲۲ ، ۴۳۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ؛ تاریخ ادبی ایران ، برادن ج ۱ ص ۳۵۰-۳۵۹ ؛
دونالسن، عقیده الشیعه ص ۱۳۴ ؛ خاندان نویختی ص ۶۵-۶۶ ؛ دکتر غلامحسین
یوسفی، ابومسلم سردار خراسان، مروج الذهب طبع ادوینا ج ۶ ص ۹۳-۹۶ .
- ۲- تلیس ابلیس ص ۱۰۲ .
- ۳- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۱ ص ۴۶۸ ؛ عبدالحی حبیبی ؛
تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۳۰۳ ؛ کتاب الفهرست ابن ندیم، طبع تهران،
ص ۴۰۸ .

شجره نسب آل عباس



آل عباس بشمار می‌روند، و ظاهراً همان اسحاقیه هستند که بنا بر الفهرست ابن- ندیم در ماوراءالنهر ظهور کردند و به اسحاق نامی که در میان ترکان پیدا شده بود منسوب اند^۱.

۲- بسمیه یا خلّالیه، از فرق راوندیه یا شیعیان آل عباس که امامت را پس از حسن و حسین و محمد بن حنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سفاح حق ابوسلمه، حفص بن سلیمان خلال و ذر خلافت عباسی می‌دانستند .
هاشم بن حکیم مقنع صاحب مام نخشب ابوسلمه را خدا می‌دانست ، و می‌گفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است^۲.

۵- بومسلمیه یا مسلمیه، از فرق راوندیه معتقده امامت ابومسلم خراسانی و غیبت او بودند. ایشان ازاهاجیه بشمار می‌روند. در نزد آنان ایمان تنها شناختن امام می‌باشد (ترجمه ص ۷۵)^۳.

۶- خداشیه ، از فرق راوندیه قائل به نبوت مردی بنام عمار ملقب به خداهش بودند که در خراسان قیام کرد و به دست اسد بن عبدالله برادر خالد بن- عبدالله القسری به قتل رسید^۴.

۷- راوندیه ، گویند که پیغمبر پس از خود عیسی بن عبدالمطلب را به امامت منصوب ساخت. ایشان پیروان عبدالله راوندی هستند ، و به هیچ وجه با ابن راوندی متکلم مشهور نسبتی ندارند . از راوندیه جماعتی نیز به الوهیت منصور خلیفه قائل شدند.

راوندیه از اهل خراسان بودند، منصور را خدای خود خطاب کردند، و فرماندار مکه مظهر جبرائیل، و فرمانده مستحفظین خلیفه را محل تجلی روح حضرت آدم دانستند. طبری گوید راوندیان تصور کردند که عثمان بن نهیک مظهر آدم و هیشم بن معاویه مظهر جبرائیل بوده‌اند.

منصور خلیفه نه تنها اکرام و طاعت آنان را نپذیرفت، بلکه دوست تن از

۱- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۹.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۲.

۳- ایضاً خاندان نوبختی ص ۲۵۲، المقالات والفرق ص ۱۹۵.

۴- الفصل ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲.

برگزیدگان آنان را به زندان افکند، از آن به بعد منصور خلیفه از چشم ایشان افتاد و دیگر او را خداوند ندانسته، خلیفه غاصب شمردند. بنابراین نیرنگی به کار برده راه زندان را پیش گرفتند، برای اینکه کسی متوجه مقصود آنان نشود تا بومی خالی را به دوش گرفتند و چنین وانمود کردند که مبتی را برای تدفین به گورستان می برند. همپنکه به زندان رسیده درها را شکستند و بزرگان خود را آزاد ساختند. سپس به قصر خلیفه حمله آوردند، و اگر معین زائده شیبانی (درگذشته در ۱۵۱ هـ) به کمک او نمی رسید، منصور در آن میان کشته می شد.

راوندیان ظاهر آراء مزدک را نیز درباره اشترک زنان قبول داشتند، و در مورد خود معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز آمیز می باشند، و بعضی از آنان به خیال آنکه قادر به پرواز هستند از روی حماقت خود را از جاهای بلند پرتاب کرده قطعه قطعه می شدند. یکی از مقاصد راوندیان گرفتن انتقام خون ابومسلم بود (ترجمه ص ۸۳)¹.

۸- رزامیه، از فرق راوندیه پیروان مردی به نام رزام که معتقد به کشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سر او بودند، و بعضی نیز از این فرقه به کشته شدن ابومسلم و حلول روح خداوند در او شدند، و ایشان همان بومسلمیه هستند، و مقنعه و مبیضه از ایشان برخاستند².

۹- رهاحیه، از فرق راوندیه بودند³.

۱۰- سنیاده، از فرق بومسلمیه پیروان سنیاد مجوسی بودند که در زمان منصور به خونخواهی ابومسلم در ری خروج کرد، و قیام او هفتاد روز به طول انجامید، و سرانجام به دست طوس پسر عم اسپهبد خورشید فرمانروای طبرستان کشته شد⁴.

۱۱- عباسیه یا هیعه آل عباس، فرقه ای هستند که امامت را به داذیه بر بهارث از آل عباس بن عبدالمطلب دانند. رجوع شود به راوندیه.

۱- خاندان نوبختی ص ۲۵۶، انوارالملکوت ص ۲۰۷، ابن خلکان ج ۲ ص ۱۰۸، تاریخ بنیاد ج ۱۳ ص ۲۳۵، براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۳۶۹-۳۷۰.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۶.

۳- المقالات والفرق ص ۴۰.

۴- دو قرن سکوت ص ۳۳-۴۱.

۱۲- فاطمیه، از فرق بومسلمیه از شیعیان آل عباس بودند که بعد از قتل ابومسلم به مرگ او قطع کردند و به امامت دختر او فاطمه گرویدند^۱.

۱۳- کورکبه، از فرق بومسلمیه و خرمدینه بودند که ظاهراً ضبط صحیح آن کودکی می باشد^۲.

۱۴- مبیضه، یا سپید جامگان گروهی بودند که به پیشوایی مردی به نام هشام یا هاشم بن الحکیم به خونخواهی ابومسلم در ماوراءالنهر خروج کردند. این حادثه در روزگار خلافت مهدی در سال ۱۵۹ هـ اتفاق افتاد.

هاشم بن حکیم چون همواره نقابی بر چهره داشت به لقب «المقنع» معروف بود، مقنع در سال ۱۶۱ هـ در خلافت مهدی از میان رفت. این فرقه را مقنعه نیز گفته اند^۳.

۱۵- نورساعیه، از فرق خرمیه و بومسلمیه بودند^۴.

۱۶- هریریه، از فرق راوندیه و طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا بودند، و در حق ابومسلم غلومی کردند. ایشان را عباسیه خلص گویند و آنان پیرو ابوهریره راوندی هستند.

شیعیان علوی

شیعیان علوی کسانی هستند که پس از علی بن ابیطالب (ع) و دو فرزند او حسن و حسین، حضرت علی بن حسین، و پس از وی حضرت امام محمد باقر، و پس از او امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸ هـ) را به امامت شناختند. پس از درگذشت امام ششم شیعیان علوی به شش فرقه انقسام پذیرفتند که ذکر ایشان در متن این کتاب به تفصیل آمده است. فرقه ششم از شیعیان علوی به امامت حضرت موسی بن- جعفر ملقب به کاظم (۱۲۸-۱۸۳ هـ) درآمدند، و پس از رحلت آن حضرت باز به فرقی تقسیم گشتند. فرقه ای از ایشان به رحلت امام هفتم قطع و یقین کرده و

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.

۲- ایضاً نوبختی ص ۲۶۲.

۳- ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۷۰-۱۷۶، خاندان نوبختی ص ۲۶۲.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۶.

امامت را پس از آن حضرت از آن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵-۸۲۰۳) دانستند. پس از درگذشت حضرت رضا باز شیعه به چند فرقه منقسم شدند. یکی از آن فرق فرزند آن حضرت امام ابوجعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵-۲۲۰ هـ) را امام نهم و فرزند او ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۴ هـ) را امام دهم، و سپس فرزند او امام ابومحمد حسن بن علی عسکری (۲۳۲-۲۶۰ هـ) را امام یازدهم شناختند. پس از رحلت امام یازدهم به ۱۴ فرقه تقسیم شدند، ولی هیچکدام جز يك فرقه که امامیه اثنی عشریه باشند پای برجا نمانده و دوام نکردند و بجز آن فرقه که منتظر ظهور امام محمد بن الحسن مهدی آل محمد هستند دیگران از میان رفتند.

بنابراین امامیه بطور عموم نام کلی فرقه‌هایی است که علی بن ابیطالب را جانشین منصوص و بلا فصل پیغمبر می‌دانند و می‌گویند گیتی از امام نبی نتواند بود، و بخصوص این نام بر طایفه شیعه اثنی عشریه یعنی دوازده امامیان اطلاق می‌شود.^۱

در لبنان میان بعلبك و صفد و در مشرق آن کشور در کوهستان لبنان و وادی شام گروهی از کشاورزان شیعه هستند که «میتاوی» نام دارند که مفرد آن متوالی یا ممتوالی است که به معنی یاران و مخلصان علی بن ابیطالب می‌باشد. شمار ایشان بالغ بر شصت هزار تن است. گویند که آنان مهاجرینی کرد هستند که در زمان صلاح الدین ایوبی از عراق به شام نقل مکان کردند، و ایرانی الاصل می‌باشند. ایشان بسیار مهمان‌نواز، مودب و خوشخو هستند، ولی مانند دیگر شیعیان متعصب غیرمسلمانان را نجس دانند. ظروف مهمانان غیر مسلمان خود را آب می‌کشند.^۲

چنانکه گفتیم امامت در شیعه اثنی عشریه بنا بر نص جلی و لطف خداوند است.

- ۱- در باره زندگینامه امامان دوازده گانه ر. ک. شمس الدین محمد بن طولون: الأئمة الاثنی عشر، طبع بیروت ۱۹۵۸، و نیز علی بن محمد احمد المالکی معروف به ابن الصباغ، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام طبع نجف، ۱۹۵۰؛ و سبط ابن الجوزی، تذکرة الخوادم، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ.
- ۲- گلذیهر، المقیة و الشریعة ص ۲۰۸، ۳۵۳.

در باره لطف گویند برخداوند واجب است که در هر عصری امام معصوم و راهنمایی که جانشین رسول او باشد برای ارشاد مردمان تعیین فرماید، و وظیفه امام ولایت عامه بر مردم و اقامه عدل در بین ایشان و رفع ظلم و ستم از آنها است. در باب امامان دوازده گانه، علامه حلی در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» روایت کرده که پیغمبر فرمود: «فاطمه مهجۀ قلبی و ابناء ثمرۀ نواذی، و بعلها نور بصری، و الائمة من ولدها ائمة ربی»، یعنی «فاطمه خون و جان قلب من است، و دوپسرش [حسن و حسین] میوه دل من هستند، و شوهرش [علی] نور چشم من است، و امامانی که فرزند اویند ائمة پروردگار من هستند»، و نیز در آن کتاب از قول پیغمبر آورده که در خطاب به حسین بن علی فرمود: «انت السید بن السید، اخو السید ابوالساده، انت الامام ابن الامام، اخو الامام ابوالائمة، انت الحجة بن الحجة، اخو الحجة ابوالحج النسخ، من صلیک ناسعهم قائمهم»، یعنی «ای حسین تو آقا، پسر آقا، و برادر آقا و پدراقایان هستی، تو امام پسر امام برادر امام و پدر امامانی، تو حجت پسر حجت برادر حجت و پدر حجتیهای [امامان] نه گانه ای، و نهمین ایشان که از پشت تو است قائم آنان می باشد»^۱.

بقیة ائمة شیعه امامیه :

امام ابو جعفر محمد بن علی ملقب به باقر، در سال ۵۷ هـ در مدینه زائیده شد، و سه ساله بود که جدش حسین شهید گشت. در زمان رحلت پدرش علی بن -الحسین امام زین العابدین ۱۹ سال داشت. وی برخلاف برادرش زید از سیاست کناره گرفت و به تعلیم و ارشاد مسلمانان پرداخت، و صدها راوی از روایت حدیث در محضر درس او حضور می یافتند و دانشمندان عامه و خاصه به مناظره می پرداختند. چنانکه وی را باقر العلم به معنی شکافته علوم لقب دادند. محدثان شیعه روایت کرده اند که لقب باقر را رسول خدا به وی داد، و ظهور آن حضرت را پیش بینی فرمود، و آن لقب را توسط جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب خود که در ۷۸ هـ در گذشت به او رسانید.

حضرت باقر در ۵۷ سالگی در روزگار هشام بن عبدالملک و به قولی

۱- السید هاشم معروف، عقیده الشيعة الامامية، طبع بیروت ۱۹۵۶، ص ۱۱۱.

در زمان یزید بن عبدالملک در سال ۱۱۴ هـ در حیمیه از بلاد شام رحلت فرمود، و جسد او را به مدینه آورده در گورستان بقیع در قبر پدرش علی بن حسین به خاک سپردند. تاریخ وفات آن حضرت در بعضی از مآخذ ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸ نیز آمده است.^۱

پس از آن حضرت پسرش حضرت جعفر بن محمد ملقب به صادق به امامت نشست. وی در سال ۸۰ یا ۸۳ هـ تولد یافت، و مدت امامتش ۳۵ سال بود. آن حضرت معاصر آخرین خلفای بنی امیه و عبدالله سفاح و ابوجعفر منصور از خلفای بنی عباس بود. در مدینه می زیست و اصول فقه شیعه مستفاد از آن حضرت است.

اهل علم در آن زمان او را عالم مطلق می خواندند، محضر او مجمع اهل علم و رواة حدیث بود. عصر او با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات مذهبی مقارن بوده است. شیعیان امامیه در این عصر از طرفی با فرق شیعه مانند کبسانیه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیه و از طرف دیگر با طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و معتزله مناظره می کردند، و درباره مشکلات مسائل دین به آن حضرت مراجعه می نمودند. اخبار شیعه امامیه غالباً به امام پنجم و ششم به ویژه به حضرت صادق منتهی می شود. اصول اربعه ائمه (چهارصدگانه) امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا به گفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت علی بن ابیطالب تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را و اصول هم می خوانند، زیرا اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است، در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست. مؤلفین کتب رجال در آهاز اصحاب اصول را از مصنفین جدا می کردند، و نخستین کسی که این کار را انجام داده بود، ابوالحسین احمد بن حسین بن عیبدالله هضایی از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در مصنفات و دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود، ولی این دو کتاب از میان رفت، و شیخ طوسی کتاب خود را بعد از او در جمع

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲ - ۱۵۷، دونالدسن: عقیده الشیعه

بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است. به سبب تأسیس فقه شیعه امامیه به دست آن حضرت شیعیان امامی را جعفری مذهب گویند.

امام جعفر صادق در ۱۴۸ هـ در مدینه درگذشت و او را در گورستان بقیع در قبر پدر و جدش به خاک سپردند، و تاجندی پیش بر قبر اوسنگی از رخام بود که این عبارت را بر آن نوشته بودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله ميذا الامم ومحيي الامم. هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة نساء العالمين، وقبر الحسن ابن علي بن ابي طالب، و علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، و محمد بن علي، و جعفر بن محمد، رضي الله عنهم»^۱.

سپس امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم به جای آن حضرت نشست. وی در سال ۱۴۸ هـ در مدینه تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش بیست سال داشت. گویند مهدی یا هادی خلیفه وی را از مدینه به بغداد طلبیده به زندان افکند، و چون او را بی گناه یافت با احترام به مدینه فرستاد. در سال ۱۷۹ هـ هارون الرشید او را از مدینه به بغداد آورد و دیگر بار به زندان افکند و سندی بن-شاهک را براو بگماشت تا در آن زندان رحلت فرمود (۱۸۳ هـ). گویند یحیی برمکی او را مسموم کرد. در هنگام وفات ۵۵ سال و به قولی بیش از آن داشت. وی را در مقابر قریش به خاک سپردند. مدفن او اکنون در کاظمین نزدیک بغداد است. آن حضرت را از جهت فرو خوردن خشم خویش «کاظم»، و از جهت پارسایی و عبادت «العبد الصالح» لقب داده بودند.

آن حضرت را هیجده پسر و سیزده دختر بود. یعقوبی بی آنکه سبب این کار را ذکر کند در تاریخ خود می نویسد که حضرت موسی بن جعفر وصیت کرد که دخترانش ازدواج نکنند، و جز یکی از ایشان که ام سلمه نام داشت و در مصر به زنی قاسم بن محمد بن جعفر درآمد، دیگر دختران ازدواج نکردند^۲.

۱- عقیده الشیعه الامامیه، ص ۱۴۵-۱۵۱، عقیده الشیعه ص ۱۳۸-۱۳۹، رجال ابوعلی ص ۱۱، فهرست شیخ طوسی ص ۱، ۱۳، خاندان نبوتی ص ۷۰-۷۱.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲-۱۵۷، عقیده الشیعه ص ۱۶۰-۱۶۸، تاریخ یعقوبی طبع اروپا، ج ۲ ص ۴۹۹.

پس از رحلت او، علی بن موسی الرضا جانشین آن حضرت شد. وی در سال ۱۴۸ یا ۱۵۱ هـ تولد یافت و در هنگام رحلت پدرش ۳۵ سال داشت، و خلافت هارون و امین و مامون را درک فرمود مامون پس از کشتن برادرش امین در سال ۱۹۸ هـ به خلافت نشست. چون بنی عباس به علت قتل امین اورادوست نمی داشتند، مقر خلافت خویش را در مرو از بلاد خراسان قرارداد. به سبب اینکه از بنی عباس سرخورده بود برای جلب قلوب مردم به پیشنهاد فضل بن سهل و برادرش حسن بر آن شد که علی بن موسی الرضا را که از سادات قریش و از بزرگان خاندان هاشمی بود از مدینه به خراسان طلبد و او را جانشین و ولیمهد خویش سازد، از اینجهت وی را به خراسان خواست. مردم در آن زمان از بنی عباس راضی نبودند و بر اثر مظالم فراوان ایشان، آنان را بدتر از بنی امیه می دانستند، و می گفتند:

بالیث جور بنی مروان دام لنا ولیث عدل بنی العباس فی النار

یعنی: ای کاش ستم بنی مروان بر ما ادامه داشت، ای کاش عدل بنی عباس به دوزخ می افتاد.

امام از مدینه به بصره و از آنجا به بغداد، و از بغداد به قمریسین (کرمانشاهان)، و از آنجا به همدان، و از همدان به ری و سپس به طوس رهسپار شد، و پس از آن به مرو فرود آمد. مامون او را ولیمهد خویش ساخت، و وی را ملقب به «الرضا من آل محمد»، یعنی کسی که از آل محمد به وی راضی شده کرد (۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ). مامون دختر خود ام حبیب را نیز به ازدواج آن حضرت درآورد، و شعار عباسیان را که لباس سیاه بود تبدیل به شعار علویان جامه سبز کرد، و فرمان داد که نام علی بن موسی الرضا را با نام خود هر سکه چنین نویسند: «ملك الله والدين المأمون امير وخليفة المومنين والرضا امام المسلمين». انتخاب حضرت رضا به ولیمهدی عباسیان را سخت به خشم آورد، و از بیم آنکه مبادا دولشان سپری گردد، ابراهیم بن مهدی را نامزد خلافت کردند. بغداد میدان آشوب و کشتار شد. مامون در مرو از این حوادث غافل بود. حضرت رضا که در نزد او اقامت داشت خلیفه را از وقایع آگاه کرد، و فضل و حسن بن سهل را مسئول آشفته گی اوضاع معرفی فرمود. مامون بهشتاب به بغداد بازگشت. در بین راه فضل وزیر او به تحریک خلیفه در حمام سرخس کشته شد (۲۰۲ هـ). دیری

نگذشت که حضرت علی بن موسی الرضا در طوس وفات یافت (صفر ۲۰۳ هـ). مامون در عزای آن حضرت بسیار بگریست و بر جنازه وی نمازگزارد، و دستور داد جسد او را با حرمت تمام در مقبره پدرش در باغ حمید بن قحطبه در سناباد طوس به خاک سپردند. گویند که مامون امام را با انگورهای زهر آگین مسموم ساخت. یعقوبی می نویسد که علی بن هشام به اشاره مامون به آن حضرت انار مسموم بخوراند^۱.

پس از امام رضا فرزندش امام محمد تقی ملقب به جواد به امامت نشست. تولد وی در سال ۱۹۵ هـ در مدینه بود. مامون پس از رحلت پدرش او را گرامی داشت، و دخت خویش ام الفضل را به زنی وی درآورد. آن حضرت از این زن راضی نبود و حتی ام الفضل چند بار از آن حضرت شکایت نزد پدرش مامون برد و سرانجام در زمان معتصم به اشاره آن خلیفه بدست آن زن مسموم گشت (۲۲۰ هـ)، و واثق بن معتصم بروی نمازگزارد. او را در نزدیکی بغداد در مقابر قریش به خاک سپردند، و اکنون مزار آن حضرت در کاظمین است^۲.

پس از رحلت امام محمد تقی، امام علی نقی ملقب به الهادی به امامت نشست. وی در سال ۲۱۲ یا ۳۱۴ هـ در مدینه تولد یافت، و هنگام مرگ پدرش هشت سال داشت. متوکل عباسی چون به وی بدگمان شد او را بگرفت و سپس او را آزاد کرد. بار دیگر دستور داد تا وی را از مدینه به سامراء آوردند و به زندان افکندند و به همین سبب آن حضرت را عسکری خواندند، زیرا در لشکرگاه متوکل بسر می برد. با آنکه متوکل در ۲۴۷ هـ کشته شد، آن حضرت از زندان آزاد نگشت و در سال ۲۵۴ در زمان المعتز بالله عباسی در آن زندان درگذشت. گویند بیست سال زندانی بوده است. او را در سامراء به خاک سپردند^۳.

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۸-۱۶۲، عقیده الشیعه ص ۱۶۹-۱۷۷، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۵۰، شیخ عزیز الله المطاردی، مستند الامام رضا، طبع تهران ۱۳۹۲ هـ ۱۲۱۳، ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، فصول ۵۹ و ۶۰، الکامل ابن اثیر ج ۶ ص ۳۲۳-۳۲۷.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۶۳-۱۶۶، عقیده الشیعه ص ۱۹۵-۲۰۳.

(ترجمه ص ۱۳۳)^۱.

پس از آن حضرت پسرش حسن بن علی ملقب به العسکری به امامت نشست. وی در مدینه در سال ۲۳۲ هـ زاییده شد و با پدر به سامراء رفت، و در زمان وفات پدرش ۲۲ سال داشت. آن حضرت را مانند پدرش العسکری می خوانند، زیرا وی در سامراء که لشکرگاه خلیفه بود می زیست. او پس از مرگ پدر در روزگار المعتر بالله مدنی در زندان بغداد بسر برد، و سرانجام به خانه پدری خودش در سامراء بازگشت و در سال ۲۶۰ هـ در بیست و هشت سالگی در روزگار المعتمد عباسی در آن شهر درگذشت. او را در خانه خود به خاک سپردند، و مزار وی و پدرش حضرت امام علی النقی در آن شهر است. جانشین آن حضرت تنها فرزندش محمد بن حسن است که مهدی آخر الزمان می باشد، و ما سپس در باره آن حضرت سخن خواهیم گفت (ترجمه ص ۱۳۸)^۲.

مبانی شریعت اسلام

مسلمانان جهان قوانین و احکام شریعت اسلام را از چهار منبع: قرآن، سنت، اجماع، قیاس (در پیش سنیان) یا عقل (در نزد شیعیان) استنباط می کنند. قرآن به اعتقاد مسلمین کتابی آسمانی و مقدس می باشد و به معنی کتاب خواندنی است، و آن در ۲۲ تا ۲۵ سال بر رسول خدا نازل شد، و دارای ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. این کتاب مشتمل بر قوانین و احکام اسلام، و ناسخ و منسوخ؛ و قصص و تواریخ پیغمبران و اخبار پیش از اسلام است که قسمت اول را محکمات و قسمت دوم را متشابهات گویند. احکام قرآن را به عام، و خاص، و مطلق، و مجمل، و مبین، و ناسخ، و منسوخ تقسیم کرده اند.

جمع آوری قرآن از زمان رسول خدا آغاز گشت و جمع نهایی آن در زمان عثمان بود که تحت نظر هبشی به نام انجمن جمع قرآن صورت گرفت که نتیجه آن قرآن فعلی است که در دست جمیع مسلمانان و مورد استناد همه ایشان می باشد.

۱- عقیده الشیعة الامامية ص ۱۶۷-۱۷۲، عقیده الشیعة ص ۲۱۴-۲۲۱.

۲- عقیده الشیعة الامامية ص ۱۷۳-۱۷۵، عقیده الشیعة ص ۲۲۲-۲۲۹.

شیعه امامیه قائل به جامعیت قرآن است و می گوید قرآنی که بر محمد نازل شده بی کسم و بیش همین است که مابین الدفتین قرار دارد و در دست مسلمانها است، و هر که به عقیده ای غیر از این معتقد باشد دروغگو و کاذب است^۱ و از غلاة بشمار میرود.

سنت عبارت از رفتار و کردار رسول خدا است که از طریق خبر و حدیث توسط راویان موثق پیایی به دیگر مسلمانان رسیده باشد. سنت بر سه قسم: سنت قولی که آن حدیث و مأخوذ از گفتار رسول خدا، و سنت فعلی مأخوذ از افعال و کردار آن حضرت، و سنت تقریری مأخوذ از سکوت و رضای او بر کار می است.

سنت و احادیث رسول خدا در شیعه باید از طریق عزت باشد، یعنی باید از غربال و تصفیه اهل بیت آن حضرت بگذرد و سلسله روایات به ائمه اطهار برسد و گرنه ارزشی ندارد. از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود احادیثی را که از ما روایت می کنند اگر مطابق قرآن و سنت و پیغمبر و شاهلی دیگر از احادیث نباشد باور نکنید، زیرا کسانی مانند مغیره بن سعید که از غلاة بودند گفته های ما را با اغراض در آمیخته اند^۲.

حدیث از لحاظ نوع آن به: متواتر، مشهور، و آحاد، و از لحاظ وثوق به راویان و رجال آن به حدیث صحیح، حدیث حسن، و حدیث ضعیف تقسیم می شود.

۱- ترجمه اعتقادات ابن بابویه (شیخ صدوق) ص ۱۰۶-۱۱۰.

درباره شیعه و فرقه های آن نیز به منابع ذیل رجوع شود.

Depont (Coctave), Xavier Coppolani, Les Confréries Religieuses Musulmans Alger, 1897.

Ivanow (w), Early Shi'it Movement. Royal Asiatic Society, N. S., Vol, 17, 1941.

Marshall Hodgson, How did the Early Shi'a Become Sectarian (Journal of the American Oriental Society, 75: 1-13, 1955).

۲- عقیده الشيعة الامامية ص ۲۰۲، گلدزیهر، العقيدة والشریعة ص ۲۰۳.

مسانید و مصنفات: مجموعه های حدیث بر دو قسم مسانید و مصنفات تقسیم می شوند. در مسانید احادیث را به ترتیب استاد آنها یعنی بر حسب اسماء محدثان و رجال آن حدیث که آن احادیث را از پیغمبر روایت کرده اند گردآوری می نمایند، مانند مسند امام احمد بن حنبل.

اما اگر احادیث را به ترتیب ابواب و فصول فقه مرتب نمایند، آنها را مصنفات خوانند. قدیمترین این مصنفات که به دست ما رسیده موطأ امام مالک است.

از قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری علمای حدیث سنت و جماعت مصنفات ششگانه ای در حدیث تألیف کردند که دوتای از آنها به نام «صحیح»، و چهارتای دیگر به نام «سنن» معروف است، و آنها از این قرارند:

- ۱- جامع الصحاح محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۲-۲۵۶ هـ).
 - ۲- مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱ هـ).
 - ۳- جامع السنن ابن ماجه قزوینی (۲۰۹-۲۷۳ هـ).
 - ۴- جامع السنن ابوداود، سلیمان بن داود سجستانی (۲۰۲-۲۷۵ هـ).
 - ۵- جامع السنن محمد بن عیسی ترمذی (در گذشته در ۲۷۵ یا ۲۷۹ هـ).
 - ۶- جامع السنن احمد نسائی (در گذشته در ۳۰۲ یا ۳۰۳ هـ).
- اما مجموعه احادیث قدیم شیعه را کتب اربعه بدین قرار خوانده اند:

- ۱- الکافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی از مردم ورامین (در گذشته در ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) و مدفون در بغداد.
- ۲- من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق مدفون در ری (در گذشته در ۳۸۱ هـ).

۳ و ۴- الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، و تهذیب الاحکام تألیف شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (در گذشته در ۴۱۱ هـ).
اجماع: عبارت از اتفاق نظر مجتهدان اسلام در هر عصری بر حکمی

۱- صحیحی محمضانی، فلسفة التشريع فی الاسلام ص ۱۱۰-۱۱۲، عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۹۹.

شرعی است. پیغمبر فرموده است که: «لا تجتمع امتی علی الخطأ»، یعنی «امت من برخطا جمع نیایند»، و نیز روایت شده که: «ان امتی لا تجتمع علی ضلالة»، یعنی «امت من برگمراهی فراهم نیایند»^۱. بنابراین اجماع عوام درست نیست. بعضی از فرق اسلام اجماع را، اجماع اصحاب پیغمبر در امری شرعی می دانند بعضی دیگر اجماع فقهای مدینه، و برخی اجماع فقهای دوشهر کوفه و بصره را معتبر می شمارند. در مقابل اجماع اختلاف است که سبب جدایی مذاهب مختلف اسلامی از یکدیگر می شود.

اجماع در نظر شیعه باید در عصری باشد که امام معصوم در آن وجود داشته باشد، و مدعیان باید مستقیماً و بی واسطه حکایت از قول امام کنند و دلیل حجت بودن خبر واحد، دلیل بر حجت اجماع است، و شرط حجت اجماع بودن معصوم در میان اجماع کنندگان است.

علامه حلی می گوید هر جماعتی خواه اندک یا بسیار اگر قول امام در جمله اقوال آنان باشد، اجماع ایشان حجت است. خلاصه علمای مذهب جعفری گویند اجماع عبارت از اتفاق مجتهدین شیعه بر امری شرعی است، به نحوی که کاشف از قول معصوم باشد. بنابراین اجماع را از باب آنکه کاشف از قول معصوم است حجت دانند، و چون معتقدند هیچ عصری خالی از معصوم نمی باشد از باب لطف بر خدا است که هرگاه بندگان برخطا روند به وسیله امام آنان را راهنمایی فرماید. پس اگر در مسئله ای اجماع کردند و قول خلافی هم اظهار نشد دلیل بر این است که معصوم راضی بدان بوده، و یا اصولاً خود در میان آنان وجود داشته، و یا القاء این مسئله از طرف معصوم شده است^۲.

قیاس و عقل: قیاس چهارمین اصل شریعت اسلام و به معنی سنجیدن است و آن در اصطلاح شرع عبارت از حکمی است درباره کاری که در شریعت معلوم باشد، سپس امور دیگر را که با آن حکم در علت یکسان است قیاس یا مقایسه می کنند، و همان حکم اول را نسبت به حکم اخیر صادر می نمایند. مثلاً «خمر

۱- المعجم الفهرس ج ۱ ص ۳۶۷.

۲- محمدجواد مغنیه، مع الشیعة الامامیه ص ۷۵-۸۲، عقیده الشیعة الامامیه ص ۲۰۵-۲۰۸، صبحی محمسانی، فلسفة التشريع ص ۱۱۷-۱۱۹، دائرة المعارف اسلام ماده اجماع.

به نص قرآن در اسلام حرام است، و علت تحریم آن مستی است. پس اگر بگوئیم که نبیذ به علت آنکه در قرآن از آن ذکر نرفته نصاً حرام نیست، می توانیم آنرا با خمر قیاس کنیم و بگوئیم چون نبیذ هم مسکر است و در علت تحریم با خمر یکسان است، بنابراین شرب نبیذ نیز در اسلام حرام می باشد.

از ائمه معصومین مروی است که: گرویدن به دین خدا بوسیله هوی و رای و اقاسم قیاس امر الهی نیست. فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فرقه ابتدا قیاس را برخلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نفی و ابطال می کردند. امامیه احادیثی بسیار از ائمه خود در ابطال قیاس نقل نموده اند. از آنجمله از حضرت امام جعفر صادق مروی است که: قیاس از دین من خارج است، و اصحاب قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و به همین جهت از حقیقت دور افتادند، چه دین خدا با قیاس درست در نمی آید^۱. در میان شیعه اولین کسانی که به قیاس و اجتهاد پرداختند، ابوعلی محمد بن احمد بن جنید اسکانی از دانشمندان اواسط قرن چهارم، و حسن بن عقیل عمانی از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هستند که در میان فقهای امامیه آندو را قدیمین می خوانند^۲.

شیعه از عمل به قیاس منع کرده و آنرا درست ندانسته است، و بجای آن اعتماد بر اصلی دیگر به نام عقل نموده است. چنانکه روایت شده است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، یعنی «هر چیز که عقل بدان حکم کند شرع نیز بدان حکم نماید»، و بالعکس «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»، یعنی «هر چیز که شرع بدان حکم نماید عقل نیز بدان حکم کند». مراد از دلیل عقلی در شیعه احوال چهارگانه: براءت، احتیاط، و تخیر، و استصحاب است.

برائت هنگامی صورت پذیرد که ما از راه علم و قطع نتوانسته باشیم حکم شرعی چیزی را پیدا کنیم، و ناچار بعد از جستجو و ناامیدی از یافتن دلیل شرعی، عقل حاکم است که با رعایت شرایط مقرر به آن استناد نمائیم.

احتیاط اصطلاحی است اصولی، و مورد آن در مسائلی است که تکلیف قطعی و یقینی آن معلوم نباشد، و شخص مکلف، بین دو امر یا چند امر مردد

۱- صبحی محمضانی ص ۱۲۰، رجال کشی ص ۱۲۵، اصول کافی ۲۱.

۲- روضات الجنایات خوانساری ص ۱۶۸، ۵۶۰، ۵۹۰.

باشد. در اینجا عقل حکم به احتیاط می کند.

تغییر در موردی است که دو حکم متعارض در آن واحد پیش آید که قطعاً یکی از آنها مرفوع است، و مکلف نمی داند کدامیک را اختیار کند. پس می تواند عقل را به کار انداخته هر کدام از آندو را که برایش کمتر زحمت ایجاد نماید اختیار کند.

استصحاب در اصطلاح اصول فقه اجراء حکم سابق باشد در حال. یعنی هنگام شك در بقاء حکمی از احکام یا موضوعی از موضوعات که دارای حکمی مخصوص باشد، حکم به باقی بودن حالت سابق نمایند. مثلاً هرگاه غیبت کسی طولانی شود و از مرگ یا زندگی او آگاه نباشند بنا بر اصل استصحاب همه احکام به فرض آنکه وی زنده است قوت خود را حفظ می کند. پس موضوع استصحاب آنست که متعلق یقین و شك بین دو چیز باشد، یعنی وجود چیزی در گذشته. یتقن و بقاءش در آینده مشکوک باشد.

تعریف فقه:

فقه در لغت به معنی فهمیدن است، و در اصطلاح فقها عبارت از علم به احکام فرعی شرعی است که از ادله تفصیلی کسب شده، و غرض از آن عمل به احکام شرع باشد. هرگاه منظور قواعدی باشد که بتوان به وسیله آن احکام و قوانین شرع را استنباط نمود، آنرا در اصطلاح علم اصول فقه گویند.^۱

فقه سنی و شیعه در کلیات باهم توافق دارند، ولی در فروع و بعضی از مسائل بین آنها اختلاف است که شمار آنها را هفده مسئله مورد اختلاف دانسته اند، که از جمله آنها نکاح موقت، و مسح بر خفین، و مسائل دیگر است.^۲

۱- صبحی محمسانی ص ۱۳۳-۱۳۵ عقیده الشیعه الامامیه ص ۲۰۹-۲۱۲،
 شیخ محمد سنکلیجی، مقاصد الاصول تهران ۱۳۱۷، ص ۷۹-۹۰، ابوالوفا-
 کانیمشکانی، اصول فقه شافعی ص ۲۲۰-۲۲۳.

۲- صبحی محمسانی ص ۱۳-۱۴، ۹۹، کانیمشکانی ص ۶-۷.

۳- گلذیهر، العقیده و الشریعه ص ۲۰۱-۲۴۹.

اجتهاد: اجتهاد در لغت به معنی تحمل زحمت و مشقت است، و در اصطلاح اهل اصول استنباط احکام و قوانین اسلام است که بوسیله ادله‌ای دلیل بر حجیت و اعتبارشان رسیده باشد. به عبارت دیگر کوششی است که فقیه در مورد يك قضیه با حکم فقهی می‌کند تا به طریق ظنی که برای او حجیت دارد بتواند حکم قطعی صادر نماید، و این امر از راه مراجعه به قرآن و سنت و اجماع و قیاس و عقل حاصل آید. چنین کسی را مجتهد گویند. اجتهاد عکس تقلید است، و تقلید در اصطلاح قبول قول مجتهد است در فرعیات. یعنی عمل نمودن جاهل است به فروعی که مجتهد به آن فتوا داده باشد. بنابراین چنین شخصی را مقلد خوانند.^۱

افتاء: افتاء از باب افعال به معنی خبر دادن است و در اصطلاح بیان حکمی فقهی می‌باشد، و آن اخص از اجتهاد است، زیرا اجتهاد استخراج احکام از مصادر آن است، خواه آنکه درباره آن سؤالی بشود یا نشود، ولی افتاء با فتوا دادن جز در هنگام سؤال و پرسش حاصل نیاید. فتوا دهنده را در اصطلاح شرع مفتی گویند.^۲

مجتهد جامع الشرایط: عقیده شیعه درباره مجتهد جامع الشرایط آن است که در غیبت امام نایب اوست و حاکم و رئیس مطلق است، و مانند امام باید در امور دین بین مردم قضاوت و حکومت کند. کسی که با وی مخالفت ورزد مانند کسی است که با امام و خداوند مخالفت کرده باشد، و اقامه و تعزیرات جز به حکم وی صورت نیندد زیرا او را ولایت عامه است، و جز به اذن وی کسی متصدی رفق و تفق در امور شرع نتواند شد.^۳

اهل حدیث و رأی: محمد بن عبد الکریم شهرستانی می‌نویسد که مجتهدان سنت و جماعت به دو دسته اصحاب حدیث و اصحاب رأی تقسیم میشوند.

-
- ۱- صبحی محمدی ص ۱۳۶-۱۴۲، مقاصد الاصول ۱۹۶-۱۹۸، محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ج ۲ ص ۱۰۱.
 - ۲- محمد ابو زهره ص ۱۲۴، کانی مشکانی ص ۲۵۰.
 - ۳- محمد رضا مظفر: عقاید الشیعه، طبع نجف ۱۹۵۴ م، ص

اصحاب حدیث که اهل حجاز باشند عبارتند از یاران مالک بن انس، و محمد بن- ادریس شافعی، و سفیان ثوری، و یزید بن هارون، و جریر بن عبدالله، و کیم بن- الجراح، و احمد بن حنبل، و داود بن علی بن محمد اصفهانی. این دسته را از جهت عنایت خاصی که به تحصیل احادیث و نقل اخبار داشتند، اصحاب حدیث خواندند. اینان احکام شرع را مبتنی بر نص قرآن و حدیث می‌دانند، و رجوع به قیاس جلی و یا خفی نمی‌کنند.

اما اصحاب رای که اهل عراق باشند پیروان ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، و شاگردان او محمد بن الحسن شیبانی (در گذشته در ۱۸۹ هـ)، و قاضی ابو یوسف یعقوب بن محمد (در گذشته در ۱۸۲ هـ) هستند، و بجهت توجهی که به استنباط احکام از راه قیاس داشتند آنان را اصحاب رای خواندند.

گویند چون ابوحنیفه پس از استنباط احکام شرعی گفت که «هذا رای»، یعنی «این رای من است»، از اینجهت پیروان او را اصحاب رای گفتند. بین این دو طایفه اختلافات بسیاری در فروع فقه روی داده و مناظراتی باهم کرده و تصانیفی مخالف یکدیگر نوشته‌اند^۱.

فقه‌های عراق چون وارث تمدن پیشین ایرانی آن سرزمین بودند، از احادیث نبوی جز به مقدار اندک استفاده نمی‌کردند، و در مسائل فقهی به عقل و رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان می‌پرداختند^۱.

مذاهب اربعه سنت و جماعت: مجتهدان وائمه فقه در سنت و جماعت بسیار بودند، چون ضمانت اجرای فتاوی فقهی ایشان بادولت عباسی بود، و به سبب اختلافاتی که در آن فتاوی پیدامیشد اجرای آنها از طرف ضباط شرعی متعذر می‌نمود، از اینجهت دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در بلاد اسلام بر آن شد که از میان آن همه مجتهدان فقط چهار مجتهد که امام ابوحنیفه، و امام مالک، و امام شافعی، و امام حنبل باشند به رسمیت بشناسد، و فتاوی آنان را معتبر شمارد.

از اینرو باب اجتهاد از نظر حکومت عباسی جز در مورد فقه‌های اربعه

۱- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۳۶۱-۳۶۲، الايضاح لفضل بن-

شاذان ص ۴۳-۵۰، ۷-۴۳.

مذکور مسدود گشت ، و مذهب آنان در بلاد اسلامی مذاهب رسمی سنت و جماعت گردید .

امام ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ) : امام ابوحنیفه که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه نام داشت و کنیه او ابوحنیفه بود ، و معروف به امام اعظم است ، فقیهی ایرانی الاصل بود که جدش زوطی از اسیران کابل بود و پدرش ثابت در کوفه آزادی یافت . وی در ۸۰ هـ در کوفه زاییده شد و در همانجا به آموختن فقه و علم کلام پرداخت ، استاد او حماد بن ابی سلیمان (درگذشته در ۱۲۰ هـ) بود . در اواخر دوره اموی ابن هبیره والی عراق او را دعوت به منصب قضا کرد و وی از آن کار امتناع نمود ، و با وجود آنکه او را چوب زدند و خواستند مجبور به آن کار کنند ، از قضاوت خودداری کرد . باردیگر در روزگار عباسیان ابو جعفر منصور از او خواست که تولیت قضای بغداد را به عهده گیرد ، وی از آن کار امتناع کرد ، منصور او را به زندان افکند تا در آنجا در سال ۱۵۰ هـ درگذشت ، قبر او اکنون در بغداد زیارتگاه اهل سنت است . چنانکه گفتیم ابوحنیفه قائل به رأی و اجتهاد شد و از اهل حدیث نیزاری جست ، و طریقه و شیوه فقهی که او ابداع کرده به نام وی فقه حنفی خوانده میشود .

نویختی و ابوالحسن اشعری و برخی از علمای کلام او را از اهل ارجاء (مرجئه) شمرده اند و در آن باره به قول وی استناد کرده اند که در فقه الاکبر خود گفته است « لانکفر احدا بذنب و لانفی احدا عن الایمان » ، ولی اکثر فقیهان و متکلمان این نسبت را صحیح ندانسته اند .

این خلدون می نویسد که او هفده حدیث از احادیث نبوی را بیشتر قبول نداشت ، و در رای و قیاس افراط می نمود . مذهب او به توسط دوتن از یارانش یکی محمد بن حسن شیبانی ، و دیگری ابو یوسف قاضی رواج یافت . مذهب او امروز در کشور ترکیه ، و مصر ، و سوریه ، و لبنان ، و عراق ، و بیشتر مردم افغانستان ، و آسیای مرکزی ، و پاکستان ، و ترکستان ، و چین و هند رواج دارد و يك سوم مسلمانان جهان حنفی مذهبند^۱ .

۱- محمد صانی ص ۲۹-۳۰، ۳۶، عبدالحی لیبی، تاریخ افغانستان بعد از

ابوحنیفه جز رسائل کوچکی که یکی از آنها موسوم به «الفقه الاکبر» است، کتابی در فقه تالیف نکرده است، بلکه شاگردان او فتاوی و سخنان وی را پس از او به رشته تحریر در آوردند. اساس فقه ابوحنیفه مبتنی بر هفت منبع: کتاب الله، سنت، اقوال صحابه، قیاس، استحسان، اجماع، و عرف است.^۱

پایه استنباط احکام در نزد ابوحنیفه بر قیاس است، قیاس ممکن است بین دو شیئی موجود انجام گیرد و هم بین دو معدوم، و آن بردو قسم است: جلی و خفی.

قیاس جلی آن است که فهم آنرا به آسانی در یابد و بپذیرد، و خفی برعکس آن، و این نوع دوم جز استحسان شمرده نمیشود. استحسان که معنی ظاهری آن راه حل نیکوتر می باشد، در نزد حنفیها عدول از مقتضای قاعده و دلیل، و عادت و رسوم است، و گویند هر حکمی که بنظر فقیه مستحسن آمد روا باشد که بدان عمل کند.^۲

امام مالک (۹۵-۱۷۹ هـ) امام مالک که او را امام المدینه گویند فقیهی عربی الاصل بود، و مالک بن انس اصبحی نام داشت. وی در مدینه زائیده شد و در همانجا درگذشت. چون فقهای حجاز از بازماندگان اصحاب رسول خدا بودند، از اینجهت مرکز مدرسه اهل حدیث در مدینه بود، و امام مالک فقه خود را در آنجا بر اساس حدیث نبوی گذاشت. مالک در طریقه فقهی خود بیشتر به قرآن و سنت تمسک می جست و احادیث پیغمبر را که صحیح به نظرش میرسید و لو اینکه خبری واحد باشد قبول داشت، و بیشتر به قول صحابه به استناد می کرد، و هنگامی که برای مسئله ای از مسائل فقهی دلیلی از قرآن و سنت نمی یافت به قیاس و بعضی از دلائل خاص که آنها را مصالح مرسله گویند توسل می جست. مصالح مرسله اموری است که فقط به منظور مصلحت انجام گیرد که برای اعتبار یا لغای آن هیچگونه دلیلی در دست نباشد. مانند اینکه اجازه داده شود شخص متهم به سرقت را به منظور گرفتن اقرار از او آزار و اذیت نمایند.

۱- محمد ابوزهره: تاریخ المذاهب الاسلامیه ص ۱۶۱-۱۶۳.

۲- محممانی ص ۱۲۹-۱۳۰، کانهشکانی ص ۲۱۵-۲۱۷.

و به تسمیه آن به مصالح مرسله از آن جهت است که از قید اعتبار و یا الفای اعتبار آزاد است. این اصل فقط در نزد امام مالک مورد قبول واقع شده است.^۱

کتاب معروف مالک «الموطأ» نام دارد که در حدیث است و آنرا به ترجیب مواضع فقه مرتب کرده است. مذهب مالکی در مدینه پیداشد، و در حجاز انتشار پیدا کرد، و از آنجا به مغرب، و اندلس (اسپانیا) راه یافت، و اکنون در مراکش، تونس، و لیبی، و اندکی در مصر و سودان، و بحرین، و کویت رواج دارد.^۲

امام شافعی (۱۵۰-۳۰۴ هـ) : نام او محمد بن ادریس شافعی و قبیله عربی و قرشی الاصل است. در غزه تولد یافت و در مصر درگذشت. وی بسیار سفر می کرد و به حجاز آمد و در مجلس درس مالک بن انس حاضر میشد، و سپس به عراق رفت و علم فقه را از محمدشیبانی شاگرد ابوحنیفه فراگرفت، و از آنجا به یمن و مصر سفر کرد. شیوه فقهی او بین دو مکتب رأی و حدیث بود، و وی آن دو طریقه را بایکدیگر بیامیخت، از اینجهت مذهب او را مذهبی بین مالکی و حنفی می دانند. شافعی مبانی اربعه فقه یعنی کتاب و سنت و اجماع و قیاس را قبول داشت و قائل به استدلال بود، ولی برخلاف حنفیها استحسان را رد می نمود و دلایل استحسانی را قبول نداشت، و نیز برخلاف مالکیها دلایل مصالح مرسله را معتبر نمی دانست. مذهب او امروز در فلسطین، و اردن هاشمی، و سوریه، و لبنان بخصوص بیروت، و در قسمتی از عراق، و حجاز، و پاکستان، و اندونزی، و یمن، و هند، و بین اکثر سنیان ایران رواج دارد.^۳

کتاب شافعی به نام «رسالة امام الشافعی» معروف است، و آن نخستین کتابی است که در اصول علم فقه نوشته شده. فقه شیعه در عبادات بسیار نزدیک به مذهب شافعی می باشد. شافعی به علی بن ایطال بیش از ائمه سنت و جماعت ارادت داشت و به آن حضرت عشق می ورزید، و گوید که در علی چهار خصلت بود که اگر یکی از آنها در شخصی پیدا شود مستحق تکریم و احترام است، و آنها

۱- محمدی ص ۱۳۰-۱۳۲، کانی شکانی ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲- محمدی ص ۴۰.

۳- محمدی ص ۴۱-۴۴.

زهد، علم، وشجاعت، و شرافت می باشد. بازگوید که پیغمبر علی را به علم قرآن اختصاص داد، زیرا پیغمبر او را بخواند و به وی امر داد تا بین مردم قضاوت کند، و فتوای او را پیغمبر امضا می کرد، و نیز می گفت که علی برحق بود و معاویه ناحق و باطل^۱.

امام احمد حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هـ): نام او ابو عبدالله، احمد بن حنبل، و مؤسس چهارمین مذهب سنت و جماعت است. در بغداد زائیده شد، و به همان شهر درگذشت. فقیهی کثیرالسفر بود و در طلب علم و حدیث به شام، و حجاز، و یمن، و کوفه، و بصره سفر کرد و احادیث بسیاری گرد آورد و آنها را در مجموعه ای که «مسند ابن حنبل» خوانده میشود فراهم آورد. این مسند درشش جزء است و مشتمل بر چهل هزار حدیث می باشد. ابن حنبل از تمسک به رای تبری می جست و تنها به کتاب الله، و حدیث استدلال می کرد. آنقدر در استناد به حدیث مبالغه کرد که گروهی از بزرگان اسلام مانند محمد بن جریر طبری، و محمد بن اسحاق الندیم او را از ائمه حدیث شمرده اند، نه از مجتهدان اسلام. ابن حنبل از بزرگترین شاگردان شافعی بود، و سپس از مذهب وی روی برتافت و مذهب مستقلی ایجاد کرد، و آنرا بر پنج اصل: نص کتاب الله، و سنت، و فتاوی صحابه پیغمبر، و قول بعضی از صحابه هرگاه موافق کتاب و سنت باشد، و تمام احادیث مرسل و ضعیف بنیاد نهاد. رواج مذهب حنبلی از سه مذهب دیگر سنت و جماعت کمتر است. مجدد این مذهب سالها پس از وی دو مجتهد بزرگ اسلام ابن تیمیه، و شاگردش ابن قیم بودند، و سالها بعد در قرن دوازدهم هجری امام محمد بن عبدالوهاب (در گذشته در ۱۲۰۶ هـ) تجدیدنظری در آن مذهب کرد، و عقیده دینی خود را بر مذهب حنبلی استوار ساخت، و مذهب جدیدی پدید آورد که به نام او مذهب وهابی خوانده میشود، و اکنون در عربستان سعودی رواج دارد^۲.

مذاهب منسوخه سنت و جماعت: بجز این چهار مذهب فقهی، مذاهبی

۱- محمد ابو زهره، ص ۲۵۲-۲۵۳، گلدزیهر، العقیده والشریعه فی

الاسلام، ص ۲۰۰.

۲- محمضانی، ص ۴۵-۴۸.

هم سابقاً در میان سنت و جماعت رواج داشته که امروز جز نامی از آنها باقی نمانده و همه آنها منسوخ شده‌اند، موسسان آن مذاهب از این قرارند :

عبدالله بن شبرمه (درگذشته در ۱۲۲ هـ) ، محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی قاضی کوفه (درگذشته در ۱۲۸ هـ) ، سفیان ثوری (درگذشته در ۱۶۱ هـ) ، لیث بن سعد (درگذشته در ۱۷۵ هـ) ، شریک نخعی (درگذشته در ۱۷۷ هـ) ، سفیان بن عیینه (درگذشته در ۱۹۸ هـ) ، اسحاق بن راهویه (درگذشته در ۲۳۸ هـ) ، ابراهیم بن خالد بغدادی معروف به ابی نور (درگذشته در ۲۴۶ هـ) ، ابو عمر و عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی (درگذشته در ۱۷۵ هـ) ، داود بن علی اصفهانی معروف به ابی سلیمان ظاهری (درگذشته در ۲۷۰ هـ) ، موسس مذهب ظاهری ، محمد بن جریر طبری (درگذشته در ۳۱۰ هـ) موسس مذهب طبری^۱.

فقه جعفری : فقه جعفری منسوب به ششمین امام شیعه حضرت امام جعفر صادق است، چون دوره زندگانی او مصادف با اواخر بنی امیه و اوایل روزگار بنی عباس بود، به سبب اختلافی که امویان با عباسیان داشتند کمتر زاحم شیعه امامیه می شدند، مضافاً بر اینکه عمر امام جعفر صادق بعد از علی بن ابیطالب از دیگر ائمه طولانی تر بود. آن حضرت در مدت دراز امامت خود موفق شده که نظم و تربیتی به وضع شیعه امامیه بدهد و فقه شیعه را تدوین فرماید از این جهت آن حضرت را حبر الامه یعنی دانشمند امت اسلام و فقیه آل محمد خوانده‌اند. بیشتر احادیث فقهی شیعه از آن حضرت روایت شده و بدین سبب فقه شیعه را فقه جعفری گفته و مذهب او را مذهب جعفری نام نهاده‌اند. در مجلس درس آن حضرت که در مدینه تشکیل می شد عده ای از بزرگان اسلام حاضر می شدند، و از محضر او درك فیض می نمودند. از جمله این شاگردان امام ابوحنیفه و امام مالک بن انس بودند. جابر بن حیان که از علمای علم شیعی در اسلام است از شاگردان مشهور آن حضرت بشمار می رفت؛ از مشهورترین شاگردان امام،

۱- ایضاً محمضانی، ص ۴۹-۵۲.

H. Lammens, L, Islam. p. 48-140. Goldziher (I)
Etudes sur la tradition Islamique paris, 1952.

Blachère (I) Introduction au Coran, paris 1947.

زرارة بن اعین (در گذشته در ۱۵۰ هـ) و دوپسر او حسین و حسن بودند. مهمترین اختلاف شیعه با اهل سنت و جماعت، اختلاف دربارهٔ جانشینی رسول خدا است که شیعیان امامی آنرا به نص جلی و اهل تسنن به اختیار است می‌دانند. بجز این مسئله اساسی اختلافات شیعه با سنی در اجتهاد، و ادله، و اصول، و فروع عبادات و معاملات، و نکاح است. مبانی تشریع در مذهب شیعه جعفری کتاب الله، و سنت، و اجماع، و عقل است، در سنت، شیعه احادیثی را می‌پذیرد که از غربال عترت یعنی اهل بیت رسول خدا بگذرد و آن احادیث در نزد ایشان معروف به اخبار است، اما چنانکه گفتیم اجماع در نزد ایشان اتفاق علمای شیعه است بر قول امام معصوم، و نه اتفاق آنسان برسختی دیگر. قیاس در نزد اخباریون شیعه حرام است، ولی در نزد اصولیون مورد قبول می‌باشد. در فروع فقه، مذهب شیعه امامیه با مذهب شافعی اختلاف بسیاری ندارد، حتی بعضی از علمای سنت و جماعت بدین سبب مذهب جعفری را در کنار مذاهب چهارگانه، مذهب پنجم شناخته‌اند. از مسائل مورد خلاف ایشان با سنت و جماعت جایز دانستن مُتَمَتّه یا زناشویی موقت و بعضی از مسائل ارث و غیره است. مذهب شیعه امامی از روزگار شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ هـ) در ایران تعمیم یافت، و از آن زمان مذهب رسمی کشور شاهنشاهی ایران گردید.^۱ شیعه امامیه دربارهٔ عدل معتقد است که عدل از صفات ثبوتیه خداوند است و جایز نیست به ستم گراید، و به بندگان خود تکلیف مالا یطاق فرماید، و پیش از آنچه سزاوارند آنان را عذاب نماید، و چون عادل است هیچگاه فعل حسن و نیک را ترك نکرده و کار زشت و قبیح از او سر نمی‌زند، با اینکه قادر بر اعمال نیکو و زشت هر دو هست جز به نیکی نمی‌گراید، و چون خداوند حکیم است ناچار باید فعل او از روی حکمت و بر حسب نظام اکمل باشد.^۲

فقه لیدی: از مجتهدان معروف زیدی حسن بن صالح بن حمی (در گذشته - در ۱۶۱ هـ)، و حسن بن زید بن محمد ملقب به امام الداهمی الی الحق که از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ هـ در طبرستان سلطنت می‌کرد، و دیگر قاسم بن ابراهیم علوی، و

۱- محمدصافی، ص ۵۳-۵۶، دو نالسن، عقیده الشیعه، ص ۱۳۹-۱۴۹.

۲- محمد رضا مظفر: عقاید الشیعه ص ۱۵-۱۷.

نوة او الهادی یحیی، و ابو جعفر مرادی می باشند.

از قدیمترین کتابهای ایشان کتاب «مجموع الحدیث»، و «مجموع الفقه» است که آندورا «مجموع الکبیر» گویند، و آنها محتوی براخبار و فتوایی است که از زید بن علی بن حسین رسیده است. این کتاب به روایت ابو خالد عمرو بن خالد واسطی است که در ربیع قرن دوم هجری درگذشت. ابو خالد از اصحاب زید بن علی بن حسین بود. شیعیان زیدی از دیگر فرق شیعه به سنت و جماعت نزدیکترند. آنان بر اصل جایز بودن امامت مفضول خلافت ابو بکر و عمر و عثمان را قبول دارند^۱.

اعتقادات خاص شیعه امامیه

اعتقادات ویژه شیعه امامیه که آنان را از اهل سنت و جماعت ممتاز می سازد اساسش بر اعتقاد به خلافت علی بن ابیطالب و امامت او و سایر ائمه و مهدویت است به قرار زیر می باشد:

امامت و ولایت: چنانکه گفتیم امامت ریاست عامه شخصی است که توسط پیغمبر به نص جلی تعیین شده باشد، و آن شخص در نزد شیعه علی بن ابیطالب است که به زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان سرآمد روزگار خود بود. ابن ودیعه الهی از علی به پازده فرزند او که یکی پس از دیگر جانشین او شده اند رسیده است. بنا به آیه: «قل لا اسألكم علیه أجر الا المودة فی القربی»^۲، یعنی «ای پیغمبر! بگو که پاداشی از شما نمی خواهم جز اینکه نزدیکیان و اهل بیت مرا دوست بدارید»، بر هر شیعه ای واجب است که پیغمبر و ائمه طاهرین را دوست بدارد، و از دشمنان ایشان پرهیزد و آنان را دشمن شمارد. این امر در اصطلاح شیعه قوی یعنی دوست داشتن پیغمبر و ائمه، و قبری یعنی دشمن داشتن مخالفان آنان خوانده اند. احادیثی در این باب از ائمه معصومین نیز رسیده است.^۳

در احادیث شیعه از کلام ربانی آمده است که: «ولایت علی ابن ابیطالب

۱- محمد صانی، ص ۵۶، محمد ابو زهره، ص ۵۰۹-۵۲۱.

۲- قرآن کریم، سوره الشوری آیه ۲۳.

۳- عقاید الشیعه، ص ۱۵۰، فصل الخطاب، ص ۹۴-۹۵.

حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» ، یعنی «ولایت و دوستی علی بن- ایطالب دژ من است، هر که به دژ من اندر آید از عذاب من درامان باشد». ولایت عبارت از تمایل به ائمه و تبری از دشمنان ایشان است، و آن در عقاید شیعه از فرائض اولیه آن مذهب بشمار می رود، و گویند که: «حبّ علی یا کلّ السبّات کما تأکل النار الحطب»، یعنی «دوستی علی بدیها را می خورد همچنانکه آتش هیزم را». ولایت جزئی اصلی و بنیادی از عقاید خاص ایمانی شیعه است. از ابو حمزه روایت شده که درباره معرفت از امام محمد باقر روایت کرده که فرمود: «المعرفة تصدیق الله عزوجل و تصدیق رسوله و موالة علی والائتمام به و بائمة الهدی علیهم السلام والبراءة الی الله عزوجل من عدوهم»، یعنی «معرفت گواهی دادن به وحدانیت خدای عزوجل و تصدیق رسول او و دوستی علی و امامان دیگر، و پیروی از ایشان و بیزاری از دشمنان و پناه بردن به خدای بزرگ است». از اینجهت است که شیعیان به ارکان پنجگانه که توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد باشد، رکن ششمی به نام ولایت افزوده اند. در میان صوفیه اسلام کم و بیش ولایت علی و اعتقاد به اینکه او وصی رسول خدا است وجود دارد^۱.

عصمت : عصمت لطفی است که خداوند به بنده خود می کند تا او را از ارتکاب گناهان نگاه دارد. امامیه معتقدند که انبیاء و ائمه هدی از معصیت و ارتکاب گناه مصونند، و پیش از نبوت و بعد از آن نه به عمد و نه به سهو و نسیان مرتکب معصیت نشده اند. در نزد امامیه واجب است که ائمه معصوم از گناه باشند، زیرا آنان نگاهبانان شریعت و دین اند، و مأمور برقراری عدل و انصاف در میان مردم می باشند، و خداوند همیشه مراقب ایشان بوده، و آنان را از زلات و معاصی نگاه می دارد. بعضی از علمای کلام گفته اند که عصمت خاصیتی است در نفس انسان که او را از اقدام به معصیت باز می دارد. برخی گویند که عصمت عدم قدرت بر معصیت است^۲.

تقیه : تقیه یعنی کتمان عقیده و تظاهر به کاری که برخلاف میل باطنی

۱- گلندیزهر، العقیده والشریعه، ص ۱۴۰، ۱۸۱-۱۸۲.

۲- علامه حلی، کشف المراد، طبع بمبئی، ۱۳۱ هـ، ص ۲۱۴، ترجمه اعتقادات صدوق، تهران ۱۳۷۱ هـ، ص ۱۱۷، عقیده الشیعه الامامیه ص ۷۴، فصل الخطاب ص ۷۹-۸۱.

شخص باشد. شرط تقیه در شیعه عدم اطمینان بر جان و مال خود است تاخویشتن را بدان وسیله ازگزند دشمنان نگاه دارد. حضرت صادق فرمود: «التقیة دینی و دین آبائی»، و نیز فرموده است: «من لاتقیة له لادین له». سبب امر ائمه به تقیه شیعیان از نظر اجتماعی آن بوده است که چون آن طایفه در روزگارانمیه در اقلیت بوده و در صورت اظهار عقیده باطنی خویش بر غیر اهل مورد تعقیب و آزار معاندان و دشمنان خود از بنی امیه و بنی عباس قرار می گرفتند، از اینجهت برای حفظ جان و مال، شیعیان موظف بودند از اظهار عقاید باطنی خویش در مقابل دیگران خودداری کنند تا مورد سوءظن قرار نگیرند^۱. بر اثر به کار بستن شیوة تقیه بود که شیعیان امامیه توانستند مذهب و آداب و رسوم خود را نگاهدارند، و در موقع مقتضی یعنی در عصر آل بویه، و صفویه به تشکیل دولتهای شیعه موفق شوند. اما دیگر فرق شیعه از جمله زیدیه که در حفظ وصیانت خویش نمی کوشیدند و از اظهار علنی عقاید خود پروائی نداشتند، چنانکه در تاریخ نشان می دهد همواره مورد تعقیب دشمنان قرار گرفتند، و نتوانستند مانند شیعه امامیه دولتی مقتدر و مستقل که تا کنون در کشور ایران ادامه دارد تشکیل دهند.

بدهاء:

بدهاء عبارت از این اعتقاد که خداوند عالم مشیتش را بر حسب مصالحی تغییر می دهد. بدهاء به معنی پشیمانی خداوند از امری در شیعه جایز نیست. بلکه به اعتقاد شیعه چون خداوند قادر مطلق است و به نص آیه: «بمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب»^۲، بنا بر مصالح کونیه هرگاه بخواهد امری را می تواند باطل سازد، و به جای آن امری دیگر را برقرار فرماید. بدهاء در این صورت به معنی نسخ است، چنانکه خداوند امامت اسماعیل را بنا بر مصالحی نسخ فرمود و در باره او بدهاء حاصل شد، در این باره حضرت صادق فرموده است: «ما بد الله فی شیء کما بد الله فی اسماعیل ابنی»^۳.

۱- ترجمه اعتقادات صدوق ص ۱۳۱-۱۳۴، گلذهر، العقیده والشریعة ص ۱۸۰-۱۸۱، کشف النطاء، اصل الشیعة و اصولها ص ۱۹۲، فصل الخطاب ص ۴۳-۴۵، ابواب التقیه.

۲- قرآن کریم سوره سیزدهم (الرعد) آیه ۳۹.

۳- اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۹۰، عقاید الشیعة ص ۲۰-۲۲، فصل الخطاب،

مُتَعَه : متعه به ضم میم به معنی تمتع و برخورداری، و آن نکاح منقطع است که در اصطلاح عوام شیعه آنرا صیغه گویند. شیعه به این آیه: «فما استمتعتم به منهن فأنوهن أجورهن فريضة و لاجناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضة ان الله کان علیماً حکیماً»^۱، و آیات دیگر و احادیث رسول خدا در حلیت و روابودن متعه استناد کنند، و گویند که متعه مانع از زنا و فساد است. باید دانست که در متعه و نکاح منقطع مانند نکاح دائم نگاهداشتن عده برای حمایت از فرزندی که ممکن است بوجود آید واجب می باشد. از شرط متعه یکی آنست که ذکر مدت عقد در آن لازم است، پس اگر مدت ذکر نگردد عقد باطل است. دوم ذکر مهر: متعه لازم، پس اگر ذکر مهر نگردد عقد باطل می شود، به خلاف عقد دائم که در آن مهر شرط نیست. سوم در عقد متعه ذکر هر شرط که مخالف شرع و مجهول نه باشد بایز است. چهارم اینکه در متعه طلاق نیست، بلکه هر وقت مدت تمام شود یا شوهر باقی مدت را ببخشد متعه فسخ می گردد. پنجم آنکه زن متعه حق نفقه ندارد، مگر آنکه جزء شرط باشد، و ادا نمی برد. شیعه معتقد است که متعه در زمان رسول خدا جایز بوده و پس از او تا دوره خلیفه دوم، عمر بن خطاب رواج داشته، و عمر آنرا منع کرده است. ازدواج منقطع در ادیان و شرایع پیش از اسلام نیز رواج داشته است، چنانکه افلاطون در کتاب جمهوریت خود آنرا روا شمرده، و در جاهلیت نیز در میان عرب رایج بوده است. کسانی که متعه را صحاح می دانند درست به حدیثی که سلسله استناد آن به ابن عباس می رسد استناد می نمایند، از اینجهت است که مخالفان متعه از روی استهزاء می گویند «تزوج فلان علی فتیا ابن عباس»، یعنی «فلان کس بنا بر فتوای ابن عباس ازدواج کرد، و زن متعه گرفت»^۲.

رجعت: رجعت به فتح راء اعتقاد شیعه است به بازگشتن بعضی از مردگان

۱- سوره چهارم (النساء) آیه ۲۴.

۲- جمال الدین المقداد، کنز العرفان فی فقه القرآن، طبع طهران ۱۳۸۴ هـ، ج ۲ ص ۱۴۶-۱۷۲، شرائع الاسلام - باب نکاح، اصل الشیعه و اصولها ص ۱۳۶-۱۴۲، گلذیهر، العقیده و الشریعه ص ۲۰۱-۲۰۲، ابوالعباس الجرجانی، المنتخب من کتایب الادباء طبع قاهره ۱۹۰۸، ص ۱۰۸، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۴۳۲-۴۳۷.

مظلوم، پیش از قیامت و انتقام گرفتن آنان از ظالمین خود. بدین معنی که ایشان دیگر باره به دنیا بازمی گردند و زندگی را از سر می گیرند، و این امر پس از ظهور حضرت مهدی آل محمد واقع خواهد شد. شیعه امامیه بر این عقیده متفق القولند که خداوند مردگان را به صورتی که در این دنیا بودند بازمی گرداند. این طایفه به دو گروه تقسیم می شوند. دسته ای که در این دنیا مظلوم بودند و رنج کشیدند، و دسته دیگر که ظالم و ستمکار بودند. در این مرحله دسته مظلوم از ظالمین انتقام می گیرند. شیخ صدوق (ابن بابویه) در اعتقادات خود گوید که اعتقاد ما در باب رجعت این است که برگشتن به دنیا حق است، و در آن بنابر به آیاتی از قرآن استدلال کند و اصحاب کهف را که پس از سیصد سال خواب، خداوند آنها را زنده کرد و به دنیا بازگردانید مثال آورد.

مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار، همه اخبار راجع به رجعت را نقل کرده است، و می نویسد از جمله کسانی که به دنیا رجعت می کنند امیر المؤمنین علی (ع) و فرزند او حسین بن علی است که بعد از انتقام گرفتن از دشمنان خود قرنهای دراز در جهان است سلطنت می نمایند.

باید دانست که مسئله رجعت نه از ضروریات دین اسلام، و نه از اصول و ضروریات مذهب شیعه می باشد، بلکه اعتقادی است که در میان مردم محروم شیعه به امید روزگار بهتری بوجود آمده است. پیش از آن هم در میان یهود، و زردشتیان، و نصاری این عقیده وجود داشته است. چنانکه یهودیان معتقدند که ایلای نبی به آسمان رفت، و سرانجام به زمین بازگردد، و دین و داد را در جهان برپا دارد. در ادیان برهمنی و هندی نیز نظیر چنین عقیده ای دیده می شود.

قتاده از محدثان اسلام (در گذشته در ۱۱۷ هـ) روایت کرده که مردی به ابن عباس گفت که بعضی از مردم عراق پندارند که علی (ع) پیش از قیامت برانگیخته

-
- ۱- ترجمه اعتقادات صدوق ص ۷۳، بحار الانوار مجلسی، جلد سیزدهم، طبع تهران ۱۳۹۲، ص ۶۷۵-۷۸۴، محمد رضا مظفر، عقاید الشیعه، ص ۵۹-۶۳، محمد رضا طبسی، الشیعه والرجعه، طبع نجف ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶، ج ۱، ۲، گلدزیهر، المقیمة والشریعه، ص ۱۹۲-۱۹۳، عبد الوهاب فرید، اسلام و رجعت، طبع تهران ۱۳۵۵، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۳۸۱-۳۲۷.

خواهد شد، و در آن باب این آیه را به زعم خود تأویل کنند: «واقسموا بالله جهد ايمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^۱، یعنی «گمراهان» سخت ترین سوگند را به خدای خورند که خداوند کسی را که بمیرد بر نیانگیزاند آری وعده خدا حق است ولی بیشتر مردم نمی دانند». ابن عباس گفت آنان دروغ می گویند، و این آیه برای همه مردم عمومیت دارد و مربوط به قیامت است، به جان خودم سوگند اگر علی پیش از قیامت زنده می شد ما زنانش را نکاح نمی کردیم و میراثش را قسمت نمی نمودیم^۲. این احتجاج دلالت بر این دارد که در آن روزگار عده ای از پیروان علی وجود داشتند که قائل به رجعت آن حضرت و بازگشت وی به این دنیا بودند^۳.

هنوز در آسیای مرکزی عده ای از مسلمانان هستند که منتظر بازگشت قثم بن عباس عمو زاده پیغمبر اند که در لشکر کشیهای اسلام در سال ۵۷ هـ در سمرقند کشته شد. و مزارش تا کنون در سمرقند به شاه زنده معروف است. آنان بنا بر عقیده رجعت در انتظار ظهور او هستند و وی را شاه زنده می خوانند^۴.

عقاید کلامی شیعه

پیش از این که به بحث درباره غیبت و مهدی آل محمد پردازیم، کلیه عقاید شیعه امامیه از قول مرحوم مجلسی در کتاب صراط النجاة را در این مختصر نقل می کنیم.

گفتارها و عقاید شیعه اثنی عشریه : طایفه شیعه که سنیان ایشان را رافضی می گویند اعتقاد حق ایشان آنست که دنیا با این وسعت و آسمان با این عظمت و رفعت و انسان و حیوان و نبات و جماد تا مورد و مار و پشه راضاعی و آفریدگاری هست یگانه، که نظیر و مانند ندارد و خود بخود و بدون تقدیر و ملک

۱- قرآن کریم سوره شانزدهم (النحل) آیه ۳۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۶۶.

۳- گلذیر، مذهب التفسیر الاسلامی ص ۲۹۲.

۴- ایضاً گلذیر، العقیده والشریعه ص ۱۹۳، تاریخ افغانستان بعد از

قدیم بهم نمی رسد چیزی بالطبع متکون نمی شود، به خلاف ملاحده و سوفسطائیه و بعضی از حکما و برخی از یونانیان و اصحاب ابن ابی العوجا که قائل نیستند به وجود صانع عالم، و دهریه خلق خدا و دنیا و مافیها را نسبت به دهر می دهند، طبیعیون گویند که خالق نیست الا طبیعت یشعور، و بعضی از اهل نجوم گویند که اشیاء بتأثیر کواکب و طبایع ادواره به عمل می آید، و دیگر شیعه گویند که عالم مراد از ماسوی الله است از عرش تا فرش و تحت الثری و آنچه در مابین اینهاست همه محدثند و تازه بهم رسیده و همیشه نبوده. و ابتدا وزمانی از هر یک از ممکنات هست که درجه زمان و کی بهم رسیده و همیشه نبوده. بخلاف دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار، و طبایع و اهل نجوم و سوفسطائیه و طسافیه ای از براهمه و هندوان و برخی از جماعت خطا و چین و مغربیان که گویند عالم قدیمست، و دیگر شیعه گویند که کواکب انوارند و سماوات اجسامند. بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم که گویند کواکب جسمند زنده و ناطق، و دیگر شیعه گویند عالم را صانع است مختار که هر چه خواهد کند نه موجب است و نه مضطر و نه عاجز، بخلاف فلاسفه که ایشان گویند هر چه جمله موجوداتست صنع صانع مختارند. بخلاف اهل طبایع که گویند هر چه ما تحت فلک قمر است از تأثیر طبایع بود، و طایفه ای از غلاة و بعضی از مسلمانان و قلیلی از حکما گویند که جبرئیل در ماتحت قمر تأثیر می کند و بعضی نسبت بآنمه علیهم السلام می دهند و بعضی نسبت به خمیس می دهند که مراد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و یاسر و عمرو بن امیه ضمری از جانب علی علیه السلام تأثیر می کنند، و دیگر شیعه می گویند صانع عالم موجود است بخلاف ملاحده که گویند نه موجود است و نه معدوم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم دانا است بخلاف مجبره که گویند عالم بهلم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم زنده است و باقی است لذا نه بخلاف مجبره که گویند حی است بحیاته و باقی است یقانه، و دیگر شیعه گویند که صانع عالم همیشه باقی بود بخلاف حشویه و کرامیه که گویند او هلاک شود الارویش، تعالی الله عن ذلك، دیگر شیعه گویند خدا سمیع و بصیر است نه به آلت یعنی عالمست بمسموعات و مبصرات، بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه که گویند سمیع و بصیر است به آلت سمع و بصر، و دیگر شیعه گویند خدا مستغنی است از جمله موجودات و از نفع و ضرر

والم و از جمله میراست، بخلاف حنابله که گویند خدا ماکول و مشروب و منکوحست والم او را درمی یابد، دیگر شیعه می گویند خدا جسم و جوهر و عرض نیست، جان ندارد. بخلاف مجسمه و مشبهه و اکثر پراهمه و حنابله و طایفه ای از مجوس و سحران و بعضی از یهود بلکه همه و بعضی از کرامیان و قاطبه از نصاری که نزد ایشان معبود جوهریست از اقسام ثلثه و مکان دارد، همه این فرق غیر نصاری که گویند جا و مکان دارد و نزد بعضی از ایشان بر عرش نشسته و اعضا و جوارح دارد، و هم بعضی گویند اعضایش بصورت مردفتی و رویش بر مردی می ماند، و بعضی گویند به پسر ساده میماند، و بعضی او را جسم می دانند، و بعضی جسم او را از همه بزرگتر می دانند. استغفر الله برخی سوار می شود و بصورت مرد آمد شبهای چهارشنبه و جمعه فرود آید و بر زمین می نشیند، و احمد بن حنبل گویند بر استری سوار است و جامه زر تار پوشیده است، و نصاری گویند معبود مسیح است، و هم چنین کفار قریش اتخاذ صاحب و ولد با و رومی دارند و می گفتند ملثکه دختران خدایند، و بعضی از اهل تصوف عشق را خدا می دانند، و بعضی نسبت الوهیت را به بعضی از مشایخ می دهند، و دیگر شیعه می گویند مرید است به اراده حادث و کاره است بکراهت حادثه که نه در محل بود، بخلاف مجبوره که ایشان گویند مرید و کاره است باراده قدیم. دیگر شیعه گویند خدا از ازل عالم بوده بر هر چه خواهد بود و هر چه خواهد آمد بخلاف این راوندی که گویند عالم است حقتعالی بعلم محدث و جهیم با او درین معنی متفقند. دیگر شیعه گویند خدا قادر است بهمه مقدرات به خلاف نظام که گویند بر قیاح قادر نبود و اشاعره گویند کفر و ظلم و قبیح و شرک او آفریند اما از او نیک بود، و دیگر شیعه گویند اتخاذ و لند از او محالست و فرزند ندارد بخلاف یهود که گویند عزیر پسر خداست و نصاری گویند که عیسی است، و دیگر شیعه گویند که خدا مرکب نیست. بخلاف فلاسفه و سوطائیه و نصاری که گویند مرکبست نصاری گویند جوهر بسیطی است از اقسام ثلثه و این اقسام را یکی از اقسام آب گویند و آن قدیم بود و دیگر اقسام این گویند و آن کلمه است و سیم را اقسام روح القدس گویند، و دیگر شیعه گویند مقدرات خدا نامتناهی است و دیگر شیعه گویند که خدای محل حوادث نیست بخلاف کرامیان که گویند

محل حوادث است ، و دیگر شیعه گویند که خدا متکلم است و کلام فعل اوست و حادث است. بخلاف مجبره که گویند متکلم است به کلام قدیم ، و دیگر شیعه گویند که خدا را کسی ندیده و نتوان دید هرگز نه در دنیا و نه در آخرت ، بخلاف مجبره که گویند خدا را می توان دید به چشم سردر آخرت ، و بعضی از جهال صوفیه می گویند که اکثر مشایخ خدا را دیده اند و می بینند بلکه در عرش و غیر از اماکن نیز با خدای تعالی صحبت داشته اند ، و پراهمه نیز این اعتقاد دارند ، و دیگر شیعه گویند خدا را صفتی بغیر از صفات ثبوتیه و سلویه نیست بخلاف ابوحنیفه و ضرار بن عمرو که نزد ایشان خدا را صفتی است که آن را ماهیت می خوانند و آن را خدا دانند و صفت دیگر که آنرا مطیع خوانند ، و دیگر شیعه گویند معرفه الله کسی بود در دنیا بخلاف مجبره که گویند ذاتی بود ، معتزله بغدادیان گویند کسی بود در آخرت ، و دیگر شیعه گویند معرفت در ضروری دنیا نبود ، بخلاف جاحظ و علی اسفراہنی که نزد ایشان در دنیا و آخرت ضروری بود . دیگر شیعه گویند معرفه خدا واجبست عقلانه تقلیداً به رسم تقلید پدران ، بخلاف مجبره که گویند بنقل و شرع بود و تفحص ضروری نیست ، و ملاحده اسماعیلیه می گویند معرفه بگفته معلم صادقست ، و دیگر ابن راوندی و ثمامه ابن اشرس و بعضی از حشویه و فخر رازی و ابن حجر ناصبی و ناصرالدین بیضاوی اشعری و غزالی و حنابلہ بغدادی و بعضی از معتزله بصره قائلند بمعرفت به تقلید و اسماع و هم ایشان می گویند در معرفت نظر دادن واجب نیست ، دیگر شیعه گویند معرفت خدا بفکر و دلائل و براهین حاصل شود ، بخلاف ملاحده اسماعیلیه که گویند به فکر و اندیشه و دلائل و براهین حاصل نشود و بگفته واسطه از زبان مقتدا حاصل نشود ، و در نزد صوفیه با ریاضات و قول شیخ و در نزد پراهمه بر ریاضت و گفته پیر است ، و گویند اول واجبات تفکر و دلایل نیست و اول واجبات معرفه الله است نه چیز دیگر ، و دیگر شیعه گویند هر مولودی از مومن و کافر زائیده شده بر فطرت اسلام و اذعان بقول صانع است و جبلت او منطور است بر این ، بخلاف مجبره که گویند چنین نیست دیگر شیعه گویند خدا را بر کافر نعمت است و این نعمت موجب شکر است ، بخلاف اشاعره و مجبره که گویند خدا را بر کافر هیچ نعمت نیست نه در دنیا و نه در آخرت ، و شکر منعم

واجب نیست. دیگر شیعه گویند صانع عالم یکیست قدیم، و قدیم دیگر علل بود به خلاف صائبین که نزد ایشان سببه سیاره قدیم و مؤثرند و اشاعره بغیر از ذات به هشت قدیم قائلند، و حکما بقول عشره قائلند. دیگر شیعه گویند خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و ثنویان و پراهمه و بعضی از مغریان و سکان سواحل سرانندیب و دیودمه و قاطنان زیر خط استوی و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبت که به شریک قائلند، و احمد بن خطا معتزله گویند که عالم را دود بر است خدا و عیسی یکی قدیم و دیگری حادث، و اتحادیه از صوفیه بر این رفته اند، و غلاة نیز این افترا بر بعضی از ائمه را نسبت می دهند، و دیگر شیعه گویند خالق و رازقی صفت فعل خداست نه صفت ذات، بخلاف ابوحنیفه و اتباع او و کرامیه و حشویه که ایشان گویند که صفت ذاتست و خدا در ازل خالق و رازق بوده، دیگر شیعه گویند خدا از حلول و اتحاد منزّه است. بخلاف بعضی از اهل تصوف و اصحاب مسیلمه کذاب و اصحاب ابن مقفع خراسانی و عیسویان و برخی از هندوان که دعوی حلول و اتحاد می کنند. دیگر شیعه گویند روح بعد از فراغ از جسد باقی است بخلاف مجبره که گویند روح فانی شود و خدا آن را در قیامت اعاده کند. دیگر شیعه گویند حقیقت و ماهیت روح را بغیر از خدا کسی دیگر نمی داند بخلاف جمعی گویند جوهری است مجرد، بعضی گویند جسم لطیف است و در نزد مجبره نیز جسم است، و در نزد اطباء خون، در نزد طبیعیون حرارت غریزی را گویند که در جوف نباتات و حیوانات محتبس است روح می دانند. دیگر شیعه گویند روح مخلوقست بخلاف احمد بن حنبل که گویند مبتدع بود و هر که گوید حادثست کافر می شود شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود بیماده و اصلی. به خلاف بعضی از فلاسفه و غیره، و حکما و یهود و بعضی از صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند اجسام را از جوهری آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و ثنویان گویند از ظلمت آفرید و طیبیون گویند که بطبیعت متکون شد و آسمان ازدود و آب بهم رسید و آب از جوهر بود. بعضی گویند آب عرق زمین است و زلزله از نفس کشیدن زمین بهم رسید و زمین از کف آب و کرهها از موج آب بهم رسید مؤثر، و دیگر شیعه گویند که غرض موجود است.

بخلاف دهریان و ابوالقاسم کوفی و اصم که نزد ایشان عرض موجود نیست و ممکنات جوهرند با اجسام و اعراض ممکن الوجود نیست. دیگر دیهه گویند مقفورات بیست و دو نوع است دوازده مقدور نباشد و نه مشترک است میان خالق و مخلوق و یکی مقدور بنده نیست، و دیگر شیعه گویند ممکنات از جواهر و اجسام و اعراض خلق خدایند. به خلاف ثمامه بن اشرس که گویند حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند اهرمن آفریده، و سوفسطائیه گویند اول خدا چیزی بیآفرید و از آن چیز چیز دیگر بیآفرید و این هر دو مدبرند در عالم یکی را عقل گویند و یکی را نفس. دیگر شیعه گویند علم نه جسم صرفست و نه جوهر و نه اجسام، بخلاف مشبهان و خیاط از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود جسم است در حال عدم جسم باشد، و دیگر شیعه گویند خدا شیء است لاکاشیاء یعنی چیزی است که به هیچ چیز نماند، بخلاف باطنیه که گویند خدائی است و نه معلوم و نه مظنون و نه موهوم، و دیگر شیعه گویند اشیارا حقیقی هست بخلاف سوفسطائیه و هیولائیه که حقیقت در هیچ چیز نزد ایشان نیست و روا باشد که پیر را که بینی جوان بود و ریش دار بی ریش باشد. دیگر شیعه گویند. اشیاء هیولی نیستند به خلاف افلاطون و اتباعش که هیولامی دانند. دیگر شیعه می گویند که ملک موت را می توان دید بخلاف اشاعره که گویند نتوان دید. و هر به می گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم هر کس بدان ستون می خورد می میرد و اصحاب طبایع می گویند که حرارت غریزیست که اگر میل باندرون کرد حیوانات می میرند دیگر شیعه می گویند کلام معنی است یعنی عرض است، بخلاف نجاریه که گویند کلام را چون بنویسند جسم بود و چون بخوانند عرض بود، و دیگر شیعه گویند بقای بعضی از اعراض در زمانی جایز بود و بعضی جایز نبود بخلاف کبیری و اشعری بغدادیان گویند عرض در زمان باقی نبود. کرامیه گویند که جمله اعراض باقی بود و نیست نشود الا وقت هلاک شدن جسم، و دیگر شیعه گویند جمله اعراض محدثند بخلاف قومی از دهریان که گویند اعراض و اجسام قدیمند و قومی از طبیعیون گویند محدثند اما هرگز نشود که حادث نشوند، و دیگر شیعه گویند خدا کفار و عاصیان را وعید کرده است، بخلاف دیگران که کافران را نه عاصیان را و بعضی از اشاعره بر این رفته اند، و مرجئه نیز با ایشان متفق اند و مقاتل بن سلیمان و قومی از اهل خراسان نیز بر این

رفته اند، و بعضی انهمجبره خراسان گویند و عید با ایمان اثر نمیکند و از خدا ایمان سؤال نمی کند، و اکثر سنییه روم و اوزبك و هند متابعت قول اخیر کرده اند، و دیگر شیعه گویند شك و سهو و غلط برخدا روا نباشد و خواب و پینکی و بی دماغی ندارد. بخلاف کیسانیه و مجسمه و حنا بله که ایشان اینها را روا می دانند، و دیگر شیعه گویند خدا كفر و شرك و فسق و زنا و غیر امور ناشایست در بنده نیافریده و نخواهد آفرید زیرا که اینها افعال عبادند. بخلاف مجبره و اشاعره و صنادید قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است در بنده و اراده و رضای اوست و خدای خواهد که او را ثالث ثلثه بگویند و مریم و جمله انبیاء را ناسزا بگویند و ایشان را بکشند و ساحر و کذاب خوانند، و دیگر شیعه گویند روا نبود که انبیا را در دوزخ بکنند و کفار را در بهشت بخلاف مجبره که گویند خدا اگر جمله انبیا و اولیا و ملائکه را در دوزخ کند نیکو بود و عدل باشد و اگر جمله کافران با مشرکان و فرعون و شداد و نمروود در بهشت کند و درجه ایشان را عالی تر از درجه انبیا و رسل و ملائکه گرداند نیکو بود و فضل باشد، و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند به جهت گندم خوردن آدم، و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد، و دیگر شیعه گویند به عصیان کسی مستحق جهنم نمیشود به خلاف مجبره که گویند بمصیان مستحق عقوبت میشود، و دیگر شیعه گویند خدا نشاید یکی را بجرم دیگری عذاب کند و گناه کسی را بر دیگری نویسد، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را بگناه مادران و پدران عذاب کند اگر چه سقطی بوده که از شکم مادر شده باشد و دیگر شیعه گویند که خدا مکلفانرا قدرت بر ایمان داده که اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی، بخلاف مجبره که گویند خدا کافران را قدرت ایمان نداده و کفر را در ایشان آفریده و هر چه ابلیس می کند خدادروزی آفریده در ازل و او را در آن می خواهد. و دیگر شیعه گویند تکلیف مالا یطاق زشت بود و خدا زشت نکند، بخلاف مجبره که در نزد ایشان تکلیف عاجز روا بود. و دیگر شیعه گویند دروغ برخدای جایز نبود بخلاف عطفوی که از شاگردان اشعری است که او گوید دروغ برخدا رواست. و دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی توبه نکند از آنچه

توبه کرده است درست بود ، بخلاف ابوهاشم که گوید که اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ قبول نبود . دیگر شیعه گویند بنده بعمل بد مستوجب عقاب می گردد . بخلاف معتزله و اصحاب وعیده که گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را . دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه کار باشد و بسی توبه بمیرد و مؤمن بود یا خدا او را عفو کند یا شفاعت رسول یا یکی از ائمه (ع) او را ببخشد و اگر شفاعت او نکنند به دوزخ شود و بقدر گناه عقوبت یابد و بعد از آن با عمل نیک بیهشت رود و همیشه در دوزخ نماند ، بخلاف وعیده که گویند اگر کسی هزار سال عمر او بود و صایم الدهر و قایم اللیل بود و یک گناه کبیره از او در وجود آید و بی توبه بمیرد ابد الابد در دوزخ بماند ، و جمله ایمان و عبادات اوضاع شود . دیگر شیعه گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیاء عظام صلوات الله علیهم یا خلص شیعیان ، شفاعت عاصیان و گناهکاران از مؤمنان نماند . بخلاف خوارج که قطعاً به شفاعت قایل نیستند ، و اشاعره گویند که رسول خدا (ص) تنها شفاعت می کند نه کس دیگر اما درجه اهل بهشت زیاده می کند نه اسقاط گناه ، دیگر گویند مؤمن دونوع بود حکمی و حقیقی و از مؤمن حکمی ارتداد جایز بود و مؤمن حقیقی مرتد نشود زیرا که چون معرفت حاصل کرد علم حاصل می شود و علم بمنزله یقین است و مادام که عقل باشد شك و شبهه در وی بهم نرسد ، پس وقوع کفر از مؤمن حقیقی نباشد ، بخلاف اهل سنت و نواصب و خوارج که قایلند بوقوع کفر و زندقه از مؤمن حقیقی و انبیاء و اولیا و اوصیا ، و دیگر شیعه گویند که هر چه از اعراض بود منقطع بود نه دایم بخلاف ابوعلی جبائی که او گوید اعراض بود ، و دیگر شیعه گویند عوض مکافات هم در دنیا است و هم در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند عوض دایم بود در دنیا و در آخرت نیست . دیگر شیعه گویند ثواب نشاید در دنیا به مکلف رسد برای آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و ابطال ثواب زمانی بگذرد و روا بود کسی را خدا آنقدر عمر دهد تا ایمان بیاورد و ثواب برسد ، بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا باو برسد و نگذارد که او ایمان بیاورد و او را بمیراند ، و دیگر شیعه گویند خدا

انیا و رسل و ملائکه و مؤمن و کافر را هم لطف کرده است و هدایت انیسا فرموده و حجت تمام کرده و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد به عقل و همچنین به نقل و کسی را به غیر از انیا و اوصیا (ع) منصوب نگردانیده، به خلاف مجبره که گویند خدا و رسل را با ملائکه و مؤمنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نکرده. دیگر شیعه گویند أسماء الهی چنانچه وارد شده است از قرآن و حدیث او بنام دیگر نمی توان خواند. بخلاف ابوحنیفه و اشاعره و بعضی از معتزله و جایی که گویند خدا را عارف و مطیع و عاقل میتوان خواند، دیگر شیعه گویند بعد از خلقت انسان بشت انیا واجب بود، بخلاف پراهمه و هندوان و حکما و اشاعره و اهل خطا و سکان سواحل سرانند و عمان و بعضی از ملاحده گویند واجب نبود. دیگر شیعه می گویند عدد انیا و رسل صد و بیست و چهار هزارند و از ایشان سیصد و سیزده تن مرسل اند. بخلاف یهود که عدد انیا نزد ایشان چندان نیست. و نزد نصاری عدد انیا بیست و چهارند و همه را نبی می دانند، و بعضی از نصاری حضرت آدم و داود علیهما السلام را نبی می دانند نه خلیفه الله در زمین، یوسف را رهبان می دانند نه نبی، دیگر شیعه می گویند اول انیا آدم بود به خلاف مجوس که گویند کیومرث بود، و پراهمه گویند اول انیا آدم است و آخر شیت، و دیگر شیعه گویند آدم و حوا علیهم السلام پسر و دختر خود را بهم ندادند بزوجیت بلکه حوریه و جنبه را بزنی به پسرانش دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قایلند باینکه خواهر و برادر بهم دادند، دیگر شیعه گویند که کفر و عصیان و لهو و نسیان از انیاء و اوصیای ایشان واقع نشد، بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و این غورک از اشاعره بسیار غلو دارد در کفر و شرک انیا و اوصیا و کسی را معصوم نمی داند از آدمیان بلکه اهل سنت در باب خطای انیا رساله ها نوشته اند. دیگر شیعه گویند معجزه بردست نبی و امام ظاهر شود و بردست هیچکس دیگر ظاهر نشود، به خلاف مجبره که گویند از دست غیر ایشان ظاهر شود و اهل تصوف این را نسبت بشایخ می دهند و می گویند عین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و وحی بایشان می رسد و عروج به آسمان می کرده اند و با خدا صحبت می داشته اند، و دیگر شیعه

گویند که پیغمبر ما و اوصیاء او بهترین انبیا و اوصیاء اند بلکه از ملائکه مقربین بهترند، به خلاف بعضی از اهل قبله و قاطبه سنیان که قایل نیستند و قلیلی از ایشان گویند آدم و ابراهیم فاضلترند و ضرارین عمرو از معتزله گوید که در فضل انبیا همه با هم یکسانند و تفاوت ندارند، و بعضی از معتزله و ابوعبدالله حلیمی و باقلانی از اشاعره و بعضی از حشویان گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسول الله است، و دیگر شیعه گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز نبی اند به خلاف اشاعره و برخی از حشویان گویند که چون ادای رسالت نمودند نبی نیستند الا به اجاز ایشانرا نبی گویند. دیگر شیعه گوید که چون روح از بدن مفارقت کرد باقیست و آنرا بقالب مثال می زنند در برزخ، بخلاف مجوس و تناسخی و براهمه که گویند از بدن حیوانات دیگر نقل می کنند و معتزله گویند که باقی نمی ماند و معلوم می شوند. دیگر شیعه گوید که هر که دعوی الوهیت کرد هر چه بردست او ظاهر شد از خوارق سحر بود، به خلاف ابن المقفع خراسانی که او و طایفه از صوفیه گویند سحر نبود و حق بود، و دیگر شیعه گوید نبوت به مجرد دعوت کفایت نبود بلکه معجزه لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه لازم نمی دانند و دعوی را کافی می دانند، و دیگر شیعه گویند انبیا و رسل و اوصیای ایشان و ملائکه مؤمنند قطعاً به خلاف اشاعره و حشویان که هیچ کس را قطعاً مومن نمی دانند و اگر بررسی از ایشان که مؤمنی گوید انشاء الله، دیگر شیعه گویند مخاطبه باروح است بعد از فراق از بدن به خلاف نظام و ابن راوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با روح نیست، دیگر شیعه گوید معرفه الله و رسول و امام واجبست عقلاً؛ بدلائل و براهین که قدری در فروع و قدری عقلاً و بسیاری از آن فعلاً؛ بخلاف مجبره که گویند واجبست شرعاً، دیگر شیعه گوید اسام می باید مختار من عند الله بوده و بنص رسول باشد بخلاف خوارج و نواصب سنیان که گویند تعیین امام به اختیار رعیت است، و عباسیان گویند بمیراث است، و زیدیه گویند خروج بشمشیر است هر کس از اولاد فاطمه (ع) باشد. دیگر شیعه گویند امام بلا فصل بعد از پیغمبر علی بن ابیطالبست، به خلاف کل اهل سنت و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که گویند ای بکر است. دیگر شیعه گویند امام می باید مثل پیغمبر معصوم باشد از هر لغزش و خطا من المهدالی اللحد،

به خلاف همه مسلمانان فرق عصمت را شرط نمی دانند. دیگر شیعه گوید که امام می باید در همه مراتب کمال از رعیت افضل باشد به خلاف نواصب و خوارج و اهل سنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را درست می دانند هر چند نادان و تیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل باشد و عالم با حکام دین و مسائل نباشد و دیگر شیعه گویند آنکه دعوی امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود، دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت برپا شود به خلاف بهود که گویند پیغمبر موعود خواهد آمد، و آن حضرت صاحب (ع) است. دیگر شیعه گویند امام بعد از پیغمبر دوازده اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و آخر بیرون آید، بخلاف نواصب و مجبره و معتزله که گویند که چهار است و زیدیه به نه قایلند و واقفه از شیعه به هفت قایلند اول امیر المؤمنین و آخر موسی بن جعفر، و اسماعیلیه بهشت تن قایلند و زیدیه گویند هر که عالم و شجاع است و از فرزندان فاطمه (ع) خروج بشمشیر کند امام است تا روز قیامت، دیگر شیعه گوید اگر امام مغلوب و مقهور بود تقیه می کند و بروی واجبست، و همچنین مومنان نیز هرگاه خوف تلف مال یا نفس یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب که تقیه را جایز نمی دانند، و دیگر شیعه گویند هرگز زمانی از امام خالی نبود و نخواهد بود از مبدأ آفرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و خواه پوشیده به خلاف جمله نواصب و همه فرق مسلمانان که خلق عالم را بی امام جایز می دانند، دیگر شیعه می گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است که هر که بیرون آید بر او کافر شود که هرگز آمر زیده نشود، بخلاف نواصب و سنیان و خوارج و زیدیه و غیره بلمذهبان این است که گویند صاحب خروج بر امام عادل کافر نشود، دیگر شیعه گویند بعد از پیغمبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و هریک از ائمه اثنا عشریه صلوات الله علیهم افضل کل خلائق اند به خلاف کل فرق اسلام الاقلیلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کافران را بهتر می دانند، و دیگر شیعه گویند در مذهب ما رأی و قیاس و اجتهاد و استحسانات عقلی و اجماع بدون دخول معصوم و حسن و قبح شرعی

نمی‌باشد، به خلاف همه مسلمانان و منافقان که جایز می‌دانند. دیگر شیعه گویند بهشت و دوزخ الحال موجودند به خلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آفریده خواهد شد. دیگر شیعه گویند که نعیم اهل بهشت و عقاب دوزخیان همیشه خواهد بود و آخر نشود. به خلاف ابوالهذیل که گوید هردو فنا شوند. دیگر شیعه گویند بهشت جای سنگ و خوک و غیره وحشرات الارض نیست. بخلاف گرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند. دیگر شیعه گویند خدا در قیامت حساب خلائق را می‌کند به خلاف خیاطیه از معتزله و نصاری که گویند مسیح (ع) حساب خلائق را می‌کند. دیگر شیعه گویند اول کسی که به بهشت می‌رود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که لواء احمدی در دست اوست و پیشاپیش حضرت پیغمبر می‌رود و بعد از رسول خدا ائمه هدی علیه السلام و مؤمنان این است داخل شوند و بعد از آن امت‌های دیگر مثل جن و انس، و درجات پیغمبر ما و اهل بیت او از همه خلائق رفیع‌تر است. در این مسایل کل مخالفین از امم ما ضیه و بعضی از مسلمانان خلاف بسیار کرده‌اند و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد. دیگر شیعه گویند میان بهشت و دوزخ جائیست که آنرا اعراف می‌گویند نزدیک بر صراط است زیرا کافران عادل و سخی و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا باشند. فواصب گویند محالست و گویند که آیه «و علی الاعراف رجال» کنایه از ملوک عادل‌اند و عبدالله بن سهل قرشی گوید اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ و اولیاء و اهل تصوف. دیگر شیعه گویند عذاب گور و منکر و نکیر و صنفه قبر و احوال زمان برزخ و عقاب حق است به خلاف قومی از معتزله و نجاریه و مجوس و بعضی از یهود و نصاری و ملاحده کلهم و اصحاب تناسخ و براهمه انکار آن دارند و کمی از معتزله بر آنست که سؤال در وقت دمیدن صور است نه قیامت. دیگر شیعه گویند میزان عبارتست از انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام است که میزان حقیقی‌اند و حشرونشر و کوثر و صراط و شفاعت و احوال قیامت و پریدن نامها و انطاق جوارح و خصوصیات قیامت همه حق است، بخلاف کل خلق عالم از مسلم و کافر نمؤمن و جمله اهل ذمه که در هر يك از اینها حرف زده‌اند. بعضی قایل‌اند و بعضی در خصوصیات قایل‌اند و بعضی مطلقاً قایل نیستند. دیگر شیعه گویند که اطفال

مناققان و مخالفان و مشرکان بعد از اتمام حجت همه در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند با پدران خود. دیگر شیعه گویند که جن هستند بخلاف حکما که قایل نیستند، و دیگر شیعه گویند حرام روزی نبود بخلاف مجبره که گویند حرام روزی بود و گرامیه گویند از جهت غذا روزی بود نه بملکیت. این مجملی بود از اصول مذهب امامیه و قریب به هفتاد هزار مسئله است که مخالفین با مؤمنین خلاف دارند خدا همه مؤمنین و مومنات را از میل کردن بیاطل و مذاهب غیر حقه نگاه دارد.^۱

مهدی

اصولاً^۲ اعتقاد به مهدی و نجات دهنده بشر عقیده‌ای دیرین است که از روزگاران کهن جوامع بشری به آن باور داشته و در انتظار چنین شخصی بوده است. ملت‌های مظلوم و اقوام ستمدیده که قدرت انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند در ضمیر ناخود آگاه خود همواره يك رهاننده و نجات‌دهنده را می‌جستند تا روزی به پاخیزد و ظالمان و بیدادگران را از میان بردارد و جهان را پراز عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فشار و ظلم و ستم قرار گیرد عقیده به مهدی و نجات‌دهنده در وی راسخ‌تر می‌گردد. چنانکه می‌دانیم بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آنکه بر تخت می‌نشستند عنوان «سوتر Soter» یعنی نجات‌دهنده بر خود می‌نهادند. در ادیان یهود، و زردشتی، و بودایی، و هندی، و مسیحی گروه بسیاری هستند که در انتظار منجی و رهاننده‌ای می‌باشند. غالب این رهاندگان که انتظار ایشان را دارند به اعتقاد آنان در پایان روزگار و آخر الزمان ظهور خواهند کرد. بنابراین عقیده به ظهور مهدی آرزوی طبیعی بشر مظلوم است که به امید قیام او دل دردمند خویش را آرامش می‌دهد.

مهدی در اسلام:

مهدی به فتح میم و کسر دال اسم مصدر هدایت است و به معنی راه‌یافته و

۱- ر.ک: کتاب صراط‌النجاة مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سهسالار، تاریخ کتابت چهارشنبه بیست و هفتم ذی‌قعدة سنه ۱۲۲۷هـ.

هدایت شده می باشد، و به همین معنی به بعضی از انبیا و بزرگان بدون آنکه او را موعود منتظر پندارند، لقب مهدی داده اند. چنانکه جریر شاعر حضرت ابراهیم را در شعر خود به این نام ملقب ساخته است :

ابونا ابواسحاق یجمع بیننا أب کان مهدیاً نبیاً مطهراً
یعنی: پلدمان [عربها] ابواسحاق [ابراهیم پیغمبر] است و او پدری هست
که ما را هایکدیگر فراهم می آورد و وی مهدی و پیغمبر پاکزادی بوده است.
همچنین حسان بن ثابت در رباعی رسول خدا شعری سروده و آن حضرت
را مهدی یعنی راه یافته و هدایت شده خوانده است :

ما بال عينك لاتنام كأنما كحلت مآقيها بكحل الارمد
جزعاً على المهدى أصبح ثاوياً يا خير من وطئ الحصى لاتبعد
بأبي وأمي من شهدت وفاته في يوم الاثنين النبى المهدى^۱
یعنی: چرا چشمان تو نمی خوابند، مثل اینکه گوشه های آنرا به سرمه
بیمار چشمان سرمه کشیده باشند. آه و زاری می کند بر مهدی و مردی راه یافته
که درگذشت، ای بهترین کسی که پای خود را بر ریگها گذاردی، دور مشو.
سوگند به جان پدر و مادرم کسی را که من در روز دوشنبه شاهد مرگ او بودم
پیامبر هدایت شده است.

باز این کلمه در حدیث پیغمبر به معنی مرد راه یافته آمده است. از علی روایت
شده که از پیغمبر پرسیدند چه کسی پس از تو امیر شود؟، فرمود: «ان تومروا
ابا بکر تجلدوه امیناً زاهدأ فی الدنيا راغبأ فی الآخرة، وان تومروا عمر تجلدوه
قویأ امینأ لا یخاف فی الله لومة لائم، وان تومروا علیأ ولا دارکم فاعلین تجلدوه
هادیأ مهدیأ یاخذ بکم الصراط المستقیم^۲»، یعنی «اگر ابوبکر را امیر گردانید
او را مردی امین و زاهد در دنیا و راغب در آخرت خواهید یافت، و اگر عمر را
امیر گردانید، او را قوی و نیرومند و مرد امینی که در راه خدا از سرزنش
سرزنش کننده نمی ترسد خواهید یافت، و اگر علی را امیر کنید و من نمی بینم که
شما چنین کاری را انجام دهید، او راهادی و راهنما، و مهدی و راه یافته که شما

۱- دیوان حسان بن ثابت، طبع تونس ص ۲۴.

۲- اسد الغابة، ج ۴ ص ۳۱.

را به راه راست خواهد برد ، خواهد یافت .

سلیمان بن صرد که پس از شهادت حسین بن علی به خونخواهی برخاست گفت : « اللهم ارحم حسیناً الشهيد المهدی بن المهدی ^۱ ، یعنی خدایا حسین شهید پسر شهید و مهدی پسر مهدی را ببخشای . »

جریر شاعر ، سلیمان بن عبدالملك را مهدی یعنی راه یافته خوانده و او را چنین ستوده است :

سلیمان المبارك قد علمتم هو المهدی قد وضح السیل
یعنی : سلیمان فرخنده را که شما می شناسید همان مهدی و راه یافته است که راه را روشن کرده است .

اما ابن التماویذی که از شعرای مدیحه سرای دربار الناصر ملقب المهدی عباسی بوده ، روی مشابهت اسمی در ستایش او غلو کرده و وی را همان مهدی منتظر خوانده است :

انت الامام المهدی لیس اما امام حق سواک ينتظر
تبدو لابصارنا خلافاً لان یزعم ان الامام منتظر
یعنی : تو همان امام مهدی هستی که ما را جز تو امام راستین و درخور انتظار نیست . تو در پیش چشم ما آشکار و پیدایی برخلاف کسی را که امام منتظر می پندارند ^۲ .

مهدی در اصطلاح مسلمین به معنی شخصی است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد . چنانکه در حدیث آمده : « یملا الارض عدلاً وقسطاً بعدما ملئت ظلماً وجوراً » ، یعنی : « زمین بیداد و ستم گرفته را پراز عدل و داد خواهد کرد » . از پیغمبر روایت شده : « لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملاها عدلاً کما ملئت جوراً » و نیز آمده : « لولم یبق من الدنيا الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث الله فیہ رجلاً منی او من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی واسم ایه اسم ابی » ^۳ ، یعنی اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند ، خداوند ،

۱- تاریخ طبری ، طبع دخویه ج ۲ ص ۵۴۶ .

۲- دیوان ابن التماویذی ، قاهره طبع مارچولیوت ۱۹۰۴ ، ص ۱۰۳ .

۳- گلذیرها ، المقیة والشریة ، ص ۳۴۰-۳۴۳ .

۴- مقدمة ابن خلدون ، فصل سوم از کتاب اول .

آن روز را به درازا خواهد کشانید تا اینکه از اهل بیت من مردی برخیزد، و اوست که زمین بیداد و ستم گرفته را پر از عدل و داد کند.

سبائیه پیروان عبدالله بن سبا نخستین دسته‌ای بودند که در اسلام قائل به غیبت علی و بازگشت او شدند و گفتند وی نمرده و نمیرد، و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوب دست خود براند و زمین را که از ستم و بیدادگرانبار شود پر از دین و داد کند (ترجمه ص ۴۰). دو مین دسته گریه از پیروان ابی کرب ضریر بودند که می‌گفتند محمد بن حنفیه مهدی موعود است و نمرده و نخواهد مرد بلکه ناپدید شده و بزودی بازگردد و برجهان پادشاهی کند (ترجمه ص ۴۸). پس از او چنانکه در ترجمه آمده است غالب فرق شیعه به غیبت و ظهور آخرین امام خود معتقدند.

چنانکه گفتیم نظریه مهدویت مخصوص شیعیان نیست، بلکه در کتب اهل سنت و جماعت مانند صحیح ترمذی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن-حنبل و غیره اخباری که دلالت بر ظهور مهدی آخر الزمان دارد فراوان است ولی امام بخاری و مسلم بر صحت آن اخبار تردید کرده‌اند و آنها را در دو کتاب صحیح خود نیاورده‌اند. دیگر ملل هم برای رهایی خود منتظر ظهور موعودهایی هستند چنانکه هندوان برای نجات خویش به ظهور ویشنو، و مسیحیان حبشه به رجعت پادشاه خود تیودور، و مغولان به بازگشت چنگیز خان عقیده داشتند و این خاصیت هر ملت و فرقه مغلوب است که برای نجات و بازیابی مجد و شکوه از دست رفته خویش معجزه آسا منتظر ظهور نوابغ و رجال بزرگ هستند.

پس از شیعیان امامی عبدالله بن محمد (۲۵۹-۳۲۲ هـ) مؤسس دولت فاطمیان در مغرب را می‌توان نام برد که دعوت مهدویت کرد، و شهر مهدیه را در ۳۰۳ هـ بنیاد گذارد، و بعد از ۲۴ سال سلطنت درگذشت. متهمیدان دیگر در اسلام ظهور کرده‌اند، که یکی از ایشان ابو عبدالله محمد بن تومرت (درگذشته در ۵۲۴ هـ) از مدعیان مهدویت است که مؤسس سلسله موحدون در مغرب بود، و دیگر مهدی

۱- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۸۶۷؛ گل‌دیزهر المقیده و الشریعه ص ۱۹۲.

۲- الاعلام زر کلی ج ۴ ص ۳۵۳.

سودانی است که درسودان دعوی مهدویت کرد و او را متمهدی خوانده‌اند که پس از فتح خرطوم در ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۵ درام درمان درگذشت. دیگر میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۷۹-۱۹۰۶ م) است که در شهر قادیان پنجاب در هندوستان تولد یافت. اومی گفت که مهدی منتظر و مسیح موعود است و هر دو در شخص وی ظهور کرده‌اند و خود را رجعت مسیح می‌خواند. غلام احمد در ۱۹۰۶ وفات یافت و هنوز پیروان او در هندوستان و پاکستان و افریقا و اندونزی بسیارند، و مرکز عمده ایشان در دهر لاهور از بلاد پاکستان است.^۲

مهدی در شیعه: درباره مهدی و نسب او در میان فرق شیعه اختلاف است، بعضی گویند که او از فرزندان عباس است. برخی گویند علوی و غیر فاطمی، و گروهی او را حسنی، وعده‌ای حسینی خوانده‌اند. درباره نام پدر او دو قول است. اول قول امامیه که نام پدر آن جناب حسن است. دوم قول بعضی از اهل سنت و جماعت که نام پدرش عبدالله است. اختلاف سوم در تشخیص آن جناب است، و در آن ده قول می‌باشد. اول قول کسانی که گویند مهدی، محمد بن حنفیه یا ابوهاشم پسراست. دوم قول مغیره که گویند مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه است. سوم اسماعیلیه خالص که اسماعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را مهدی دانند. چهارم ناووسیه که حضرت صادق را مهدی پندارند. پنجم مبارک‌یه که محمد بن اسماعیل بن جعفر را مهدی شناسند. ششم واقفه که در رحلت حضرت امام موسی کاظم توقف کردند و در انتظار او نشستند هفتم عسکریه که حضرت امام حسن عسکری را مهدی پنداشتند. هشتم محمدیه که ابو جعفر محمد بن علی الهادی را مهدی دانستند. نهم امامیه که حضرت محمد بن الحسن را مهدی می‌دانند. دهم جمهور اهل سنت و جماعت که مهدی را در کسی تعیین نکنند، بلکه مهدی را نوعی و مجدد دین اسلام و

۱- مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، تألیف دارمستر، ترجمه مرحوم محسن جهانسوز، تهران ۱۳۱۷ ش؛ سعد محمد حسن، المهدیه فی الاسلام مذاق المصود حتی الیوم، قاهره ۱۹۵۳.

2- Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol X, P. 530-531.

Lucien Bouvant, Les Ahmadiyya de Qadian, Journal Aiatique, (Jullet-septembre 1928)

مصلح عالم در آخر الزمان دانند^۱. به خلاف این نظر شیعه امامیه مهدویت را شخصی داند نه نوعی و بر آنست که رشته هدایت به وراثت از رسول خدا به جانشین راستین او علی بن ابیطالب کشانیده شده، و از وی به فرزندان تا قائم آل محمد رسیده است. ایشان امامان را مانند پیغمبر ملهم از جانب خدا می‌دانند، و می‌گویند که امام ریاست عامه دارد، و مقام او مافوق بشرعادی است، و علمی را که او دارد علم لدنی است نه اکتسابی. از آن روزی که خداوند آدم را آفرید نور خود را در برگزیدگان خود از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی گرفته به محمد خاتم انبیا کشانید و از وی آن نور را به اوصیای او که ائمه طاهرین باشند سرپایان داد، و همان روح و نور خدایی است که در امام عصر تجلی می‌کند، و او را از سطح بشرعادی فراتر می‌برد و وی را قادر می‌سازد که قرن‌ها بلکه هزاران سال بی‌هیچ‌گزند و آزار و بدون ضعف و پیری با بدن جسمانی که در بشرعادی موجب کون و فساد است زندگی نماید تا به امر خداوند از ممکن غیب ظهور فرماید.

بعضی از خاورشناسان مهدی شیعه امامیه را با سوشیالیست‌های آخرین سه موعود زردشتی مقایسه کرده‌اند. باید دانست که هوشیدر، و هوشیدرماسه، و سوشیالیست‌ها که به عقیده زردشتیان در هزاره آخر الزمان ظهور می‌کنند، قابل مقایسه با مهدی شیعه اثنی عشریه نیستند. بلکه می‌توان آنان را با سه امام مستور اسماعیلیه که پیش از ظهور قائم ایشان قیام خواهند کرد مقایسه نمود، و نیز اینکه نوشته‌اند که ظهور قائم عکس العمل اعتقاد ایرانی به قیام برضد فکر سامی است صحیح نمی‌باشد، و چنانکه در مقدمه این بحث گفتیم، انتظار ظهور منجی و مهدی در همه اقوام و ادیان وجود داشته و تنها اختصاص به ایرانیان ندارد^۲.

۱- ر. ک. حاج میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، چاپ تهران.

۲- گلدزیهر، المقیة والشریعة ص ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶.
Blochet(E) Le Messianisme dans L'Hétrodoxie Musu lmane, Paris 1903.

Corbin(H) sur le Douzieme Imam, La Table Ronde No 110, 1957.

Friedlander(I), The heterodoxies of Shiites J. Am, Or, soc, vol, xxix.

اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم:

چنانکه گفتیم امام یازدهم حضرت امام ابو محمد، حسن بن علی عسکری به روایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ پس از پنج سال و هشت ماه و نیم روز امامت در سرمن رأی (سامرا) وفات یافت. در حالیکه فرزندی از آن حضرت در ظاهر باقی نمانده بود. خلیفه عصر المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ) امر داد خانه امام و حجرات آنرا نفتیش کردند و مهر نمودند، و زنان قابله را به تحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند. چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند، و خادمی را با کسان او و چند زن بروی موکل کردند. چون به نتیجه ای نرسیدند و آن کنیز که پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیآورد، رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت. بر سر این کار بین حدیث ما در آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد، و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم است، جعفر معارض او شد و از خلیفه در طلب میراث برادر استعانت جست، سرانجام به حکم خلیفه ما ترك امام یازدهم را پس از هفت سال توقف، بین حدیث و جعفر تقسیم کردند. از آنجمله جعفر (کذاب) خلیفه را و داشت که صیقل کنیز امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید کردند. صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از جستجوی در امر امام دوازدهم وجود چنین فرزندی را انکار کرد، و مدعی شد که آبستن است. معتمد خلیفه او را در حرم خود نگاهداشت تا اگر فرزندی بزاید از آن کار آگاه شود. بر اثر حوادثی که در دولت او روی داد، عمال خلیفه صیقل را از یاد بردند و وی از چنگ آنان نجات یافت، تا اینکه حسن بن جعفر کاتب نویختی صیقل را در خانه خود پنهان کرد. چون معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹ هـ) که پس از معتمد به خلافت نشست، بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود صیقل را از خانه حسن بن جعفر نویختی بیرون آورد و به قصر خود انتقال داد تا آن زن به روزگار مقتدر خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ) درگذشت. در این هنگام شیعه امامیه درباره جانشین امام یازدهم به شرحی که در ترجمه آمده است (ص ۱۳۹) با یکدیگر اختلاف کردند و به چهارده فرقه تقسیم گشتند. تشتت امامیه در این

عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حد رسیده بود که حتی در تعداد شمارائمه نیز در میان آنان موافقتی نبود. جماعتی به استناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب علی بن ابیطالب نقل کرده بود ائمه را سیزده تن می‌شمردند، و از روی همین حدیث ابونصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ایام غیبت صغری، زید بن علی بن حسین مؤسس فرقه زیدیه را در شمار ائمه امامیه آورده بود. همچنین حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که به دوازده امام بیشتر عقیده نداشت می‌گفت که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام و قیامت نزدیک است.

به قول محمد بن اسحاق الندیم صاحب الفهرست، ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعه بود می‌گفت من به امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم، ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین وی گردیده و به این ترتیب انتقال امامت از پدر به فرزند دوام خواهد یافت تا آنکه مشیت الهی به اظهار امام غایب قرار بگیرد.

در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد فرق امامیه که بعد از وفات امام حسن عسکری با یکدیگر اختلاف کردند از چهارده فرقه به یست فرقه می‌رسیده، و وی در دو کتاب مفقود خود یعنی المقالات فی اصول الدیانات، و سرالحیات، مقالات این یست فرقه را ذکر کرده بوده است.^۱

قائم آل محمد:

احادیثی درباره مهدی در کتب عامه و خاصه روایت شده است. از کتابهای عامه که در آنها آن احادیث آمده، صحیح بخاری، مسلم، و ترمذی، و نسائی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن حنبل و غیره است. بعضی از علمای حدیث مانند ابونعیم اصفهانی کتاب خاصی در این موضوع ترتیب داده اند، چنانکه وی کتاب مناقب المهدی، و نعت المهدی را در این باب نوشته، و ابوعبدالله الکنجی

۱ - خاندان نوبختی، ص ۱۰۷-۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۲. به نقل از کمال الدین و تمام النعمه، و غیبه شیخ طوسی، و الفهرست ابن ندیم، و رجال نجاشی، و مروج الذهب مسعودی.

کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و جلال الدین سیوطی کتاب علامات المهدی را نوشته اند. در آن کتب مهدی از اهل بیت رسول الله و از فرزندان فاطمه دانسته شده، و نام او را محمد و کینه اش را ابوالقاسم و لقبش را المهدی روایت کرده اند. در بعضی از احادیث سنت و جماعت نام پدر او عبدالله آمده است.

در بنایع الموده از کتاب چهل حدیث حافظ ابو نعیم روایت شده که مهدی فرزند حسن بن علی عسکری است.^۱ نسام مادرش به اختلاف صیقل، و حدیث، و سوسن، و حکیم، و نرجس آمده که آن زن کنیز کی از کنیزان حضرت حسن بن علی بوده است.^۲ ابن حجر در کتاب صواعق می نویسد که شیعه امامیه گویند که مهدی منتظر درسردابی درسامراء (سرمن رای) در خانه پدرش غایب شد، و منتظر ظهور او هستند و بعضی از ایشان اسبی برادر آن سرداب آماده کرده اند تا هرگاه ظهور فرماید بر آن بر نشیند. به هر صورت کیفیت غایب شدن مهدی معلوم نیست. بنا بر اخباری که رسیده است حضرت مهدی منتظر که همان ابوالقاسم محمد بن الحسن باشد در نیمه شعبان سال ۲۵۶ هـ تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش (سال ۲۶۰ هـ) غیبت صغری فرمود.^۳

بنا بر روایت شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، سعد بن عبدالله، ابی خلف اشعری آن حضرت را در کودکی در منزل پدرش امام حسن عسکری دیده که با گویی مشغول بازی بوده است.^۴

مهدی را دو غیبت، یکی غیبت صغری به مدت ۶۹ سال از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ، و دیگر غیبت کبری از سال ۳۲۹ هـ به بعد که هنوز نیز ادامه دارد می باشد.

علائم ظهور:

از علائم ظهور مهدی پیدا شدن آیات سماوی و کثرت ظلم و جور، و هرج و مرج، و قتل و موت، و بلا و رنج، و پیدا شدن علمهای سیاه در خراسان،

۱- السید صدر الدین الصدق، المهدی، طبع قم، ص ۷-۱۰.

۲- ایضاً ص ۱۱۴-۱۲۶.

۳- ایضاً ص ۱۵۷-۱۵۹.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، طبع طهران، ص ۲۵۱-۲۵۷.

و ظهور سیدی از خراسان و فرار او به مکه است، و نیز کشته شدن نفس زکیه، و ظهور سفیانی در دمشق می باشد که تفصیل آنها در احوال مهدی در کتاب بحار الانوار مجلسی آمده است.^۱ دیگر از علائم ظهور فرود آمدن عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب، و نیز بر آمدن صیحه و فریادی در آسمان است که بانگ بر می دارد که خداوند بزرگ قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما و از زیر پای شما بلانازل کند و عذاب بفرستد. دیگر آمدن دجال است که نام او به اختلاف روایات صائف بن صائد، و صائف بن سعید، و صائد بن صید آمده است. گویند که وی یهودی است و یا مادر او یهودی بوده و از قصبه ای به نام یهودیه در اصفهان خروج می کند. وی اصلاً چشم راست ندارد، و تنها يك چشم دارد که در پیشانی قرار گرفته و مانند ستاره صبح می درخشد. در چشمش چیزی مانند پارچه ای گوشت که با خون مزوج است جای دارد، و در بالای چشمش به خطی جلی نوشته شده «الکافر» بطوریکه هر کسی می تواند آنرا بخواند، خواه با سواد باشد و خواه بیسواد. در حرکت او آفتاب با وی سیر می کند، و در پیش رویش کوهی می باشد از دود، و در پشت سرش کوه سفیدی دیده می شود و مردم چنین می پندارند که آن طعام است. دجال در ایام قحطی خروج می کند، و بر خری سبزی یا خاکستری که هر مویش سازی می زند سوار است. آن دراز گوش در هر گام يك میل راه می پیماید. در زیر پایش زمین پیچیده می گردد. بر هر آبی که می گذرد آن آب خشك می شود، و به بانگی بلند فریاد می کند که همه جن و انس و شیاطین که در مغرب و مشرق صدای او را می شنوند، و می گویند ای دوستان من به نزد من آئید، من آن کسی هستم که مخلوقات را آفریده ام و روزی ایشان را مهیا کرده ام، و من پروردگار شما هستم، و مردم فریب او را خورده به دنبال وی می روند. سرانجام به قدرت خداوند دجال در شام در بالای تلی که معروف به تل افیق است سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست مسیح بن مریم که از آسمان به زمین نزول کرده است کشته می شود. دوره حکومت او ۴۰ روز یا ۴۰ سال است، و جهان را پرا ز کفر و ظلم و بیاداد می کند.^۲

۱- السيد صدرالدین الصدر، المهدی، طبع قم، ص ۱۸۶-۲۰۰

۲- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزده، ص ۴۸۲-۴۸۳.

دجال به معنی کذاب است، و آن کلمه اصلاً سریانی است که ریشه‌اش «دجل» به معنی دروغ گفتن که در عربی «دجل» شده است، و او را مسیح کاذب Antichrist گویند، و قول کسانی که این کلمه را تحریف شده لغت دروج (دروغ) پهلوی دانسته‌اند درست نیست.

در احادیث اسلامی آمده که دجال مردی يك چشم و سرخ روی، باموهای کوتاه و پیچیده، و سینه‌ای پهن است. ناخنهای دست راستش ستبرتر از دست چپ اوست، و پیروان وی همه کفار و منافق و زنازادگانند.^۱

دیگر از علائم ظهور آمدن «دابة الارض» می‌باشد که به معنی چهارپای زمینی است. گویند طولش هفتاد ذرع و به‌چند حیوان شیعه است. سرش شبیه گاو، و دو گوشش به‌مانند فیل، و گامهایش همانند شتر، و درتهامه یساین صفا و مروه ظهور می‌کند، و بر چهره کافران علامت سیاه و بر چهره مؤمنان علامت سفید می‌گذرد، و مؤمن را از کافر مشخص می‌سازد، و به عربی فصیح سخن می‌گوید. عصای حضرت موسی، و انگشتری سلیمان با او است. انگشتری را بر روی هر مؤمنی که بگذارد نوشته می‌شود که او مؤمن است و بر هر کافری گذارده شود نوشته می‌شود کافر است. به روایت دیگر مؤمنان را با عصا و کافران را با انگشتری نشان می‌گذارد. از آن پس مردم یکدیگر را به نام نمی‌خوانند بلکه به لقب مؤمن و کافر خطاب می‌کنند. ظاهرأ کلمه دابة الارض و تفسیر آن تاویلاتی است که در پیرامون آیه: «واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة» من الارض تکلمهم ان الناس کانوا باياتنا لا یوقنون^۲، یعنی «و چون گفتار برایشان واقع شود دابة الارض را برای ایشان بیرون آوریم که با آنان سخن گوید، همانا مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند»، می‌باشد.^۳

مرحوم مجلسی می‌نویسد که از امیر المؤمنین علی (ع) پرسیدند که طامة الکبری چیست، فرمود خروج دابة الارض است از زمین از نزدیک صفا.

۱- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۱۳۵-۱۴۸؛ دونالدسن، عقیده

الشیعة، ص ۲۴۰-۲۴۳.

۲- قرآن کریم، سوره ۲۷ (النمل) آیه ۸۴.

۳- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۷۱.

انگشتی سلیمان و عصای موسی در نزد اومی باشد. انگشتی را بر روی هر مؤمن می‌گذارد و درجایش «هذا مؤمن حقاً»، و بر روی هر کافر «هذا کافر حقاً» نوشته می‌شود. دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالای می‌کند. همه خلایق که در مابین مشرق و مغربند او را می‌بینند و دست توبه برمی‌دارند. اما نه توبه ایشان قبول می‌شود و نه عمل و ایمان آنان. پس از آن قائم آل محمد ظهور می‌کند و عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌گذارد، و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد کرد، و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را از کفر و فسق و ظلم و جور پاک می‌گرداند^۱.

باید دانست بعضی از علائم ظهور مانند خروج سفیانی که یکی از اعیان یزیدین معاویه موسوم به ابو محمد زیاد بن عبدالله سفیانی بود، در اول دولت بنی عباس در سال ۱۳۳ هـ روی داده است (ر. ک مقدمه ص ۱۱۰)، و دیگر پیدا شدن علمهای سیاه از خراسان مربوط به قیام ابو مسلم خراسانی می‌باشد (ر. ک مقدمه ص ۱۰۹)، همچنین کشته شدن نفس زکیه که همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (۹۳-۱۴۵ هـ) مربوط به زمان منصور عباسی است (ترجمه ص ۹۰) که همه اینها قبلاً روی داده، و سپس بر اثر بی‌حافظگی بعضی از روایات، آنها را از علائم آخر الزمان شمرده شده‌اند.

ظهور قائم :

شیعه امامیه معتقد است که بنا بر اصل قدرت خداوند و لطف او مهدی علیه السلام پس از بروز علائم فوق ظهور خواهد فرمود، در حالیکه سن آن حضرت بین ۳۰ و ۴۰ سال به نظر خواهد رسید، و این امر عجیب را جز به قدرت خداوند و معجزات آن حضرت نسبت نتوان داد. محل ظهور آن حضرت را در مکه در کنار خانه خدا نوشته‌اند، و در بین رکن و مقام مردم به آن حضرت بیعت می‌کنند^۲، و سیصد و سیزده تن از مؤمنان در گذشته زنده می‌شوند و در رکاب آن حضرت جنگ خواهند کرد^۳. مرحوم مجلسی روایت می‌کند که رسول خدا

۱- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزدهم، ص ۴۸۳.

۲- المهدی، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۳- ملا محمد باقر مجلسی، تذکرة الائمة، طبع سنکی، طهران ص ۱۷۸.

فرمود ، ظهور مهدی از قریه کرعه خواهد بود ، و در هنگام خروج ابری بر سرش سایه می افکند ، و از میان آن ابر فرشته ای ندای کند که اینست مهدی خلیفه خدا . به روایت مجلسی رنگ صورت آن حضرت عسری (گندمگون) ، و جسمش اسرائیلی ، و برگونه او خالی مانند کوب درّی است ، و موی جبین مبارکش کم است ، و بیخ دندان ثنایای آن حضرت از هم جدا می باشد .^۱

بامهدی عصا ، و انگشتری ، و جامه ، و عمامه پیغمبر ، و اشترش غضبا ، و اشترش دلدل ، و اسبش براق ، و الاغش یعفور است ، و قرآنی که حضرت علی بن - ایطالب گرد آورده با آن حضرت می باشد .^۲

در پیش گفتیم که از علائم ظهور مهدی نزول عیسی از آسمان است ، و وی دجال را در پیش مهدی می کشد ، و پشت سر آن حضرت نمازی گذارد . در زمان مهدی اصحاب کهف از خواب چند هزار ساله بر می خیزند ، و مهدی به ایشان درود می گوید و آنان سلام او را جواب می گویند ، و باردیگر به خواب عمیق فرو می روند و تا قیامت بر نمی خیزند . در بعضی از روایات آمده که اصحاب کهف از یاران مهدی خواهند بود و از کسانی هستند که در رکاب او به نبرد خواهند پرداخت .

از ودایمی که در نزد مهدی می باشد تابوت سکینه حضرت موسی ، و نسخه صحیح اسفارتورات ، و انجیل است ، و چون آنها را به یهود و نصاری عرضه فرماید ، ایشان مسلمان می شوند . مهدی تابوت سکینه را از غار انطاکیه ، و اسفارتورات را از کوه شام بیرون می آورد . سپس عیسی به فرمان او صلیب را می شکند ، و خوک را می کشد ، و کلیساها را ویران می کند ، و بعد از چهل سال می میرد و در مدینه بین ابوبکر و عمر به خاک سپرده می شود ، و مهدی علیه السلام دین راستین اسلام را بر همه اظهار می فرماید ، و جهان را پراز عدل و داد می کند .

درباره مدت خلافت و سلطنت آن حضرت اختلاف است ، خلافت او را هشت ، هفت ، تانه سال نوشته اند ، و بعضی پنج سال ، و در برخی از اخبار بیست

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۷۲-۷۳ .

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۶۷۴ .

سال و یا چهل سال آمده است ۱.

نواب اربعه

چنانکه گفتیم از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ که سال فوت چهارمین نایب حضرت قائم است ۶۹ سال غیبت صغری به طول انجامید ، و از سال ۳۲۹ هـ به بعد دوره غیبت کبری شروع شد که هنوز هم ادامه دارد . از سال ۲۵۶ هـ یعنی تولد حضرت قائم به بعد در تمام مدت غیبت صغری بین حضرت حجت بن الحسن که همان امام غایب شیعیان امامیه است چهار تن که اولین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از جانب نایب پیشین خود منصوب شده بودند رابط بین امام و مردم بودند ، و عنوان سفارت و نیابت حضرت قائم آل محمد را داشتند . آنان را نواب اربعه خوانند و ایشان عرایض و مستدعیات شیعه را به امام غایب می‌رسانیدند ، و به دستور حضرت به ایشان جواب می‌دادند . این پاسخها به صورت توقیع بردست سفرا یعنی نواب اربعه صادر می‌شد .

بنابه روایت شیعه امام حسن عسکری در چهار سال آخر عمر خود آن حضرت را به خواص شیعیان خود می‌نمود ، و آنان از آن حضرت مسائلی می‌پرسیدند ، و او مسیح‌وار جواب ایشان را می‌داد و مشکلات آنان را حل می‌فرمود ، تا مدت ۷۳ سال آن حضرت به شیعیان توقیعات می‌فرستاد که وکلای او به ایشان می‌رسانیدند ، و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری می‌گویند . مرحوم مجلسی همه این توقیعات را در آخر جلد سیزدهم بحار الانوار خود آورده است .^۲ اسامی نواب اربعه ، و دوره نیابت هر کدام از ایشان به قرار ذیل است :

۱- ابو عمر و عثمان بن سعید عمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی ، و امام ابو محمد ، حسن بن علی عسکری به این مقام برگزیده بودند .

-
- ۱- المهدی، ص ۸۸، ۹۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۳، جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۶۶؛ عقیده الشیعه ص ۲۴۳؛ نجم الثاقب در احوالات امام غایب؛ تألیف حاج میرزا حسین نوری، طبع تهران، انتشارات جاویدان .
- ۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۸۴-۸۳۷ .

- ۲- پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پلدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ هـ یا جمادی الاولی سال ۳۰۵ هـ به طول انجامید .
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (از جمادی الاولی ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶ هـ) .

- ۴- ابوالحسین علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ هـ) .^۱

گویند که آن حضرت را وکلای دیگر که عدد ایشان بالغ بر یکصد تن می شده در بغداد، و کوفه و اهواز، و همدان، و قم، و ری، و آذربایجان، و نیشابور، و دیگر بلاد بوده که توقیعاتی به ایشان می رسیده است، ولی مانند نواب اربعه اجازه نداشتند که به خدمت امام برسند.^۲

نایب اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از طایفه بنی اسد است که او را اسدی نیز خوانده اند، وی را شیخی ثقة دانسته اند . امام حسن عسکری چون نام دراز او را بشنید فرمود که در يك مرد این دو نام عثمان و ابو عمرو جمع نمی شود، بنابراین دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد برهم زنند و وی را عمری نامیدند . او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر در سرمن رآی (سامراء) بود . او را سمان یعنی روغن فروش نیز می خواندند . گویند به سبب مخفی داشتن امر سفارت تقیه نموده روغن فروشی می کرد . چنانکه شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری می آوردند، به ابو عمرو تسلیم می کردند، و او از راه ترس و تقیه آن اموال را در داخل خیک روغن گذاشته به خانه امام می رسانید . وی مورد اعتماد امام علی النقی بود، و آن حضرت به یاران خود می فرمود این ابو عمرو مردی ثقة و امین است، و هر چه به شما گوید از جانب من است، و آنچه را که به شما می رساند از جانب من می باشد . او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود، پس از رحلت امام حسن عسکری نایب حضرت حجت شد، و مکرر به خدمت آن امام می رسید . چون

۱- خاندان نوبختی، ص ۲۱۲-۲۱۳ .

۲- الصد، المهدی، ص ۱۸۱-۱۸۳، فصل الخطاب، ص ۸۹-۹۰ .
در باره اسامی این اشخاص رجوع شود به کتاب تذکره الائمه مجلسی، ص ۱۷۷-۱۷۸ .

امام حسن عسکری درگذشت، عثمان بن سعید آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و حنوط نموده به خاک سپرد. توقیعات حضرت صاحب الامر در خصوص امر ونهی و جواب سؤالات شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می رسید. عثمان بن سعید چون درگذشت او را در جانب غربی بغداد در شارع الميدان در مسجدی که در نزدیکی دروازه جبله قرار داشت به خاک سپردند. شیخ طوسی گوید: بر روی قبر دیواری بنا کرده، و در آن محراب مسجدی بنا شده بود، و از يك سمت محراب دری بود که به محل قبر در اطاقی تنگ و تاریک بازمی شد. مردم بدانجا می آمدند و او را زیارت می کردند. این قبر تا سال ۴۰۸ هـ بدین صورت بود، در سال ۴۲۰ این دیوار خراب شد و قبر در کوچه افتاد و هر کس که می آمد آنرا زیارت می کرد. مردم می گفتند که این قبر پسر دایه امام حسین است و حقیقت حال را نمی دانستند^۱.

نایب دوم ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است. چون پادشاه درگذشت به امر امام به جای او نشست، و واسطه بین حضرت حجت و مردم گردید. در خبر است که توقیعی از طرف امام در تمیزیت وفات پدرش آمد و آن منس بر چند فصل بود که در يك فصل آن نوشته شده بود: «انا لله و انا الیه راجعون نسلیماً لامره و رضاً بقضائه و بفعله عاش ابوك سعیداً و مات حمیداً فرحمه الله و الحقه باولیائه». ابوجعفر دختری به نام ام کلثوم داشت و از وی روایت شده که پدرش چند جلد کتاب در فقه تصنیف کرده و همه مطالب آنها را از حضرت صاحب الامر و پدرش امام حسن عسکری و جدش امام علی النقی اخذ کرده بود. ام کلثوم گوید که این کتابها پس از وی به نائب سوم، حسین بن روح رسید. همچنین از ام کلثوم روایت شده که ابوجعفر محمد بن عثمان دل از دنیا برکنده و برای خود قبری کنده بود و منتظر مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ هـ پس از ۵۰ سال نیابت دارفانی را و داع گفت. قبر ابوجعفر در کنار گور مادرش پسر سراه کوفه در خانه اش بود و شیخ طوسی می نویسد که آن قبر

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۸۶-۲۸۹ کتاب النبیة شیخ طوسی،

طبع تبریز، ۱۳۲۳ هـ، ص ۲۲۸-۲۳۲.

اکنون در وسط صحرا است^۱.

نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است. ابوجعفر محمد بن عثمان پس از خود به اشاره امام، حسین بن روح را به جانشینی خویش برگزید. نام او را گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت، و گاهی قمی نوشته اند. وی در ایام امامت امام یازدهم نیز از اصحاب خاص او بشمار می رفت، و به اصطلاح «باب» آن حضرت بود، و قطعه ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بود نقل می کرد. ام کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان گوید: که حسین بن روح از چند سال پیش از مرگ پدرم وکیل او بود و در امر املاک وی نظارت داشت، و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می رسانید، و از خواص و محارم وی بشمار می رفت. مراتب و ثوق و دیانت و فضل او روز بروز مقام وی را در میان شیعه استوارتر می ساخت، تا اینکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منسوب گردید. حسین بن روح بعد از درگذشت ابوجعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غایب به «دارالنباه» بغداد درآمد و در آنجا رسماً جلوس کرد، و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند. «ذکاء» خادم ابوجعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین بن روح آمد و گفت ابوجعفر مرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی انگشترهای ائمه است.

اول توقیعی که به دست حسین بن روح صادر شد به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود. حسین بن روح از سال انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الآخر سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت تمام در بغداد می زیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و بزرگان مملکت بود. چون کار وزارت در دست آل فرات بود و آنان خاندانی شیعه بشمار می رفتند تا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی شد. همینکه آل فرات به دست حامد بن عباس از کار افتادند وزیر جدید به حبس و مصادره اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد، و حسین بن روح نیز به زندان افتاد، و از سال

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۳۳-۲۳۸، جلد سیزدهم بحار الانوار،

۳۱۲ تا محرم ۳۱۷ هـ در زندان بود. به واسطه دوستی که با محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاق داشت مدتی از زندان اداره امور خود را به وی سپرد، ولی چون ملتفت انحراف فکری و مذهبی او شد وی را خلع کرده و از زندان توقیمی در لجن اوصادر کرد. ظاهراً حسین بن روح را به اتهام مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس استیلا یافته بودند به امر المقتدر بالله به زندان افکندند. پس از رهایی از زندان حسین بن روح باز به همان عزت و احترام سابق در بغداد می‌زیست، و چون چند تن از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه عباسی مقاماتی مهم داشتند کسی جرأت فراهم کردن مزاحمت برای او نداشت. در زمان خلافت الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹ هـ) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بلند داشت و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد اومی آوردند، خلیفه و در باریان از او سخن می‌گفتند، و او با زیرکی و عقل و درایت به اداره امور شیعه مشغول بود^۱.

بنا به روایت ام کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان، حسین بن روح در شعبان ۳۲۶ هـ درگذشت، قبر او در محله نوبخت بغداد در نزدیکی دروازه‌ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و از آنجا به سمت نل و دروازه دیگر و به نل شوک می‌گذشتند^۲.

نایب چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمري است. حسین بن روح به اشاره امام غایب پیش از مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمري را به جانشینی خویش برگزید، و وی مدت سه سال از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ نیابت و وکالت امام غایب را داشت. ابن بابویه روایت کرده که ابومحمد حسن بن مکتب گفت در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري وفات کرد من در بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ او به نزد وی رفتم ناگاه دیدم که توقیمی از امام در آورد و به مردم نشان داد. متن آن بدینگونه بود: «بسم الله الرحمن الرحيم

۱- خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۲۲.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۹۵-۳۰۰، کتاب النبیة شیخ طوسی

یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وفتت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسيافى من شيعتى من يدعى المشاهدة قبل خروج السفيانى والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم» ، يعنى «اى على بن محمد سمرى خداوند پاداش برادران دینى ترا در مصیبت مرگ تو بزرگى دارد، همانا تو ازاى اکنون تا شش روز دیگر خواهى مرد پس کار خود فراهم کن و درباره نیابت و وکالت به هیچکس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند، زیرا غیبت کبرى واقع گردید و من ظهور نخواهم کرد مگر به فرمان خداى تعالى و آن پس از مدت درازى خواهد بود که دلها را سختى و قساوت فرا گیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد، به زودى از شیعه من كسانى مى آیند که دعوى دیدن مرا مى کنند. بدان هر كس که پیش از خروج سفیانى و بر آمدن صبحه و بانگى از آسمان ادعای دیدن من نماید دروغگو و مفترى است. نیرو و قدرت تنها برای خداست و بس». ابو محمد احمد بن حسن المکنب گوید که ما از توقيع نسخه برداشته و از نزد او بیرون رفتیم، و چون روز ششم شد او را مرگ فرارسید. در هنگام نزع از او پرسیدند که وصی و جانشین تو کیست، گفت «لله امر هو بالغه وقضى»، يعنى «خدا را امرى است که باید آنرا به اتمام برساند»، این سخن را بگفت و درگذشت. گویند که قبر او در بنداد درخیا بانی معروف به شارع الخللجى افزا و میدان دروازه محول است که در کنار نهراى عتاب قرار دارد^۱.

مدعیان باییت: غیر از نواب اربعه که ذکر ایشان در پیش گذشت ، چند تنی از معاریف شیعه برای کسب شهرت یا جلب منفعت مدعى باییت و سفارت حضرت حجت بن الحسن شدند که نام بعضی از ایشان از این قرار است:

حسین بن منصور حلاج: وی در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می کرد و به همین سبب علمای علم رجال شیعه او را از مدعیان باییت شمرده اند. نام او ابوالمغیث حسین بن منصور است که در ۳۰۹ هـ

۱- کتاب الغیبة شیخ طوسى، ص ۲۵۶-۲۵۸، جلد سیزدهم بحار الانوار،

ص ۳۰۲-۳۰۴، عقیده الشیعه، ص ۲۵۲-۲۵۷.

کشته شد. حلاج پس از دعوی بایست بر آن شهابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی را که از مشاهیر متکلمین و از شعرا و مصنفان امامیه، و از بزرگان خاندان نوبختی بشمار می‌رفت در سلك یاران خود آورد، و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او بودند به عقاید حلولی خویش در آورد، به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زیرک بود نمی‌توانست بیند که يك داعی صوفی با مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن روح نوبختی، وکیل امام غایب معرفی کند، و بدین وسیله آل نوبخت را از دستگاه خلافت دور سازد.

در این زمان چون فقه امامی از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت و جماعت به ناچار «مذهب ظاهری» را که مؤسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (در گذشته در ۲۹۷ هـ) است پذیرفته بودند. رؤسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج ناچار شدند که به ابوبکر محمد بن داود امام مذهب ظاهری متوسل شده و او را به صدور فتوایی که در سال ۲۹۷ هـ اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده بود وادار نمایند. در این هنگام ابوالحسن علی بن فرات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبخت کمک می‌کرد. حلاج در سال ۲۹۶ هـ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با مذهب حاولیه بود دعوت کرد. وزیر، ابوالحسن بن الفرات وی را تعقیب کرد، و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد بگریخت و در شوشتر و اهواز پنهان می‌زیست. در سال ۳۰۱ هـ به دست عمال خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد و در ۲۷ ذی قعدة سال ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمرده و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس به دار آویخته شد، و سپس جسد او را پسوزانید و سرش را بر چوبی بالای جسر بغداد زدند.

باید دانست حسین بن روح بن منصور حلاج در حدود ۲۴۴ هـ در قریه طور از قراء یضاء فارس در هفت فرسنگی شیراز زائیده شد و با پدرش منصور

از یضاه به واسطه رفت ، و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت . در ۲۰ سالگی به بصره رفت و مرید صوفی آن زمان عمرومکی شد و به دست او خرقه تصوف پوشید . در سال ۲۷۰ هـ در بیست و شش سالگی به مکه سفر کرد و حج کعبه بگذارد ، از مکه به اهواز بازگشت و به دعوت پرداخت . حلاج برای دعوت مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت ، سرانجام چنانکه گفته شد در اهواز به دست عمال خلیفه گرفتار گردید و به فتوای علمای دین در بغداد به قتل رسید . او سخنان غریب می گفت و کتابهای عجیب تصنیف کرد که از جمله آنها طاسین الازل ، و قرآن القرآن ، والکبریت الاحمر است . اشعاری نیز در وحدت وجود ازاو باقی است که از آنها استشمام کفر و نامسلمانی می شود .^۱

ابن ابی العزاقر : نام او را یاقوت حموی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر آورده است . شلمغانی از اصحاب امام حسن عسکری و دبیران زمان خود در بغداد بود . در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نواب اربعه به منافسه و رقابت پرداخت ، و دعوی بایت کرد . نجاشی در رجال خود می نویسد که ابن ابی العزاقر شلمغانی از پیشروان مذهب امامیه بود و او را رشک و حسد به حسین بن روح بر آن داشت که ترک مذهب امامیه گوید و داخل در کیشهای مردود گردد تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعی علیه او صادر شد و سرانجام به امر دولت وی را کشته و به دار آویختند .

شلمغانی مردی جاه طلب بود و به سبب دوستی که با محسن پسر ابوالحسن

۱- النہیة شیخ طوسی ، ص ۲۶۱-۲۶۲ ، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴ ، خاندان نوبختی ص ۱۱۱-۱۱۶ ، لوئی ماسینون ، قوس زندگی منصور حلاج ، ترجمه عبدالغفور روان فرهادی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸ ، مجلسی : جلد سیزدهم بحار الانوار ، ص ۳۱۱-۳۱۳ .

Massignon(L.), La Passiōnd' aL-Hosayn ibn aL-Mansur al-Hallâj; Paris 1914-21; Les Origines Shi ites de La famille vizirale de Banu, L furât dans: Mèlanges Gaudefroy Demonbynes: Le caire.

علی بن محمد الفرات داشت در دستگاه وزارت درآمد و به کتابت و دبیری مشغول شد. پس از نکبت خاندان فرات و کشته شدن وزیر و پسرش، ابن ابی العزاقر پنهان شد، و در نهان به موصل گریخت و تا حدود سال ۳۲۰ هـ در موصل و اطراف آن می زیست. سپس به بغداد آمد و به دعویهای گزاف پرداخت و مانند حسین بن منصور حلاج مذهبی براساس حلول و تناسخ بنیاد نهاد. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از مخالفان سرسخت او شده بود نامه هایی به طرفداران خود در لنن شلمغانی بنوشت و از او بیزاری جست، و دبیری نگذشت که توقیعی از طرف صاحب الزمان در لنن او صادر گشت. شیعیان امامی که بعد از صدور توقیع از وی تبری بسته بودند چون دعاوی عجیب او را شنیده و مردمی را گرد او جمع دیدند به اشاره حسین بن روح نزد ابن مقله وزیر الرضی بالله آمده و او را به انواع دعاوی متهم ساختند، و وجودش را برای دستگاه خلافت مضر دانستند. ابن مقله دنبال او فرستاد، ابن ابی العزاقر بار دیگر پنهان شد و از جایی به جایی می گریخت تا در شوال سال ۳۲۲ هـ ماموران حکومت او را یافته به زندان افکندند. وی را با مریدش ابراهیم بن ابی عون به فرمان الرضی بالله خلیفه عباسی محاکمه کرده هر دو را بکشتند و جسدشان را بردار کردند و سپس پیکر آنان را بسوختند و خاکسترشان را به دجله انداختند. این واقعه بنا به گفته کامل ابن اثیر در ذی قعدة ۳۲۲ هـ اتفاق افتاد.

ابو محمد شریعی: دیگر از مدعیان با بیت ابو محمد شریعی است که از اصحاب ابوالحسن علی بن محمد، و حضرت حسن بن علی بود، و او نخستین کسی است که دعوی این مقام را کرد، و سپس رسوا شده و امام او را در توقیع خود لعنت فرمود و از وی برائت جست. شیعیان نیز وی را لعنت کرده از او بری گشتند. گویند که او مانند حلاج و شلمغانی دعاوی عجیب می کرد

-
- ۱- یاقوت حموی: معجم الادباء. ج ۱ ص ۲۳۵، ۲۴۳-۲۴۸؛ معجم البلدان ج ۳ ص ۳۱۴؛ کتاب التیبه شیخ طوسی ص ۲۰۰، ۲۶۳-۲۶۹؛ کتاب الرجال نجاشی ص ۲۶۸؛ الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ص ۱۴۶؛ خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۱۸؛ الکمل ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۰-۲۹۴؛ الفرق بین الفرق بغدادی، طبع مصر، ص ۱۹۵.

و به کفر و الحاد گرائیده بود^۱.

محمد بن نصیر نمیری: دیگر محمد بن نصیر نمیری است که نخست از اصحاب ابو محمد حسن بن علی بود، و پس از درگذشت آن حضرت دعوی بایت و مقام ابو جعفر محمد بن عثمان کرد و شیعه از وی یزاری جستند. سپس او مانند شلفمائی و حلاج به تناسخ و حلول و اباحه قائل شد^۲.

احمد بن هلال عبرتانی کرخی: دیگر احمد بن هلال عبرتانی کرخی است که از اصحاب حضرت ابو محمد، حسن عسکری بود و پس از حسن بن علی دعوی بایت کرد. چون به قول شیعه ادعای وی باطل بود توقیفی به دست ابوالقاسم حسین بن روح در لمن و برائت از اوصاد گشت^۳.

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال: دیگر ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است که از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری خودداری کرد، و سپس دعوی نیابت نمود و گفت که وکیل امام است. شیعیان از وی تبری جستند و توقیفی از طرف صاحب الزمان در لمن اوصاد گشت^۴.

فرق شیعه امامیه:

فرق معروف شیعه امامیه که در کتب تواریخ و ملل و نحل اسلام آمده از این قرار است:

۱- اثنی عشریه یا دوازده امامیان به دوازده امام قائلند که نخستین ایشان حضرت علی بن ابیطالب و فرجامین آنان حضرت محمد بن الحسن قائم آل محمد است^۵.

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۵۸.

۲- کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۹-۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۰۹.

۳- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۴- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰-۲۶۱، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۹۴.

۲- احمدیه پیروان احمد بن موسی بن جعفر برادر حضرت امام رضا بودند که مدفن وی اکنون معروف به شاه چراغ در شیراز و زیارتگاه می باشد.

۳- اصحاب الانظار همان شیعیان دوازده امامی اند که منتظر ظهور امام غایب می باشند^۱.

۴- اصحاب صحیفه ملعونه در اصطلاح علم رجال عبارت از کسانی هستند که در منع خلافت امیرالمومنین علی هم پیمان شده و در میان خودشان صحیفه ای در این موضوع بنگاشتند و از جمله ایشان ابوسفیان، و عکرمة، و صفوان بن امیه، و سعید بن العاص، و خالد بن ولید، و عیاش بن ابی ریمه، و بشر بن سعد، و سهیل بن عمر، و حکیم بن حزام، و صهیب بن سنان، و ابوالاعور سلمی، و مطیع بن اسود بودند^۲.

۵- افطسیه پیروان افطس نامی که در زمان المستعین بالله عباسی خروج کرد و مردم را به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل می خواند، و چون وی درگذشت مردم را دعوت به خود کرد^۳.

۶- امامیه نسام عمومی فرقه هایی است که به امامت بلافضل حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او قائل شدند، و منتظر خروج یکی از علویان گشتند. اما بطور خاص این لقب بیشتر بر فرقه اثنی عشریه اطلاق می شود. مسعودی گوید که فرق شیعه در زمان وی هفتاد و سه فرقه و امامیه سی و سه فرقه بودند^۴.

۷- اهل ایمان لقبی است که شیعیان امامیه به خود دادند، زیرا که فقط خویشانش را مؤمن و دیگر مسلمانان را مسلم می خواندند^۵.

۸- اهل فترت فرقه ای از شیعه که پس از رحلت امام یازدهم به فترت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند^۶.

۱- اعتقادات فخر رازی، ص ۵۵.

۲- ریحانة الادب، ج ۱ ص ۸۱.

۳- مقالات اشعری ص ۸۳-۸۴؛ الکمل ابن اثیر ج ۶، حوادث سال

۱۹۹-۲۰۰.

۴- خاندان نوبختی، ص ۲۵۰.

۵- بیان الادیان، ص ۶۲؛ تبصرة العوام، ص ۳۷۰.

۶- خاندان نوبختی ص ۱۶۳؛ کتاب الفیه شیخ طوسی ص ۵۱، ۱۳۵، ۶۳.

۹- باقریه گروهی از شیعیانند که معتقد به رجعت امام محمد باقر بودند.^۱
 ۱۰- جعفریه گروهی از شیعیانند که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند، و ظاهراً رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از دانشمندان و متکلمان شیعه بود.^۲

۱۱- جعفریه نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری است که در فروع دین پیر و امام جعفر صادق و احکام فقهی آن حضرت بودند.^۳
 ۱۲- جعفریه معتقدان به امامت جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب برادر امام یازدهم حسن عسکری بودند.

۱۳- حسنیه گویند که امامت بعد از علی مرتضی به پسرش حسن مجتبی و پس از وی به حسن مثنی می رسد و بعد از او پسر وی عبدالله را امام دانند.^۴
 ۱۴- رافضه در آغاز فرقه ای از شیعیان کوفه و از پیروان زید بن علی بن حسین بودند که چون او به امامت مفضول قاتل گشت از وی دور شدند و او را رفض و ترك نمودند، و به همین جهت رافضه خوانده می شوند. اهل سنت و جماعت عموم فرق شیعه را به سبب این که خلفای سه گانه را رفض و ترك نموده اند رافضه می خوانند.^۵

۱۵- رافضه دیگر پیروان اولیه مغیره بن سعید بودند که چون رأی خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن اظهار داشت، شیعه از او روی گردانیدند، و وی و طرفدارانش را رافضه خواندند (رجوع شود به مغیره).
 ۱۶- سمیطیه یا شمیطیه پیروان یحیی بن ابی السمیط و معتقد به امامت محمد بن جعفر ملقب به دیباج بودند و مهدی منتظرا از فرزندان او می دانستند.^۶
 ۱۷- سکاکیه از فرق کلامی شیعه که پیرو ابو جعفر محمد بن خلیل سکاکی

۱- رجال کثی ص ۲۷؛ ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۱.

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۲؛ خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۵- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱ ص ۱۵۷، ۲۳۰، ۴۳۸.

۶- منهاج السنة ابن تیمیة ج ۱ ص ۶-۹؛ خاندان نوبختی ص ۲۵۶.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۵۷.

از متکلمان امامیه بودند، و خداوند را به خودی خود عالم می دانستند، و وصف عالیت را دروی از صفات ذاتی او می شمردند^۱.

۱۸- سیایه گروهی از شیعیان که پیرو عبدالرحمن بن سیاه از اصحاب امام جعفر صادق بودند، و ایشان از فرق کلامی شیعه بشمار می روند. آنان عقیده داشتند که در باب صفات خداوند مانند عالم، وحی، وقادر، و بصیر، و سمیع هر چه امام جعفر صادق در آن باب بگوید همان صحیح است، و قول دیگر را در آن خصوص نمی پذیرفتند^۲.

۱۹- شیطانیه یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان احوال ملقب به مؤمن الطاق بودند که اهل سنت و جماعت از روی دشمنی برای اهانت به وی او را شیطان الطاق می خواندند^۳.

۲۰- شیعه نام عمومی کسانی است که بنه امامت علی بن ابیطالب گرویده اند، و ایشان را در آغاز شیعه علی می خواندند. پس از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس طرفداران علی را برای امتیاز ایشان از آن فرقه آنان را علویه نیز خواندند.

۲۱- طاطریه پیروان ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی معروف به طاطری که از فقها و شیوخ واقفه و معاصر با امام موسی کاظم بود، و با اینکه در حدیث و فقه ثقه شمرده می شود در دفاع از مذهب واقفی و رد عقاید شیعیان قطعیه تعصب داشت و کتب متعددی در تائید مذهب واقفی تالیف کرده که عدد آنها به سی می رسیده و یکی از آنها کتابی بوده در امامت که گویا همان کتابی است که ابوسهل نوبختی بر آن رد نوشته است^۴.

۲۲- عماریه از فرق قطعیه یاران عمار بن موسی سابطی بودند.

۲۳- فطحیه یا افطحیه قائل به امامت عبدالله بن جعفر صادق ملقب به افطح بودند.

۲۴- فطحیه خلص فرقه ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتی که برادر بزرگتر سیری نداشته باشد جایز می دانستند و بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می پنداشتند.

۱- مقالات اشعری ج ۱ ص ۲۱۹.

۲ و ۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۸.

۴- الفهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۶-۲۱۷؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۹.

- ۲۵- قطعیۀ فرقه‌ای از شیعه امامیه در برابر واقفه که به رحلت امام موسی کاظم قطع کردند .
- ۲۶- محدثۀ فرقه‌ای از مرجئه واصحاب حدیث که به امامت امام موسی کاظم وامام رضا قائل شدند .
- ۲۷- محمدیه طرفداران امام محمد بن علی النقی بودند .
- ۲۸- مفضلیه کسانی که علی بن ایطاب را برابوبکر و عمر تفضیل و ترجیح می‌دادند ، و جزاین در جمیع مسائل موافق با اهل سنت و جماعتند ، و حضرت علی را افضل مردم بعد از رسول الله می‌دانند ، ولی به صحابه نسبت ظلم و غصب و ضلال نمی‌دهند^۱ .
- ۲۹- مفضلیه از فرق موسویه پیروان مفضل بن عمرو جعفری کوفی بودند^۲ .
- ۳۰- ممتوره لقبی بود که مخالفان به واقفه داده بودند .
- ۳۱- مؤلفه فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام رضا پیرو واقفه شدند .
- ۳۲- ناووسیه از شیعیان امامیه که به زندگی جاوید امام جعفر صادق اعتقاد داشتند و منتظر ظهور آن حضرت بودند .
- ۳۳- نحلیه پیروان حسن بن علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند و در افریقای شمالی و مرکزی می‌زیستند^۳ .
- ۳۴- نفیسیه از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۵- نفیسیه خالص از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۶- نعمانیه رجوع شود به شیطانیه .
- ۳۷- واقفه نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند .
- ۳۸- هشامیه پیروان هشام بن حکم بودند^۴ .

۱- رسائل ابن تیمیه ، ج ۱ ص ۲۴ ؛ خاندان نوبختی ص ۲۶۴ ؛ تحفه اثنی عشریه ص ۱۱ .

۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۴ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶ .

۴- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۶ .

۳۹- یعقوبیه از فرق امامیه اصحاب سلیمان الاقطع که از معاصرین ابو محمد هشام بن حکم بودند^۱.

۴۰- یونیه از پیروان یونس بن عبدالرحمن قمی بودند که از قطعه بشمار می رفت و درباره تشبیه خداوند و عرش او افراط می نمود^۲.

۴۱- تفضیلیه رجوع به مفضیله شود^۳.

غلاة شیعه

غلاة جمع غالی است که در پارسی به معنی گزافه گویان می باشد. آنان فرقه هایی از شیعه هستند که افراط در تشیع نموده و درباره ائمه خود گزافه گویی کرده و ایشان را به خدایی رسانیده و یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند، و یا به تناسخ قائل گشتند.

غالب ایشان در عقیده مشترکند و در حقیقت يك فرقه یش نیستند که به نامهای مختلف در کتب تواریخ و فرق ذکر شده اند. تقریباً تمام فرق شیعه بجز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه از غلاة بشمار می روند. نسبتهایی که فرق غلاة به ائمه و پیشوایان خود می دهند از طرف دیگر مسلمانان و حتی فرق شیعه میانه رو رد شده است، تا حدی که اکثر فرق اسلام غلاة را به سبب سخنان کفرآمیزشان از دین اسلام بیرون می دانند.

به قول شهرستانی غالباً غلاة یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و خدا را حال در ابدان آدمیان دانند، و مانند تناسخیان و یهود و نصاری قائل به تجسیم خداوند شده اند. اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار است: تشبیه، بداء، رجعت، و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده اند، در

۱- اختیار معرفة الرجال کتبی، ص ۲۶۶ (شماره ۴۷۹)، مقالات الاسلامیین اشعری، ج ۱ ص ۴۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰، ۳۲۵.

۳- درباره فرق شیعه علاوه بر منابع فوق الذکر به مقاله ذیل رجوع شود،

Marshall Hodgson: How Did The Early Shia Become Sectarian. Journal of The American Oriental Society, 75: 1-13 (1955)

اصفهان خرمیه، کوذکیه، درری مزدکیه و سنبادیه، و در آذربایجان ذاقولیه، و در بعضی از نقاط محرمه یا سرخ جامگان و در ماوراءالنهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند.

در آغاز غلاة شیعه تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند، ولی از قرن دوم هجری بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با دولت عباسی و اموی به مخالفت برخاستند. غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه میانه‌رو بشمار آورد، زیرا سخنان ایشان نه با موازین شرع اسلام مطابق است و نه با معیار عقل و منطق، و چون آنان خود را به شیعه بسته و به آن طایفه منتسب دانسته‌اند، ما نیز ایشان را در عداد فرق شیعه می‌آوریم.^۱

علامه حلی در کتاب انوارالملکوت در شرح کتاب الیاقوت ابواسحاق ابراهیم نوبختی، غلاة را رد کرده گوید جسمانی دانستن خداوند و معجزات امیرالمؤمنین علی (ع) را بمانند معجزات موسی و عیسی شمردن باطل است، و غلاة بر چند دسته شده گروهی گفتند که علی (ع) در حقیقت خدا است، و بعضی گفتند که او پیامبر است، و برخی معجزات وی را مانند انبیای پیشین چون موسی و عیسی دانستند که همه این سخنان باطل و دور از حقیقت است.^۲

نهی از غلو و نکوهش آن در قرآن و حدیث :

قرآن کریم غلو در دین را نهی کرده و نادرست دانسته است، چنانکه فرماید: «یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق»^۳، یعنی «ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از حد تجاوز ننمایید و به خداوند جز سخن راست نسبت ندهید»، و نیز فرماید: «قل یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم غیر الحق و لاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبله و اضلوا کثیرا، و ضلوا عن سواء السبیل»^۴، یعنی «بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و خواست گروهی

۱- الملل والنحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۸۸-۲۸۹، دائرة المعارف اسلام- ماده غلاة؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴ ص ۶۳، المقالات والفرق ص ۱۷۹.

۲- انوارالملکوت فی شرح یاقوت، طبع دانشگاه تهران، ص ۲۰۱.

۳- قرآن کریم سوره چهارم (النساء) آیه ۱۷۱.

۴- قرآن کریم سوره پنجم (المائدة) آیه ۷۷.

را که پیش از شما گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کردند، و از راه راست به دور افتادند پیروی نکنید. پیغمبر و ائمه اطهار نیز از غلو در دین نهی فرموده و پیروان خویش را از طایفه غلاة بر حذر داشته‌اند.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: «یا علی مثلك فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق، فرقة مؤمنوه و هم الحواریون، و فرقة عادیه و هم اليهود، و فرقة غلوافیه نخرجوا عن الایمان، و ان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق فرقة شیعتک و هم مؤمنون و فرقة عدوک و هم الشاکون و فرقة تغلوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنة یا علی و شیعتک و محب شیعتک، و عدوک و الغالی فی النار»، یعنی «یا علی مثل تودرامت من مانند مسیح بن مریم است که قوم او به سه فرقه تقسیم شدند:

مؤمن که حواریون باشند، و دشمنانش که یهود باشند، و فرقه‌ای که درباره او غلو کردند و آنان از ایمان بیرون رفتند. همانا امت من درباره توبه سه دسته تقسیم شوند: شیعه و پیروان تو که همان مؤمنان باشند، دشمنان که بدگمانان در باره تو باشند، و گروهی که درباره تو غلو کنند و ایشان منکران حق‌اند، و تو و شیعیانت و دوستان شیعیانت در بهشتید، و دشمن و غلوکننده درباره تو در دوزخ است»^۱.

از حضرت صادق در نهی از غلو روایت شده که فرمود: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فان الغلاة شر خلق الله یصفرون عظمة الله، یدعون الربوبية لعباد الله والله ان الغلاة لشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین اشركوا»، یعنی «بر حذر دارید جوانان خود را از غلاة و گزافه‌گویان تا ایشان را فاسد نکنند، زیرا غلاة بدترین آفریدگان خدایند، بزرگی خدا را کوچک شمارند، و برای بندگان خدا دعوی خدایی کنند، بخدای سوگند که غلاة بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکانند»^۲.

همچنین از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «سمعی و بصری و

۱- حاج میرزا خلیل کمره‌ای، کتاب آراء ائمة الشیعه الامامیه فی الغلاة،

طبع تهران، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- ایضاً ص ۵۵-۵۶.

بشری ولحمی و دمی من هولاء براء بری* الله منهم ورسوله. ما هولاء علی دینی و دین آبائی^۱، یعنی «گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از اینان (ازعلاء) بیزار است. خدا و پیغمبرش نیز از ایشان بیزارند. غلاة بردین من و دین پلدران من نیستند».

از حضرت رضا روایت شده که فرمود: «الغلاة کفار والمفوضة مشرکون، من جالسهم اوخالطهم، اوآکلهم، اوشاربهم، او واصلهم، او زوجهم او... خرج من ولاية الله عزوجل و ولايتنا اهل البيت»^۲، یعنی «غلاة کافرند و مفوضان مشرکند. هر که با ایشان بنشینند و بیامیزد و بخورد و یاشامد و ببیوندد و ازدواج کند و... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است».

غلاة و قرآن: غلاة شیعه قائل به تحریف قرآنند، و قرآن موجود را که خلیفه سوم عثمان آنرا گردآورده قبول ندارند و می گویند که او آیات کتاب الله را به میل خود تحریف کرده و دستخوش تغییر و زیاد و کم نموده است. مثلاً می گویند سوره احزاب که مشتمل بر ۷۳ آیه است، پیش از آنکه عثمان قرآن را جمع کند، بیش از این اندازه بوده، و آیات آن به عدد سوره البقره به ۲۸۶ آیه می رسیده است. سوره النور که اکنون ۶۴ آیه دارد سابقاً بیش از ۱۰۰ آیه داشته، و سوره الحجر که اکنون ۹۹ آیه دارد، سابقاً ۱۹۰ آیه داشته، و از همه آنها عمداً آیاتی اسقاط شده که غالب آنها درباره ولایت علی بن ابیطالب بوده است. باید دانست که گارسن دوتاسی (Garcin de Tassy) و میرزا کاظم ینک برای اولین بار سوره ای از این سور مجعوله را در روزنامه آسیایی (Journal Asiatique) در ۱۸۲۲ م به چاپ رسانیدند^۳.

در هندوستان نسخه مجعولی از قرآن پیدا شده که غیر از این سوره و سوره نور، سوره دیگری مشتمل بر هفت آیه در بر دارد که به زعم ایشان سوره ولایت علی وائمه است، و آن سوره چنین می باشد:

۱- کتاب آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص ۷۷

۲- ایضاً ص ۱۴۳

3- Noeldeke Geschichte des Qorans, 221-223.

سورة الولایة سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها الذین آمنوا، آمنوا بالنبی وبالولی الذین بعثناهما یتهدیانکم الی صراط مستقیم ۱- نبی و ولی بعضهما من بعض وانا العلیم الخیر ۲- ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات النعیم ۲- والذین اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا با- یاتنا مکذبین ۴- ان لهم فی جهنم مقاماً عظیماً، اذا نودی لهم یوم القیامة این الظالمون المکذبون للمرسلین ۵- ما خلقهم المرسلین الا بالحق، و ما کان الله لیطهرهم الی اجل قریب ۶- وسیح بحمد ربک وعلی من الشاهدین ۷

همه این اضافات و زیادات را که شیعیان غالی بر قرآن افزوده اند دانشمند انگلیسی. کلیر تسدال (Clair Tisdall) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است.^۱

شیعیان غالی برای از حجیت انداختن قرآن عثمان در سال ۳۹۸ هـ نسخه ای از مصحف عبدالله بن مسعود را بر مصحف عثمان ترجیح دادند، و این اختلاف موجب آن شد که علمای سنت و جماعت در آن عصر تحت ریاست فقیه شافعی معروف، ابو حامد اسفرائینی محکمه ای تشکیل داده و به سوزاندن آن نسخه حکم کنند.^۲

بعضی از شیعیان غالی معتقد بودند که مصحف علی اقدم نسخ قرآن است و ترتیب آن تاریخی و بر حسب ترتیب نزول آیات بوده است. بنا بر حدیثی که ایشان ساخته اند علی قرآن را بر هفت مجموعه مرتب فرمود و در آغاز این مجموعه ها هفت سوره: ۱- البقره، ۲- آل عمران، ۳- النساء، ۴- المائده، ۵- الانعام، ۶- الاعراف، ۷- الانفال قرار داشت، و سپس شش مجموعه دیگر به دنبال آنها قرار می گرفت که به کلی با مصحف عثمان اختلاف داشت، و دیگر مجموعه ها بدین ترتیب بود: سوره یوسف، سوره العنکبوت، سوره

1- The Moslem World (1613), III 227-241, Shlah addittono the Koran.

۲- تاریخ یعقوبی، طبع هوتسما، ص ۱۹۷، طبقات الشافعیه، ج ۳ ص ۲۶.

الروم، سوره لقمان، سوره فصلت، سوره الذاریات، سوره الانسان، سوره السجده، سوره النازعات، سوره التکویر، سوره الانفطار، سوره الانشقاق، سوره الاعلی، سوره البینه و همچنین دیگر مجموعه‌ها تا به دوسوره معوذتین می‌رسید. شگفت اینجاست که سوره فاتحه‌الکتاب را در این قرآن جای نبود.

غلاة گویند که مصحف کامل و مورد اعتماد را که علی به خط خود نوشته بود حضرت رسول به دخترش فاطمه بخشید و حجم این نسخه سه برابر قرآن متداول و معمول است، و این همان نسخه است که از امامی به امام دیگر می‌رسد و سرانجام به دست حضرت حجت امام منتظمی افتد، و هموست که مردم را در آخر الزمان به این نسخه از قرآن دعوت کرده و آیات آنرا تفسیر می‌فرماید. شیخ بهاء الدین عاملی (درگذشته در ۱۰۰۳ هـ) در قصیده‌ای که در مدح امام غایب سروده به نسخه مصحفی که در نزد آن امام است اشاره کرده گوید:

و انقذ کتاب الله من ید عصبه
عصوا و تباد و افی عتو و اصرار
یحیدون عن آیاته لروایة
رواها ابو شعیون عن کعب الاحبار^۲
ظاهراً ابو شعیون نامی خیالی است که شیخ بهاء الدین عاملی آنرا به قصد مسخره آورده و مقصود وی مفسرینی است که اسرائیلیاتی را در تفاسیر خود از قول رواة مجهول الهویه و کعب الاحبار آورده‌اند.

غلو در باره پیغمبر و ائمه: اصول و عقیده غلاة مبتنی بر ظهور، واتحاد، وحلول، و تناسخ است. در باره ظهور اعتقاد دارند که ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امامی ظاهر می‌شود و آن شخص مظهر ذات الهی است. در باره اتحاد گویند که روح خداوند در بدن پیغمبران و امامان اندر می‌آید و حلول می‌کند. مانند نصاری که قائل به حلول لاهوت در ناسوت شدند. در این صورت طبیعت آدمی به شکل طبیعت الهی درمی‌آید.

در باره تناسخ معتقدند که ممکن است روح خدایی که در پیغمبر حلول کرده، پس از وی به قلب ائمه و از ایشان به جسد کسان دیگر درآید، و همه آنان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴.

۲- گلذیهر، مذهب التفسیر الاسلامی، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۴-۳۰۱.

یکی پس از دیگری به مرتبه‌ی خدایی برسند.

بر روی این چهار اصل می‌گویند ممکن است از پیغمبر و ائمه کارهای شگفت و خارق‌العاده سرزند، زیرا وی با بدن جسمانی خود این معجزات و افعال شگرف را انجام نمی‌دهد، بلکه روح خدایی اوست که وی را به انجام دادن چنین اعمال خارق‌العاده‌ای قادر می‌سازد. چنانکه غلاة شیعه می‌گویند که جزء الهی درعلی حلول کرد و با جسدش متحد شد و بدین علت است که از آن حضرت کارهای شگفت سر می‌زد و عالم به غیب بود و با کفار می‌جنگید و پیروز می‌شد و درخبر به آن سنگینی را يك تنه از جای برمی‌کند. به همین سبب بود که حضرت فرمود: والله ما قلعت باب خیر بقوة جسدانی و لا بحرکه غذائی، و لكن قلعت به قوة ملكوتیه، یعنی «به خدای سوگند که در خیر را به نیروی جسمانی و بحرکت غذایی برنکنم، بلکه آنرا به نیروی ملکوتی از جای کندم».

علی‌اللهیان از غلاة معتقدند که خدا درعلی حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از اینجهت این خوارق عادات از او سر می‌زد. غلاة علت عصمت پیغمبر و ائمه را از گناه حلول روح خدا در ایشان دانند، و گویند گرچه آنان در ظاهر جسمانی و جسدانی هستند، ولی درحقیقت رحمانی و ربانی می‌باشند و از اینجهت معصوم از لغزش و خطایند. زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند حتماً از گناه و لغزش مصون نمی‌ماندند، و این حلول روح خدایی است که آنان را از معصیت باز می‌دارد. به سبب حلول جزء خدایی در پیغمبر و امامان بعضی از صوفیه و غلاة منکر سایه داشتن ایشان شدند، و گفتند آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند، زیرا خود نور مطلقند، و نورخویشد و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می‌کند.

غلاة درباره‌ی علی بن ابیطالب و حسین بن علی بیش از دیگر ائمه غلو و گزافه‌گویی کرده و از پیغمبر روایت نموده‌اند که «چون آن حضرت به معراج هروج فرمود ملائکه و فرشتگان حال حضرت علی را از او می‌پرسیدند. دانست که مردم آسمان علی را بیش از او می‌شناسند، چون به آسمان چهارم رسید ملك الموت را دید، وی گفت که از جانب خدا مأمور قبض روح همه بندگان او جز محمد و علی است، و آندو چون اجلشان فرا رسد خداوند خود به دست

قدرتش ایشان را قبض روح فرماید . پیغمبر چون به « کرسی » رسید علی را در نزد خود ایستاده یافت . پس روی به او کرده فرمود ای علی پیشی جستی و به آسمان آمدی . جبرئیل از وی پرسید با که سخن می گویی ، پیغمبر فرمود با برادرم علی ، جبرئیل گفت او علی نیست ، چون فرشتگان مشتاق دیدار علی بودند خدا فرشته ای را به صورت علی آفریده تا هر کس از فرشتگان مقرب بخواهد به چهره او بنگرد .

باز از پیغمبر روایت کرده اند که در شب معراج از پیغمبران گذشته پرسید که شما به این مقام و درجه چگونه رسیدید ، همه گفتند از برکت پیغمبری تو و امامت علی بن ابیطالب و فرزندانش به این مقام رسیدیم . در این هنگام ندایی از غیب برآمد تا به دست راست کرسی نظر کنم ، ناگهان اشباح علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن العسکری و مهدی قائم را در کنار خود دیدم که همه ایشان در دریایی از نور مشغول نماز خواندن بودند . پس خدای تعالی فرمود : « ایمان حجتها و اوصیاء و اولیاء من اند ، و آخرین ایشان که مهدی قائم باشد انتقام مرا از دشمنانم خواهد گرفت » ، و نیز از پیغمبر روایت کرده اند که فرمود : « در شب معراج دیدم که بر پرده ای از نور و بره پایه ای از « کرسی » این عبارت نوشته شده است : لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المومنین »^۱ .

نصیری به از غلاة گویند که علی در سرشت خدایی جاودان است ، و این حقیقت بزرگ را خدایی او ناپیدمی کند با اینکه در ظاهر امام است ، ولی در واقع خدای ما بشمار می آید^۲ . غلاة از فرط غلو در علی مرتبه حضرت محمد را پائین تر از او دانسته اند ، و گویند در دوره دوم که علی و پیغمبر در این جهان ظاهر خواهند شد ، محمد حاجب و دربان علی خواهد گشت ، ایشان از محمد و علی و سلمان ثالث و خدایان سه گانه ای ساخته و آنان را مستوجب ستایش و عبادت دانسته اند .

۱- شیخ محمد جعفر ، عریجة الاحمدیه ، سال ۱۳۲۹ هـ ، ص ۳۵ ، ۳۶ .

۱۹۳ : عقیده الشیعه ص ۶۷-۶۹ .

۲- دوسو Dussaud ، تاریخ نصیری و دیانت ایشان ، طبع پاریس ۱۹۰۰ .

نصیری به از اینکه شیعیان دیگر مرتبه علی را نشناخته و او را فروتر از محمد دانسته‌اند ایشان را گناهکار و مقصر خوانده و آنان را «مقصره» نامیده‌اند.

بعضی از پادشاهان مسلمان هند درباره حضرت محمد غلو کرده ذات نامتناهی خداوند را حال درجسد جسمانی آن حضرت دانسته‌اند، چنانکه در بعضی از مسکوکات ایشان این عبارت آمده است: «اللامتناهی هو الواحد الفرد وقد تجسد فی محمد». این عقیده بایستی اثری از افکار تناسخی و حلول قدیم دین برهمنی هند باشد.

درباره امام حسین گویند که سبب اصلی وجود عالم، شهادت او بوده است، زیرا او رابطه جوهری بین علت و معلول است، ووی حلقه زرین بین خداوند و انسان می‌باشد^۱.

ابوالقراج اصفهانی می‌نویسد شیعیان غالی گویند که اجزاء نورانی علی و اهل بیت باعرش خداوندی متحد است، و تعویذ یعنی دهای بلاگردانی که حسن و حسین بر بازوی خود بسته بودند از خرد پره‌های بال جبرئیل پر شده بود^۲.

بعضی از خلایه مانند سبائیه گویند که رعد صدای علی و برق شمشیر او است، و همانطور که فنیقیان قدیم سرخی آفتاب را در هنگام غروب منسوب به خون «ادونیس»^۳ می‌دانستند که گرازی او را کشته بود، همانسان بعضی از خلایه سرخی شفق را از خون امام در کربلا می‌دانند، و گویند پیش از آنکه امام حسین شهید شود شفق را رنگ سرخ نبوده است. قزوینی جغرافی‌دان اسلامی (در گذشته در ۶۷۲ هـ) می‌نویسد در بغراج گروهی از ترکان هستند که اصل خود را به یحیی بن زید علوی می‌رسانند، و کتابی با جلد زرین درباره کشته شدن زید در پیش خود دارند، و این کتاب را مقدس می‌شمارند، و زید را پادشاه و علی

۱- پادشاه حسین، حسین در فلسفه تاریخ، طبع لکنهو ۱۹۰۵، ص ۵.

۲. ۲۰، ۱۸، ۹.

۳- الاغانی، ج ۱۴ ص ۱۶۳.

3. ADONIES:

خدایی فنیقی که تندیس او به صورت مرد جوان و زیبایی از شهر بیهلوس پیدا شده است، این خدای را گرازی زخمی به قتل رسانند. سپس آفرودیت خدای دیگر او را به صورت شقایق نعمانی در آورد.

را خداوند هرب می‌پندارند ، و هرگاه که به آسمان بنگرند گویند این خدای هرب است که صعود کرده و نزول خواهد نمود^۱ .

غلاة همانطور که نصاری مریم را بتول یعنی دوشیزه می‌دانند ، حضرت فاطمه را نیز بتول و دوشیزه خوانده و گویند بتول کسی است که هرگز حیض نبیند ، زیرا عادت زنان در دختران پیغمبران زشت باشد . شیعیان در قرن سوم و چهارم علاقه بسیاری به پوشیدن لباس سفید داشتند ، چنانکه ابن سکره گوید:

ان عید اهل قم وقاشان والکرج
یتلاقی بیاضهم بقلوب من السج^۱

بیزاری علی وائمه اطهار ازغلاة :

غلاة شیعه که غالباً ازعوالی و غلامان آزاد کرده ایرانی و ملل دیگر هستند از دودسته بیرون نبودند ، یا مردمانی ساده دل و عامی بودند که تحت تأثیر سیمای جذاب ، وچشمان نافذ ، و رفتار متین ، و کردار پسندیده ائمه شیعه قرار می گرفتند و چون افکار غلو آمیز را از دین پدران و نیاکان خود به ارث برده بودند ، و آن پندارها باوجود مسلمانی هنوز درخاطرات خرافی ایشان متمکن بود ، ازاینجهت مشاهده ائمه و فضیلت و سیادت اخلاقی ایشان بر دیگر بزرگان اسلام ، آنان را تحت تأثیر قرار می داد . بنا بر این تصوراتی مالمخولیایی درباره آنان می کردند . ایشان می پنداشتند که این فرزندان پیغمبر بایستی همان معجزات و کرامات مشهور را از جدشان رسول خدا به ارث برده و می توانند در دستگاه آفرینش صاحب دخل و تصرف باشند ، و حتی ممکن است خداوند زمین و آسمان با تمام عظمتش در وجود ناسوتی ایشان حلول نماید . اما دسته دیگر از غلاة را شیادانی مانند ابوالخطاب تشکیل می دادند که برای رسیدن به مقامات دنیوی و

۱- آثار البلاد قزوینی ، چاپ و مستفصل ج ۲ ص ۳۹۰ ، گلدزیهر ،
المقیده والشریعه ، ص ۱۸۴-۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰-۲۲۲ ، ۲۵۲ .
۲- آدم متز ، الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری ، نقله الی
العربیة محمد عبدالهادی ابوریح ، طبع قاهره ۱۹۵۷ ج ۱ ص ۱۰۸ ، به نقل از
کتاب الملل ابن بابویه ، یثیمه الدهر الثمالی ج ۲ ص ۲۰۶ .

نفوذ و تأثیر در نفوس مردم و پیدا کردن مرید خود را به ائمه بسته در حالیکه نسبتهای غلو آمیز به ایشان می دادند خود را نیز در مرتبت با آنان شریک می پنداشتند و یا خویشتن را نایب و دستیار آنان معرفی می کردند ، تا عوام شیعه بر اثر حسن ظنی که به ائمه خوددارند به ایشان نیز بگروند و مرید آنان شوند . امامان شیعه که گزافه گوئیهای این دو طایفه ساده دل و شیاد را دیده و می شنیدند علاوه بر منع و اشکالات دینی چون امکان داشت در نظر حکومت وقت که چشمهای جواسیس ایشان همه جا آنان را مورد تعقیب قرار می دادند موجب گرفتاری و زحمت سیاسی ایشان شود آشکارا و نهان به لمن غلاة می پرداختند ، و از گفتار و کردار ایشان بیزاری می جستند تا مورد سوءظن حکومت وقت قرار نگیرند .

در مناقب و رجال کشی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط پس از جنگ جمل به پیش علی آمده و او را به زبان خود خدای خوانده و بروی سجده کردند . علی فرمود : « و یلکم لانفعلوا انما انا مخلوق مثلكم » ، یعنی « وای بر شما این کار را نکنید ، من نیز آفریده ای مانند شما هستم » . چون ایشان از آن کار امتناع کردند و توبه نمودند علی فرمود تا گودالهای درازی کنده و در آنها آتش ریختند و قنبر را گفت تا آنان را یکایک برگرفته در آن گودالها بیافکند ، و بدین ترتیب ایشان را هلاک ساخت چنانکه فرموده است :

انی اذا ابصرت امراً منكراً او قدت ناراً فعدوت قنبراً
ثم احتفرت حفراً فحفراً و قنبر یحطم حطماً منكراً^۱

کشی از امام محمد باقر روایت می کند که عبدالله بن سبا دعوی نبوت می کرد و می پنداشت که امیرالمومنین علی (ع) خدا است . حضرت علی او را بخواند ، وی بدان گفته ها اقرار کرد ، و گفت در دل من چنین راه یافت که تو خدایی و من پیغمبرم . علی فرمود وای بر تو ، شیطان بر تو دست یافته ، خدا مادرت را به عزایت بنشانند ، از این گفته توبه کن ، پس ابا کرد ، علی او را همچنان سه روز توبه می داد ، چون توبه نکرد وی را با آتش بسوزانیدند^۲ .

۱- آراء ائمة الشیعة الامامیه فی النلاة ، ص ۱۵ ، ۱۸ ، اختیار معرفة الرجال کشی ، تصحیح مصطفوی ص ۱۰۹ (شماره ۱۷۵) .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۱۰۶-۱۰۸ (شماره ۱۷۰) .

واقعه عبدالله بن سبا و غلو او درباره حضرت علی بن ابیطالب در احادیث شیعه مکرر آمده است ، و مورخین اسلام نیز مانند طبری ، و مسعودی و دیگران به اختلاف روایات آنرا آورده اند. از یزرگان شیعه که قصه او را روایت کرده اند محمد بن قولویه ، و شیخ طوسی ، و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق می رسد. بنا بر این روایات و کتابهای فرق الشیعه و تواریخ اسلام عبدالله سبا در اصل یهودی بود ، و سپس مسلمان گشت ، و درباره علی غلو نمود ، و همان دعاوی را که درباره یوشع بن نون در یهودیت خود می کرد درباره آن حضرت در اسلام از سر گرفت ^۱.

امیر المومنین علی بن ابیطالب بارها از غلاة یزاری جسته ، چنانکه در نهج البلاغه فرموده است : « اللهم انی بری من الفلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری اللهم آخذهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً » ، یعنی « خداوندگارا من از غلاة و گزافه گویمان یزارم همانطور که عیسی بن مریم از نصاری یزار است ، خداوندگارا آنان را همواره مورد مواخذه خود قرار ده و هیچیک از ایشان را یاری مکن » ، و نیز فرماید : « هلك فی رجلان محب غال و مبغض ، غال » ، یعنی « دو کس به خاطر من هلاک شوند یکی آنکه در دوستی من غلو کند و دیگری آنکه در دشمنی من غلو نماید » ^۲.

در عیون اخبار الرضا آمده که از حضرت رضا پرسیدند که چه فرمایی درباره گروهی که گویند حسین بن علی کشته نشد و کشته شدن او بر مردم مشتبّه گشت و وی مانند عیسی بن مریم به آسمان رفت ، زیرا خدا در قرآن فرموده است : « ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سیلاً » ^۳ ، یعنی « خداوند هرگز کافران را بر مومنان مسلط نگرداند ». حضرت رضا فرمود که : دروغ گفته اند و لعنت و غضب خدا بر ایشان باد ، زیرا پیغمبر کشته شدن حسین بن علی را پیش بینی کرده و گفته بود که او کشته خواهد شد ، و حسین به تحقیق کشته شد ، و بهتر از

۱- برای تفصیل بیشتر رجوع شود به رجال مامقانی ج ۲ ص

۱۸۳-۱۸۴ .

۲- آراه ائمة الشیعة الامامیه فی الفلاة ص ۳۵-۳۶ .

۳- قرآن کریم ، سوره چهارم (النساء) آیه ۱۴۱ .

حسین که امیرالمومنین و حسن بن علی باشند کشته شدند ، و همه ما اهل بیت کشته شویم و من نیز به زهر کشته شوم^۱.

شمار غلای در روزگار امام محمدباقر و امام جعفر صادق فرونی یافت و کسانی مانند بیان بن سمان نهدی و مغیره بن سعید و ابوالخطاب پیدا شدند و به غلو و گزافه گویی پرداختند. آن امامان مکرر از این مردم گزافه گوی یزازی بسته و در احادیث خویش آنان را لعنت فرموده اند.

کشی از حضرت امام محمدباقر روایت می کند که امام بنان بنان یعنی کاه فروش را که از غلای بود لعنت کرده فرمود خدا بنان را لعنت کند که بر پدرم علی بن الحسین که بنده ای نیکوکار بود دروغ می بندد^۲.

در رجال کشی آمده بنان و سری و بزیع را که از غلای بودند حضرت صادق لعنت کرد، و بنان آیه: «وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله»^۳ را تاویل می کرد و می گفت بنابراین آیه خدای آسمان غیر از خدای زمین است، و خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین می باشد ، و مردم زمین بر تری خدای آسمان را می دانند و او را بزرگ می شمارند . حضرت صادق فرمود بخدا سوگند خدایی جز خدای یگانه نیست و او را در زمین و آسمان انبازی نباشد . بنان علیه اللعنه دروغ می گوید، خداوند را خردشمرده و بزرگی او را کوچک دانسته است^۴.

از حضرت صادق روایت شده که در تفسیر آیه: «هل انبکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثم»^۵ ، یعنی «آیا می خواهید من شما را خبردهم که بر چه کسانی شیطانها فرود آیند ، بر هر دروغگوی گناهکاری فرود آیند » فرمود آن اشخاص هفت تن هستند . مغیره ، بیان ، و صائد ، و حمزة بن حمارة بربری ، و حارث شامی ، و عبدالله بن حارث ، و ابوالخطاب^۶.

۱- آراء ائمة الشیعه ص ۴۵-۴۷ .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۱ (شماره ۵۴۱) .

۳- قرآن کریم سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۸۴ .

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۴ (شماره ۵۴۷) .

۵- قرآن کریم سوره ۲۶ (الشعراء) آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ .

۶- رجال مامقانی ج ۳ ص ۲۳۶-۲۳۷ ، رجال کشی ص ۲۹۰

(شماره ۵۱۱) .

از همه غلاة معروفتر و گرافه گو تر ابوالخطاب محمد بن مقلاص ابوزنوب
بزار (براد) اجدع اسدی کوفی بود که ابواسماعیل یا ابوالطیبات نیز کنیه
داشت. کشتی در رجال خود روایت کرده که ابوالخطاب دعوی نبوت می کرد .
گویند چون دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند ، یونس بن ظیان یکی از
پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر کرده گفت « السلام عليك
یا بنت رسول الله » ، یعنی « ای دخت پیغمبر خدا سلام بر تو باد »^۱. چنانکه در
ترجمه آمده ابوالخطاب سرانجام بر سر گرافه گوئیهای خود به قتل رسید و
عده ای از پیروان وی نیز کشته شدند .

کشتی باز روایت می کند که امام جعفر صادق فرمود: « لعن الله ابا الخطاب
ولعن الله من قتل معه ولعن الله من بقى منهم ولعن الله من دخل قلبه رحمة لهم » ،
یعنی « خدای لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند ،
و لعنت کند کسانی را که از ایشان باقی ماندند ، و لعنت کند کسانی را که دلشان
به حال ایشان بسوزد »^۲.

کشتی از حنان بن سدید روایت کرده که گفت ما در سال یکصد و سی و
هشت هجری در نزد ابوعبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم ، میسر یاع زطی روی
به آن حضرت کرده گفت فدایت شوم در عجم از مردمی که با ما در اینجا بودند
و سپس آثارشان از بین رفت و نابود شدند ، حضرت فرمود چه کسانی بودند ،
گفت ابوالخطاب و یارانش . در حالیکه حضرت صادق تکیه داده بود ، بنشست
و انگشتانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود خدا و فرشتگانش و همه مردم
ابوالخطاب را لعنت کنند . من پیش خدا شهادت می دهم که او کافر و فاسق و
مشرک بود ، و وی با فرعون در عذاب دوزخ محشور خواهد شد ، و از بام تاشام
شکنجه خواهد دید^۳ .

یکی دیگر از ایشان ابومنصور عجل است که کشتی از حفص بن عمر و
نخعی روایت می کند که گفت ما با ابوعبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم ،

۱- رجال کشتی ص ۳۶۴ (شماره ۶۷۴) .

۲- ایضاً ص ۲۹۵ (شماره ۵۲۱) .

۳- اختیار معرفة الرجال کشتی ص ۲۹۶ (شماره ۵۲۴) .

مردی به آن حضرت روی کرده گفت فدایت شوم ابومنصور مرا گفت که خدا او را به سوی خویش بالا برد سرش را بادست نوازش کرده به فارسی به او گفت ای پسر، ابو عبدالله فرمود رسول خدا فرموده است که ابلیس تختی را مابین آسمان و زمین برافراشته وعده ای از دیوان دوزخی را پیش خود داشته هرگاه مردی او بخواند وی اجابت کند و با وی از پشت وطنی کند و پاهای خود را به سوی او دراز نماید و او را به سوی خویش بالا کشد، و ابومنصور همان فرستاده شیطان است. خدا ابومنصور را سه بار لعنت کند^۱.

دیگر از ایشان ابوهارون المکفوف و دیگر مفضل بن عمر جعفری بود. کشی می نویسد که به امام جعفر صادق گفتند که مفضل بن عمر می گوید شما اهل بیت هستید که روزی ما بندگان را مقدر می فرمائید. امام فرمود بخدا سوگند که روزی ما را جز خداوند مقدر نمی فرماید. خدا مفضل بن عمر را لعنت کند و از او بیزار باشد^۲.

دیگر از غلاة در زمان جعفر بن محمد عمرو نبطی بود که با بعضی دیگر معتقد بودند که معرفت امام از نماز و روزه کفایت می کند، و علی در ابرها جای دارد و با باد پروازی کند و پس از مرگ سخن می گفت و در مرده شوی خانه حرکت کرد و او خداوند زمین و آسمان است، و وی را شریک خداوند دانند^۳.

دیگر از غلاة روزگار حضرت امام جعفر صادق بشار شعیری است، وی فروشنده شعیر یعنی جو بود، و او در گفتار با علیاویه همداستان بود و می گفت که علی (ع) از خدایی بگریخت و درخاندان علوی هاشمی جای گرفت، و بنده و رسول او محمد بود، و چهار شخص را که علی و فاطمه و حسن و حسین باشند مظهر خدا می دانست، ولی می گفت که حسن و حسین ساختگی هستند و در حقیقت علی است، زیرا او نخستین این اشخاص بود. بشاریه منکر پیغمبری محمد بودند و می گفتند که محمد بنده علی بود، و علی پروردگار است، و با مخمسه و علیاویه در تعطیل و تناسخ همداستان بودند. علیاویه گویند چون بشار شعیری

۱- رجال کشی، چاپ بمبئی ص ۱۹۶.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۳ (شماره ۵۸۷).

۳- ایضاً ص ۳۲۴ (شماره ۵۸۸).

منکر خدایی محمد شد و آنرا در علی قرارداد و محمدا بنده علی معرفی کرد و پیغمبری سلمان را انکار نمود به صورت مرضی مسخ گردید که او را علیاء گویند، و او در دریا است و از این جهت این فرقه را علیائیه (علیایه) نامیدند. حضرت امام جعفر صادق درباره بشار فرمود که بشار شیعی شیطان بن الشیطانی است که از دریا بیرون آمده تاپاران مرا بفریبد^۱.

از غلاتی که در زمان حضرت موسی بن جعفر بودند یکی محمد بن بشیر از موالی بنی اسد بود که صاحب نیرنگ و شعبده بود و از واقعه درباره موسی بن جعفر بشمار می رفت. کشی می نویسد که محمد بن بشیر معتقد بود که حضرت موسی بن جعفر غایب شده و خود را به اهل نور، نورانی، و به اهل تیرگی و ظلمت، تیره و ظلمانی نشان می دهد. وی از خلق پوشیده است، و نمرده و به زندان نیفتاده، بلکه غایب شده و پنهان گشته و وی قائم مهدی است، و در هنگام غیبت خود محمد بن بشیر را جانشین خود ساخته و او را وصی خویش نموده و انگشتی خود را به وی داده و آنچه را که پیروانش از امر دین و دنیا احتیاج دارند به محمد بن بشیر آموخته و محمد بن بشیر پس از وی امام است. محمد بن بشیر ثنوی بود و می گفت ظاهر انسان آدم و باطنش ازلی است، و هشام بن سالم با وی مناظره کرد و به گفتار او اقرار کرد و منکر وی نگشت، و چون محمد بن بشیر بمرد پسرش سمیع بن محمدا جانشین خود ساخت. ایشان همگی اباحی هستند و منکر احکام شرع می باشند^۲.

از غلاة روزگار علی بن موسی الرضا یونس بن ظیان است که آن حضرت را خدا می دانست و می گفت که آن حضرت فرمود: «انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی، واقم الصلاة لذكری» حضرت از شنیدن این سخن او را لعنت کرد، و او را از اهل جهنم دانست، و یونس بن ظیان همان کسی است که سابقاً به الوهیت ابوالخطاب معتقد بود و بر سر قبر دختر او رفت و به وی دخت رسول خدا خطاب کرد^۳.

۱- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۹۸-۴۰۱.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۴۷۷-۴۸۲.

۳- ایضاً ص ۳۶۳-۳۶۵.

دیگر از غلاة روزگار علی بن موسی الرضا محمد بن فرات است که مردی شارب الخمر بود، و آن حضرت او را لعنت فرمود و از وی بیزاری جست.^۱
از غلاة روزگار حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی ابوالعمرو جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم بودند که همان دعاوی ابوالخطاب را درباره ائمه می کردند، و آن امامان ایشان را لعنت نمودند.^۲

از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری علی بن حسکه، و قاسم بن یقظین از اهل قم بودند و می گفتند مراد از آیه: «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر»^۳، ظاهر آیه نیست، بلکه مراد مردی است، و زکات و سجود و معاصی معنی ندارد بلکه این احکام را باید تاویل کرد، و مقصود امام و معرفت امام است. گویند علی بن حسکه استاد قاسم شعرانی یقظینی بود، و حضرت امام حسن عسکری آن دورا لعنت کرد.^۴

دیگر حسین بن علی خوانیمی است که از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری بود و حضرت رضا را نیز درک کرده بود. دیگر محمد بن نصیر نمیری، و فارس بن حاتم قزوینی، و حسن بن محمد معروف به ابن بابای قمی است که هر سه از غلاة روزگار علی بن محمد و حسن بن علی عسکری بودند. اینان قائل به حلول و تناسخ بودند و امام ایشان را لعنت کرد.

دیگر موسی السواق یعنی خرکچی بود که از اصحاب علیاویه بشمار می رفت. او و پیروانش می گفتند که سید محمد (برادر حضرت حسن بن علی عسکری) رسول خدا است.^۵

این بود مجملی درباره غلاة شیعه که ائمه اثنی عشریه از ایشان بیزاری جستند. شیخ صدوق در اعتقادات خود می نویسد: اعتقاد ما در بسارة غالیان و تفویضیان آنست که آنان کافر بخدایند و بدتر از یهود و نصاری و مجوسی و قدریه و حروریه و از کل اهل بدعتها و میلهای گمراه کننده هستند و آنان خدای را کوچک

۱- ایضاً رجال کشی ص ۵۵۴-۵۵۵.

۲- ایضاً ص ۳۰۰.

۳- قرآن کریم سوره ۲۹ (المنکبوت) آیه ۴۵.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۵۱۶-۵۱۹.

۵- ایضاً ص ۵۲۰-۵۲۲.

کرده و خرد نشان دادند^۱.

با کمال تأسف باید گفت همین آراء مایخولیایی و سفیهانه غلاة شیعه است که موجب شده برادران سنت و جماعت ما مذهب شیعه را کیشی خرافی و دور از عقل و شرع بپندارند. حال آنکه چنین نیست و چنانکه در باره شیعه امامیه اثنی عشریه و عقاید ایشان در پیش به تفصیل شرح دادیم شیعیان امامی از این عقاید سخیف و اهواء باطل منزّه و مبری می باشند، و همانطوری که گذشت امامیه مانند ائمه خویش غلاة را مشرک و خارج از دین اسلام می شمارند، و جز حب به اهل بیت پیغمبر و عمل به فتاوی و دستورات ایشان مقصودی ندارند.

فرق غلاة :

مهمترین فرق غلاة فرقه های ذیلند:

- ۱- ابراهیمیه فرقه ای از غلاة و صوفیان ساکن در تلغریکی از شهرهای موصل عراق هستند، و در عادات و رسوم نزدیکی زیادی با فرقه شَبک دارند^۲.
- ۲- اثنینیه گویند محمد و علی هر دو خداوند و آنان دو گروه شوند، بعضی خدایی محمد را تقدیم و ترجیح دهند و فرقه ای خدایی علی و اینان از ذمیه بشمار می روند^۳.

-
- ۱- اعتقادات صدوق ص ۱۱۹. درباره غلاة به دو منبع خارجی ذیل نیز مراجعه شود:

Friedlander (Israël), The heterodoxies of Shiites Journal of the American O-riental Society, Vol, xxix, 1908; Sadighi, Les mouvements religieux iraniens au II^e et III^e siècles de L' Hégire, Paris 1938.

- ۲- احمد حامد الصراف، الشبک، طبع بغداد ۱۹۵۴، ص ۲۸۳، کامل مصطفی الشیبی، الطريقة الصفویة و رواستها فی العراق المعاصر، طبع بغداد ۱۹۶۷، ص ۵۶-۵۷.

- ۳- غلام حلیم دهلوی، تحفه اثنی عشریه، طبع هند، نول کشور ۱۸۹۶، ص ۱۳.

۳- احدیه گویند ما را بر نبوت پیغمبر اقرار است، اما به ستمهای او کاری نیست^۱.

۴- ازدویه از فرق غلاة پیروان علی الاذری هستند که می گفت علی امام و کردگار است و او را فرزندی نباشد^۲.

۵- ازلیه پندارند که علی و عمر بن الخطاب هر دو قدیمند و ازلی جز اینکه علی خیر محض و عمر شر محض است، و علی را دائماً می آزارد. این فرقه تحت تأثیر افکار ثنویت زردشتی و اصالت هرمزد و اهریمن واقع شده ابد^۳.

۶- اسحاقیه پیروان اسحاق بن زید بن حارث از یاران عبدالله بن معاویه بن جعفر هستند که علی بن ابیطالب را در نبوت با رسول خدا شریک می دانستند، و از اباحیان بشمار می رفتند و گویا همان شریکیه باشند^۴.

۷- اسحاقیه از فرق علیائی (علیایه) از غلاة پیروان ابویعقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی ملقب به احمر اند که در ۱۸۶ هـ درگذشت^۵.

۸- اصحاب الزیغ، ایشان گویند جبرائیل به قصد و عمد رسالت از علی بگردانید و به محمد داد و آنان جبرائیل را بدگویند. ظاهراً از فوالمیه (ذمیه) باشند^۶.

۹- اصحاب الکساء از علیائی بودند که می گفتند اصحاب کساء یا آل عبا پنج تن بیش نیستند، و آنان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند، و روح خدا به تساوی در ایشان حلول کرده و یکی را بر دیگری برتری نیست. از اینجهت فاطمه را بدون هاء تأنیت «فاطم» می خوانند^۷.

۱۰- اعضائیان گویند مرخدای تعالی را دست و پای و انگشتان است

۱- معرفة المذاهب ص ۱۲.

۲- بیان الادیان ص ۱۵۸.

۳- اعتقادات فخر رازی ص ۶۱.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۴۹.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۴۹، البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار

امیر المؤمنین؛ طبع بیروت ص ۲۱۱.

۶- فرق فخر رازی باب سوم.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۵۰.

و درایمان خود به شکند^۱.

۱۱- امریه غلانی بودند که علی را درامر رسالت بسا حضرت محمد شریک می‌دانستند^۲.

۱۲- انازاله گویند که ابن ملجم امیرالمؤمنین علی را نکشت و آن شخص که به دست او کشته شد دیوی بود که خود را به صورت علی فرا نموده بود و علی به آسمان رفت و فرود خواهد آمد^۳.

۱۳- اهل افراط یا غلو که بعضی از ائمه خود را به خداوند مانند کنند (رجوع شود به غالیه).

۱۴- اهل تقریط یا مشبهه یا اهل تقصیر فرقی از شیعه هستند که خداوند را به ائمه تشبیه می‌کنند (رجوع شود به غالیه).

۱۵- اهل حق یا علی‌اللهیان فرقه‌ای از غلاة هستند که بعدها در اسلام پیدا شدند، و بقایایی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی هنوز در مذهب ایشان وجود دارد، و قائل به حلول و تناسخند، و علی را مظهر خدا شمارند^۴.

۱۶- ایوبیه یاران جالوت قمی هستند و گویند که امام انسان کامل است و هرگاه به غایت خود رسد خدا در وی مسکن می‌گزیند، و به زبان خدا سخن می‌گوید^۵.

۱۷- بابکیه از فرق خرمیه (رجوع شود به خرمیه).

۱۸- باجوان از فرق غلاة که در شمال عراق ساکن هستند و در عقاید شیعه به فرقه شیک‌اند، و اختلافهایی جزئی دارند^۶.

۱۹- بدائییه غلانی هستند که بداء را بر خدا تجویز نمایند و گویند که خدا بعضی از اشیاء را اراده می‌کند و پشیمان می‌شود، و خلافت خلفای ثلاثه

۱- السواد الأعظم ص ۱۸۵.

۲- خاندان نویختی ص ۲۵۰.

۳- فرق فخر دازی باب سوم.

۴- دلدایمر ایوانف، اهل حق، طبع تهران.

۵- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۲.

۶- الطریقه الصفویه و رواسبها فی العراق المعاصر، ص ۵۷.

بر همین جمله است.^۱

۲۰- بدعیه از فرق غلاة و معتقد به تشبیه اصحاب یحیی بن اصرم بودند، و می گفتند نماز جز دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب نباشد.^۲

۲۱- بزعیه از غلاة و فرق خطاییه پیروان بزیع بن موسی الحائک که امام جعفر صادق را مظهر خدا می پنداشتند.^۳ بعضی این فرقه را بزعیه خوانده اند که ظاهراً درست نیست.

۲۲- بشاریه پیروان بشار شعبری در گذشته در حوالی سال ۱۸۰ هـ است که فروشنده جو بود و از علیائی به شمار می رفت، و ذکر ایشان در پیش گذشت.^۴

۲۳- بشیریّه از غلاة و پیروان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بودند که ذکر او در پیش گذشت.^۵

۲۴- بلالیه از فرق غلاة منسوب به ابوطاهر محمد بن علی بن هلال از اصحاب امام یازدهم و از منکران نیابت ابوجعفر همری که ذکر او در پیش گذشت.^۶

۲۵- بنایه پیروان بنان تبان یعنی کاه فروش بودند که ذکر او در پیش گذشت و ظاهراً ایشان غیر از یبایه پیروان بیان بن سیمان نهی هستند که معتقد به تناسخ و رجعت بود، و خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه می دانست.

۲۶- بهمنیه (بهمنیه) گویند که خداوند پیوسته در صورت آدمیان ظهور کند و هر که از وی قدرتی بروز نماید که جهانیان از آن عاجز باشند او خداوند است، و خداوند جز در امیر مؤمنان علی و امامان بعد از او ظهور نکند، و همه پیغمبران بندگان علی و امامان هستند، و گویند علی فرموده است: «الحمد لله الذی

۱- غلام حلیم دهلوی، تحفه اثنی عشریه، طبع هند، نول کشور ص ۱۵.

۲- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰، مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۱۲۶، بیان الادیان ص ۴۹.

۳- خاندان نویختی ص ۲۵۱.

۴- کتاب المقالات والفرق ص ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۱۹۱.

۵- ایضاً ص ۱۹۱، بحار الانوار ج ۹ ص ۱۷۸.

۶- النبیّه شیخ طوسی ص ۲۶۰-۲۶۱، احتیاج طبرسی ص ۲۴۵.

هوفی الاولین باطن و فی الاخر ظاهر^۱.

۲۷- بیانیه از غلاة پیروان بیان بن سمان تمیمی نهدی هستند (رجوع شود به کیسانیه).

۲۸- تفویضیه گویند حق تعالی امور دنیا را به پیغمبر تفویض کرد ، طایفه ای از ایشان گویند که امور عالم را به علی مرتضی مفوض داشت ، و هر چه در دنیا است برای او مباح ساخت^۲.

۲۹- تمیمیه یا زراریه از غلاة و مشبهه پیروان زرارۀ بن اعین تمیمی (در گذشته در ۱۵۰ هـ) هستند که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدایتعالی حادث می دانست و در باب امامت نیز از واقعه بود. زرارۀ خدای را مصمت یعنی پرویی جوف می پنداشت^۳.

۳۰- جبلیه فرقه ای از غلاة نصیریه بودند که پیشوای ایشان در جبل لبنان ادعای مهدویت کرد. گاهی می گفت من محمد مصطفی، و گاهی من علی مرتضی، و گاهی من محمد بن الحسن المنتظم ، و گروهی از نصیریه به طرفداری وی برخاستند. پیروان او با صدای بلند می گفتند: «لا اله الا علی و لا حجاب الا محمد و لا باب الا سلمان» و لعنت بر شیخین می کردند و مساجد را خراب می نمودند تا لشکریان طرابلس آمده آنان را بکشتند و پراکندند، و این آیات از اشعار این فرقه است:

اشهد ان لا اله الا	حیدرة الأنزع البطين
ولا حجاب عليه الا	محمد الصادق الامين
ولا طريق عليه الا	سلمان ذوالقوة المتين ^۴

۳۱- جعفریه از غلاة که به امامت و غیبت و رجعت اسام جعفر صادق

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- تحفه اثنی عشریه، ص ۱۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۱۷-۱۲۰)، رجال نجاشی ص ۱۲۵، مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۲۸.

۴- مرآة الجنان یا فمی ج ۴ ص ۲۵۶، عباس الغزوی، الکاکائیه فی التاریخ ص ۱۰۲.

معتقد بودند، و ایشان پیرو عبدالرحمن بن محمد از متکلمان شیعه بشمار می‌رفتند^۱.

۳۲- جناحیه پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب ملقب به ذوالجناحین بودند. ایشان می‌گفتند که علم در دل عبدالله بن معاویه امام خود مانند علف در صحرای می‌روید، و او را خدا و مظهر رسول می‌دانستند، و از اباحیه بشمار می‌رفتند. سرانجام ابومسلم خراسانی رئیس ایشان عبدالله بن معاویه را به‌کشت^۲.

۳۳- جواریه از غلاة پیروان داود الجوابی که قائل به تشیه خداوند به انسان بود و اعضای او را به آدمی تشیه می‌کرد و می‌گفت جز فرج و ریش خدا که چیزی در آن مورد نتوانم گفت، درباره دیگر اعضای خداوند از دست و زبان و چشم و گوش هر چه می‌خواهید پرسید^۳.

۳۴- جوالبقیه از مشبه شیعه پیروان هشام بن سالم جوالبقی^۴.

۳۵- حارثیه دو فرقه‌اند از غلاة که ذکر ایشان در پیش‌گذشت از پیروان حارث شامی و عبدالله بن حارث^۵.

۳۶- حاصریه گویند پس از حضرت باقر پسر او زکریا امام شد و او در کوه حاصر مخفی است تا وقتی که اذن خروج به او رسد^۶.

۳۷- حروفیه از فرق غلاة که بعدها در اسلام پیدا شدند و عقیده داشتند در هر حرفی از حروف هجا رازی وجود دارد و حروف الفبا منسوخات انسانی یعنی مظهر حروف جمال انسان است، و آدمی در نتیجه ریاضت می‌تواند به درجه الوهیت برسد. پیشوای ایشان فضل‌الله حرفی تبریزی معروف به استرآبادی بود^۷.

۳۸- حسینیه از غلاة شیعه از پیروان ابومنصور که پس از او پسرش

۱- خاندان نوبختی ص ۲۵۳.

۳- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۴۹.

۴- خاندان نوبختی ص ۷۸.

۵- اختیار معرفة الرجال کشفی ص ۲۹۱.

۶- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۷- دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز ص ۶۸۹-۷۰۲.

حسین بن ابی منصور را امام می دانستند^۱.

۳۹- حلاجیه از غلاة حلولی شیعه پیروان ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج یضائی که ذکر او در پیش گذشت.

۴۰- حلما نیه از فرق غلاة پیروان ابو حلمان دمشقی که اصلاً ایرانی بود و سپس به دمشق رفت و قاتل به حلول خداوند در صورتهای زیبا بود، و هرگاه صورتی زیبا می دید به وی سجده می کرد. لوئی ماسینیون در کتاب شرح حال حلاج او را یکی از مریدان حلاج می داند، و می نویسد که ابو حلمان صوفی بود، و طوسی در کتاب اللمع او را ابو حلمان صوفی نوشته است، و نیز ماسینیون در دائرة المعارف اسلام او را شاگرد سلیم بصری خوانده است^۲.

۴۱- حلولیه، همه فرقه هایی که به حلول روح خدا در آدم ابوالبشر و از آدم به پیغمبران و ائمه معتقد بودند حلولیه نام دارند. حلولیه قاتل به تجسم و تجسد خداوند به صورت بشرند^۳.

۴۲- حمزویه پیروان حمزة بن عماره بریری می باشند^۴.

۴۳- حلولیه از غلاة^۵.

۴۴- خرمیه از غلاة پیروان بابك خرمدين که به دست افشین سردار معتمد دستگیر و به امر آن خلیفه در ۲۲۲ هـ به قتل رسید. این فرقه را محمره یا سرخ جامگان نیز گویند^۶.

۴۵- خصیبه یاران یزید بن الخصیب که می گفتند خداوند جز در امیرمؤمنان علی و امامان بعد از او ظاهر نشود، و پیغمبران را علی فرستاده است، و نیز گویند که امام به روح القدس تأیید می شود و گوشهای او سنگین می گردد^۷.

۱- مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۲۴، الحودالین ص ۱۶۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۲.

۳- ایضاً ص ۳۹۹.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۰۷).

۵- خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۷-۴۰۸.

۷- البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، طبع بهردت

۴۶- خطابیّه از غلاة شیعه‌اند، ولی چون از پیروان اسماعیلیه بشمار می‌روند از آنان در ضمن اسماعیلیه بحث خواهیم کرد.

۴۷- خماریه یاران محمد بن عمر الخمارى بغدادی هستند، و گویند امام در میان مردم مانند چشم بینا و زبان گویا و آفتاب روشن و باران بارنده است.^۱
۴۸- خمسیه پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) را خدا دانند (رجوع شود به اصحاب الکماء)^۲.

۴۹- دانقیه یاران حسن بن دائق‌اند و گویند اتصال امام به خدا مانند اتصال نور خورشید به خورشید است، و آن خدا نیست و غیر خدا هم نیست، و از او جدا است و با او نیامیخته است.^۳

۵۰- ذبابیه ایشان گویند که چون در میان محمد و علی آنقدر شباهت بود که دوزباب یعنی دومگس با یکدیگر دارند، جبرائیل در تبلیغ وحی بین ایشان اشتباه کرده و وحی را به محمد رسانید.^۴

۵۱- ذقولیّه غلاتی بودند از شیعه که در آذربایجان پیدا شدند (رجوع شود به قولیه)^۵.

۵۲- ذماریه از غلاة شیعه که جبرائیل را بجهت اشتباهش در تقدیم رسالت به محمد به جای علی بن ابیطالب مذمت می‌کردند.^۶

۵۳- ذمیه از غلاة که مدعی الهویت علی بن ابیطالب بودند و حضرت رسول را دشنام داده ذم می‌کردند و می‌گفتند که علی حضرت محمد را از جانب خود مأمور تبلیغ دین خویش کرد، و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش ادعا نمود، و علی بن ابیطالب را تنها به این شکل راضی ساخت که شوهر دختر و مولای او باشد.^۷

۱- ایضاً ص ۲۱۲.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۲.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۵- السواد الأعظم ص ۱۷۶.

۶- تلخیص ابلیس ص ۹۸.

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷، تبصیر اسفراینی ص ۱۷۵، الخطط مقریزی

ص ۱۷۷.

- ۵۲- راجعیه رجوع شود به رجمیه^۱.
- ۵۵- ربیعیه ظاهراً همان بزیمیه هستند^۲.
- ۵۶- ربیعیه دیگر همان غمامیه اند که معتقدند پروردگار جهان در موسم ربیع و بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می فرماید (رجوع شود به غمامیه).
- ۵۸- رجمیه از غلاة شیعه که قائل به رجعت حضرت علی بن ابیطالب بودند، و بانگ رعد را آواز او و برق درخشنده را از آتش سمهای اسب او می دانستند^۳.
- ۵۸- زراریه رجوع به تمیمیه شود.
- ۵۹- زندقیه از غلاة و ظاهراً ایشان در اصل همان زناده و مزدکیه و مانویه اند که در ظاهر دعوی مسلمانی می کردند^۴.
- ۶۰- سابه کسانی بودند که ابوبکر و عمر را سب کرده دشنام می دادند، و ابوالسوداء از ایشان بوده است^۵.
- ۶۱- سبائیه از فرق غلاة پیروان عبدالله بن سبا یا عبدالله بن سوداء بودند که ذکر او در پیش گذشت^۶.
- ۶۲- سریه که از غلاة پیروان مردی به نام سری بودند^۷.
- ۶۳- سریغیه یاران سریغ به فتح سین هستند و بعضی به جای سریغ سریف نوشته اند. مذهب ایشان مانند مذهب مفضلیه از غلاة است، مگر آنکه حلول لاهوت را در ناسوت در حق پنج شخص معتقدند، و آنان رسول خدا، و عباس، و علی، و جعفر، و عقیل می باشند^۸.
-
- ۱- رساله معرفة المذاهب ص ۸.
- ۲- تبصیر اسفراینی ص ۷۴.
- ۳- تلخیص ابلیس ص ۲۲؛ رساله معرفة المذاهب فصل ۲.
- ۴- کتاب المقالات والفرق ص ۱۹۳-۱۹۴.
- ۵- خاندان نوبختی ص ۲۵۷.
- ۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۶، مقاله دکتر مشکور در شماره دوم نشریه دانشنامه چاپ تهران.
- ۷- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۲۷).
- ۸- تحفه اثنی عشریه ص ۱۲.

- ۶۴- سلمانیه که از غلاة معتقد به الوهیت سلمان فارسی بودند^۱.
- ۶۵- سماعیه یاران سماعه اسدی هستند که از او خوارق عادت و نیرنگ بازی و سیمیا ظاهر می شد^۲.
- ۶۶- شاعیه از فرق غلاة^۳.
- ۶۷- شامیه از فرق مشبهه شیعه^۴.
- ۶۸- شباسیه گروهی از غالبان شیعه در بصره که معتقد به الوهیت شباس المغمیم بودند^۵.
- ۶۹- شبك فرقه ای از غلاة و صوفیان هستند که بعضی از افکار مسیحیت از جمله اعتراف به گناه و نوشیدن شراب به افکار آنان راه یافته است. ایشان در شمال عراق سکونت دارند و کتاب دینی آنان المناقب است. بسیاری از عقایدشان از فرقه ملائطیه گرفته شده است. از مراسم آنان می توان « شب غفران » یعنی شب آمزش و پوزش از گناه را نام برد که در این شب زنان و مردان همه درجایی گردآمده گریه و زاری می کنند و از خدا آمزش می طلبند. دیگر جشن شب اول آغاز سال ، و شب دهم محرم است که در این شب نیز همه بخاطر مصیبت های فراوانی که بر سر اهل بیت رسول خدا آمد نوحه خوانی و گریه و زاری می کنند، و به خاطر احترام به روز عاشورا آن شب همگی کفشهایشان را درآورده و تا شب روز بعد با پای برهنه راه می روند. این شب در میان آنان « ليلة الكفشة » یعنی شب ازپای درآوردن کفش نام دارد. در کتاب السلوك مقریزی قبیله ای به نام شنبك که از قبایل کرد بودند آمده است^۶.
- ۷۰- شریعیه از غلاة حلولیه اصحاب ابومحمد، حسن شریعی که از یاران امام محمد تقی و امام حسن عسکری بود ، بشمار می رفتند ، و او نخستین کسی است
-
- ۱- مقالات الاسلامیین اشعری ص ۱۳ .
- ۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۳ .
- ۳- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷ .
- ۴- ایضاً ج ۴ ص ۱۷۰ .
- ۵- فصل ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳ .
- ۶- احمد حامد الصراف: الشبك ، طبع بغداد ۱۹۵۴ ، الطريقة الصفویة ص ۴۷-۴۸ ، ۵۵ .

- که پس از امام یازدهم دعوی بایست کرد^۱.
- ۷۱- شریکه از غلاة شیعه که علی بن ایطال را در پیغمبری با حضرت محمد شریک می دانستند (رجوع شود به امریه)^۲.
- ۷۲- شلمغانیه از غلاة حلولیه پیروان ابن ابی العزافر شلمغانی بودند. نام دیگر این فرقه عزافریه است (رجوع شود به مدعیان بایست).
- ۷۳- صائده از غلاة پیروان صائد نهدی از معاصران حضرت امام جعفر صادق^۳.
- ۷۴- طالبیه پیروان طالب بن عبدالله بن صباح بودند که به مظهریت امام محمد باقر اعتقاد داشتند. عبدالله بن صباح پدر طالب در مکتب معلم امام محمد باقر بود و از آن حضرت در کودکی غرائب و معجزاتی دید^۴.
- ۷۵- طیاریه از فرق غلاة منسوب به جعفر طیار عم رسول خدا هستند^۵.
- ۷۶- عرفیه یاران عرف بن الاحمر اند^۶.
- ۷۷- عشریه از مشبهه شیعه^۷.
- ۷۸- علویه عموم غلاتی که به حضرت علی بن ایطال مقام الوهیت می دادند و یا رسالت را متعلق به آن حضرت می پنداشتند و آنان در مقابل محمدیه بودند^۸.

- ۷۹- علی اللهیه رجوع شود به اهل الحق.
- ۸۰- علیاویه یا علیانیه از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا اسدی که علی بن ایطال را خدا می دانستند و حضرت محمد را رسول او

-
- ۱- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۸ ؛ تبصرة الموام ص ۴۱۹ ؛ خاندان نوبختی ص ۲۳۵.
- ۲- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.
- ۳- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۴۴).
- ۴- ام الكتاب ، طبع ایوانف ص ۱۱-۳.
- ۵- مفاتیح العلوم ص ۲۲ ؛ رجال کشی چاپ بمبئی ص ۲۰۸.
- ۶- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۳.
- ۷- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰.
- ۸- خاندان نوبختی ص ۲۵۹.

می‌شمردند که از جانب او به رسالت آمده و باغلاة دیگر مانند محمدیه و مخمسه و یشاریه درپاره‌ای از عقاید اشتراك داشتند (ذکر ایشان در پیش گذشت) ۱.

۸۱- عمرویه از پیروان عمرو بنطی بودند و مانند مفضلیه از غلاة بشمار می‌رفتند. ذکر عمرو بنطی در پیش گذشت ۲.

۸۲- عمریه یاران عمر بن الفرات‌اند، و او شیخ اهل تناسخ بود ۳.

۸۳- عملیه از فرق مشبهه شیعه ۴.

۸۴- عمیریه از غلاة و از فروع خطایه پیروان عمیر بن بیان عجلی که از حیث عقیده شیعه به یزیدیه بودند، و امام جعفر صادق را خدا می‌دانستند. این فرقه را عجلیه نیز گویند. آنان خرگاہی در محله کناسه کوفه برپا کرده و برای پرستش حضرت صادق در آنجا گرد می‌آمدند. یزید بن عمر بن هییره والی عراق عمیر را بگرفت و در کناسه کوفه بردار کرده.

۸۵- عینیه از فرق غلاة که علی بن ابیطالب را در الوهیت بر محمد مقدم می‌داشتند (رجوع به میمیه شود).

۸۶- عوجائیه پیروان عبدالکریم بن ابی العوجاء دایی معن بن زیاد بود که از زناده و اهل تناسخ و مشبهه بشمار می‌رفت، وحدیثهایی از خود می‌ساخت و برای آنها سنلهایی می‌تراشید. اعتباری برای دیدن هلال در گشودن روزه قائل نبود، و حسابی در آن باره از خود ساخت و آنرا به امام جعفر صادق نسبت داد. محمد بن سلیمان عامل کوفه فرمان به کشتن او داد. در هنگام مرگ گفت مرا نخواهید کشت زیرا چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که با آنها حلالها را حرام و حرامها را حلال کردم. وی در ۱۶۰ هـ در زمان مهدی خلیفه کشته شد ۵.

۸۷- غالیه این نام بر عموم فرقی که درباره پیغمبر یا ائمه غلو کرده‌اند

۱- ایضاً ص ۲۵۹؛ کتاب المقالات و الفرق ص ۵۶-۶۳.

۲- اختیار معرفة الرجال کتبی ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۲.

۴- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۶؛ ابن خزم ج ۴ ص ۱۴۲؛ الخطط ج

۴ ص ۱۷۴.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۵، ۴۱۲؛ تبصیر اسفراینی ص ۸۱.

و آنان را به مقام خدایی رسانیده اند اطلاق می شود^۱.

۸۸- غرایبه از غلاة از فروع خطایه بودند که می گفتند چون حضرت علی به رسول خدا از غرای به غرای یعنی از کلاغی به کلاغی شبیه تر بود ، به همین جهت جبرائیل به اشتباه پیش محمد رفت و فرمان رسالت را به او رسانید^۲.
۸۹- غمامیه از غلاتند ، اینان را ربیعیه نیز گویند و اعتقاد دارند که پروردگار عالم در موسم بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می فرماید و در دنیا طواف می کند و باز به آسمان صعود می نماید و اثر بهار از شکوفه و گل و ریحان و غله و سبزه از آن است. شاید ایشان همان سبائی باشند که رعد را صوت علی و برق را شلاق او می دانستند^۳.

۹۰- غیریه گویند که حضرت محمد(ص) حکیم بود نه رسول^۴.

۹۱- فارسیه گویند که بین خدا و امام واسطه ای وجود دارد و بر امام واجب است که از آن واسطه اطاعت کند و بر مردم واجب است که از امام اطاعت نمایند^۵.

۹۲- فواتیه یاران فوات بن الاحنف اند ، و گویند خداوند کار خود را به خلق واگذار کرد و مرگ و زندگی و روزی را به علی و امامانی که از فرزندان او هستند تفویض نمود^۶.

۹۳- قتیبه گویند حضرت امام محمد باقر زنده است و نمرده و هرگاه که بخواهد ظهور خواهد کرد^۷.

۹۴- قزلباشیه یا صاحبان عمامه سرخ که در آغاز شمار شاه اسماعیل صفوی و لشکریان او بود، و رمزی از تاج سرخ سلطان حیدر است که دوازده ترک بنام دوازده امام داشت . ایشان اکنون در آناتولی پراکنده اند و مذهبشان نزدیک به مذهب نصیریّه است ، و مخلوطی از کرد و ترک می باشند . سر خود را نمی تراشند و ربیضهای خود را رها می کنند و نماز پنجگانه را نمی گذارند و ماه رمضان را روزه نمی گیرند و تنها دوازده روز از آغاز محرم را روزه می گیرند و

۱ و ۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.

۳- ایضاً ص ۲۶۰، تحفه اثنی عشریه ص ۱۲.

۴- رساله معرفه المذاهب ص ۱۳.

۵ و ۶ و ۷- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمومنین ص ۲۱۲.

برشهادت حسن و حسین می‌گیرند. ایشان معتقدند که خداوند در علی تجسم یافت چنانکه پیش از وی در بدن مردمی دیگر مانند عیسی و موسی و داود حلول کرده بود.^۱

۹۵- قمیه پیروان اسماعیل قمی که می‌گفت خدا به صورت هر کسی خواهد ظاهر می‌شود، و علی و امامان يك نور بودند.^۲

۹۶- قوایه یا ذقوله از القاب غلاة شیعه در آذربایجان.^۳

۹۷- کاکائیه فرقه‌ای از غلاة که در میان دوشهر کرکوک و اربیل پراکنده‌اند، و عقاید ایشان شبیه به اعتقادات شبک است. نام ایشان ماخوذ از کلمه کردی کاکا است که به معنی برادر می‌باشد. بنابراین کاکائیه به معنی برادری یا برادران است. آنان معتقد به تناسخ و عقاید حلولی هستند.^۴

۹۸- کاملیه اصحاب ابوکامل که مردم را در ترك اقتدا به حضرت علی، و آن حضرت را در ترك طلب کافر می‌دانستند و منکر خروج برائمه بودند. بشار بن برد شاعر ایرانی از این فرقه بود.^۵

۹۹- کسفیه همان منصوریه پیروان ابومنصور عجلی بودند که از غلاة بود و خود را جانشین امام محمد باقر می‌دانست. ایشان آیه: «وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً یقولوا صاحب مرگوم»^۶، یعنی «و اگر ببینند پاره‌ای از آسمان فرود آید گویند آن ابرهای برهم توده شده است»، را تاویل کرده گویند مراد از کسف ابومنصور عجلی است و به همین جهت این فرقه را کسفیه می‌خوانند.^۷

۱۰۰- کنائیه یاران عامر بن وائل بن کنانی هستند و گویند محمد حنفیه

۱- الشبک ص ۲۴۲-۲۴۵.

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۲.

۳- تبصرة العوام ص ۴۲۳، خاندان نوبختی ص ۲۶۱.

۴- عباس المزادی، الککائیه فی التاریخ طبع بغداد ۱۹۴۹.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۲۰، المقالات و الفرق ص ۱۵۴، خاندان

نوبختی ص ۲۶۱.

۶- قرآن کریم سوره ۵۲ (الطور) آیه ۴۴.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۶۱.

در کوه رضوی جای دارد و با گروهی از فرشتگان خروج کند و جهان را پرازدل و داد نماید.^۱

۱۰۱- کودیه از نامه‌های غلاة که در اصفهان به این فرقه داده‌اند.^۲

۱۰۲- کتایبه از غلاة شیعه پیروان احمد بن کتال که مدعی ریاست و قائمیت بود، و کتابی به فارسی و عربی دربارهٔ مذهب خود نوشته بود.^۳

۱۰۳- لاعنیه از غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه را لعن می‌کردند.^۴

۱۰۴- مازیاریه پیروان مازیار نامی هستند که دین محمره را به‌گراگان آشکار کرد.^۵

۱۰۵- متربصه نام گروهی از غلاة شیعه که منتظر خروج مهدی بودند، و در این انتظار در هر عصری یکی را به ولایت امر برمی‌گزیدند و او را مهدی می‌پنداشتند و همینکه وی می‌مرد دیگری را به این سمت برمی‌داشتند.^۶

۱۰۶- محمدیه گروهی از غلاة شیعه که حضرت محمدا خدای دانستند. البهنکی و فیاض بن علی از این طایفه بودند، فیاض کتابی در این باب بنام القسطاس داشت، و او را قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب در زمان معتضد بالله عباسی در کوفه بکشت.^۷

۱۰۷- محمدیه از غلاة منتظر رجعت محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن بودند. این فرقه می‌گفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومنصور

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- ملل و نحل شهرستانی، چاپ اروپا ص ۱۳۲، خاندان نویختی ص ۲۶۲.

۳- ملل و نحل شهرستانی، چاپ اروپا ص ۱۳۸-۱۴۲، اعتقادات فخر رازی ص ۶۱.

۴- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷، تلخیص ابلیس ص ۳۲.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۲، تبصیر اسفراینی ص ۸۰.

۶- الخطط ج ۴ ص ۱۷۸، تلخیص ابلیس ص ۲۲، هفتاد و سه ملت ص ۶۷.

۷- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲.

وا گذاشت و این مقام بعد از ابومنصور به آل علی برمی گردد، و از فروع مغیره بشمار می رفتند^۱.

۱۰۸- محمره ایشان را از جهت آنکه در روزگار بابک جامه ای سرخ می پوشیدند محمره خوانند (رجوع شود به بابکیه)^۲.

۱۰۹- مخطئه از غلاة شیعه که می گفتند جبرائیل در هنگام رسانیدن وحی به علی خطا کرد و آنرا به محمد سپرد^۳.

۱۱۰- مخمسه از غلاة شیعه که می گفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر غفاری و عمرو بن امیه ضمری از طرف خدا مامور اداره مصالح عالمند، و به سلمان مقام رسالت می دادند^۴.

۱۱۱- مرتکیه یا مزدکیه از القابی که مخالفان به بعضی از غلاة ری می دادند^۵.

۱۱۲- مستغنیه از فرقه مشبهه شیعه^۶.

۱۱۳- مشبهه عموم فرقی که در توحید قائل به تشبیه بودند، و از تشبه بودند، و از تشبه نیز جماعتی را به این عقیده منسوب داشته اند^۷.

۱۱۴- مشعشیه از فرق غلاة پیروان سید محمد مشعش که دعوی مهدویت کرده و علی را خدا می خواند و در نجف بارگاه امیر المومنین علی را ویران کرد و چوب ضریح آن حضرت را پیروان او چون هیزم زیر اجاق سوزانیدند. سید محمد در خوزستان خروج کرد و در روزگار شاهرخ تیموری میزیست و در سال ۸۶۶ هـ درگذشت^۸.

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۳.

۲- تلخیص ابلیس ص ۱۰۴.

۳- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۸.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۳.

۵- ملل و نحل شهرستانی، چاپ اروپا ص ۱۳۲، المقالات و الفرق

ص ۶۴.

۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰.

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۲.

۸- احمد کسروی، مشعشیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، آبان ۱۳۲۴.

- ۱۱۵- معمریه از غلاة شیعه پیروان معمر بن خثیم که خود را جانشین ابوالخطاب می‌دانست و مدعی مقام نبوت بود^۱.
- ۱۱۶- مغیره از غلاة پیروان مغیره بن سعید عجلی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می‌پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را به عنوان مهدی داشتند. مغیره سرانجام به دست خالد بن عبدالله القسری کشته شد^۲.
- ۱۱۷- مفضلیه از غلاة شیعه پیروان مفضا صیرفی که قائل به الوهیت امام جعفر صادق بودند^۳.
- ۱۱۸- مفوضه یا مفوضیه از غلاة شیعه که امور عالم را به حضرت رسول و یا به علی و یا به یکی از ائمه مفوض می‌داشتند^۴.
- ۱۱۹- مقاتلیه از مشبهه شیعه، پیروان مقاتل بن سلیمان^۵.
- ۱۲۰- مقنعه رجوع به میضه شود.
- ۱۲۱- منصوریه رجوع به کسفه شود.
- ۱۲۲- منهالیه از مشبهه شیعه پیروان منهال بن میمون بودند^۶.
- ۱۲۳- میمیه از غلاة شیعه که علی بن ابیطالب و حضرت محمد هر دو را نبی می‌دانستند، ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم می‌شمردند. در مقابل عینیه که این حق تقدم را به علی نسبت می‌دادند^۷.
- ۱۲۴- نجاریه از غلاة شیعه قائل به الوهیت ابوالقاسم نجار که در بلاد

-
- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۴.
- ۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۸؛ خاندان نوبختی ص ۲۶۴؛ المقالات والفرق ص ۱۸۴.
- ۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۴؛ ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا ص ۱۳۷؛ الخطط ج ۴ ص ۱۷۴؛ الحورالمین ص ۱۶۸.
- ۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۴-۲۶۵؛ تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷.
- ۵- مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۰.
- ۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۶۹.
- ۷- ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا، ص ۱۳۴؛ الخطط مقریزی ص ۱۷۷.

حمدان قیام کرد و معروف به منصور شد، می‌باشند^۱.

۱۲۵- فجاریه یاران حسن نجار هستند و او در سال ۲۹۲ در یمن ظهور کرد، و دعوی باییت نمود، چون مردم دعوی او را پذیرفتند ادعای ربوبیت و خدایی کرد. مردی به نام حسن بن فضل خیاط به وی پیوست و مردم را به نجار دعوت می‌کرد و می‌گفت که خود باب او است و به مردم دستور می‌داد که به خانه نجار رفته و حج کنند و مدت یک هفته آن خانه را طواف نمایند، و سرهای خود را همچون حاجیان بتراشند. نجار و خیاط زنان و مردان را به هم می‌رسانیدند و ازدواج با محارم را جایز می‌دانستند و اگر زنی از پدر و برادرش آبتن می‌شد آن نوزاد را «صفوة» می‌خواندند^۲.

۱۲۶- نصیری به از فروغ فرقه سبائیه و اسحاقیه و نمیری به پیروان شخصی بنام نصیر بودند، و می‌گفتند که علی جاودان و خالد در طبیعت الهی است، و با اینکه او در ظاهر امام ما می‌باشد ولی در حقیقت خدای ما است، و دیگر شیعیان را که قائل به الوهیت علی نبودند «مقصره» می‌خواندند^۳.

۱۲۷- نصیری به که آنان را انصاریه و علویه نیز گویند منسوب به ابن نصیر نامی هستند و در قرن پنجم هجری از شیعه امامیه منشعب شدند و بعدها در شمال غربی سوریه جای گرفتند. تعالیم نصیری به عبارتست از التقات عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات مردم پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا ذات یگانه‌ای است مرکب از سه اصل لایتنجری به نامهای «معنی»، و «اسم»، و «باب». این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته، آخرین تجسم با ظهور اسلام مصادف شد، و آن ذات یگانه در تثلیث لایتنجری در وجود علی و محمد و سلمان فارسی تجسم یافت بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف «عمس» معرفی می‌نمودند که اشاره به حرف اول سه اسم علی و محمد و سلمان است. نصیری به معتقد به تناسخند و مانند دروز که به دو دسته روحانی تقسیم می‌شوند به دو طبقه یکی عامه، و دیگری خاصه منقسم می‌گردند. خاصه از خود کتب مقدسی دارند

۱- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ۲۱۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶، گلدزیهر، العقیده والشریعه ص ۲۲۱.

و مضمون آنها را تاویل می کنند ولی برای عامه مکشوف نمی سازند . مراسم مذهبی را روحانیان ایشان بر بلندیاها در بقاعی که قبه نامیده می شود برگزار می کنند. قبه ها معمولاً بر مقابر اولیا قرار دارند نصیریه در بزرگداشت عیسی افراط می کنند و حواریون وعده ای از شهدای مسیحیت را احترام می گذارند ، و به تمجید و اعیاد مسیح نیز توجه دارند. بعضی از دانشمندان فرق علی الهی و نصیریه را یکی دانسته اند ، و این نظر صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق و نصیریه را متحد می سازد همان الوهیت علی است که اختصاص به همه فرق غلاة شیعه دارد، ولی در دیگر عقاید و تشریفات مذهبی به هیچوجه با یکدیگر یکسان نیستند^۱.

۱۲۸- نصیریه از غلاة پیروان محمد بن نصیر نمیری.

۱۲۹- هلالیه پیروان احمد بن هلال عبرتائی که از غلاة و مدعیان نیابت امام بود بشمار می رفتند^۲.

۱۳۰- یعقوبیه از غلاة شیعه پیروان محمد بن یعقوب که می گفتند علی (ع) در میان ابرها به دنیا می آید. ایشان گویا همان غمامیه باشند^۳.

۱۳۱- بقلیه پیروان مردی به نام بقلی که ندیم عبدالله بن معاویه بود و می گفت آدمی مانند بقل و سبزی است که هرگاه بمیرد دیگر بازنگردد ، منصور خلیفه عباسی او را بکشت^۴.

۱- پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۶، سوسنة سلیمان ص ۲۳۹، ۲۴۶.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۴۱).

۳- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۴- مقالات الطالبین، طبع تهران ص ۶۵.

اسماعیلیه

منابع اسماعیله :

از میان خاورشناسان نخستین دانشمندی که در باره اسماعیلیه بحث کرده و تحقیقاتی عمیق و سودمند نموده است سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی (۱۷۵۸-۱۸۳۸) است. وی در کتابی که در دو جلد در پیرامون دروز که فرقه‌ای از اسماعیلیه هستند نوشته ، از مذهب اسماعیلیه و اصل و منشأ آن عقیده گفتگو کرده است.^۱

اساس تحقیقات دوساسی مبتنی بر معلوماتی است که در کتاب نه‌ایه‌الارب فی فنون الادب تألیف شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب نویری در گذشته در ۷۳۳ به روایت از ابن رزام نامی در گذشته در ۳۶۵ هـ که صاحب دیوان مظالم در بغداد بوده، و نیز به روایت اخو محسن بن عابد علوی دمشقی در گذشته در ۳۷۵ هـ آمده است. دوساسی اطلاعات خود را درباره اسماعیلیه با افزودن مطالبی که در کتاب مقریزی ، والفهرست ابن ندیم و ابن اثیر آمده تکمیل نموده است . دوساسی در این کتاب مذهب اسماعیلی را از پدیده‌های فکری عبدالله بن میمون قذاح می‌داند و می‌گوید این مذهب نهضتی ایرانی بر ضد تسلط عرب و اسلام بوده است.

پس از وی خاورشناس هلندی رابنهارت دوزی (۱۸۲۰-۱۸۸۲) در کتابی که درباره تاریخ مسلمانان اسپانیا نوشته به مناسبتی در باره عبدالله بن میمون قذاح به گفتگو پرداخته، و مانند دوساسی عقیده اسماعیلیان را فکری ایرانی پنداشته که از افکار مانوی و صابئین حران و فلسفه یونان متأثر گردیده است.^۲

1- Silvestre de Sacy : Exposé de La Religion des Druzes, 2 tomes Paris 1838.

2- Reinhardt-Dozy: Histoire des Musulmans de L'Espagne, Paris 1932.

پس از ازمیخائیل یان دوخویه (۱۸۳۶-۱۹۰۹) خاورشناس دیگر هلندی در کتاب معروف خود «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» اعتماد بسیاری بر کتابهای اهل تسنن کرده و معتقد است که عبدالله بن میمون قداح اصلاً ایرانی است و برای دشمنی با عرب به تشکیل چنین فرقه‌ای پرداخته است.^۱

پس از وی کازانووا مستشرق فرانسوی (درگذشته در ۱۹۲۶) است که در مقاله‌ای که در مجله تحقیقات فرانسوی در ۱۹۲۰ در باره عقاید اسرارآمیز فاطمیان مصر نوشته مطالعاتی بر اساس کتاب مقریزی در پیرامون اسماعیلیه کرده، و آن مطالب را با آنچه که نویری نوشته مقایسه نموده است. وی معتقد است که اصل مذهب قرامطه منشعب از فرقه حنفیه یا کیسانیه می‌باشد.^۲

پس از او لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) خاورشناس فرانسوی در مقاله‌ای که در دائرة المعارف اسلام درباره قرامطه نوشته گفته است که دعوت اسماعیلیها توسط ایشان در بین کشاورزان و پیشه‌وران رواج یافت، و مقصد قرامطه تأمین عدالت اجتماعی بر اساس مساوات و برابری بوده است. ماسینیون در تحقیقات خود درباره اسماعیلیه به منابع و اخبار شیعه امامیه توجه خاصی داشته، و نخستین کسی است که خاورشناسان را از اهمیت این منبع پرمایه آگاه کرده است.

از دانشمندان پرکار که در عین حال متخصص در مذهب اسماعیلی است، خاورشناس روسی ولادیمیر ایوانف می‌باشد که در سه سال پیش در تهران درگذشت. وی بیش از یکصد کتاب و مقاله درباره مذهب اسماعیلیان و منشأ و تعلیمات آن نوشته. چون کتابهای او به هزینه فرقه اسماعیلیه آغاخانیه منتشر می‌شد بعضی از دانشمندان او را در تحقیقات خود بیطرف ندانسته، بلکه هواخواه و طرفدار آن فرقه شناخته‌اند، حال آنکه چنین نیست. نگارنده در طول بیست سال معاشرت با آن مرحوم وی را مردی درستکار و بیطرف و حقیقت‌جو و طالب

1— De Goje, M. J. Mémoire Sur Les Carmathes Leyden, 1886.

2— Casonova, P. La Doctrine Secrète des Fatimides d'Egypte.

معرفت یافتیم. اودرعین فقر و تنگدستی بدون آنکه چشم داشت کمکی از سران توانگر آغاخانیه داشته باشد به تحقیقات خود ادامه می داد. تنها دلخوشیش آن بود که کتابهایش به خرج آنان به چاپ می رسد بدون اینکه وی از منافع فروش آنها برخوردار شود. در ضمن تحقیقات خود کتابنامه ممتعی درباره آثار و منابع تحقیق مذهب اسماعیلیه نوشته است^۱. ایوانف در تحقیقات خویش به متون اسماعیلیه دست یافت و غالب نسخ آنها را که در آسیای میانه و بدخشان و هند و پاکستان پیدا کرده به چاپ رسانید.

آخرین خاورشناس معروفی که درباره اسماعیلیه تحقیقات مفیدی دارد برنارد لویس دانشمند معاصر انگلیسی می باشد که تاکنون چند کتاب در پیرامون این مذهب و فرق آن منتشر ساخته است. اولین کتاب اودرباره اسماعیلیه، رساله دکترای او در دانشگاه لندن است که درباره اصول آن مذهب به رشته تحریر درآورده است^۲. لویس برخلاف دوساسی و دوزی که اصل اسماعیلیه را ایرانی می دانند، وی ایشان را حزب و فرقه ای عربی می شمارد که موالی اعم از ایرانیان و آرامیان نیز بدان مذهب درآمدند و عقاید مسیحی و ایرانی و بابلی قدیم را در آن داخل کردند. او امامان اسماعیلیه را به دو دسته مستقر و مستودع تقسیم می نماید که ایوانف نظروی را در این مسئله درست نمی داند، و ما در صفحات بعد در آن مورد گفتگو خواهیم کرد^۳.

اسماعیل بن جعفر:

چنانکه در پیش گفتیم حضرت امام جعفر صادق نخست پسر مهتر خود

1- A Guide to Ismaili Literature. London 1933.

2- Lewis B. The Origins of Ismailism Cambridge 1940 .

۳- درباره اسماعیلیه به دو کتاب ذیل نیز مراجعه شود:

Ivanow. w: Brief Survey of the Evolution of Ismailism Brill 1952; Henry Corbin: Epiphanie Divine et Naissance Spirituelle dans La Gnose Ismaélienne, Zurich 1955.

اسماعیل را به جانشینی خویش برگزید، ولی چون اطلاع یافت که اسماعیل مردی فاسق و شرابخوار و زن باره است او را از این مقام خلع کرد و مقارن همین زمان اسماعیل زندگی را بدرود گفت. حضرت صادق سپس پسر چهارمش موسی کاظم را جانشین خود ساخت. وفات اسماعیل در سال ۱۴۳ هـ یعنی پنج سال پیش از درگذشت پدرش امام جعفر صادق بود. وی را در گورستان بقیع - الفرقه به خاک سپردند. سال درگذشت اسماعیل در منابع اسلامی به اختلاف ذکر شده است. بعضی آنرا در ۱۴۳، و برخی ۱۴۵، و گروهی در ۱۳۸ هـ نوشته اند.

در منابع اهل تسنن و امامیه اثنی عشریه اسماعیل شخصی بدکار و شرابخوار معرفی شده است، و از اینجهت وی را شایسته امامت و جانشینی پدرش ندانستند. کشی در رجال خود در باره سوء اخلاق اسماعیل از قول عنبسه روایت کرده که گفت من با جعفر بن محمد برادر سرای ابو جعفر منصور در حیره بودیم. در این هنگام بسام صراف کوفی را به درگاه خلیفه آوردند. چیزی نگذشت که بسام را کشتند. در آنگاه اسماعیل بن جعفر از سرای خلیفه بیرون آمد. جعفر صادق (ع) روی به پسرش اسماعیل کرده او را گفت ای فاسق آیا تو این کار را کردی؟ [یعنی تو او را به کشتن دادی؟] ترا به دوزخ مژده می‌دهم^۱.

عطا ملک جوینی می‌نویسد «شیعه گفتند امام معصوم جعفر است، و او نص بر پسر خود اسماعیل کرد، و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می‌خورد. جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که فرمود: «بدالله فی امر اسماعیل»، بر پسر دیگر، موسی نص کرد. قوم مذکور که از کیسانیان بهروافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند اصل نص اول است، و بدا برخدا روانیست و هر که باطن شریعت بدانت اگر به ظاهر تغافل کند معاقب نباشد، و امام خود آنچه فرماید و کند حق باشد. اسماعیل را از آن شراب خوردن خللی و نقصانی نیست، ایشان را اسماعیلی نام نهادند... اسماعیل پیش از جعفر صادق در سنه ۱۴۵

وفات کرد. جعفر صادق رضی الله عنه والی مدینه را که از قبل خلفای عباسی حاکم آنجا بود با جمعی انبوه از معارف و مشایخ مدینه حاضر کرد و اسماعیل را بعد از آنکه از دیه عریض که بر چهار فرسنگی شهر است و آنجا وفات کرده بود بردوشهای مردمان به شهر آورده بودند با ایشان نمود و محضری بست بروفات او موشح به خطوط آن جماعت و او را به بقیع دفن کرد^۱.

مرحوم علامه قزوینی در حواشی تاریخ جهانگشای جوینی می نویسد: «این روایت مؤلف که وفات اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در سنه ۱۴۵ بوده مطابق است با روایت دستور المنجمین، ولی صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب وفات او را در سنه ۱۳۳ ضبط کرده، و مقریزی در تعاضد الحنفاء، و نیز جوینی از خود اسماعیلیان نقل کرده که ایشان گویند اسماعیل پنج سال دیگر بعد از پدر زنده بوده، این قول اخیر اضعف اقوال و بلکه افسانه به نظر می آید، زیرا اتفاق مورخین است که وفات اسماعیل در حیات پدرش امام جعفر صادق روی داده است»^۲.

مرحوم مجلسی می نویسد که گروهی گفتند که اسماعیل قائم منتظر است و مرگ او فریبی بیش نبود. گروه دیگر قائل به مرگ او در زندگی پدرش شدند و گفتند امرامات به پسرش محمد بن اسماعیل رسید، و آنان مبارکیه و قرامطه اند. گروه سوم گفتند که امام جعفر صادق پس از مرگ پسرش اسماعیل، محمد پسر او را جانشین خود ساخت^۳.

ابوالخطاب: در منابع اولیه اسماعیلیه غالباً از شخصی به نام ابوالخطاب محمد بن ابی ذینب یا مقلاص بن ابی الخطاب از موالی بنی اسد سخن به میان می آید که در کنار امامت اسماعیل بن جعفر دست داشته است. ابوالخطاب نخست از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بود و چنانکه در باب غلاة به تفصیل بیان کردیم به سبب سخنان غلو آمیزش امام جعفر صادق او را لعنت کرد و از وی یزاری جست.

۱- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲- ایضاً ج ۳ ص ۳۰۹.

۳- بحار الانوار مجلسی ج ۹ ص ۱۷۵.

نوبختی و ابی خلف اشعری و کشی نخستین کسانی هستند که در کتابهای خود درباره گرافه گویهای ابوالخطاب و یارانش سخن گفته‌اند^۱. حاصل اقوال ایشان این است که ابوالخطاب از دعاة امام محمد باقر و جعفر صادق بود و در باره آن دو سخت غلو می‌کرد و می‌پنداشت که جعفر صادق او را پس از خویش قیم و وصی خود قرار داده است. سپس از این مرحله گذشته دعوی نبوت و پیغمبری کرد، و محرمات را حلال دانست، و شهوات را مباح شمرد و قائل به تقیه بود، و شهادت دروغ را به باطل درباره مخالفان خویش اگرچه ازاها صلاح و دین هم باشند روا می‌دانست. وی می‌گفت که او و پیروانش همان بهشت و دوزخی که در قرآن ذکر شده می‌باشند و بهشت و دوزخ جز دوزمرد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند.

به قول شهرستانی ابوالخطاب امامان را نخست پیغمبر و سپس خدای می‌پنداشت و به الوهیت جعفر بن محمد و پدران او قائل بود و می‌گفت انسان پسران خدا و دوستان او هستند و الهیت نوری در نبوت و نبوت نوری در امامت است، و این جهان از این آثار و انوار خالی نیست. وی می‌گفت که حضرت امام جعفر صادق خدای روزگار خویش است، و او آن کسی نیست که او را حس می‌کنند و از وی روایت می‌نمایند. اما چون از عالم بالا به این جهان نزل کرد صورت آدمی پذیرفت و مردم او را بدان صورت دیدند^۲.

چنانکه در ترجمه فرق الشیعة نوبختی آمده گروهی از اهل کوفه بر ابوالخطاب گرد آمدند و به وی بگرویدند. چون خبر ابوالخطاب و یارانش به عیسی بن موسی والی شهر بر رسید با ایشان بجنگید و هفتاد تن از آنان را در مسجد کوفه بکشت و ابوالخطاب را گرفته به قتل رسانید و جسدش را بردار کرد (۸۱۳۸). چون ابوالخطاب در گذشت پیروانش به محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق گرویدند. نوبختی می‌نویسد: «اما اسماعیلیه که آنان را خطایه نیز

۱- ر. ک. ترجمه ص ۶۸-۶۹، ۱۰۲، ۱۰۵؛ کتاب المقالات والفرق ص ۵۰-۵۶، ۸۱-۸۵، ۱۸۸؛ اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۲۷۴-۲۷۶).

۲- شهرستانی، الملل والنحل طبع احمد فهمی ج ۱ ص ۳۰۰-۳۰۳.

گویند از پاران ابوالخطاب هستند که دسته‌ای به پیروان محمد بن اسماعیل پیوسته و به مرگ اسماعیل بن جعفر در روزگار پدرش گواهی دادند^۱. بعد از کشته شدن ابوالخطاب پیروان او به شرح زیر بر چهار دسته شدند: معمریه، بزغیه، عمیریه، و مفضلیه.

عبدالقاهر بغدادی و مقریزی عقیده به امام صامت (خاموش) و امام ناطق (گویا) را که از عقاید ویژه اسماعیلیه است به خطایه نسبت می‌دهند^۲، و نیز ابن حزم و شهرستانی و مقریزی شیوه تأویل اسماعیلیان را مأخوذ از خطایه می‌دانند.

چنانکه پیش از این در باب غلاة گفتیم حضرت امام جعفر صادق، ابوالخطاب و پیروان او را لعنت کرد. در کتب احادیث شیعه مطالب جالب توجهی درباره ابوالخطاب آمده است. کشی روایت کرده که امام جعفر صادق نامه‌ای به ابوالخطاب نوشت که: «شنیده‌ام تو پنداری که زنا مردی، و خمر مردی، و صلا مردی، و صیام مردی، و فواحش مردی است. چیزی را که می‌گویی درست نیست. من اصل حقم و فروع حق طاعت خداوند است و دشمن ما اصل شر است و فروع و شاخه‌های ایشان فواحشند، و چگونه اطاعت کنند کسی را که نشانند و چگونه می‌توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی‌کنند»^۳، و نیز از عنبه بن مصعب روایت کرده که امام جعفر صادق او را گفت: «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی، گفت از او شنیدم که می‌گفت تو دست را بر سینه او گذاری و وی را گفتی آگاه باش و فراموش مکن که من علم غیب می‌دانم، و تو صندوق علم ما و جایگاه راز ما هستی، و بر مرده و زنده ما امینی، [امام فرمود] بخدا سوگند چیزی از بدن من جز با دست او تماس پیدا نکرد. اما اینکه گویی که من بهوی گفته‌ام که علم غیب می‌دانم؟ به خدای سوگند که من غیب نمی‌دانم...»^۴.

۱- ر. ک. ترجمه ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- الفرق بین الفرق، طبع محمد زاهد الکوثری ص ۱۵۱، الخطط مقریزی ص ۳۵۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۱۹.

۴- ایضاً ص ۲۹۱-۲۹۲.

کشی برای محمد بن ابی زینب دو کتبه یکی ابوالخطاب و دیگری ابواسماعیل ذکر کرده است.^۱

لوئی ماسینیون می نویسد سبب اینکه او را ابواسماعیل خوانند برای آنست که ابوالخطاب مربی و پدر روحانی اسماعیل بن جعفر بود.^۲

کشی در کتاب خود دربارهٔ مفضل بن عمر الجعفی اخباری آورده است که دلالت بر رابطه بین او و اسماعیل و خطایه می کند، و حضرت امام جعفر صادق از ارتباط و آمیزش پسرش اسماعیل با این مردم غالی و بدنام ناراحت بوده و رنج می برده است. چنانکه از قول حماد بن عثمان روایت کرده که گفت از ابوعبدالله [جعفر بن محمد] شنیدم که به مفضل بن عمر جعفی می گفت ای کافر، ای مشرک با پسر من یعنی اسماعیل بن جعفر چه کار داری؟ و اسماعیل بن جعفر به وی گرایش داشت و با او در عقیده خطایه همداستان بسود و سپس از ایشان بازگشت.^۳

همچنین از قول اسماعیل بن جابر روایت کرده که ابوعبدالله جعفر بن محمد او را گفت مفضل را پیش من بیاور و به او بگوای کافر، ای مشرک چه می خواهی با پسر من بکنی، می خواهی که او را بکشی؟^۴

از این اخبار چنین می توان استنباط کرد که اسماعیل با مردی که می خواستند از وجود او استفاده کرده و فرقه تازه ای پدید آورند روابط نزدیکی داشته و به همین سبب و جهات دیگر بوده که حضرت امام جعفر صادق او را از جانشینی خود خلع کرده است.

محمد بن اسحاق التمیمی از قول ابن رزام آورده که میمونیه یا پیروان میمون قداح از شاگردان و پیروان ابوالخطاب بودند. این مسئله را ابن اثیر نیز تأیید کرده است.^۵

۱- ایضاً ص ۲۹۰.

۲- سلمان پاک ص ۱۹.

۳ و ۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۱-۳۲۳.

۵- کتاب الفهرست للندیم، طبع تهران، ص ۲۳۸، الکامل ابن اثیر

داعی فاطمی ابو حاتم رازی در کتاب الزیة که از تألیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزء موسسین اسماعیلیه آورده است. در آثار اسماعیلیه در دو کتاب به تفصیل از عقاید ابی الخطاب ذکر شده، نخست کتاب مشهور «ام الکتاب» است که از کتب سری و مقدس اسماعیلیان آسیای میانه می باشد. در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است، چنانکه می نویسد: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را بفدای فرزندان جعفر صادق اسماعیل کردند که در دور دوایر بماند»^۱.

دیگر نوشته های نصیری است که در آن فقراتی شیه به این مطلب به نظر می رسد و در آن نوشته ها ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه و میمون قذاح پیرو او دانسته شده است^۲.

محمد بن اسماعیل: از زندگانی محمد بن اسماعیل که پس از مرگ پدرش اسماعیلیه او را امام دانستند اطلاعات صحیحی در دست نداریم، و از این زمان دوره امامان مستور اسماعیلیه آغاز می شود. نوبختی می نویسد مبارکیه که پیروان مبارک غلام اسماعیل بن جعفر بودند پس از جعفر بن محمد، محمد بن اسماعیل را به امامت برداشتند و گفتند چون اسماعیل در روزگار پدرش امام بود و درگذشت پس از وی امامت به برادرش موسی کاظم نرسد، زیرا پس از حسن و حسین امامت از برادری به برادر دیگر نمی رسد و امامت حق محمد پسر اسماعیل است^۳.

مبارک چنانکه در پیش گفتیم از پیروان ابوالخطاب بود. بنابراین اسماعیلیان محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شیعه شناختند. چون دولت عباسی و شیعیان امامی در تعقیب او بودند به قول ادیس داعی که از

۱- ام الکتاب، طبع ایوانف ص ۱۱.

Pio Filipani-Ronconi: Ummu'l-Kitab, Napoli 1966.

۲- دائرة المعارف قدیم اسلام، ماده سلمان، و ماده نصیری، مقاله ماسینیون؛ برنارد لوئیس، اصول الاسماعیلیه، طبع مصر ص ۹۸-۱۱۰.

۳- ر. ک، ترجمه ص ۱۰۱-۱۰۲.

مورخان و دعاة اسماعیلیه است محمد بن اسماعیل با برادرش از مدینه به کوفه آمد و در آنجا مدتی پنهان می‌زیست و فرزندی به نام عبدالله پیدا کرد و از کوفه به ری رهسپار شد و در نزد یکی از دعاة سری خود موسوم به اسحاق بن عباس پنهان گشت، و چندی در دماوند بسر می‌برد، سپس از بیم تعقیب مأموران خفیه خلیفه به قلعه نهان رفت و در نزد منصور بن حوشب پنهان شد، و از آنجا به نیشابور رفت، و سپس به فرغانه آمد، و بعد از آن به عسکر مکرّم (در خوزستان) رفت و در آنجا در حضور داعیان خود نص بر امامت پسرش عبدالله کرد و او را احمد الوفی لقب داد. ولی چنانکه مورخان اسماعیلیه روایت کرده‌اند، خانواده محمد بن اسماعیل به بلاد شام رفته و در شهر سلمیه نزدیک حمص در سوریه ساکن شدند و از بیم تعقیب عمال حکومت عباسی در آنجا به صورت بازرگان می‌زیستند و دعاة و مبلغانی به اطراف بلاد اسلام می‌فرستادند و مردم را بشارت می‌دادند که ظهور مهدی آخر الزمان از نسل اسماعیل بن جعفر نزدیک است.^۱

محمد بن اسماعیل هفت سال از عموی خود امام موسی کاظم بزرگتر بوده، و ولادت او به تصریح دستور المنجمین در سال ۱۲۱ هـ یعنی هفت سال پیش از ولادت امام موسی کاظم بوده است و ظاهراً تا سنه ۱۷۹ یعنی چهار سال قبل از وفات موسی بن جعفر در حیات بوده، چه در این سال بود که هارون الرشید در سفر عمره خود به حج، امام موسی کاظم را با خود از مدینه به بغداد آورد و در آنجا محبوس کرد تا عاقبت در آن زندان وفات یافت و به تصریح روایت عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب توقیف و حبس امام موسی کاظم در نتیجه سعایت محمد بن اسماعیل از او در نزد هارون الرشید بوده است. پس معلوم می‌شود که محمد بن اسماعیل چهل و شش یا چهل و یک سال و به اقل تقدیرات سی و چهار سال دیگر بعد از وفات پدر خود اسماعیل زیسته است.^۲

میمون قداح و پسرش عبدالله: از شخصیت‌های بزرگ دعوت اسماعیلیه در این عصر میمون قداح و پسرش عبدالله بن میمون بودند. میمون قداح اصلاً از مردم

۱- دکتر محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه ص ۱۴-۱۷.

۲- حواشی مرحوم قزوینی بر جهان‌نگشای جوینی، ج ۳ ص ۳۱۱، ۳۳۴.

خوزستان بود و شغل کحالی و چشم پزشکی داشت و آب مروارید را عمل می کرد و بدان سبب به « القداح » ملقب گشت . ظاهراً وی ایرانی و محتملاً پدرانش زردشتی بودند . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب خود القهرست از قول ابوعبدالله بن رزام که کتابی در رد اسماعیلیه نوشته مطالب جالبی درباره اسماعیلیه آورده است ، ولی می گوید که من عهده دار صدق و کذب این گفته ها نیستم ، و می نویسد که « میمون قداح در آغاز از پیروان ابوالخطاب بشمار می رفت و دعوی بر الوهیت علی بن ایطالب می کرد و او و پسرش عبدالله دیصانی مذهب و از مردم قورح العباس ؟ در نزدیکی شهر اهواز بودند ،^۱ و پسرش عبدالله مدت درازی دعوی نبوت کرد و شعبده کار و نیرنگ باز بود و می گفت زمین زیر پایم درمی پیچد و بهر کجا که خواهم در کوتاه ترین زمان می روم و خبر از حوادث شهرهای دور می داد . وی جیره خوارانی داشت که به او یاری می کردند ، و کبوتران نامه بر پا خود داشتند که از جاهای مختلف به اقامتگاه او روان می نمودند ، و اخبار بلاد دور را به او می رسانیدند . پس از مدتی به عسکر مکرم نقل مکان کرد ، سپس از آنجا بگریخت و به بصره رفت و بر گروهی از فرزندان عقیل بن ایطالب فرود آمد و در آنجا به سختی افتاد و بعد از آن به سلمیه نزدیک حمص گریخت ، و کشتزارهایی در آنجا بخرید . در اینجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت (۲۶۰ هـ) . سپس عبدالله درگذشت و پسرش محمد جانشین او شد . پس از مرگ محمد میان دعاه اسماعیلی اختلاف افتاد ، برخی برادرش احمد بن عبدالله و بعضی پسرش احمد ملقب به ابوشلعلع را جانشین او دانستند . پس از آن سعید بن حسین بن عبدالله بن میمون به دعوت مردم برخاست . باید دانست که عبدالله (میمون) و پسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب به خاندان عقیل بن ابوطالب را داشتند . سپس سعید بن حسین به مصر رفت و ادعا کرد که از علویان و فاطمیان است و خود را عیدالله نامید . این خبر به معتمد رسید ، فرمان به دستگیری اوداد ، وی به مغرب گریخت و دوطایفه از بربریهارا

۱- در نسخه بدل قوزج آمده، ظاهراً هیچکدام صحیح نیست و شاید تصحیف

کودج معرب کودک یا کوره باشد که به معنی شهرستان و خارج شهر است.

به کیش خود درآورد، چون حس کرد دعوی انتسابش به عقل بن ابوطالب مورد قبول مردم نیست پس برچه کم سنی را نشان داده وانمود کرده که او از فرزندان محمد بن اسماعیل و نامش ابوالقاسم حسن است، و بعد از عیدالله اوقائم به امر می باشد^۱.

در باره تاریخ حیات عبدالله بن میمون اختلاف است. سیلوستر دوساسی و دوخویه او را از رجال قرن سوم، و کازانو و ماسینیون وی را از رجال قرن دوم هجری دانسته اند. نویری از قول امیر عبدالعزیز بن شداد حاکم افریقا در قرن هفتم هجری می نویسد که از یاران ابوالخطاب مردی به نام میمون بن دیهان بن سعید غضبان بود که کتابی به نام «المیزان فی نصرة الزندقه» داشت. مرد دیگری به نام ابوسعید از رام هرمز در خوزستان به ایشان پیوست و این سه تن با همفکری یکدیگر عقاید غلو آمیز خویش را منتشر ساختند. چون ابوالخطاب کشته شد هر يك از آندو به گوشه ای گریختند. میمون با یارانش به بیت المقدس رفت و به نیرنگ و کیمیا پرداخت و اظهار زهد و پارسایی کرد و پس از او پسرش عبدالله جای پدر را گرفت و تظاهر به تشیع می کرد. به روزگار مامون (۱۹۸-۲۱۸) عبدالله بن میمون شورشهای شیعی در کرج و اصفهان برپا کرد و از پیروان او مردی توانگر بنام محمد بن الحسین ملقب به دندان بود که وی را به مال و ثروت خویش یاری می کرد. چون دندان در گذشت میمون به بصره رفت و پس از وفاتش اعقاب او جانشین وی گشتند تا نوبت به فاطمیان مصر رسید^۲.

بغدادی می نویسد که میمون بن دیهان معروف به قداح غلام جعفر بن محمد صادق و از مردم اهواز بود و با محمد بن حسین ملقب به دندان در زندان والی عراق آشنا شده با یکدیگر همفکری کرده و کیش باطنیه را بنیاد نهادند^۳.

قاضی عبدالجبار گوید که مؤسس مذهب باطنیه عبدالله بن میمون بن دیهان بن سعید بن غضبان بود که با دندان نامی این مذهب را بنیاد نهادند^۴.

۱- الفهرست للندیم، طبع تهران ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲- اصول الاسماعیلیه ص ۱۳۳-۱۳۸.

۳- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹، تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۰۲.

۴- اصول الاسماعیلیه ص ۱۳۸-۱۳۹.

خواجه نظام الملك در سیاستنامه می نویسد که : «مردی را از شهر اهواز با مبارك (غلام اسماعیل بن جعفر) دوستی بود نام او عبدالله بن میمون قدام . روزی به خلوت نشسته بودند ، اورا گفت این محمد بن اسماعیل بامن دوست بود واسرار خویش بامن گفته است مبارك فریفته شد و حریص شد بدانستن آن ، پس عبدالله بن میمون را سوگند داد که آنچه من با تو بگویم تو باهیچکس نگوئی الا با کسی که اهل باشد . سخنان چند بر او عرض کرد . آنگاه از او مفارقت کرد مبارك سوی کوفه شد و عبدالله سوی کوهستان و عراق شد . در این حال اهل شیعه را طلب می کرد و موسی بن جعفر محبوبس بود و مبارك دعوت خویش پنهان میورزید تا در کوفه پراکنده شد . مردم بعضی از ایشان را مبارکیه خواندند و بعضی راقرمطی و عبدالله میمون در کوهستان عراق به همین مذهب مردمان را دعوت می کرد پس خلیفتی خویش به مردی داد نام او خلف . اورا گفت به جانب ری رو که آنجا در ری وآبه (آوه) و قم و کاشان و ولایت طبرستان و مازندران همه رافضی باشند و دعوی شیعت کنند ، دعوت ترا اجابت کنند . خود به جانب بصره رفت . پس خلف به ری آمد به ناحیت بشابویه (فشافویه) دردیهی که اورا کلین خوانند مقام کرد... سپس خلف از آنجا بگریخت به شهر ری رفت و در آنجا بمرد . پس روی احمد خلف بر جای پدر بنشست تا از کلین مردی به نام غیاث که آداب نیکودانست بیآمد اورا خلیفه خویش کرد . این غیاث اصول مذهب ایشان را با آیات قرآن و امثال عرب و ایات و حکایات بیآراست و کتابی ساخت که کتاب الیاب نام کرد . چون بدعت او آشکار شد این غیاث بگریخت و به خراسان رفت . چون سال ۲۸۰ هجری در آمد این مذهب آشکار گشت و هم در آن سال در شام مردی پدید آمد که او را صاحب الخال گفتندی بیشتر شام بگرفت این غیاث که از ری گریخته بود به مرو رود (مرو رود) شد ، و امیر حسین علی مرو روی را به کیش خود آورد . سپس ابو حاتم رازی پدید آمد . امیر ری احمد بن علی دعوت او قبول کرد و باطنی شد^۱ .

ذهبی می نویسد که عبدالله بن میمون قدام محدث بود و از موالی جعفر بن محمد و از ثقات او بشمار می رفت^۲ .

۱- سیاستنامه ، به تصحیح عباس اقبال ، ص ۲۶۰-۲۶۵ .

۲- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۸۱ .

خواجه رشیدالدین می نویسد که «طایفه کیسانیان خود را بر اسماعیل بستند و از فرقه شیعه جدا شدند و حجت آوردند که جعفر نص بر اسماعیل کرد.... چون اسماعیل وفات یافت پسرش محمد بن اسماعیل که به زمان جعفر بزرگ بود و از موسی (الکاظم) به سال مهتر بر صوب جبال برفت و بهری فرود آمد و از آنجا به دماوند شد و به دیه سلمبه (شلمبه در دماوند)، و محمد آباد در ری منسوب به اوست، و او را فرزندان بود متواری به خراسان و حدود قندهار از ناحیت سند و در سال ۲۹۵ عبدالله بن میمون قداح که به زی صوم و صلاة و طاعات متحلی بود به عسکر مکرّم مقام کرد به موضع ساباط امیرنوح، و اموال و اتباع او فراوان شد. اعداء قصد او کردند، از آنجا به بصره رفت و به محله بنی عقید فرود آمد و از آنجا به کوهستان عجم اهواز آمد و مردم را دعوت می کرد و خلفای خود را به جانب عراق چون ری و اصفهان و همدان و قم فرستاد.... عبدالله بن میمون را پدر نماند به نواحی شام رفت به دیه سلمبه بر چهار فرسنگی حمص نزول کرد و همانجا از دنیا برفت. پس از او پسرش احمد بن عبدالله قائم مقام پدر شد و ابوالقاسم بن حوشب بن زاذان التجار از کوفه و محمد بن فضل الیمنی بامال و عشایر بسیار به قصد زیارت مشهد حسین بن علی مصاحب او می رفتند، چون او بسیار می گریست دعوت او را قبول کردند، او را به نیابت خود به یمین فرستاد تا خلق را دعوت کند و او را فرمود تا داعیان به اطراف فرستند»^۱.

این حوشب و ابن الفضل هر دو از شیعیان امامی اثنی عشری بودند که مانند عده ای دیگر بعد از غیبت کبری از آن مذهب روی گردانیده قبول دعوت اسماعیلیه را کردند.^۲

منابع شیعه درباره عبدالله بن میمون قداح اطلاعات دقیق تری می دهند. کشی می نویسد که عبدالله بن میمون القداح المکی از اصحاب امام محمد باقر بود. امام از او پرسید ای پسر میمون شما در مکه چند تن هستید گفت ما چهار تیم، امام فرمود که شما نوری در ظلمات زمینید^۳.

۱- جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان ص ۹-۱۳.

۲- عبدالله المهدی، ص ۷۱.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی، ص ۲۴۵-۲۴۶.

نجاشی در رجال خود می‌نویسد که عبدالله بن میمون الاسود القداح برده آزاد کرده بنی مخزوم بود و آب مروارید را درمان می‌کرد، پدرش از ابی جعفر و از ابی عبدالله (امام محمد باقر و امام جعفر صادق) روایت کرده و او از ابو عبدالله روایت می‌کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «مبعث النبی»، و «صفة الجنة والنار» از اوست^۱.

شیخ طوسی در رجال خود میمون قداح را گاهی از اصحاب حضرت سجاد (علی بن حسین) و گاهی از اصحاب امام محمد باقر می‌شمارد و گوید که او مکی و ازبندگان آزاد کرده بنی مخزوم بود و از اصحاب امام جعفر صادق و امامی مذهب شمرده است. پدرش عبدالله را نیز علمای رجال شیعه امامی و ثقه دانسته‌اند^۲.

دیگر رجال شیعه مانند علاء حلی و ابن شهر آشوب در رجال خود از او یاد کرده و وی را از اصحاب این دو امام شمرده‌اند، با ثقه دانستن آندو روایاتی که از مصادر سنی نقل شده مغرضانه تلقی می‌شود.

هیچیک از علمای شیعه عبدالله بن میمون و پدر او را از فرقه اسماعیلیه و ده‌ا‌ه آن قوم نشمرده است، و در همه رجال مانند رجال کشی و فهرست نجاشی و خلاصة علامه حلی و مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری و نقد الرجال میرمصطفی تفرشی و غیره عبدالله بن میمون را از جمله اصحاب امام جعفر صادق و از زمره روایت حدیث از آن حضرت شمرده‌اند.

رجال شیعه گفته‌اند که قداح به معنی تیرگر و تیر تراش است و به این مناسبت میمون به قداح معروف شده است، و نسب او را عبدالله بن میمون بن الاسود قداح المکی از اهل مکه و از موالی بنی مخزوم ضبط کرده‌اند، حال آنکه اهل سنت و جماعت قداح را به معنی کحال یعنی طیب امراض چشم تفسیر کرده و نسب او را عبدالله بن میمون دیصان و اصل او را ایرانی از اهل اهواز نگاشته‌اند. اگر چنانچه وی از فرقه اسماعیلیه می‌بود با تئید شدید علمای رجال شیعه به ذکر مذهب رواه که در نزد ایشان عادت بر این جاری است که تصریح به مذهب راوی نمایند

۱- رجال نجاشی ص ۱۴۸.

۲- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۱۹-۲۲۰، ج ۳ ص ۲۶۵.

و مثلاً گویند فلان فطحی یا زیدی یا بتری یا من الواقفه یا غالی می باشد، پس خود سکوت ایشان از ذکر عبدالله بن میمون قداح و عدم اشاره به اینکه وی از غیر شیعه بوده به نحو قطع و یقین کاشف است از اینکه او به طایفه اسماعیلیه بستگی نداشته است.

دلیل دیگر بر اینکه عبدالله و پدرش از آن طایفه به شمار نمی رفته اند سکوت علمای ملل و نحل چون حسن بن موسی نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه و ابوالحسن اشعری صاحب کتاب مقالات الاسلامیین و مسعودی صاحب مروج الذهب والتنبیه والاشراف است.^۱

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که میمون و پدرش عبدالله معاصر امام جعفر صادق بودند و در قرن دوم می زیستند و نه سوم. دیگر اینکه از محدثان موثق شیعه بشمار می رفتند و دیصانی و بت پرست نبودند و نسبت شعبده کاری و نیرنگ بازی به آنان درست نیست. در روایات شیعه میمون و پدرش از مردم مکه اند و این معارض با جمیع منابع سنی است که او را اصلاً اهوازی دانسته اند. ابوالعلاء معری نیز می گوید که عبدالله بن میمون پیش از آنکه مرتد شود شیعه از وی روایت می کردند و به وی وثوق داشتند.^۲ سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی در تبصرقه العوام می نویسد: «بدان که عبدالله بن میمون قداح اهوازی که واضع کفرایشان (باطنیه) بود ملازم صادق علیه السلام بودی و خلعت اسماعیل بن صادق کردی و چون اسماعیل بمرد اورا پسری بود نامش محمد خلعت وی می کرد و چون ابوالد و انیق (منصور خلیفه) صادق را زهر داد این میمون قداح محمد بن اسماعیل را برگرفت و به مصر شد، و چون محمد اسماعیل وفات یافت اورا کنیز کی بود حامله. گویند قداح آن کنیز را بکشت و کنیزك خود را به جای او به جای بنشاند، چون کنیز کش بزائید گفت این پسر محمد بن اسماعیل است»^۳.

در کتب دروز آمده است که محمد بن اسماعیل امام ناطق و هفتم و میمون قداح اساس او بود.

۱- حواشی مرحوم قزوینی بر جهانکشی ج ۳ ص ۳۱۳ به بعد.

۲- رسالة النفران ص ۱۵۶.

۳- تبصرة العوام، تصحیح مرحوم عباس اقبال ص ۱۸۳.

در کلام پیر وهف باب ابواسحاق از کتب اسماعیلیه آمده است که عبدالله ابن میمون حجت زمان ستر یعنی روزگار امامان مستور و پنهان بوده است. از مجموع این گفتارهای متناقض چنین می‌توانیم نتیجه بگیریم که میمون و پسرش عبدالله شیعه امامی و از اصحاب امام جعفر صادق، ایرانی و خوزستانی الاحل بوده و به سبب مدتی اقامت در مکه معروف به مکی شدند. سپس میمون بر اثر معاشرت و آمیزش با ابوالخطاب به مذهب غلو گرائیده و طرفدار اسماعیل بن جعفر و امامت پسرش محمد بن اسماعیل گردید، و چون ابوالخطاب درگذشت قیم محمد بن اسماعیل و مربی او شد و مذهب باطنی را به وی تلقین کرد. پس از او پسرش عبدالله جانشین وی شد و به خدمت محمد بن اسماعیل درآمد. و نهایت عبدالله در آغاز قرن سوم هجری بود. بقیه داستان ظاهراً همان مطالبی است که ابن ندیم از قول ابن رزام یاد کرده است.

اما نسبت یهودیتی که به عبدالله بن میمون قداح داده‌اند و او را فرزند مردی یهودی به نام شلعلع از مردم سلمیه دانسته‌اند و گویند که او می‌خواسته با تظاهر به تشیع شریعت اسلام را فاسد کرده و مشوب به الحاد و بیدینی کند اتهامی بیش نیست. این داستان را ظاهراً خلفای عباسی و طرفداران ایشان جعل کرده‌اند تا اولاً فاطمیان را از اولاد عبدالله بن میمون قداح دانسته و ثانیاً ایشان را یهودی الاصل و دشمن اسلام معرفی نمایند^۱.

ظاهراً حدس سیلوستر دوساسی مصاب است که تظاهرات عبدالله بن میمون قداح فرقه اسماعیلیه صرفاً یکی از فرق عادی شیعه بود و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسماعیل را آخرین امام دانسته و به تأویل در دین قائل بودند^۲.

دفندان :

محمد بن اسحاق الندیم در ضمن نقل اخبار اسماعیلیه می‌نویسد کسی که با عبدالله بن میمون در این کار زمینه‌سازی و همراهی داشت مردی بود به نام محمد بن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۴۰-۱۵۶.

۲- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۷۱.

حسین ملقب به دندان (زیدان) از ناحیه کرج و ازد بیران احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف. مردی فیلسوف مآب بود و در علوم نجوم مهارت داشت و از شعویان تندرو و برضد دولت اسلام بود و عقیده به اثبات نفس و عقل و زمان و مکان و هیولا داشت. برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود. شخص مورد اعتمادی به من گفت که او به خیالات خود در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام تبدیل به دولت ایرانیان می گردد و دینشان که مجوسیت (زردشتیگری) باشد در هشتمین مقارنه انتقال مثله از برج عقرب است به برج قوس که برج عقرب دلالت بر ملت اسلام و برج قوس دلالت بر دینان ایرانیان دارد. به همین جهت می گفت امیدوارم که من سبب این تحول باشم و چون توانگر و باهمت و حیله گر بود به زمینه سازی برای این دعوت و پشتیبانی از پسر قداح پرداخت و از همراهی و کمک مالی به او کوتاهی نداشت. او با عبدالله بن میمون در همکاری مکرر ملاقات کرد زیرا دندان از طرف حمویه و زبر ابودلف برای شرکت در خطبه ولایت حرمین (مکه و مدینه) بدانجامی رفت، سپس در باب سلطان در گذشت و کارها یکسره به دست عبدالله بن قداح افتاد.^۱

عبدالقاهر بغدادی می نویسد محمد بن الحسین ملقب به دندان در زندان والی عراق با عبدالله بن میمون قداح ملاقات کرد و آندو طرح دعوت اسماعیلیه را باهم بر یختند، و گروهی از اکراد کوهستان را به مذهب خود در آوردند.^۲

نام جد دندان در منابع اسلامی به اختلاف آمده است. مقریزی او را جهان بختار، و نویری حیان النجار، و قاضی عبدالجبار چهار بختان آورده اند. ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی از مردی به نام «عیسی چهار لختان» یاد کرده گوید: مردی بود او را ابو میمون قداح خواندند و دیگر آن را عیسی چهار لختان و دیگر آن فلان دندان و هرسه کافر و ملحد بودند و بایکدیگر دوستی داشتند... بومیون قداح روزی گفت مراقهر می آید از دین محمد و لشکر ندارم که بایشان حرب کنم اما درمکر و حیل چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کنند دین محمد را زیر و زبر کنم، عیسی چهار لختان گفت من نعمت بسیار دارم در این

۱- الفهرست ابن ندیم ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹.

صرف کنم...^۱

در این که او مردی ایرانی الاصل بوده شکی نیست. این ندیم می گویند که وی دیری احمد بن عبدالعزیز صاحب کرج ابودلف (در گذشته در ۵۲۸۰) را داشته است. بنا بر این قول نمی تواند معاصر عبدالله میمون باشد که قریب یکصد سال پیش از او در گذشته بود. خوشبختانه نام این شخص در کتب رجال شیعه بدین صورت آمده است: ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهram (مهران) غلام آزاد کرده علی بن الحسین علیه السلام از مردم اهواز و ملقب به دندان. نجاشی کتابی به نام الاحتجاج به وی نسبت داده و او را غالی و گزافه گوی شمرده است. دیگر علمای رجال او را غالی و مطعون و احادیث وی را ضعیف شمرده اند.^۲

شیخ طوسی می نویسد که ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حماد بن مهران (مهرام) غلام آزاد کرده علی بن حسین مردی اهوازی و ملقب به دندان بود. یاران قبیله ما او را غالی و گزافه گوی دانسته و حدیث وی را معروف و زشت شمرده اند. از کتب او الاحتجاج، و کتاب الانبیاء، و کتاب المثالب است. وی در قم در گذشت و قبرش در آنجا است.^۳

در نتیجه این شخص از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق است و از معاصرین میمون قداح و پسرش عبدالله بن میمون بوده و بین سالهای ۷۰ و ۱۵۰ هجری می زیسته است. لقب او در منابع مختلف دیدان، و دندان، و زیدان آمده است. نویری در نهاية الارب یکی از دعاة اسماعیلیه را به نام زکریه دندان آورده و او را از نسل دندان شمرده است. مصادر سنی در بین اجداد داعی مشهور یمانی ابن حوشب نام کسی را به نام زادن یا دادن ذکر کرده اند که به عقیده دوساسی او همان شخص دندان باید باشد.^۴

امامان مستور: تا مدت يك قرن ونیم پس از وفات اسماعیل امامان

۱- بیان الادیان به تصحیح مرحوم اقبال ص ۳۶.

۲- رجال مامقانی ج ۱ ص ۵۶.

۳- الفهرست شیخ طوسی ص ۲۲.

۴- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۷-۱۶۰.

اسماعیلی پنهان و مستور بودند و از فعالیتها و تعلیمات داعیان ایشان اطلاعات کمی در دست است. هنگامی که ضعف خلاف عباسی آشکار شد طرفداران اسماعیلی فعالیت سیاسی و مذهبی خود را آغاز کردند. در آن روزگار ناسامان پیام فرقه شیعه که می گفت امت اسلام راه غلطی در پیش گرفته است و باید آنرا به جاده صواب باز آورد با توجه والتفات جدیدی مسموع افتاد. هر دو شاخه مذهب شیعه یعنی هم فرقه دوازده امامی و هم اسماعیلی از این فرصت استفاده کردند. ابتدا به نظر می رسید که پیروزی با دوازده امامیان باشد. سلسله های شیعه دوازده امامی در چند ناحیه بر روی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل بویه، و دست نشانده ساختن خلیفه وهنی عظیم براهل تسنن وارد ساختند. در این هنگام شیعه اثنی عشریه ظاهراً امامی نداشت زیرا امام دوازدهم در حدود هفتاد سال قبل غیبت کرده بود. آل بویه بعد از غلبه بر بغداد با آنکه شیعه امامی بودند به فکر آن نیفتادند که خلفای عباسی را بکلی از میان بردارند، بلکه به همین قناعت کردند که نفوذ سیاسی خود را بر دستگاه خلافت تقویت نمایند. یکپارچگی دینی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی اسلام از هم پاشید و به اصل جدیدی برای وحدت و قدرت احتیاج افتاد تا اسلام را از انهدام نجات بخشد. پیام و تعلیم داعیان اسماعیلی هم برای پیروان آن و هم برای ناراضیان تسلی دهنده و امیدبخش بود.

در پیش گفتیم که محمد بن اسماعیل در حدود سال ۱۶۹ هـ در عسکر مکرّم در گذشت. پسرش عبدالله موسوم به احمد الوفی که مخفی و در پرده بود در نهان از عسکر مکرّم بیرون رفت و به زمهر و از آنجا به دیلم آمد و در آنجا با دختری از خاندان علوی که پدرش امیر علی همدانی نام داشت ازدواج کرد و پسری یافت که او را احمد نام داد و ملقب به محمدالتقی ساخت. دعوی پنهانی ایشان همچنان در بلاد عرب و ایران منتشر می شد. عبدالله از دیلم به معرة النعمان نزدیک حلب آمد و در آنجا اقامت کرد، سپس از آنجا به شهر سلمیه نزدیک حمص رهسپار شد و برادرش حسین را در معرة النعمان نایب خود ساخت. در سلمیه

۱- برنارد لویس، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره ای

پسرش احمد بن عبدالله را در حضور عده‌ای از داعیان جانشین خود کرد و سپس به شهر مصیاف در سوریه رفت و بدانجا درگذشت و در بالای کوهی او را به خاک سپردند که از آن پس مشهد خوانده شد (۲۱۲ هـ). پس از مرگش پسرش احمد بن عبدالله ملقب به محمدالتقی به امامت نشست. این امام سفرهای بسیار کرد و دعائی به اطراف فرستاد و گویند در سال ۲۲۹ در قسطنطنیه درگذشت. پس از وی پسرش حسین بن احمد ملقب به عبدالله الراضی به جای وی در سلمیه به امامت نشست و سرانجام در ۲۶۷ هـ درگذشت و او را در مسجد بزرگ آن شهر به خاک سپردند.

اینها همه مطالبی است که از قول مورخ بزرگ اسماعیلی داعی ادریس عمادالدین بن حسن در گذشته در ۸۷۲ هـ در کتاب عیون الاخبار که از کتابهای مهم اسماعیلیه بشمار می‌رود آمده است، و صحت و سقم آنها معلوم نیست؛ زیرا امامان اسماعیلی در این عصر از روی تقیه در پرده و ستر بودند و کسی از حقیقت حال ایشان خبر نداشته است. در بین مورخان درباره نام امامان این عصر اختلاف است. ولی اکثر مورخان اسماعیلی نام ائمه مستور را بعد از اسماعیل چنین آورده‌اند: محمد بن اسماعیل، عبدالله بن محمد، احمد بن عبدالله، حسین بن احمد که آخرین ائمه در پرده و مستور است^۱.

امام مستودع و مستقر:

در اصطلاح اسماعیلیه امام بردونوع است یکی امام مستودع و دیگری امام مستقر. امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگترین فرزندان او ودانای به‌همه اسرار امامت و تا هنگامی که قائم به امر امامت است بزرگتر اهل زمان خود باشد، جز اینکه او را حق در تفویض امامت به فرزندان او نیست و امامت در نزد او امانت و ودیعه است. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندان و جانشینان خود واگذار کند.

عطا ملک جوینی می‌نویسد که «اسماعیلیان گفتند هرگز عالم بی‌امامی

نبوده است و نباشد و هر کس که امام باشد امام بوده باشد و پند پدر او تا به آدم علیه السلام ، و همچنین پسر امام امام باشد و پسر او تا به ابد ، و ممکن نباشد وفات کند الا بعد از آنکه پسر او را که بعد از او امام خواهد بود ولادت بوده باشد، و شیعه چون برایشان حجت آوردند به حسن بن علی که امام به اتفاق همه شیعه و فرزند او امام نبود گفتند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و امامت عاریت داشت اما امامت حسین مستقر بود^۱.

استاد تریتون^۲ می نویسد که اصطلاح مستودع و ودیعه بودن امامت در بین فرق غلاة شیعه معمول بوده است. اما مستودع را الامام الحفیظ نیز می گفتند زیرا در هنگام خطر لقب امامت را قبول می کرد تا امام حق مستور در امان باشد .

این تقسیم امامت بر دو نوع مستودع و مستقر این احتمال را برای ما پیش می آورد که شاید ائمه قداحی یا کسانی که از فرزندان عبدالله بن میمون قداح در دوره ستر امام بودند، امامان مستودع یا حفیظ بودند. از اینجهت نامهای ائمه ای که در جدول دروز آمده اشاره به امامان مستودع است که از فرزندان او بشمار می رفتند، و از اینجا است که شجرة ائمه دروز حاوی نامهای بیشتری از ائمه برجداول اسماعیلیه است، و سعید بن عبید الله که فرجامین امام زمان خطر است، آخرین قداحیان به شمار می رود که بعد از وفات او ابو القاسم محمد القائم به جای او نشست، و پسر او نبوده، و وی مستقر بود که پیش از او سعید مقام امام مستودع را داشت^۳.

اینك شجرة امامان مستقر و مستودع اسماعیلی را در دوره ستر ذیلا^۴ می آوریم :

ائمه مستقر از فرزندان اسماعیل:

۱- جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۴۹.

2- A. S. Tritton, A Theological Miscellany, P. 925.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۲۶-۱۲۷.

محمد بن اسماعیل

احمد

الحسین

علی (المعل)

محمد القائم

اثمه مستودع از فرزندان میمون قداح:

میمون

عبدالله

محمد

الحسین

احمد

سعید

شجرة اثمه دروز معروف به شجرة السماوات السبع:

۱- اسماعیل

۲- محمد

۳- احمد

۴- عبدالله

۵- محمد

۶- الحسین

۷- احمد (پلدر سعید)

بجز از سه تن اول بقیه از فرزندان قداح بودند که از امامان مستودع بشمار می‌رفتند. اما دیگر ایشان علوی و ائمه مستقر بودند، و آنان از علی الممل نیاکان خلفای فاطمی هستند^۱.

نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه: نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه به کشور یمن بود. در سال ۲۶۸ یکی از دعاة اسماعیلی معروف به حسین بن حوشب که ایرانی الاصل بود و همان ابوالقاسم رستم بن حسین بن فرج بن حوشب بن زاذان نجار کوفی است گروهی از قبایل یمن را گرد آورده و دعوت امام اسماعیلی منتظر را ظاهر ساخت. وی عده‌ای از قلاع آن ناحیه را فتح کرد و موفق به تأسیس اولین دولت اسماعیلی که در تاریخ در یمن تشکیل شد گردید. از اینجهت ملقب به منصور الیمن گشت. در این امر علی بن الفضل نامی از مردم یمن به وی یاری می‌کرد. گویند که صاحب‌الظهور پدر مهدی اولین خلیفه فاطمی این حوشب را به همراهی علی بن فضل برای نشر دعوت اسماعیلی بدان ناحیه فرستاد. ایشان از قادیسه حرکت کرده در اوایل سال ۲۶۸ بدانجا رسیدند و شهرهای عمده یمن مانند صنعاء و غیره را فتح نمودند. این حوشب خود را منصور لقب داد و به تمامی نواحی یمن و بحرین و یمنه و سند و هند و مصر و مغرب داعیان بفرستاد. پدر مهدی پس از مدتی ابو عبدالله شیعی را به یمن نزد ابن حوشب گسیل داشت؛ و به وی توصیه کرد که چندگاهی در یمن در نزد ابن حوشب بسر برد و مطیع فرمان او باشد و از آن پس به سرزمین مغرب رود، ابو عبدالله چنین نمود و مدتی در یمن در ملازمت ابن حوشب بسر برد و در مجالس او حاضر می‌شد و نکات و دقائق دعوت را از آن استاد آموخته فرا می‌گرفت. سپس به مغرب زمین رفت و در میان قبایل کنامه آمد و آنان را به کیش خود در آورد^۲.

دور ظهور و تأسیس دولت فاطمی:

در دوره ستر امامان اسماعیلیه کاملاً در خفا می‌زیستند و خود را به زی

- ۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۲-۱۶۳، عیبدالله المهدی ص ۳۶-۵۰.
- ۲- حواشی مرحوم فروزینی بر جلد سوم تاریخ جهانکشی جوبنی، ص ۳۴۸-۳۴۹، دکتر محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه ص ۲۲-۲۳.

تجار در آورده در شهر سلمیه به تجارت می پرداختند تا جلب توجه عمال خلیفه عباسی را نمایند. هیچک از اسماعیلیان اذنام و محل امامان خود آگاه نبودند، ایشان در عین حال دعاة خود را به اطراف بلاد اسلام می فرستادند و مردم را به ظهور قریب الوقوع مهدی قائم از اولاد اسماعیل دعوت می کردند. چون قرامطه در بحرین خروج کردند و از نظر حسن کنجکاوی خواستند امام خود را بشناسند، ولی به دیدار او توفیق نیافتند، از اینجهت پیشوایان ایشان در باره امام شك کرده و به جنگ امام برخاستند و دعوت به خویشن نمودند، و خود را از اطاعت امام اسماعیلی خارج ساختند. سپس به سلمیه در شام هجوم آورده عده ای را در آنجا بکشتند و مال بسیاری به غارت بردند. امام اسماعیلیه در آن هنگام عبدالله المهدی بود که از بیم قرامطه از سلمیه به رمله در فلسطین گریخت (۲۸۹ هـ). قرامطه از فرار او آگاه شده وی را تا رمله دنبال کردند و قصد کشتن او را داشتند. وی ناچار در ۲۹۱ به فسطاط مصر که شهری در نزدیکی قاهره بود بگریخت و در آنجا چند هفته بماند، و امامت و دعوت خویش را اعلام نمود. خلفای عباسی که تا این زمان از نام و جای امامان اسماعیلیه آگاهی نداشتند پس از دشمنی قرامطه با ایشان از وجود مهدی آگاه گشتند و پیک هایی به اطراف روان ساختند تا فرمانروایان ایشان در هر کجا که امام هست او را دستگیر کرده و به دولت عباسی تسلیم نمایند. مهدی در مصر نزدیک بود که گرفتار شود، ولی به دست یکی از دعاة اسماعیلی نجات یافت. چون مهدی عمال عباسی را در دنبال خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هـ به شهر سجلماسه در آمد. بنی اغلب خداوندان قیروان، که پایتخت افریقیه (تونس) بود او را بگرفتند و وی را با خانواده و همراهانش به زندان افکندند. خبر گرفتاری او به ابوعبدالله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی در مغرب بود رسید. ابوعبدالله که قبیله کثامه را به کیش اسماعیلی آورده بود به نجات مهدی شتافت. مردان آن قبایل لشکریان بنی اغلب را شکست داده و مهدی را از زندان آزاد ساختند و بهوی بیعت نمودند (۲۹۶ هـ). سپس ابوعبدالله شیعی امام را برستوری نشانیده در میان قبیله کثامه ندا در داد: «هذا امامکم، هذا امام الحق، هذا هو المهدی»، یعنی «این امام شما است، این امام راستین

است، و این همان مهدی است». از این زمان اسماعیلیه ازدوره ستر به دوره ظهور وارد می شود. گویند چون ابو عبدالله شیعی که سابقاً امام را در سلمیه دیده بود به خدمت مهدی رسید او را آن شخص که پیشتر دیده بود نیافت. در شخصیت او شک کرد و این مسئله را با برادرش ابوالعباس و بعضی از سران قبیله کتنامه در میان گذاشت. اگر عیدالله المهدی به کشتن وی مبادرت نمی کرد شورشی بزرگ روی می داد، ولی تصمیم سریع مهدی کار را تمام کرد، و خود را از خطری بزرگ نجات داد. این امر باعث بدگمانی مخالفان اسماعیلیه در باره نسب عبدالله المهدی گردید، چنانکه حتی بعضی او را فرزند مردی یهودی دانستند که در سلمیه آهنگری داشت. و چون بمرد زنش بیوه گشت، و او را یکی از بزرگان علوی آن شهر به زنی گرفت و عیدالله را که پسرزنش بود پرورد. چون برومند شد به خویشان نسب علوی داد و مردم را به سوی خویش خواند. همچنین گویند که عیدالله مهدی از نسل عبدالله بن میمون قدام بود. گویند روزی یکی از دعاة اسماعیلی از المعز فاطمی از نسبت وی به قدام پرسید، پاسخ داد: «هو قدام زناد الفکر»، یعنی «او چوب آتشگیرانه فکر بود» و چیزی بر این سخن نیفزود.

بنابراین اسماعیلی، عیدالله المهدی بعد از چهل روز از سجلماسه به افریقیه آمد و دولت بنی رستم را که در تاهرت حکومت داشتند برانداخت، و در رقاده ممکن گزید. سپس لشکری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابوسعید پیشوای ایشان را بکشت و به جای او برادرش ابوطاهر را گذارد. در سال ۳۰۱ هجری لشکری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و فیوم مسلط گشت. پس آنگاه به تونس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا و نزدیکی قرطاجنه قدیم در سال ۳۰۳ به ساختن شهری آغاز کرد و در ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آنرا مهدیه نام نهادند، و در سال ۳۰۸ بدانجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد. از مهدیه به سیسیل و ایتالیا لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد، در ۶۳ سالگی

به سال ۳۲۲ در مهدیه درگذشت و او را در همانجا به خاک سپردند.^۱

نسب فاطمیان: اصالت نسب عیدالله المهدی و فاطمیان که خود را از فرزندان اسماعیل دانسته و نسب خود را به فاطمه دخت رسول خدا می‌رسانیدند مورد گفتگوی علمای تاریخ قرار گرفته و بسیاری از ایشان در نسب آنان شك کرده‌اند. دوخویه در کتاب یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان دلائل بسیاری بر رد ادعای آنان آورده است. یکی از آن دلائل آنست که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دومورد يك بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در ۴۴۴ نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند. از این گذشته عضدالدوله دیلمی با وجود تمایلات شدیدی که به تشیع داشت در سال ۳۷۰ هجری تحقیقاتی در اصل و نسب آنان به عمل آورد، و نسبت به ایشان سخت بدگمان شد و دستور داد تمام کتب و نوشته‌های آنان را بسوزانند، از طرفی دیگر در کتابهای مقدس درو صریحاً آمده که عبدالله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است.^۲

بعضی عیدالله المهدی را ابو محمد سعید بن الحسین بن عبدالله بن القداح نوشته و برخی او را همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند. گروهی معتقدند که میمون و فرزندان او امامان مستودع بودند و سعید بن الحسین نیز امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم رسانید. چون امامان حقیقی در سلمیه محصور بودند و از بیم خلیفه معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) در تقیه می‌زیستند از اینجهت حسین که امام مستودع بود و ودیعه امامت را به فرزند و حجت خود سعید سپرد تا آن امانت را به صاحب واقعی آن که القائم باشد برساند. گویند سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون قداح حجت امام مستور بود که حسین بن احمد باشد، تا آن ودیعه را پس از وفات او به پسرش القائم برساند.

اسماعیلیه عیدالله المهدی را همان سعید بن الحسین دانسته و نسبش را

چنین ذکر کرده‌اند:

۱- مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه ص ۳۴۸-۳۵۸.

2- M. J. Degoeje, Mémoire Sur les Carmathes Du Bahrain Et Les Fatimides. Brill. 1886, 4-11.

عبدالله المهدی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل .
از مجموع این گفته‌ها چنین می‌توان نتیجه گرفت که عبدالله المهدی همان
امام مستودع سید الخیر بن حسین بن عبدالله بن میمون قداح است ووی مانند جدش
عبدالله بن میمون قداح حجت امامان مستور بود که او را به امامت مستودع تعیین
کردند، برای اینکه امامت را که در نزد او ودیعه بود به جانشین خود ابوالقاسم
بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل که ملقب به قائم بود برساند.
همانطور که در صفحات پیش گفتیم اگر ما قائل به فرق بین امام مستودع و مستقر
باشیم می‌توانیم مشکل نسب عبدالله مهدی و خلفای فاطمی مصر را بدینصورت
حل کنیم و بگوئیم که فاطمین علوی نسب بودند و جد ایشان محمد بن اسماعیل
بود. اما عبدالله المهدی اگرچه از خاندان علوی و فرزندان فاطمه نبود، ولی
امام مستودع بشمار می‌رفت و وظیفه داشت که ودیعه امامت را به ابوالقاسم بن
حسین ملقب به قائم که جد خلفای فاطمی است برساند^۱.

شجره نسب خلفای فاطمی مصر^۲: جلوس به خلافت

- ۱- المهدی ، ابو محمد عبدالله (در گذشته در ۱۴ ربيع الاول ۳۲۲)
۲ ربيع الثاني ۲۹۷ هـ
- ۲- القائم، ابوالقاسم محمد (عبدالرحمن)، (در گذشته
در ۱۳ شوال ۳۳۴)
۱۲ ربيع الاول ۳۲۲ هـ
- ۳- المنصور ، ابوطاهر اسماعیل (در گذشته در ۲۹
شوال ۳۴۱)
۱۳ شوال ۳۳۲ هـ
- ۴- المعز ، ابوتیم معد (در گذشته در ۳ ربيع الثاني
۳۶۵) فتح مصر در شعبان ۳۵۸ و ورود به قاهره
در رمضان ۳۶۲ هـ
آغاز ذی قعدة ۳۴۱ هـ
- ۵- العزيز ، ابومنصور نزار (در گذشته در ۲۸ رمضان
۳۸۶)
۵ ربيع الثاني ۳۶۵ هـ

۱- عبدالله المهدی، تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، طبع
مصر ۷۷-۱۶۹.
۲- زامبادور، معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی، قاهره
۱۹۵۱، ج ۱ ص ۱۴۴-۱۴۵.

- شجره نسب خلفای فاطمی مصر : جلوس به خلافت
- ۶- الحاکم، ابوعلی المنصور (در ۲۷ شوال ۴۱۱ غایب شد)
 ۲۹ رمضان ۳۸۶ هـ
- ۷- الظاهر، ابوالحسن علی (در گذشته در ۱۵ شعبان ۴۲۷)
 ۱۰ ذی حجه ۴۱۱ هـ
- ۸- المستنصر، ابوتیمم معد (در گذشته در ۱۸ ذی حجه ۴۸۷)
 ۱۵ شعبان ۴۲۷ هـ
- ۹- المستملی، ابوالقاسم احمد در گذشته در ۱۴ صفر ۴۹۵ (برادرش نزار، ابومنصور که امام باطنیه و دروز است) متولد در ربیع اول ۴۳۷ و ۴۸۸ در قاهره کشته شد).
 ذی حجه ۴۸۷ هـ
- ۱۰- الأمر، ابوعلی المنصور (در ۲ ذی قعده ۵۲۴ کشته شد) ابوالقاسم المنتظر (تائم آخر زمان یا المهدی حجت الله علی العالمین، تحت وصایت وزیر ابوعلی احمد بن افضل).
 ۱۴ صفر ۴۹۵ هـ
- ۱۱- الحافظ، ابوالمیمون عبدالمجید (در گذشته در ۵ جمادی الآخر ۵۴۴)
 ۱۵ محرم ۵۲۵ هـ
- ۱۲- الظافر، ابوالمنصور اسماعیل (در ۳۰ محرم ۵۴۹ کشته شد)
 ۶ جمادی الآخر ۵۴۴ هـ
- ۱۳- الفائز، ابوالقاسم عیسی (در گذشته در ۱۷ رجب ۵۵۵)
 آغاز صفر ۵۴۹ هـ
- ۱۴- العاضد، ابومحمد عبدالله (در ۳ محرم ۵۶۷ خلع شد و در ۱۰ محرم همان سال درگذشت)
 رجب ۵۵۵ هـ
- قرامطه : قرامطه منسوب به مردی به نام حمدان قرامط هستند. محمد بن اسحاق الندیم می نویسد که چون عبدالله بن میمون قداح از بصره به سلمیه گریخت، در آنجا مردی بنام حمدان بن اشعث ملقب به قرامط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت. قرامط در دهکده ای به نام قس بهرام کشاورزی و گاوداری داشت. چون بسیار باهوش بود سمت ریاست یافت و حمدان را که کتابها و تصنیفات خود را بیشتر از دیگران

دزدیده و به خویش نسبت می‌داد برای نشر دعوت خود برگزید. او داعیانی به اطراف کوفه فرستاد و اقامتگاه خود را در کلوازی قرارداد. عبدالله میمون یکی از پسران خود را معین کرد که از طالقان با وی مکاتبه نماید، و این ماجرا در سال ۲۶۱ هـ بود^۱.

در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان قرمط از طرف رئیس فرقه پنهانی خود که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود، دولتی در بحرین که مرکز آن الاحساء بود تأسیس کردند (۲۸۳ هـ). اینان از قیام زنگیان که به پیشوائی صاحب الزنج در عراق سر به شورش برداشته و دولت عباسی را مستأصل کرده بود استفاده نمودند. قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد موجب نگرانی بسیار گردید. قرامطه نه تنها در بین النهرین و خوزستان بلکه در انقلابات بحرین و یمن و سوریه نیز دست داشتند. رهبران ایشان در این هنگام زکریه و ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی (اهل بندر گناوه) که ایرانی نژاد بودند سرزمینهای وسیعی را زیر سیطره و نفوذ خود آوردند. قرمطیان بحرین که بیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند خطر بزرگی برای خلافت عباسی بشمار می‌رفتند. پیشوایان ایشان بیشتر ایرانی بودند. در سال ۲۸۸ هـ قرامطه لشکریان خلیفه را در بیرون بصره بکلی درهم شکستند و تنها عباس بن عمرو الغنوی که از سرداران خلیفه بود به بغداد بازگشت و داستان شکست خود را بازگفت. یکی دو سال بعد صاحب‌الناقه و پس از مرگ وی برادرش صاحب‌الشامه یا صاحب‌الخال سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. جالبترین کار زکریه حمله اوست به کاروانی از حاجیان که گویند بیست هزار تن در این فاجعه به هلاکت رسیدند. در سال ۳۱۲ هـ ابوطاهر الجنابی که پسر وجانشین ابوسعید الجنابی بود به بصره تاخت و غنیمت‌های فراوان آورد. چند ماه بعد به کاروانی از حاجیان یزد و دوهزار و دویست مرد و سیصد زن کشته شدند و گروهی را به اسارت گرفت. دیری نپایید که قرمطیان کوفه را شش روز غارت کردند. در هشتم ذیحجه سال ۳۱۷ هـ ابوطاهر با لشکری به مکه حمله کرد و آن شهر را متصرف شد و غارت نمود و چند هزار از حاجیان را بکشت و عده‌ای

را به بردگی با خود ببرد و به این نیز اکتفا نکرده چون قرامطه زیارت کعبه را بت پرستی می‌شمردند فرمان داد که حجر الاسود را از دیوار کعبه کنده به دو نیم کرده و با خود به الاحساء بردند و پس از بیست سال بر اثر و ساطت خلیفه فاطمی القائم یا المنصور آنرا به مکه بازگردانیدند. در طی این مدت که کعبه فاقد حجر الاسود بود مسلمانان سعی فراوان کردند تا با دادن پول زیادی آن سنگترا بازخرند، ولی در هر بار این پیشنهاد از طرف قرامطه رد می‌شد و می‌گفتند که: «ما این سنگ را به فرمان امام برده ایم و تنها به فرمان وی بازدهیم»^۱.

به قول ابن حوقل در کتاب صورة الارض، حمدان قرمط ابوسعید را به بحرین فرستاد و او را امر به دعوت در آن ناحیه کرد. ابو زکریای طمامی نیز یکی از بزرگان دعوت اسماعیلیه در بحرین بود. ثابت بن سنان گوید که اولین داعی اسماعیلی در بحرین یحیی بن المهدی فرستاده امام نام داشت، و ابوسعید از اهل بحرین اول کسی بود که به وی گروید. ابن رزام گوید که ابوسعید يك داعی به بحرین روانه داشت و پیش از او مردی به نام ابو زکریای صمامی (طمامی) از طرف عبدان بدانجا رفته بود و ابوسعید او را بکشت.

نوبختی در فرق الشیعه می‌نویسد که قرامطه از فرق مبارکیه پدید آمده بودند و پیرو مردی به نام قرمطویه از مردم سواد (عراق) بودند. سپس شرح مفصلی درباره عقاید آنان می‌دهد.^۲

قاضی عبدالجبار می‌گوید امامی را که قرامطه بحرین در راه اومی جنگیدند از فرزندان محمد بن حنفیه بود. کازانوا بر اساس این قول معتقد است که قرامطه در اصل مذهب کیسانیه و حنفیه داشتند و سپس به اسماعیلیه گرائیدند.^۳

وضع اجتماعی قرامطه:

بیشتر قرامطیان از میان اعراب باده نشین گردآوری شده بودند. در تشکیلات خود يك شورای عالی داشتند، و جامه سپید بر تن می‌کردند و آنان را «عقدانیه» می‌گفتند که اختیار حل و عقد امور به دست ایشان بود. قرامطیان کسانی

۱- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۸۲-۵۸۵، دوخویه، یادى از

قرامطه بحرین و فاطمیان ص ۲۶-۳۲، ۴۰-۴۳، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۸۳.

۲- ر.ک، ترجمه ص ۱۰۵-۱۱۱.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۶۷-۱۷۳.

را که مرقدها و گورها و سنگها را پرستش می کردند و حجر الاسود را می بوسیدند نسکوهش می نمودند . زیاده روی در خوردن گوشت را حرام می دانستند . ناصر خسرو زندگی ایشان را از نزدیک دیده و وضع اجتماعی ایشان را در سفرنامه خویش شرح می دهد . آن حکیم ایرانی در سال ۴۴۳ مدت ۹ ماه در الاحساء بود و می نویسد که مردم بحرین به طور کلی مرکب از دوستانیان و پیشه وارانند . شهر الاحساء در حلقه ای از اراضی مزروع و نخلستانها قرار داشته ، هیچیک از شهریان تحت هیچ عنوانی مالیات نمی پردازند . دولت سی هزار بنده زر خرید از زنگیان و حبشیان داشت و اینان را به رایگان در اختیار کشاورزان قرار می داد تا در کارهای زراعی و باغبانی و مرمت ساختمانها و آسیابها یاری کنند . آسیابی دولتی نیز وجود داشته که به رایگان برای مردم گندم آرد می کرد . هر یک از کشاورزان محتاج می توانست از دولت کمک خرج بگیرد . هرگاه پیشه وری از جای دیگر به الاحساء می آمد و مقیم آن سرزمین می شد از دولت برای خرید وسائل کار و به راه انداختن پیشه خویش کمک هزینه دریافت می داشت ، و هیچ سود و ربحی از وی مطالبه نمی شد . او هرگاه میل داشت آن وجه را مسترد می نمود . رباخوازی و گرفتن ربح و سود ممنوع بود . پس از ابوطاهر در رأس دولت هیئت شش نفری از بزرگان به نام سادات و شش تن تایب ایشان که وزیر نامیده می شدند قرار داشت . این هیئت برای اداره امور کشور هر تصمیمی را که لازم بود بامشورت یکدیگر اتخاذ می کرد . دولت قرامطه لشکری مرکب از بیست هزار تن داشت . مردم آن شهر نماز نمی خواندند روزه نمی گرفتند ، ولی اگر کسی نماز می گزارد او را از آن کار باز نمی داشتند . ولی بر پیغمبری محمد اقرار داشتند . ناصر خسرو می نویسد که در شهر الاحساء مسجد آدینه (جمعه) نبود و خطبه و نماز نمی کردند . در آن شهر خرید و فروش و دادوستد به سرب می کردند و سرب در ذنبیلهها بود و در هر ذنبیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند ذنبیل شمردندی و همچنان برگرفتندی و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی . هرگز شراب نخوردند و پیوسته اسبی بسته با طوق و سرافسار بدر گورخانه بوسعید (مقبره ابوسعید الجنابی) به نوبت بدارند و پندارند چون بوسعید برخیزد بر آن اسب نشینند . گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته که چون من از مردگان

بازگردم و شما مرا بازنشاسید نشان آن باشد که مرا باشمشیر من گردن بزنید. اگر من باشم در حال زنده شوم. آن قاعده بدین سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. در شهر الاحساء گوشت همه حیوانات فروشد چون گربه و سگ و خروگاو و گوسفند و غیره و هر چه فروشد سروپوست آن حیوان نزدیک گوشش نهاده باشد تا خریدار داند که چه می خورد^۱.

شجره نسب قرامطه بحرین^۲:

سال جلوس

در حوالی ۲۸۶ هـ

۱- ابوسعید الحسن بن بهرام الجنابی

۳۰۱ هـ

۲- ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید الحسن بن بهرام الحجری
(در گذشته در ۳۳۲)

۳۳۲ هـ

۳- ساهور بن سلیمان

در حوالی ۳۵۰ هـ

۴- الحسن بن احمد بن بهرام

۳۵۸ هـ

۵- ابویعقوب یوسف بن الحسن الجنابی (در گذشته در ۳۶۶)

روابط قرامطه و فاطمیان : خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ تا ۵۶۸ هجری نیروی نهید آمیزی را تشکیل می داد . ایشان پس از کامیابی در آفریقه در سال ۳۵۹ به سرزمین مصر دست یافتند و خلیفه فاطمی المعز در آن سرزمین شهر قاهره - المعزیه را در کنار فسطاط قدیم بنا کرد و تختگاه خویش را از مهدیه بدانجا انتقال داد . در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب و لیبی و مصر و فلسطین و سوریه و حجاز تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار گرفت . امامان فاطمی برای توسعه دعوت خود در مقر خلافت ، مرکزی تبلیغاتی در قاهره به نام «دارالدعاة» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلام اعزام می داشتند . در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت .

فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام الازهر بنا کردند .

۱- سفرنامه ناصر خسرو، به تصحیح دبیرسیاقی، چاپ دوم ۱۰۹-۱۱۲.

۲- زامیادور ، معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی ،

به قول گیارد «Guyard» ایشان عقاید اسماعیلیه را علناً در این دانشگاه تدریس می کردند. در این مدرسه کتابخانه های بزرگی وجود داشت که طالبان معرفت گروه گروه به قصد استفاده بدانجا روی می آوردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعه مذهب باید بوسیله تبلیغات باشد و نسبت به سایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا می داشتند. المعز چهارمین خلیفه فاطمی به نصرانیان اجازه داد که علناً با علمای اسلام به مباحثه و مناظره پردازند، و حتی اجازه داد کلیسای ویرانه «سن مرکوریوس St. Mercurius» را در فسطاط از محل وجوه خزانه دولت تعمیر نمایند. عکس العمل پیروان سنت و جماعت و خلفای بغداد در آغاز محدود و بی اثر و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان و جنگ سیاسی بر ضد فاطمیان. اما تأسیس دولت سلجوقی به دست طغرل (۴۲۹) و آمدن اقوام ترك اوضاع سیاسی جنوب غربی آسیا را برهمزد و برای مدتی به سرزمینهای تحت خلافت سنیان وحدت و ثباتی را که از دست داده بود بازگردانید.

سلاجقه و فاتحان ترك خود را وظیفه دار خدمت به اسلام احساس می کردند و مسئولیت آنها به عنوان حامیان جدید دستگاه خلافت و دفاع از آن در مقابل خطرات داخلی و خارجی بود.

قرامطه تنها ایمان را مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی می دانستند و طرفدار حکومت مردم بر مردم و غارتگری بودند و چنانکه گفتیم يك نوع جمهوری اولیگارشی Oligarchie تشکیل داده بودند. ولی فاطمیان به فرمان خدا و حکومت رجال دین اعتقاد داشتند و سلطنت و دولت خود را بر اساس عدل و احسان نهاده بودند. درست معلوم نیست واقعاً چه روابطی بین قرامطه و اسماعیلیان وجود داشته و این نکته اندکی تاریک و مجهول است. دوخویه در کتاب خود ثابت کرده که این دو گروه همکیش باهم نزدیکترین روابط را داشتند. با اینکه خلفای فاطمی غالباً رابطه خود را با قرامطه بنا بر مقتضای انکار می کردند یا مستور می داشتند، قرامطیان قدرت خلفای فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی به رسمیت می شناختند.^۱

۱- براون: تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۷۸-۵۸۵؛ فدائیان اسماعیلی ص ۴۶-۴۸؛ اسلام در ایران ص ۳۰۰-۳۰۱.

نخستین دانشمندی که به روابط بین قرامطه و فاطمیان اشاره کرده ثابت بن سنان صابی است. ثابت در حوادث ۳۱۷ در هجرم قرامطه به مکه و کندن حجر الاسود می نویسد که چون خبر این واقعه به ابو عبیدالله علوی فاطمی به افریقه رسید به ابوطاهر قرمطی نامه نوشت و او را در این کار سرزنش و ملامت کرد و گفت « با این کاری که تو کردی بر شیعه و دعاء دولت ما اسم کفر و الحاد تحقق یافت » و به وی امر کرد که آن سنگ را دیگر باره به جای خود بازگرداند. چنانکه بر اثر اصرار فاطمیان قرامطه حجر الاسود را در ۳۳۹ به محل خود بازگردانیدند. این مسئله را ابن رزام و ابن الاثیر نیز تأیید کرده اند. ابن حوقل می نویسد که قرامطه همه ساله مالیات سنواتی برای امام فاطمی می فرستادند. کتابهای قدیم دروز نیز مؤید این ارتباط حسنه بین قرامطه و فاطمیان است.^۱ دلیل دیگر بر روابط قرامطه و فاطمیان آنست که همه جا در کتابهای قدیم قرامطه و فاطمیان را مترادف باهم ذکر کرده اند، و اگر کسی راقرمطی می خواندند مقصود آن بود که او اسماعیلی مذهب است، چنانکه از سلطان محمود غزنوی که مخالف فاطمیان و اسماعیلیان بود نقل کرده اند که انگشت اندرجهان کرده و قرمطی می جست. ابوالفضل بیهقی در داستان بردار کردن حسنک و ذریه از قول مخالفان حسن می نویسد: حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان (فاطمیان) است تا امیرالمومنین (القادر بالله) را بیآزارد... و وی را بردار باید کرد.^۲

مستعلویه و نزاریه: اسماعیلیان فاطمی در همان حال که رقبای اهل سنت آنان نیروی سیاسی و نظامی و دینی به هم می رسانیدند، در نتیجه نفاق مذهبی روی به ضعف می نهادند. از همان ابتدا میان اسماعیلیان تندرو و محافظه کار، و میان کسانی که خواستار حفظ و یا افشای حقایق باطنی بودند نزاع در گرفت. پیشتر در هنگامی که نخستین خلیفه فاطمی در شمال افریقه به حکومت می نشست میان داعیان مختلف النظر مشاجراتی در گرفت که منجر به نقض بیعت و روی گردانیدن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۷۴-۱۸۷.

۲- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، طبع مشهد ۱۳۵۰، ص

عده‌ای از آنان از خلیفه فاطمی شد. چهارمین خلیفه فاطمی المعز نیز با همین مشکلات روبرو گشت، و در هنگامی که مصر درست در لحظهٔ پیروزی بود، وی ناچار شد با قرامطیان عربستان شرقی از در جنگ درآید، زیرا اینان ابتداء به پشتیبانی از فاطمیان برخاستند سپس از آنان روی گردانیده و سپاهیان فاطمی را در شام و مصر مورد حمله قرار دادند. نفاق و شقاق مذهبی دیگری پس از ناپدید شدن خلیفهٔ ششم فاطمی ابوعلی المنصور الحاکم (در ۲۷ شوال ۴۲۱ هـ) در اوضاع و احوال فاطمیان مصر روی داد. عده‌ای از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم مظهر خدا است و نمرده بلکه غایب و پنهان شده است. اینان از قبول اطاعت کسانی که بعد از حاکم بر مسند خلافت فاطمی نشستند سرباز زدند و توانستند در میان اسماعیلیان شام پشتیبانی بدست آورند. هم‌اکنون عده‌ای از آنان در سوریه و لبنان و فلسطین زندگی می‌کنند. یکی از مؤسسان این فرقه محمد بن اسماعیل الدراویزی از داعیان آسیای مرکزی بود و از اینرو این فرقه را به نام او دروز می‌خوانند.

در هنگام مرگ المستنصر خلیفه هشتم فاطمیان مصر (در ۱۵ شعبان ۴۲۷) شیرازهٔ نهضت اسماعیلیه در نتیجهٔ بزرگترین نفاق و شقاق داخلی از هم گسیخت. در بحبوحهٔ قدرت فاطمیان، خلیفه زمان تمام امور را شخصاً در دست داشت و بر قوای سه‌گانه یعنی بر ادارهٔ امور مملکت، سلسلهٔ مراتب دینی، و سپاه نظارت می‌کرد. در ادارهٔ کشور پس از خلیفه شخص وزیر قرار داشت. رئیس سلسلهٔ مراتب دینی «داعی الدعاة» بود که علاوه بر نظارت بر سازمان اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزهای دولت فاطمی فرمان میراند. فرماندهٔ قوای نظامی بر سومین نیروی کشوری نظارت داشت. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی فرماندهٔ سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا تمام امور را در دست بگیرد، پس از فرو نشاندن شورشهای داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت، و خلیفه عناوین سه‌گانهٔ رؤسای قوای ثلاثه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد و بدر، امیر الجیوش، داعی الدعاة، و

وزیر دولت فاطمی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت يك منصب موروثی درآمد و بدر الجمالی را پسر و نوه اش جانشین گشتند. در سال ۴۸۷ افضل پسر بدر الجمالی جانشین پدر شد. چون در هنگام مرگ مستنصر که چند ماه بعد اتفاق افتاد امیر الجیوش با مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد، در يك طرف نزار پسر مستنصر قرار داشت که جوانی بود برومند و قبالا به ولایت هدی مستنصر برگزیده شده بود. در طرف دیگر برادر نزار مستعلی جای داشت که جوانی بود بیکس و بی پشتیبان در نتیجه اگر به خلافت می رسید، کاملاً متکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می گشت. با ملاحظه چنین وضعی افضل دختر خود را به عقد ازدواج مستعلی در آورد و چون مستنصر مرد، داماد خود را به خلافت برداشت. نزار به اسکندریه گریخت و در آنجا به یاری هواخواهان خویش قیام کرد. خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود و به زودی دستگیر شده به قتل رسید. فرقه اسماعیلیه پس از امامت مستعلی از هم پاشیده شد. اسماعیلیان مشرق از به رسمیت شناختن خلیفه جدید سر باز زدند و هواخواهی خود را از نزار و فرزندان او اعلام داشتند و ارتباط خویش را با سازمان ضعیف فاطمیان در قاهره قطع کردند. در سال ۵۲۵ پس از قتل الامر پسر و جانشین مستعلی به دست طرفداران نزار بقیه اسماعیلیان از قبول خلیفه جدید که در قاهره بر مسند خلافت نشست امتناع ورزیدند و بر این عقیده شدند که پسر شیرخوار آمر به نام طیب که گم شده بود امام غایب و منتظر است و پس از وی دیگر امامی نخواهد بود. خلافت فاطمی که به عنوان يك قدرت سیاسی و مذهبی مرده بود اینک در میان خون سردی و بی تفاوتی مردم رسماً بر افتاد. در سال ۵۶۷ یعنی در همان هنگام که العاضد و اسپین بازمانده این خلفا در بستر مرگ افتاده بود سردار کرد او صلاح الدین ایوبی که در آن زمان فرمانروای واقعی مصر محسوب می شد اجازه داد که خطبه به نام خلفای عباسی بخوانند. کتابهای کفر آمیز و ملحدانه اسماعیلیان جمع آوری و سوزانیده شد، و پس از بیش از دو قرن مصر باز به دست اهل تسنن افتاد.

اما در سرزمینهای دیگر فرقه اسماعیلیه در دوشاخه عمده که هنگام مرگ مستنصر به آن تقسیم شده بودند زنده ماند. یکی مستعلویان که هنوز هم بیشتر

ایشان در یمن و هند باقی هستند و در سرزمین اخیر به نام **میهره** یا **بحره** معروف می باشند. عقاید اسماعیلی را بدان صورت که در نزد آنان رایج است به علت آنکه بر شیوه سنن و عقاید کیش اسماعیلی دوران فاطمی است «دعوت قدیم» می نامند. پس از شکست دعوت قدیم ، به «دعوت جدیدی» احتیاج پیدا شد که مؤسس آن **بک نابغه** ایرانی به نام **حسن صباح** بود .

حسن صباح و دعوت جدید : در زمان خلافت مستنصر فاطمی از کسانی که به دین اسماعیلی درآمد مردی به نام **حسن صباح** از مردم ری بود. حسن در سال ۴۶۹ از ری به اصفهان آمد و از آنجا به آذربایجان و شام رفت و در ۴۷۱ به مصر رسید و یکسال و نیم در آنجا بماند و در زمرة کسانی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند . چون به ایران بازآمد در سال ۴۷۳ به دعوت مردم ایران به مذهب نزاریه پرداخت و در ششم رجب سال ۴۸۷ بر قلعه الموت که به معنی آشیان عقاب است در نزدیکی رودبار قزوین دست یافت . حسن در شهر قم که پایگاه شیعیان اثنی عشری بود به دنیا آمد. پدرش مذهب اثنی عشری داشت و از شهر کوفه در عراق به قم آمده و گویند اصلاً از مردم یمن بود . حسن در قرن پنجم هجری زائیده شد و ناهفته سالگی جویان و پویان دانش در مذهب اثنی عشری بود . به دعوت امیر ضراب متعایل به اسماعیلیان گشت. معلم دیگر اسماعیلی او یکی از داعیان آن فرقه به نام **عبدالمک بن عطاش** بود. **عبدالمک** شخصاً به ری آمد و با حسن ملاقات کرد و به او دستور داد که به نزد خلیفه به مصر رود. حسن در مصر چون طرفدار نزار بود به دستور **بدرالجمالی** به زندان افتاد . هنوز اختلاف درباره جانشینی مستعلی و نزار صورت نگرفته بود. وی از زمان ورودش به قلعه الموت تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زیر نیامد ، و فقط خاندانی را که در آن می زیست ترک گفت و دوبار به پشت بام خانه رفت. در ابتدا کار حسن دو جنبه داشت ، یکی مردم را به کیش اسماعیلی درآورد ، و دیگر قلاع بیشتری تسخیر کند . وی به هر دو کار توفیق یافت و قلاعی را از حدود خراسان تا شام تسخیر کرد . حسن در الموت خود را شیخ الجبل یا پیر کوهستان خواند ، وی مأمورینی را که فدائی خوانده می شدند. از قلعه به اطراف می فرستاد و قبلاً آنان را با خوراندن حشیش مست می کرد و

لذات بهشت را در نظر آنان مجسم می ساخت و ایشان چون از آن حالت بازمی آمدند خیالات خود را واقعیاتی پنداشته در راه اجرای دستورات او از مرگ نمی ترسیدند از اینجهت آنان را «فدایی» می خواندند. این حشاشین یا حشیشیان که لقب دیگر اسماعیلیه ایران است عالم اسلام را دچار رعب و هراس و وحشت کردند و چه بسیار از بزرگان و سرداران را مانند خواجه نظام الملک غفلتاً خنجر زدند. پادشاهان سلجوقی و دیگر شاهان مسلمان بارها به فکر قلع و قمع این طایفه افتادند ولی کاری از پیش نبردند. اسماعیلیه را بیش از سی قلعه بود که شهورترین آنها قلعه الموت، میمون دژ، دزلبه سر، نام داشت. غیر از رودبار الموت اسماعیلیان در ولایت قریس و قهستان نیز دژهایی داشتند اداره هر یک از این قلعه ها بایک نفر حاکم بود که او را محتمم می خواندند. پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ یکی از شاگردانش به نام کیا بزرگ امید رودباری در ۵۱۸ به جای او نشست. پس از او پسرش محمد بن بزرگ امید در ۵۳۲ به جای وی امام شد، و سپس پسرش حسن ملقب به علی ذکرة السلام دعوی امامت کسر و در ۵۶۱ کشته شد. از نوادگان او جلال الدین حسن معروف به نو مسلمانی است که با خلیفه عباسی الناصر لدین الله رابطه دوستی برقرار کرد. پسرش علاء الدین محمد بن حسن بود که در ۶۱۸ خود را امام خواند. وی بیشتر اوقات خود را به تبه کاری و مستی می گذرانید تا در ۶۵۳ به ناگهان کشته شد. پس از او رکن الدین خورشاه در ۶۵۳ جانشین وی شد. در زمان او هولاکوی مغول الموت را ویران کرد و خاندان اسماعیلیه را در سال ۶۵۲ هجری برانداخت. دعوت حسن و جانشینان او را دعوت جادید خوانده اند^۱.

القاب اسماعیلیه: اسماعیلیه را به القاب مختلف: باطنیه، قرامطه، تعلیمیه، فاطمیه، سبیه، ملاحده، حبشیه، نزاریه، مستعلویه، سفاکین خوانده اند. چون آنان عموماً طرفدار اسماعیل بن جعفر بودند ایشان را اسماعیلیه گفتند، و چون می گفتند هر چیزی را از قرآن و سنت ظاهر و باطنی هست، و ظاهر

۱- فدائیان اسماعیلی ص ۵۷-۹۴، جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان ص ۹۷-۱۳۷، برادر: تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا ساعدی. ترجمه فتح الله مجتبیائی، چاپ سازمان کتابهای جیبی ص ۲۹۶-۳۱۴.

به منزله پوست، و باطن به مثابه مغز است آنان را باطنیه خواندند. از آنجهت که گروهی از ایشان پیرو حمدان قرمط بودند آنان را قرامطه نامیدند. وجه تسمیه تعلیمیه آن است که معتقد بودند تعلیم واقعی را باید فقط از امام زمان فرا گرفت. آنان را از آن نظر فاطمی خواندند که امامان ایشان در مصر خود را از فرزندان حضرت فاطمه دخت رسول خدا می دانستند. از آنجهت ایشان را سبیه گفتند که در باب شمار ائمه به هفت دور قائل بودند، و امام هفتم را آخر ادوار می دانستند. اما ملاحظه لقی است که عموم دشمنان آنان خصوصاً در ایران به اسماعیلیه داده اند، و آن جمع ملحد به معنی بدین است. ایشان را از آنجهت حشیشیه خواندند که حسن صباح و جانشینان او فدائیان اسماعیلی را با خوردن حشیش مامور قتل مخالفان می کردند. از آنجهت آنان را نزاریه گفتند که گروهی از اسماعیلیه طرفدار امامت نزار پسر مهتر مستنصر فاطمی بودند. ایشان را مستلویه گفته اند از آن سبب که گروهی از آنان طرفدار امامت مستعلی فرزند کهرمستنصر فاطمی بودند. سفاکین یا خونریزان لقب دیگر ایشان است که در غرب زمین به این نام خوانده شدند، و آن ترجمه کلمه فرانسوی Assassin به معنی جانی و آدمکش است^۱.

عقاید کلامی اسماعیلیه : اسماعیلیه گویند ذات باری تعالی برتر از هم و عقل و فکر است. خداوند بالاتر از حد صفات است، با هیچ صفتی و تعین وحدی چه به سلب و چه به ایجاب از وی سخن نتوان گفت. به دلیل همین تنزیه، در مسئله صدور اشیاء از باری تعالی، برای آنکه مشکل صدور کثیر از واحد پیش نیاید اعتقاد دارند که از امر باری تعالی یا کلامه ابداع، عقل کل یا عقل اول در وجود آمد. سپس نفس کلی، از کلمه امر، به توسط عقل وجود یافت. از نفس کلی به تأیید عقل کل، طبایع، و از طبایع، امهات، و از امهات به فعل اجرام سماوی، موالید هستی پذیرفتند. صدور عقل کل از کلمه امر به طریق ابداع است، و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی که به توسط عقل و نفس از امر باری تعالی در وجود آمده اند به طریق ابداع و انبعاث است. فرق میان ابداع و انبعاث آن است که انبعاث چیزی است که نه در مکان باشد و نه در زمان ولی پدید آینده باشد از چیزی

۱- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۹۵-۵۹۶، خاندان نوبختی ص ۲۵۰، طائفة الاسماعیلیه ص ۶۳.

دیگر. اما ابداع چیزی را گویند که اونیز نه در مکان باشد و نه در زمان و لکن از چیزی پدید نیامده باشد.

اسماعیلیان عقل کل و نفس کل را اصابت یعنی دوین خوانند. گاهی به لفظ اول و ثانی از آندو نام برند، و آنها را به انضمام سه فرع روحانی یعنی: جد و فتح و خیال، پنج حد علوی گویند.

به عقیده ایشان ترتیبات عالم جسمانی چون عالم روحانی است. آسمان در عالم جسمانی مانند عقل کل در عالم روحانی، و زمین به ثابت نفس کل است. موالید ثلاثه یعنی جماد و نبات و حیوان به مانند جد است و فتح و خیال. به تعبیر دیگر پنج حد عالم جسمانی یعنی آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان برابر است با: قلم و لوح و اسرافیل و میکائیل و جبرائیل.

وظیفه فرع علوی و روحانی آنست که فیض و نیرویی را که از مرتبه بالای خود دریافت می دارند به مرتبه زیرین خود برسانند. مثلاً جد. قوت و نیروی امر را از نفس کل می پذیرد و به فتح که پائین تر از او است می رساند. فتح آن قوت را از جد می پذیرد و به خیال که فرود او است می رساند. خیال آنرا از فتح می ستاند و به ناطق که فرودتر از او است و در عالم جسمانی به منزله عقل کل می باشد می رساند، ناطق (پیغمبر) آن فایده را به وصی و وصی آل را به امام، و امام به باب خویش، و باب به حجت می رساند. پس ناطق و وصی و امام و باب و حجت در عالم جسمانی به منزله پنج حد علوی یعنی: عقل کل، و نفس کل، و جد، و فتح، و خیال است در عالم روحانی، از اینرو پنج حد جسمانی نامیده می شوند.

مظهر عقل کل در این عالم وجود ناطق است. ناطقان همان پیغمبران اولوالعزمند و شمار آنان هفت است. هر ناطق (پیغمبری) وصی و جانشینی دارد که در حال حیات او در شهرستان علم او بوده است. پس از هر ناطقی هفت امام روی کار می آید. دوره هر پیغمبری هزار سال است، و چون دور او بسر آید پیغمبر دیگری با شریعتی تازه ظهور می کند و شریعت او را نسخ می نماید. پیغمبر یا ناطق نخستین حضرت آدم بود که وصی او شیت بود. ناطق دوم حضرت نوح بود که وصی او سام بود، ناطق سوم حضرت ابراهیم بود که وصی او

اسماعیل بود. ناطق چهارم حضرت موسی بود که وصی او هارون (یوشع) بود. ناطق پنجم حضرت عیسی بود که وصی او شمعون العفا (پطروس) بود. ناطق ششم حضرت محمد بود که وصی او علی بود. ناطق هفتم اسماعیل بود زیرا حضرت محمد، علی را وصی یا اساس و پس از او حسن و حسین و زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق بودند. هفتمین ایشان اسماعیل بود که اوقائم است و ائمه پس از او را امامان دوره قیام دانند.

ناطق واضح شرع جدید و ناسخ شریعت قدیم می باشد و اساس یا وصی عالم به علم تأویل شریعت است و وظیفه او بیان اسرار و باطن شریعت می باشد.

همه چیزها ظاهر و باطنی دارند. اسماعیلیان آیات قرآنی و احادیث و احکام شرع را تأویل می کنند، و ظاهر آنها را درست نمی دانند، بلکه به باطن آنها می گرایند. بیشتر استدلال آنان مبتنی بر معانی حروف قرآن و احادیث و اسرار و رموز آنها است. گویند به سبب همین مکتوم بودن معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی و وقوف نیست و بشر محتاج به امام است که آن معانی را روشن سازد. گویند مردم به نسبت کمی و زیادی اطلاعاتشان بر این معانی باطنی بر چند درجه اند، به همین دلیل اسماعیلیان خود را اهل تریب می خوانند و مراتب هفتگانه معتقدان به آن مذهب از این قرار است: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق.

کسی را که تازه به کیش آنان درآید «مستجیب» می نامیدند. آن که در طریق ایشان راسخ شده و اجازه سخن گفتن می یافت «مأذون» می گفتند، چون به درجه دعوت می رسید «داعی» می خواندند. چون به ریاست داعیان ارتقاء می یافت «حجت» نام می گرفت، یعنی گفتار او حجت خدا است بر خلائق. چون مرتبت ولایت می یافت و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد. پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت.

مأذون و داعی دو درجه داشتند: محدود و مطلق، گاهی نیز میان مرتبت—حجت و امام به مرتبه دیگر قائل می شدند که مرتبه باب بود. گاهی مرتبه داعی

را به سه درجه می‌رسانیدند: داعی بلاغ، داعی مطلق، داعی محدود. هرامامی دوازده حجت داشت که چهارتن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند. هفت تن مأمور جزایر سبعة یعنی اقالیم هفتگانه بودند. در زیر حکم هر یک از حجتان سی نفر داعی بودند، و هر یک از داعیان نیز عده‌ای مأذون زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم به کیش اسماعیلی می‌پرداختند. مأذونان وداعیان در تعالیمات خود کلاس و سلسله مراتب را رعایت می‌کردند تا از تعلیم خود در مرتبه پائین‌تر نتیجه مثبت نمی‌گرفتند مرتبه بعد را شروع نمی‌کردند. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق مراتب نو کیشان را چنین آورده است: نفرس، نائیس، تشکیک، تعلیق، ربط، ندلیس، تأسیس، عهد و پیمان گرفتن، خلع و سلخ^۱.

مبلغ داعی اسماعیلی باید آگاه به احوال اصناف مردم باشد و بداند خویش را بر چه کسی عرضه می‌دارد. اگر مدعو کسی است که گرایش به عبادت دارد از طریق زهد و عبادت با اوسخن گوید و سرانجام به او بگوید که شریعت را ظاهری و باطنی است و غرض شارع باطن شریعت است، نه ظاهر آن، و از او با سوگندهای شدید پیمان گیرد که این راز را افشا نکند و اگر این اسرار را فاش کند بر او است که زن خود را طلاق دهد و بندگانش را آزاد کند و اموالش را ببخشد.

اسماعیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند، ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می‌کردند. خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش، و وصی او است در مرتبه خویش، و امام روزگار است در عصر خود، و کلید در بهشت گفتار رسول خدا است. به معاد جسمانی معتقد نیستند و حشرو نشری را قبول ندارند^۲. چنانکه ناصر خسرو در این معنی گفته است:

مردکی را به دشت گرگ درید	زو بخوردند کمرکس و دالان
آن یکی زیست در بن چاهی	وان دگر رفت بر سرویران
این چنین کس بهش زنده شود؟	تیز برریش مردم ندادن ^۳

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۷۹-۱۸۸، تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۱۳-۲۲۵.

۲- فرقه اسماعیلیه، مقدمه فریدون بدره‌ای، ص ۱۴-۲۴.

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۵۰۷.

در توضیح این بحث گوئیم که تعالیم باطنیان مرکب از دو قسمت تأویل بدحقایق بود. تأویل چنانکه گفتیم تعبیر ابهامی قرآن و شریعت است. مثلاً دوزخ را ابهامی از جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌دانستند، و بهشت را ابهامی از دانش کامل که بر اثر کسب تعلیمات باطنیه حاصل می‌شود می‌شمردند. اما اصل حقایق در مذهب ایشان اصیل و تازه نیست بلکه التقاطی و بیشتر آن مأخوذ از فلسفه نوافلاطونی یونانی است، و از روایات متأخر آن فلسفه که توسط مؤلفان مسیحی یا یهودی در آن تصرفاتی روی داده گرفته شده است. فلسفه طبیعی اسماعیلیه مبتنی بر فلسفه عقلی ارسطو است.

دانشمندان نوشته‌اند که اسماعیلیه معتقد به تناسخ و حلول و انتقال روح از جسمی به جسم دیگر بودند. شاید این فکر غیر مستقیم از نوپشاوریان اخذ شده باشد. ایوانف می‌نویسد که اسماعیلیه هرگز به تناسخ معتقد نبودند، ولی گمان نمی‌رود در این مورد حق با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آثاری از مسیحیت و عرفان مسیحی گونوستیکی نیز ملاحظه می‌شود. اما نفوذ مسانویت در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا آدان بدی و اهریمن را که مبنای اصول مانویان است رد می‌کنند. رو بهمرقه معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه عقلی و راسیونالیسم دارد. برخلاف نوافلاطونیان و صوفیه که روح آدمی را قاصر به محو در مبدأ اخلا و وحدت وجود با او می‌دانند، اسماعیلیه با اینکه غیر مستقیم اصول عقاید ماوراءالطبیعه خود را از نوافلاطونیان گرفته‌اند این اصل را قبول ندارند. اسماعیلیان می‌گویند که انسان کامل همچون تاجی بر تارک بشریت است، و به عقیده ایشان پیدایش و ظهور انسان تجلی و گسرایش نفس است به سوی کمال. انعکاس عقل کل در عالم محسوسات همانا انسان کامل یعنی پیغمبر است که به اصطلاح اسماعیلیه ناطق (گویا) نامیده می‌شود. انعکاس نفس کل در عالم محسوسات نایب پیغمبر است که به اصطلاح ایشان صامت (خاموش) است و نام دیگر او اسامی می‌باشد. وظیفه وی آن است که سخنان ناطق یا پیغمبر را تأویل نموده و برای مردم روشن سازد. از نظر فلسفی اسماعیلیان تحت تأثیر معتزله واقع شدند و بسیاری از مسائل را از جمله مسئله نفویض و اختیار را

از ایشان فرا گرفته اند.^۱

اسماعیلیه مانند غلاة به حلول و تناسخ ارواح معتقد بودند، چنانکه دروز عقیده به حلول روح خداوند در الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی داشتند و وی نیز خود را تجسم روح الهی می دانست، و مرگ اسرارآمیز او را حمل بر این می کردند که وی نمرده بلکه به اصل خود پیوسته است و به زودی باز خواهد گشت و جهان را پراز عدل و داد خواهد نمود.^۲

تعالیم ظاهری اسماعیلیه با معتقدات شیعه امامیه چندان تفاوتی ندارد و همان احکام شرعی اسلام مانند نماز، روزه، خمس و زکات و غیره است. فقیه بزرگ ایشان قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد منصور (درگذشته در ۳۶۳ هـ) است که کتابی به نام «دعائم الاسلام فی ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام»، و کتاب مختصر الآثار فی ما روی عن الائمة الاطهار که اکنون بین طایفه بهره از اسماعیلیه متداول است، و آن کتاب مورد استناد آن طایفه می باشد.

اسماعیلیه امروز بر دو طایفه آغاخانیه و بهره تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعلوی هستند. گروه اول قریب یک میلیون نفر و در ایران و آسیای وسطی و افریقا پراکنده اند و رئیس ایشان کریم آغاخان است. گروه دوم که قریب به پنجاه هزار نفر هستند در جزیره العرب و سواحل خلیج فارس و در حماة ولاذقیه از سوریه بسر می برند.^۳

فرق اسماعیلیه: مهمترین فرقه های اسماعیلیه از این قرارند:

۱- آغاخانیه، نام بقایای نزاریه هستند که چون امام ایشان ملقب به آغاخان است آنان را آغاخانیه نامند.^۴

۲- ابوسعیدیه پیروان ابوسعید حسن بن بهرام الجنبی که مردی ایرانی الاصل از مردم بندرگناه بود و پیروان او گروهی از اعراب بدوی و نبطیان و ایرانیان بودند و دولتی در احساء بحرین تشکیل داد که پایتخت آن هجر بود، و

۱- اسلام در ایران ص ۳۰۳-۳۰۷، ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران

ج ۱، ص ۵۷۴، طائفة الاسماعیلیه ص ۱۴۷-۱۷۹.

۲- کلدزیه، العقیده والشریعة ص ۲۱۶.

۳- محممانی، فلسفة التشریع ص ۵۷، طائفة الاسماعیلیه ص ۱۱۰-۱۲۹.

۴- دائرة المعارف اسلام (طبع فرانسه) ماده آغاخان.

سرانجام در ۳۰۱ هجری به دست یکی از چاکرانش در حمام کشته شد.
۳- اسماعیلیه نام عمومی جمیع فرقی که به امامت اسماعیل بن جعفر به جای امام موسی کاظم قائلند.

۴- باطنیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۵- برقیه از فرق اسماعیلیه پیروان محمد بن علی برقی که در ۲۵۵ در اهواز خروج کرد و خود را منسوب به علویان دانست، حال آنکه خود از علویان نبود و بعضی از علویان مادر او را نکاح کرده بودند. وی خود را به شوهر مادر خویش منسوب داشت و برخوستان و بصره و اهواز مستولی شد. معتضد خلیفه عباسی لشکری فرستاده او را شکست داد و سرانجام در سال ۲۶۰ هجری وی را اسیر کرده به بغداد بردند. معتضد او را بکشت و بردار کرد.^۲

۶- بهره فرقه‌ای از اسماعیلیه که در هند غربی بسر می‌برند و اکثر ایشان در اصل هندو هستند که با اعراب یمنی مخلوط شده‌اند. اینان بقایای فرقه مستعلوبه می‌باشند که تزاریه و آغاخانیه مخالفان ایشان آنان را در هند «خوجه» می‌خوانند، نام بهره کلمه گجراتی است که در آن زبان به معنی تاجر و فروشنده است.^۳

۷- تعلیمیه نام دیگر اسماعیلیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۸- جناییه پیروان ابوسعید بن حسن بن بهرام الجنابی رجوع شود به ابوسعیدیه.

۹- حمیری به همان صباحیه پیروان حسن صباح حمیری یعنی یمنی هستند.

۱۰- خطاییه پیروان مقلص بن ابی الخطاب رجوع شود به ابوالخطاب.

۱۱- خلطیه از فرق اسماعیلیه گویند آنچه در قرآن و احادیث از نماز و روزه و زکات و حج و غیره وارد شده است همه محمول بر معانی آنهاست و معنی دیگر ندارد و قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند.^۴

۱- اعلام الاسماعیلیه ص ۵۳؛ تلخیص ابلیس ص ۱۰۵.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۳- دائرة المعارف اسلام (طبع فرانسه) ماده بهره.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۱۲- خنفریه پیروان علی بن فضل الخنفری داعی اسماعیلی دریمن هستند. گویند وی همه محرمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دعوت نبوت نمود^۱.

۱۳- دروزیه که نام ایشان از کلمه درزی مؤسس آن طایفه است. بنیادگذار این مذهب حمزه بن علی زوزنی بوده که الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی را تجسمی از روح خداوند می دانست. ایشان اکنون در لبنان و سوریه سکونت دارند، و نفوس آنان بالغ بر دویست هزارتن است. آنان خود را در آن نواحی موحّدون می خوانند^۲.

۱۴- سبعیه به معنی هفت امامیان است و ایشان همان اسماعیلیه اند، رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۱۵- صباحیه پیروان حسن صباح اند، رجوع شود به حسن صباح.
۱۶- عبیداللهیه قائل به الوهیت عبیدالله مهدی و فرزندان او بودند^۳.
۱۷- غیاثیه منسوب به غیاث نامی هستند که مردی ادیب و شاعر بود و کتابی در اصول اسماعیلیه موسوم به بیان نوشته و معنی وضو و نماز و روزه و دیگر احکام را بر طریق باطنیه بیان کرده و می گوید مراد شارع همین است و آنچه عوام فهمیده اند محض خطا و غلط است^۴.

۱۸- فاطمیه قومی اند که دعوی ملک، مرفرزدان فاطمه را گویند^۵.
۱۹- فدائیان گروهی از اسماعیلیه بودند که از طرف آن طایفه برای کشتن مخالفان فرستاده می شدند و جان خود را در این راه فدا می کردند^۶.
۲۰- قرامطه منسوب به حمدان قرمط هستند، رجوع شود به قرامطه.
۲۱- مبارکیه از اسماعیلیه قدیم هستند که پیرومردی به نام مبارک غلام آزاد کرده اسماعیل بودند.

۱- الحورالین ص ۱۹۹-۲۰۰.

۲- دائرة المعارف اسلام - ماده دروز.

۳- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۵- سواد اعظم ص ۱۸۳.

۶- ایضاً ص ۱۷۷.

- ۲۲- مستعلویه پیروان مستعلی پسر کهترا المستنصر بالله فاطمی بودند .
- ۲۳- مسقطیه لقب دیگر نزاریه است که آنان را مسقطیه نیز گویند زیرا که مذهب ایشان آن است که امام مکلف به فروع نیست و تواند که بعضی یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کند^۱.
- ۲۴- ملاحده لقبی است که دشمنان اسماعیلیه به آن طایفه داده اند.
- ۲۵- مهدویه پیروان ابوعبیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی در گذشته در ۳۲۲ که خود را المهدی خواند و پیروان او را مهدویه نامیدند^۲.
- ۲۶- میمونیه پیروان عبدالله بن میمون قداح بودند.
- ۲۷- ناصریه پیروان دانشمند و شاعر اسماعیلی حمیدالدین ناصر خسرو قبادپانی داعی آن طایفه در ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان بودند^۳.
- ۲۸- نزاریه پیروان نزار پسر مهتر المستنصر بالله فاطمی بودند.

۱- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۲- ایضاً ص ۹.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۴۵.

فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام^۱

آدم متز: الحضارة الاسلاميه فى القرن الرابع الهجرى، ۲ ج، نقله الى العربيه: محمد عبدالهادى ابوريدد، طبع قاهره ۱۹۵۷.

آل کاشف الغطاء محمد حسين: اصل الشيعة واصولها، طبع بيروت.
آمدی سيف الدين (درگذشته در ۶۳۱ هـ): غاية المرام فى علم الکلام، تحقيق حسن محمود عبداللطيف طبع، قاهره ۱۹۷۱.

حسن ابراهيم حسن وطه احمد شرف: عبيدالله المهدي، طبع قاهره ۱۹۲۷.
ابن ابى الحديد عزالدین عبدالحميد بن محمد بن محمد بن الحسين (درگذشته در ۶۵۵ هـ): شرح نهج البلاغة، ۲۰ ج، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، طبع قاهره.

ابن الاثير: عزيرالدین ابوالحسن على بن محمد بن محمد (درگذشته در ۶۳۰ هـ):
اللباب فى تهذيب الانساب، ۳ ج، طبع قاهره ۱۳۶۹-۱۳۵۳ هـ. ق.
ابن بابويه قمی ابوجعفر محمد بن على حسين بن موسى (درگذشته ۳۸۱ هـ):

۱- در این فهرست تنها از کتب معروف فرق و کلام و رجال که غالباً در کتابخانه مؤلف موجود است یاد کردیم و از کتب تاريخ و بلدان و ادب اسلامى که در آنها گاهی نیز ذکر فرق اسلام آمده به سبب کثرت آن کتب نامى به میان نیاوردیم.

کمال‌الدین و تمام‌النعمه فی اثبات النبیة، طبع حجر تهران ۱۳۰۱ هـ. ق؛
 کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة (نسخه خطی از آن دانشمند محترم
 آقای سید محمدعلی روضاتی اصفهانی). در این کتاب ابن بابویه احادیث
 مربوط به امامت همام را دربابی آورده است و مرحوم مجلسی در بحار-
 الانوار از این کتاب استفاده کرده است. ظاهراً این نسخه ارزشمند
 به زودی به طبع خواهد رسید.

ابن تیمیه احمد بن عبدالحلیم (در گذشته در ۷۷۸ هـ) : منهاج السنة النبویة
 فی نقض کلام الشیعة والقدریة ، ۴ ج ، طبع قاهره ۱۲۳۱ هـ. ق ؛
 مجموعه رسائل ، ۲ ج ، طبع قاهره ۱۳۲۳ هـ.

ابن الجوزی جمال‌الدین ابوالقرج عبدالرحمن بن الجوزی بغدادی (در گذشته
 در ۵۹۷ هـ) : تلبیس ابلیس ، طبع مصر ۱۹۲۸.

ابن حجر احمد بن حجر الهیتمی (در گذشته در ۹۷۲ هـ) : الصواعق المحرقة فی-
 الرد علی اهل البدع و الزندقه ، طبع قاهره ۱۳۷۵ هـ. ق.

ابن حجر ابوالفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی (در گذشته در ۸۵۲ هـ) :
 لسان المیزان ، ۶ ج ، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هـ. ق.

ابن حزم اندلسی ابومحمد ، علی بن احمد بن سعید بن حزم (در گذشته در
 ۴۵۶ هـ) : الفصل فی الملل والاهواء والنحل ، ۵ ج ، و بهامشه
 الملل والنحل للشهرستانی . تحقیق : عبدالرحمن خلیفه ، طبع قاهره
 ۱۳۲۷ هـ. ق.

ابن خلدون : المقدمه ، طبع مصر.

ابن الخياط ابوالحسين عبدالرحيم بن محمد بن عثمان الخياط المعتزلي (از
 دانشمندان قرن چهارم) : کتاب الانتصار ، تحقیق : دکتر نیبرج ، طبع
 قاهره ۱۹۲۵.

ابن داود تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي : كتاب الرجال ، و بتقدمه
 كتاب الرجال لابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقي . تحقیق : سیدجلال-
 الدین محدث ارموی ، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ش.

ابن رشد ابوالولید محمد بن احمد اندلسی (در گذشته در ۵۹۵ هـ) : مناهج
 الادله فی عقائد الملة ، تحقیق : دکتر محمود قاسم ، طبع قاهره ۱۹۶۲.

ابن شهر آشوب رشیدالدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی (در گذشته در ۵۸۸ هـ): معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه، تحقیق: عباس اقبال، تهران ۱۳۵۳ هـ. ق.

ابن الصباغ علی بن محمد بن احمد المکی (در گذشته در ۸۵۵ هـ): الفصول المهمه فی معرفة احوال الائمة، طبع نجف ۱۹۵۰.

ابن طباطبا ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر (از دانشمندان قرن پنجم هجری): منتقلة الطالبیة، تحقیق: السید مهدی الخراسانی، طبع نجف ۱۹۶۸.

ابن طولون شمس الدین محمد (در گذشته در ۹۵۳ هـ): الائمة الاثناعشر، تحقیق: دکتور صلاح الدین المنجد، طبع بیروت ۱۹۵۸.

ابن قتیبة الدینوری ابومحمد عبدالله بن مسام (در گذشته در ۲۷۶ هـ): الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة، تحقیق: محمد زاهد الکوثری، طبع قاهره ۱۳۴۹ هـ. ق.

ابن المرتضی الیمنی احمد بن یحیی (در گذشته در ۸۴۰ هـ): طبقات المعزله، تحقیق: سوسنه دیولد ویلزر، طبع بیروت ۱۹۶۱: الملل والنحل.

تحقیق: دکتور محمد جواد مشکور، طبع تبریز ۱۹۵۹.

ابن ندیم محمد بن اسحاق الندیم (در گذشته در ۳۸۵ هـ): کتاب الفهرست، تحقیق: رضا تجدد، طبع تهران ۱۳۵۲ ش.

ابوریده محمد عبدالهادی: ابراهیم بن سیار النظام، طبع قاهره ۱۹۴۶.

ابو زهره محمد: تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱ فی السیاسة والعقائد، طبع قاهره، ج ۲ فی المذاهب الفقهیه، طبع قاهره؛ الامام زید (حیانه و عصره - آراؤه و فقهه) طبع قاهره ۱۹۵۹.

ابوعذبه حسن بن عبدالمحسن: الروضة البهیة فیما بین الاشاعة والماتریدیة، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۲ هـ. ق.

ابوالفرج الاصبهانی، علی بن حسین بن محمد اموی (در گذشته در ۳۵۶ هـ): مقاتل الطالبیین چاپ سنکی تهران ۱۳۰۷ هـ. ق.

ابوالعالی محمد الحسینی العلوی: بیان الانیان، به تصحیح عباس اقبال، تألیف در سال ۴۸۵ هـ. طبع تهران ۱۳۱۲ ش.

ابونصر البخاري سهل بن عبدالله بن داود (از دانشمندان قرن چهارم هجری) :
سلسلة العلوية ، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم ، طبع نجف
١٩٦٣ .

ارنولد (ت. و): الدعوة الى الاسلام في تاريخ نشر العقيدة الاسلامية ، نقله
الى العربية : حسن ابراهيم حسن و عبد الحميد عابدين ، طبع قاهره
١٩٤٧ .

اسفرايني ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد (درگذشته در ١٢٧١ هـ) :
التبصير في الدين وتمييز الفرقه الناجية عن الفرق الهاكينة ، تحقيق: شيخ
محمد زاهد بن الحسن الكوثري ، طبع قاهره ١٩٢٠ .
اشعري ابي خلف سعد بن عبدالله: كتاب المقالات والفرق ، تحقيق: دكتور محمد جواد
مشكور ، طبع تهران ١٩٦٣ .

الاشعري امام ابو الحسن علي بن اسماعيل (درگذشته در ٣٣٠ هـ) : مقالات
الاسلاميين واختلاف المصلين ، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد ،
ج ١ قاهره ١٩٥٠ ، و ج ٢ قاهره ١٩٥٢ ؛ كتاب اللمع في الرد على اهل
الزيغ والبدع ، تحقيق: الدكتور حموده غرابه ، طبع مصر ١٩٥٥ .
اعتضاد السلطنة : مدعيان نبوت ، به اهتمام هاشم رضى ، طبع تهران ١٣٢٣ ش.
اقبال عباس : خاندان نوبختي ، طبع تهران ١٣١١ ش.
ام الكتاب ترجمه فارسي كه اصل عربي آن منسوب به ابوالخطاب است ، به تصحيح
ايوانف ، طبع لايبزيك .

امام الحرمين ابوالمعالي عبدالملك الجويني (درگذشته در ٢٧٨ هـ) : لمع الادله
في قواعد عقائد اهل السنة والجماعة ، تحقيق : الدكتور فوقيه حسين
محمد ، طبع قاهره ١٩٦٨ .

الامين العاملي السيد محسن : اعيان الشيعة نحو ٥٠ مجلد ، طبع بيروت .
اميني - عبدالحسين احمد : تقدير ١١ ج ، طبع بيروت .
ايوانف . و : مذكرات في حركة المهدي الفاطمي (استناد الامام و سيرة جعفر
الحاجب) ، نقله الى العربية : محمد كامل حسين ، قاهره ١٩٣٧ ، مستخرج
من مجلة كلية الآداب ، المجلد الرابع الجزء الثاني .

الباقلائی ابی بکر محمد بن الطیب (درگذشته در ۴۰۳ هـ): التمهید فی الرد علی الملحدة المعطلة والرافضة والخوارج والعتزلة ، تحقیق: محمود محمد الخضیری و محمد عبدالهادی ابوریثه، طبع قاهره ۱۹۴۷.

بدایع نگار مهدی بن مصطفی متخلص به لاهوتی: بدایع الانساب فی مدفن الاطیاب، طبع تهران ۱۳۱۹ ش.

بدوی عبدالرحمن: تاریخ الاتحاد فی الاسلام. طبع قاهره ۱۹۴۵؛ شخصیات قلقة فی الاسلام، طبع قاهره ۱۹۴۶؛ مذاهب الاسلامیین ج ۲، طبع بیروت ۷۳-۱۹۷۱.

براون ادوارد: تاریخ ادبی ایران ج ۱. ترجمه: علی پاشا صالح، طبع تهران ۱۳۳۵ ش.

البرسی، الحافظ رجب (از حروفیه و منهم به غلو از اهل قریه برس بین کوفه و حله بوده و کتاب خود را در سال ۷۶۴ هـ نوشته است): مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین، طبع بیروت - دارالاندلس.

البشیشی محمود: الفرق الاسلامیه، طبع مصر ۱۹۳۲.

البغدادی عبدالقاهر ابو منصور بن طاهر (درگذشته در ۴۲۹ هـ): الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم، تحقیق: شیخ محمد زاهد بن الحسن الکوثری، طبع مصر ۱۹۴۸؛ الملل والنحل، تحقیق: الدكتور البیر نصری نادر، بیروت ۱۹۷۰؛ اصول الدین، طبع استانبول ۱۹۲۸؛ تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی، ترجمه و تحشیة: دکتر محمد جواد مشکور.

البهبهانی محمد باقر بن محمد اکمل ملقب به آغا (درگذشته در ۱۲۴۳ هـ): منهج المقال، چاپ سنگی تهران ۱۳۰۶ هـ. ق.

پطروشفسکی: اسلام در ایران، ترجمه: کریم کشاورز، طبع تهران ۱۳۵۰ ش.

تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهرة (درگذشته در ۷۵۳ هـ): غایة الاختصار فی الیوتات العلویه المحفوظة من الغبار، تحقیق: السید محمد صادق بحر العلوم، طبع نجف ۱۹۶۳.

تیهتون ا. س: اهل الذمة في الاسلام، ترجمه و تعليق: حسن حبشي، طبع قاهره

۱۹۲۹.

النسـرى الشيخ محمد تقى: قاموس الرجال فى تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم
۱۱ ج، طبع تهران ۹۱-۱۳۷۹ هـ ق.

تفتازانى سعدالدين مسعود بن عمر (درگذشته در ۷۹۱): الشرح على متن العقائد
للشيخ نجم الدين محمد النسفى (متوفى ۵۳۷ هـ)، طبع استانبول ۱۹۶۶،
و بهامشه حاشية كستلى على شرح العقائد.

تهرانى شيخ آغا يزرك: الذريعة الى تصانيف الشيعة ۲۱ ج، طبعهاى مختلف؛
طبقات اعلام الشيعة ۷ ج، طبع نجف.

تيمور باشا احمد: اليزيديه و منشأ نحلتهن، طبع قاهره ۱۳۵۲ هـ ق.
جولد تسيهر (گلدزبهر) اجناس: العقيدة و الشريعة فى الاسلام، نقله الى
العربية: محمد يوسف موسى - عبدالعزيز عبدالحق - على حسن
عبدالقادر، طبع قاهره ۱۹۴۶؛ مذهب التفسير الاسلامى، طبع مصر
۱۹۵۵.

حسنى رازى سيد مرتضى بن داعى: تبصرة العوام فى معرفة مقالات الانام
(تأليف در نيمة اول قرن هفتم هـ)، به تصحيح عباس اقبال، طبع تهران
۱۳۱۳ ش.

حكيم سمرقندى ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن زيد:
ترجمه السواد الاعظم، به اهتمام عبدالحى حبيبي، طبع بنياد فرهنگ
تهران ۱۳۴۸ ش.

الحمادى اليماني محمد بن مالك بن ابي الفضائل (درگذشته در اواسط قرن پنجم):
كشف اسرار الباطنية و اخبار القرامطة، تحقيق: الشيخ محمد زاهد بن
الحسن الكوثرى، طبع قاهره ۱۹۳۹.

فاضى حميدالدين الكرماني (درگذشته در ۴۱۱ هـ): راحة العقل، تحقيق الدكتور
محمد كامل حسين و الدكتور محمد مصطفى حلمى، طبع قاهره ۱۹۵۲؛
المصاييح فى اثبات الامامة، طبع بيروت ۱۹۶۹.

الخطيب البغدادي ابوبكر احمد بن على (درگذشته در ۴۶۳ هـ): تاريخ بغداد

از مدینه السلام. ۱۲ ج، طبع بیروت.

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (درگذشته در ۷۱۸ هـ) : جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رقیان) به اهتمام

محمدتقی دانش پژوه، و محمد مدرسی زنجان، طبع تهران ۱۳۳۸.

الخوانداری میرزا محمد باقر الموسوی (درگذشته در ۱۳۱۳ هـ) : روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، چاپ سنگی تهران ۱۳۶۷ هـ. ق.

دارمستتر : مهدی از صدر اسلام تا قرن یزدهم هجری، ترجمه: محسن جهانسون، طبع تهران ۱۳۱۷.

الداودی الحسنی جمال الدین احمد بن علی بن الحسین (درگذشته در ۸۲۸ هـ) :

عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، طبع نجف ۱۹۱۸.

دونلدسن دوايت: عقيدة الشيعة، نقله الى العربية: ع. م.، طبع قاهره.

دی بور : تاریخ الفلسفه فی الاسلام، نقله الى العربية وعلق عليه : الدكتور

محمد عبدالهادی ابوریذه، طبع قاهره ۱۹۵۷.

الدیلمی الیمانی محمد بن الحسن (از دانشمندان قرن هشتم) : بیان مذهب

الباطنیة وبتالانه . منقول من كتابه قواعد عقائد آل محمد . تحقیق :

سروطمان، طبع استانبول ۱۹۳۸؛ قواعد عقائد آل محمد (الباطنیة).

تحقیق: محمد زاهد بن الحسن الکوثری، طبع قاهره ۱۹۵۰.

الذهبی شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد (درگذشته در ۷۴۸ هـ) :

میزان الاعتدال فی نقد الرجال ۳۰ ج، طبع لکهنو ۱۳۲۵ هـ. ق.

الزعبی محمد علی: الدروز ظاهرهم و باطنهم، طبع مکتبه العرفان ۱۹۵۶.

زهدی حسن جارالله: المعتزله، طبع قاهره ۱۹۲۷.

الزین احمد عارف: مختصر تاریخ الشيعة، طبع صیدا ۱۳۳۲ هـ. ق.

سبط ابن الجوزی ابوالمظفر یوسف شمس الدین (درگذشته ۶۵۴ هـ) :

تذكرة الخواص، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ. ق.

ستشچفسکا بوجنا غایانه، Bozena Gajane Stryzewska: تاریخ الدوله

الاسلامیه و تشریعها، طبع بیروت ۱۹۶۶.

سجستانی ابویعقوب: کشف المحجوب در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری،

- تحقیق: هنری کرین، طبع تهران ۱۹۴۹.
- سعد محمدحسن: المهدیه فی الاسلام، طبع قاهره ۱۹۵۳.
- سلیمان البارونی ابوریع: مختصر تاریخ الابطاحیه، طبع تونس ۱۹۳۸.
- سمعی ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی (درگذشته در ۵۶۲هـ): الانساب، طبع بغداد ۱۹۱۲.
- شبلی نعمانی: تاریخ علم کلام، ترجمه: سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، طبع تهران ۱۳۲۸ ش؛ علم کلام جدید، ترجمه: سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، طبع تهران ۱۳۲۹ ش.
- الشریف الجرجانی میرسیدعلی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الاسترآبادی (درگذشته در ۸۱۶هـ): شرح المواقف لقاضی عضدالدین الایجی فی علم اصول الکلام، ۳ ج، طبع استانبول ۱۳۱۱ هـ. ق. کتاب التعریفات، طبع مصر ۱۳۰۶ هـ. ق.
- شهرستانی محمد بن عبدالکریم (درگذشته در ۵۴۸هـ): الملل والنحل، طبع لایپزیک ۱۹۲۳؛ الملل والنحل ۳ ج، تحقیق: احمد فهمی محمد، طبع قاهره ۱۹۴۹-۱۹۴۸؛ الملل والنحل، ترجمه: افضل الدین صدرترکه اصفهانی، به تصحیح: سید محمدرضا جلالی نائینی، طبع تهران ۱۳۲۱ ش؛
- نهایة الاقدام فی علم الکلام، تحقیق: الفردجیوم.
- الشیبانی الدكتور کامل مصطفی: الطريقة الصوفیة ورواسیها فی العراق المعاصر، طبع بغداد ۱۹۶۷؛ الفکر الشیعی والنزعات الصوفیة حتی مطلع القرن الثانی عشر، طبع بغداد ۱۹۶۶.
- الصدر السیدحسن: تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، طبع بغداد ۱۳۵۴ هـ. ق.
- الصدر سیدصدرالدین: المهدی، طبع قم ۱۳۶۰ هـ. ق.
- الصراف احمد حامد: الشبک، طبع بغداد ۱۹۵۴.
- الصغار ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ (درگذشته در ۲۹۰هـ): بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، طبع تهران ۱۳۸۰ هـ. ق.
- صفایی سیداحمد: علم کلام، طبع دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش؛ هشام بن الحکم، طبع تهران ۱۳۴۲ ش.

- طبرسی شیخ عمادالدین حسن بن علی: کامل بهائی . تألیف در سال ۵۶۷۵ هـ.
چاپ سنگی بمبئی ۱۳۲۳ هـ. ق.
- الطبرسی ابوعلی فضل بن حسن بن الفضل الطبرسی (درگذشته در ۵۴۸ هـ) :
الاحتجاج . چاپ سنگی تهران ۱۳۰۲ هـ. ق.
- محمد رضا الطبری النجفی : الشيعة وال مرجعة ۲۰ ج . طبع نجف ۱۹۵۵ .
الطوسی الشیخ ابو جعفر محمد بن الحسن (درگذشته در ۸۴۶) : الفهرست .
تحقیق : السيد محمد صادق آل بحر العلوم ، طبع نجف ۱۹۳۷ :
رجال الطوسی . تحقیق : السيد محمد صادق آل بحر العلوم ، طبع نجف
۱۹۶۱ : کتاب الغیبة ، چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۳ هـ. ق .
- القاضی عبدالجبار ابوالحسن بن احمد همدانی اسد آبادی (درگذشته در ۵۴۱ هـ) :
المغنی فی ابواب التوحید والعدل ، جزء العنم العشرین فی الإمامه
۲ ج ، تحقیق : دکتر عبدالحلیم محمود و الدكتور سلیمان دنیا ، طبع
قاهره : المغنی فی ابواب التوحید والعدل ، الجزء الخامس الفرق
غیر الاسلامیه ، تحقیق : محمود محمد الخضیری ، طبع قاهره ۱۹۵۸ :
شرح الاصول الخمسه (للمعتزله) ، تحقیق : الدكتور عبدالمکریم عثمان .
طبع قاهره ۱۹۶۵ .
- عبدالجلیل قزوینی رازی : کتاب النقض ، به اهتمام سیدجلال الدین ، محدث
ارموی ، طبع تهران ۱۳۳۱ ش : وکلید آن ۱۳۳۵ ش .
- دکتر عبدالحکیم بلع : ادب المعتزله الی نهاية القرن الرابع الهجری .
طبع قاهره .
- عبدالرزاق الموسوی المرقم : زید الشہید به نسیمه تزیینه المختار . طبع
نجف ۱۹۳۷ .
- عبدالرزاق رسنی عبدالرزاق بن رزق الله بن ابوبکر : مختصر کتاب
الفرق بین الفرق بغدادی . تحقیق فلیپ حتی ، طبع مصر ۱۹۲۴ .
- عبدالعال دکتر محمد جابر : حركات الشيعة المتطرفین و اثرهم فی الحیاة
الاجتماعية والادبية لمدينة العراق ابان العصر العباسي الاول ، طبع قاهره
۱۹۵۴ .

العنایقی عبد الرحمن بن محمد (درگذشته در ۷۹۰ هـ): الرسالة الفارقة والملحة
الفائقة فی الفرق الاسلامیه ، تحقیق: الدكتور محمد جواد مشکور ،
طبع تهران ۱۹۶۶ .

العراقی ابو محمد عثمان بن عبدالله بن الحسن : الفرق المفقرة بین اهل الزیغ
والزندقة ، تحقیق: الدكتور یشار قوتلو آی ، طبع آنکارا ۱۹۶۱ .

العسکری مرتضی : عبدالله بن سبا المدخل ، طبع دوم قاهره ۱۳۸۱ هـ . ق.
تغییلی رستم داری حسین: ریاض الابرار (دائرة المعارفی فارسی و نسخه ای
منحصر به فرد) در کتابخانه آستانه قدس رضوی به شماره ۲۰۳۳ مربوط
به پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم ، روضه یکم در شانزده مقاله در
مل و نحل .

علامه حلی جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف (درگذشته در ۷۲۶ هـ) :
منهاج الکرامه فی اثبات الامامه ، چاپ سنگی ۱۲۹۶ هـ . ق ؛ النافع
یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر ، طبع بمبئی ۱۳۱۹ هـ . ق ؛
انوار الملکوت فی شرح الیاقوت ، تحقیق: محمد نجمی زنجانی ، طبع
تهران ۱۳۳۸ ش ؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ، چاپ
سنگی تهران ؛ و نیز ترجمه به فارسی به قلم شیخ ابو الحسن شعرانی ، طبع
تهران ۱۳۵۱ ش ؛ الالفین فی امامة امیر المؤمنین ، طبع نجف ۱۳۷۲
هـ . ق ؛ شرح باب حادی عشر ، چاپ سنگی تهران ۱۳۷۰ هـ . ق .

علم الهدی سیلمر تفسی : کنز الانساب معروف به بحر الانساب ، در تحقیق نسب
امامان و امامزادگان ، چاپ سنگی بمبئی ۱۳۱۶ هـ . ق .

غالب مصطفی : اعلام الاسماعیلیه ، طبع بیروت ۱۹۶۲ .
افغرابی علی مصطفی : تاریخ الفرق الاسلامیه ونشأة علم الکلام عند المسلمین ،
طبع مصر ۱۹۲۸ .

غردیه و قنوائی : فلسفه الفکر الدینی بین الاسلام و المسیحیه ، نقله الی
المریبه: الدكتور صبحی صالح والدكتور فرید جبر ، ۳ ج ، طبع بیروت
۱۹۶۷-۶۹ .

الغزالی ابو حامد محمد (در گذشته در ۵۰۵ هـ) : کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد
 طبع قاهره؛ فضائح الباطنیه ، تحقیق : عبدالرحمن بدوی ، طبع قاهره
 ۱۹۶۲ ؛ الجام العوام من علم الکلام ، طبع مصر ۱۳۰۶ و ۱۳۰۹
 ۸. ق ؛ فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة ؛ کتاب الفرق والتواریخ
 نسخه آنقره (کتابخانه عاطف افندی) ، و کتابخانه آستانه قدس رضوی
 که به عنوان رساله دکتری به اهتمام آقای غلامرضا دشتی و به راهنمایی
 دکتر مشکور در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تصحیح و تحقیق شده
 است . این کتاب از آثار قرن ششم هجری است ، و مؤلف آن معلوم
 نیست در نسخه مشهد مؤلف آن غزالی ذکر شده است .

غلام حلیم صاحب دهلوی: تحفه النی عشریه چاپ سنگی نول کشور ۱۸۹۶ .
 فان فلوتن: السیادة العربیة و الشیعة والاسرائیلیات فی عهد بنی امیه ، نقله الی
 العربیة: الدكتور حسن ابراهیم حسن ومحمد زکی ابراهیم ، طبع مصر
 ۱۹۳۲ .

فانی کشمیری شیخ محسن (در گذشته در ۱۰۸۱ هـ) : دبستان المذهب، چاپ
 سنگی بمبئی ۱۲۶۷ هـ . ق .

فخرالدین الرازی ابو عبدالله محمد بن عمر (در گذشته در ۶۰۶) : اعتقادات
 فرق المسلمین والمشرکین ، تحقیق: علی سامی النشار، طبع قاهره ۱۹۳۸ ،
 و ترجمه آن در چهارده رساله به اهتمام سید محمد باقر سیزواری طبع دانشگاه
 تهران ۱۳۲۰ ؛ البراهین در علم کلام، ۲ ج، ترجمه: سید محمد باقر
 سیزواری ، طبع تهران ۱۳۲۱ ش .

فرید عبدالوهاب: اسلام و رجعت طبع تهران ۱۳۵۵ هـ . ق .

فضل بن شاذان الازدی نیشابوری (در گذشته در ۸۲۶) : الايضاح ، تحقیق:
 سید جلال الدین محدث ارموی، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱ .

قاضی نعمان ابو حنیفه النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور المغربي (در گذشته
 در ۳۶۳ هـ) : کتاب الهمم فی آداب اتباع الائمة ، تحقیق: الدكتور

محمد کامل حسین: طبع قاهره .

قاضی نورالله شوشتری (درگذشته در ۱۱۱۹ هـ): مصائب النواصب در رد نواقض الروافض، ترجمه: میرزا محمدعلی مدرسی رشتی چهاردهی، به تصحیح: مرتضی مدرسی چهاردهی، طبع تهران ۱۳۲۹ ش.

قلعه کهنه ای: ترجمه اعتقادات ابن بابویه، طبع تهران ۱۳۷۱ هـ. ق.

القلمای سیر: ادب الخوارج فی العصر الاموی، طبع مصر ۱۹۴۵.

القمی الشیخ عباس بن محمد رضا: سفینه بحار الانوار، ۲ ج، طبع نجف ۱۳۵۲ هـ. ق.

الکاظمی القزوینی محمد مهدی: منهاج الشریعة فی الرد علی ابن تیمیه، طبع نجف ۱۳۴۸ هـ. ق.

کامل حسین الدكتور محمد: طائفة الاسماعيلية، طبع قاهره ۱۹۵۹.

کسروی سید احمد: شعثیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، چاپ دوم تهران ۱۳۲۴ ش.

الکشی ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبدالمعز (درگذشته در اوایل قرن چهارم هجری): اختیار معرفة الرجال المعروف به رجال الکشی، تحقیق: حسن مصطفوی، طبع دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ ش: و نیز طبع بهشی ۱۳۱۷ هـ. ق.

الکلبی ابوالمظفر هشام بن محمد بن السائب (درگذشته در ۸۱۶ هـ): کتاب الاصنام تحقیق: احمد زکی باشا، طبع قاهره ۱۹۱۲.

مورغان گنیت: الاسلام الصراط المستقیم، طبع قاهره ۱۹۶۱.

الکنجی ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی (درگذشته در ۵۸ هـ): البیان فی اخبار صاحب الزمان، چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۳ هـ. ق: ضمیمه کتاب الغیبه شیخ طوسی.

لاهیجی ملا عبد الرزاق بن علی (درگذشته در ۱۰۵۱ هـ): سوره مراد، چاپ سنگی تهران ۱۲۷۱ هـ. ق.

سرمایه ایمان: چاپ سنگی تهران ۱۳۰۴ هـ. ق.

لویس برنارد: فدائیان اسماعیلی، ترجمه: فریدون بدره ای، طبع بنیاد فرهنگ

ایران ۱۳۴۸ ش.

ماسینیون لویی: سلمان پاک، ترجمه: دکتر علی شریعتی، طبع مشهد ۱۳۴۳ ش؛ قوس زندگمی منصور حلاج، ترجمه: عبدالغفور روان فرهادی، طبع بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ ش.

مجلسی مرحوم ملامحمدباقر: صراط النجاة، چاپ سنگی تبریز ۱۲۹۵ هـ. ق، و چاپ سنگی تهران ۱۲۹۲ هـ. ق؛ تذکرة الائمة، چاپ سنگی تهران ۱۳۰۷ هـ. ق؛ بحار الانوار، ۲۶ ج، طبع تهران ۱۳۰۱ هـ. ق. محفوظ الدكتور حسین علی: تاریخ الشيعة، طبع بغداد ۱۹۵۷؛ سيرة الشيخ احمد احسائي، طبع بغداد ۱۹۵۷.

محفوظ محمد عمر (العباسي): امارة بهدينان العباسية، طبع موصل ۱۹۶۹. الامراءسي عبدالله مصطفى: التشريع الاسلامي لغير المسلمين، طبع قاهره. مرعشي شهرستاني محمد علی بن محمد حسین حسینی (درگذشته در ۱۳۴۲ هـ. ق): کتاب جامع ترجمه نافع شرح باب حادی عشر، چاپ سنگی تهران ۱۳۲۵ هـ. ق.

مسعودی ابو الحسن علی بن الحسن بن المسعودی الهذلي (درگذشته در ۳۴۶ هـ): اثبات الوصیه، طبع نجف. المظفر محمدرضا: عقائد الشيعة، طبع نجف ۱۹۵۲؛ عقائد الاماميه، طبع قاهره ۱۳۸۱ هـ. ق.

المظفری محمد حسین: تاریخ الشيعة، طبع نجف ۱۳۵۲ هـ. ق. معتقد الاماميه از تالیفات سده هفتم هجری به فارسی، تصحیح: محمدتقی دانش-بزو، طبع تهران ۱۹۶۱.

معروف الحسینی السیدهاشم: عقيدة الشيعة الامامية، طبع بیروت ۱۹۵۶؛ الشيعة بين الاشاعره والمعتزله، طبع بیروت ۱۹۶۴. معمر علی یحیی: الاباضية في موكب التاريخ، ۳ ج، طبع قاهره ۱۹۶۴.

مقنية محمد جواد: دول الشيعة في التاريخ، طبع نجف ۱۹۶۵. مفيد الشيخ محمد بن نعمان ابو عبدالله الحارثي المکبري (درگذشته در ۲۱۳ هـ): الفصول المختارة من كتابه العيون والمحاسن، ۲ ج طبع

نجف : الجمل او النصره في حرب البصره ، طبع نجف ؛ مجموعه رسائل : المسائل الجارودية (في تعيين الخلافة والامامة في ولد الحسين بن علي)، رسالة الثقلان (الكتاب والعتره) : و رسالة في النص على امير المؤمنين (ع) بالخلافة. ورساله في تفضيل امير المؤمنين (ع) على جميع الانبياء غير محمد (ص). و رسالة فيما اشكل من خبر مارية القبطية ، و رسالة في تحقيق الخبر نحن معشر الانبياء لانورث، و رسالة في تحقيق لفظ المولى، طبع نجف؛ اوائل المقالات، تحقيق: ميرزا فضل الله شيخ الاسلام زنجانى، طبع تبريز: اوائل المقالات، طبع تبريز ۱۳۶۲ هـ. ق: تصحيح الاعتقاد ، طبع تبريز ۱۳۶۲ هـ. ق.

المقريزى تقى الدين ابوالعباس احمد بن على بن عبدالقادر (درگذشته در ۸۴۵ هـ): المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار، ۵ ج، طبع قاهره ۱۹۳۰ - ۱۹۱۱: كتاب النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية وبنى هاشم. به ضميمه رساله اى از جاحظ در باره بنى اميه ، طبع مصر ۱۹۳۷ ؛ اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء، تحقيق: الدكتور جمال الدين الشبال، طبع قاهره ۱۹۲۸.

ملاعلى اكبر بن على اصغر: عقايد الشيعة وفوائد الشريعة، چاپ سنگى تهران ۱۲۹۷ هـ. ق.

الملطى ابوالحسين محمد بن احمد بن عبدالرحمن (درگذشته در ۸۳۷ هـ) : التنبيه والرد على اهل الاهواء والبدع، تحقيق : محمد زاهد بن الحسن الكوثرى، طبع قاهره ۱۹۴۹.

مورگان گنت : اسلام صراط مستقيم، طبع تبريز ۱۳۲۲ ش. موسوى سيد ابراهيم: تذكرة جامع الاتساب در تاريخچه امامزاده ها، طبع تهران ۱۳۷۸ هـ. ق.

ميرحامد حسين هندى نيشابورى: عبققات الانوار ، ۱۲ ج، طبع لکنهو. ميرزا آقاخان كرماني عبدالحسين (درگذشته در ۱۳۱۴ هـ): هفتاد و دو ملت، طبع برلين از انتشارات ايران شهر ۱۳۴۳ هـ. ق. نادر البيرنصرى: فلسفة المعتزلة فلاسفة الاسلام الاسبقين، ج ۱ - التوحيد ،

ج ۲- اعدل، طبع مصر ۱۹۵۱؛ اهم الفرق الاسلاميه السابقيه والكلامية،

طبع بيروت ۱۹۵۸.

النشأ الاكبر (درگذشته در ۲۹۳ هـ): مسائل الامامة ومقطعات من الكتاب

الاوسط في المقالات، تحقيق: يوسف فان اس، طبع بيروت ۱۹۷۱.

ناصر خسرو: وجه دين، به تصحيح: تقى ارانى، طبع برلين.

النجار عبدالله: مذهب الدرود والتوحيد، طبع قاهره ۱۹۶۵.

نجاشي ابوالعباس احمد بن علي بن احمد بن العباس (درگذشته در ۴۵۰ هـ):

كتاب الرجال، طبع بمبئی ۱۳۱۷ هـ. ق.

نجفی زنجانی محمد: تاريخ فرق اسلامي، ج ۱، طبع دانشگاه تهران ۱۳۲۰ ش.

نشان الحميري ابوسعید (درگذشته در ۵۷۳ هـ): الحور العين، تحقيق: کمال

مصطفی، طبع قاهره ۱۹۴۸.

نظام محمود طاهر غزالي: رسالة معرفة المذاهب، به تصحيح: علي اصغر حکمت،

ضمیمه سال اول مجله دانشکده ادبیات.

النعمانی ابو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر المعروف به ابن زهنب:

کتاب الفیفة (نعمانی)، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۸ هـ. ق.

نوبختی ابو محمد حسن بن موسی: فرق الشيعة، تحقيق: سيد محمد صادق آل

بحر العلوم، طبع نجف ۱۹۶۳.

نوفل افندی نعمه الله نوفل الطرابلسی: سوسنة سليمان في اصول العقائد

والاديان، طبع بيروت ۱۸۷۶.

ولهوزن يوليوس: الخوارج والشيعة، ترجمه: عبدالرحمن بدوي، طبع قاهره

۱۹۵۸.

هاجسن: فرقه اسماعيليه، ترجمه: فريدون بدره‌ای، طبع تيريز ۱۳۴۳ ش.

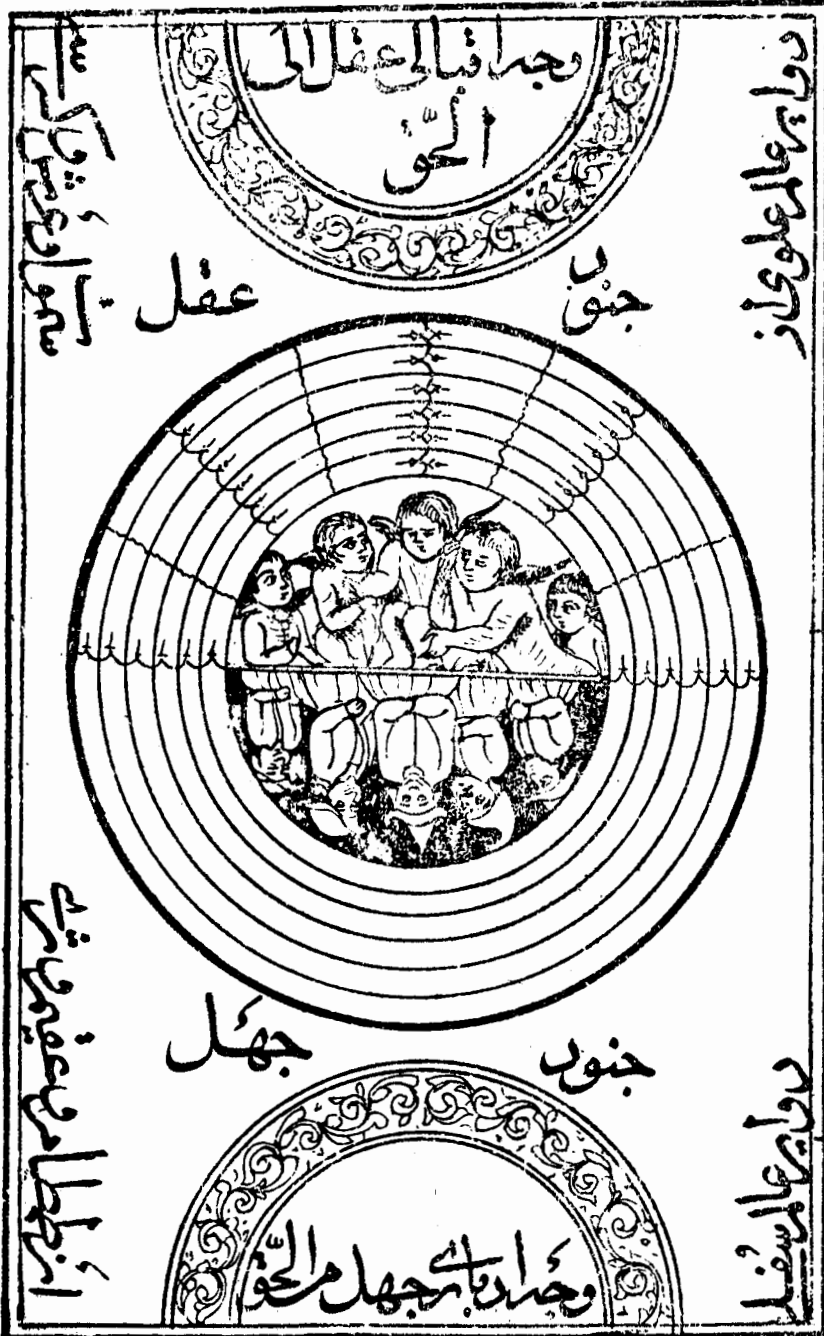
هفتاد و سه ملت با اعتقادات مذاهب، کتابی بی نام مربوط به قرن هشتم،

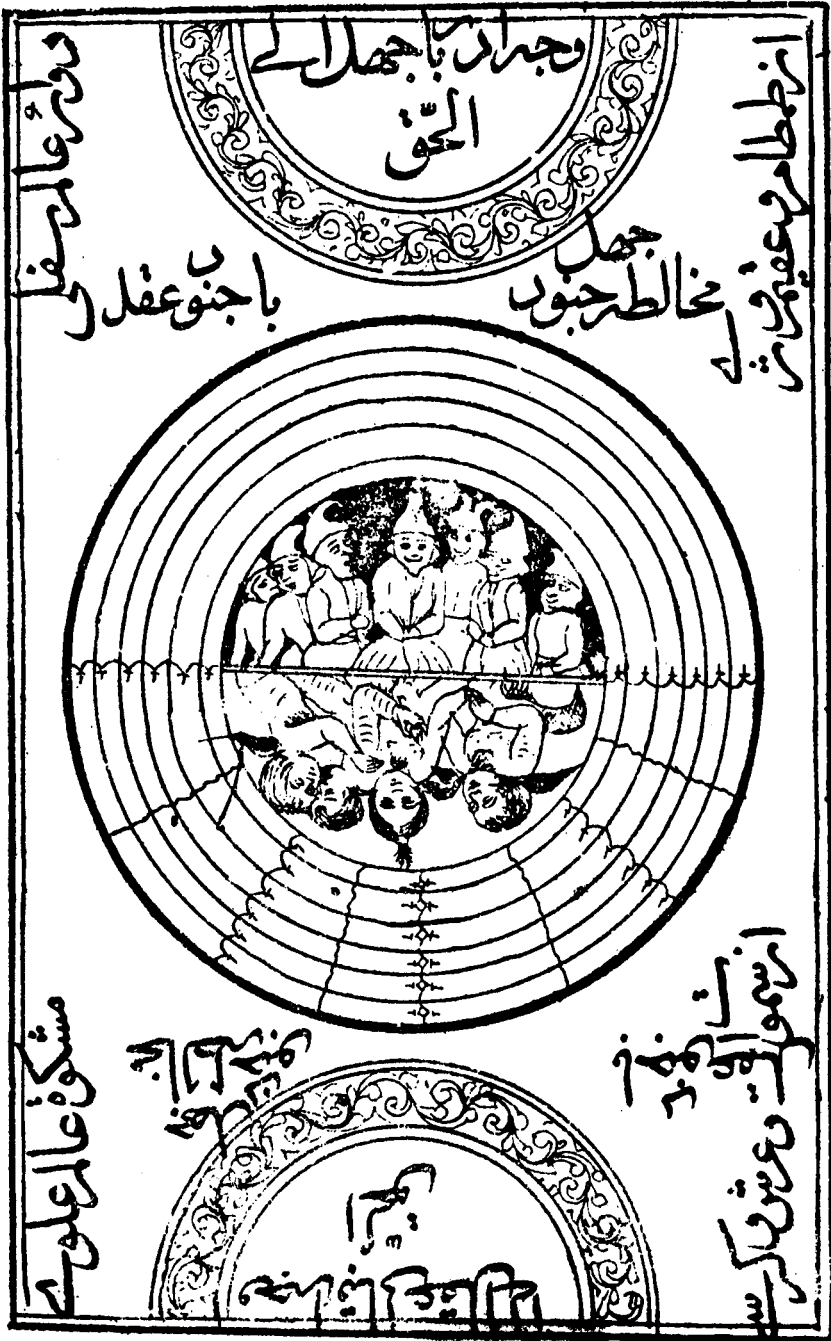
به تصحيح: دکتر محمد جواد مشکور، چاپ دوم تهران ۱۳۴۱ ش.

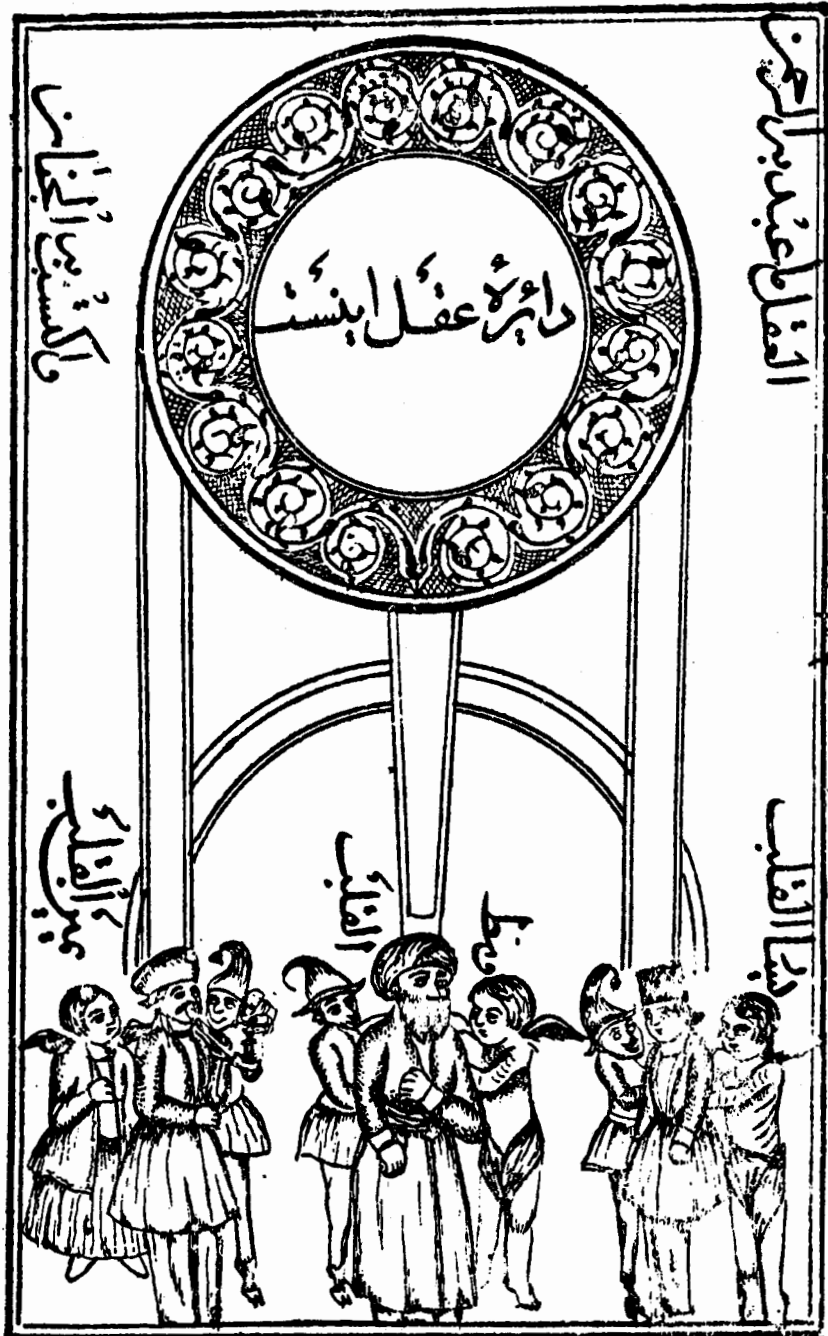
اليافعي ابو محمد عبدالله بن اسعد يمني (درگذشته در ۷۶۸ هـ): كتاب مرهم

العلل المعضلة في دفع المشبهة والرد على المعتزلة و ذكر مذاهب الفرق

الاثني والسبعين المخالفين للسنّة والمبتدعين، طبع کلکته ۱۹۱۰







هدایت ملائکه و وسوسه شیاطین نقل از عقاید الشیعه



صورت خیالی دجال و خر او و جنود و پیروانش نقل از عقاید الشهبه

دیگر آثار مؤلف که توسط انتشارات اشراقی بطبع رسید.

۱- تاریخ مذاهب اسلام ترجمه الفرق بین الفرق بغدادی - با مقدمه و حواشی و تعلیقات.

۲- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری.

۳- تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر.

۴- زبان آموز فارسی و عربی.

فهرست ها

- ۱- آیات
- ۲- احادیث
- ۳- اشعار
- ۴- فرق و طوائف
- ۵- کتب
- ۶- فهرست عمومی (اعلام- امکان- اصطلاحات)

«فهرست آیات»

وان يروا كسفاً من السما ساقطاً يقولوا...

١٨١

وعلى الاعراف رجال ١٢٣

ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين

سبيلاً ١٦٢

ومن يخرج من بيته مهاجراً الى الله و...

٣٨

ومن الناس من يشرى نفسه... ٣٧

وهو الذي في السما له وفي الارض له

١٦٣

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك... ٤٩، ٦

يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى

و... ١٤

يا اهل الكتاب لا تغفلوا في دينكم...

١٥٢

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب

١٠٩

اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم

نعمتى... ٤٩، ٦

«فهرست احاديث»

احذروا على شبابكم الغلاة

لا يفسدوهم... ١٥٣

ارتد الناس بعد النبي الاثلاثه حتى...

أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و... ١٣٩

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و...

٩٧

ان الصلاة تنهى عن الفحشا والمنكر

١٦٧

... انما انت منذر ولكل قوم هاد ١١٠

انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا...

١٠٩

فقل تعالوا ندع ابنانا... ١٠٩

فما استعنتم به منهم فآتوهم اجورهم...

١٧٠

قل لا اسألكم عليه اجراً الا الموده في

القربى ١٦٧

قل يا اهل الكتاب لا تغفلوا في دينكم...

٢١٢

لا يكلف الله نفساً الا وسعها ٦٥

هل انبئكم على من تنزل الشياطين...

١٦٣

واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة

من الارض ١٣٤

واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من

يموت... ١١٢

وان تظاهرا عليه فان الله هو مولا... ١٠٩

الخلافة فى قريش والحكم

فى الانصار... ١٣٠٨

الخليفة من قريش ٤٧٠٧

ستقع فى حصتك جارية حنيفة... ٢١

سلموا عليه بامرة المؤمنين ٥٠

سمعى وبصرى وبشرى ولحمى ودمى

من... ١٥٣

الغلاة كفار والمفوضة مشركون ١٥٤

فاطمة مهجة قلبى وابناها ثمرة فؤادى

و... ٨٨

فعلتم ولم تفعلوه ١٢

القدريه مجوس هذه الامة ٦٣

القرآن ليس خالقاً ومخلوقاً و... ٧٢

كان الناس اهل الناس بعد النبى الا...

١٣

كل ما حكم به الشرع حكم به العقل ٩٧

كل ما حكم به العقل حكم به الشرع ٩٧

لا تجتمع امتى على الخطأ ٩٦

لاجبر ولا تفويض ولكن الامر بين الامرين

٧٢

لاعطين الراية غداً رجلاً... ٥٠

لافضل لعربى على اعجمى و... ١٤

لعن الله ابا الخطاب ولعن الله من...

١٦٤

لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول... ١٢٦

ليأتين على امتى ما تاتى على

بنى اسرائيل... ١٨

ما بد الله فى شئ كما بد الله فى... ١٠٩

ما خالف العامة فقيه الرشاد ٤٤

مثل اهل بيتى كمثل سفينة نوح... ٥٠

المرجئة يهود هذه الامة ٤٣

المعرفة تصديق الله عز وجل و... ١٥٣

١٣

افترقت اليهود على احدى وسبعين

فرقه... ١٨

اللهم آتنى باحب الخلق اليك... ٥٠

اللهم انى برئ من الغلاة كبراة... ١٦٢

اللهم انك لا تخلى الارض من حجة...

١١٢

الامراء من قريش ابرارها امرا ابرارها و...

٨

امرت بقتال الناكثين و... ٢٨

ان امتى لا تجتمع على ضلاله ٩٦

ان بنى اسرائيل افترقت على احدى و

سبعين فرقه... ١٨

ان تومروا ابابكر تجدوه اميناً زاهداً فى...

١٢٥

ان علياً منى وانا منه وهو... ٥٠

ان مجوس هذه الامة المكذبون بأقدار الله

٦٣

اذا مدينة العلم وعلى بابها ٥٠

انت الخليفة من بعدى و... ٥٠

انت السيد بن السيد اخو السيد

ابو السادة... ٨٨

انت منى بمنزلة هارون من موسى... ٥٠

انت الهادى يا على... ٥٠

الائمة من قريش... ٨٠٧

الايمان بضع وسبعون شعبه فاضلها... ١٩

ايها الناس لا تشكوا علياً... ٤

بد الله فى امر اسماعيل ١٩٠

تعلموا منه ولا تعلموه... ٥٠

التقية دينى ودين آبائى ١٠٩

حب على يأكل السيئات كما... ١٠٨

خذ ما خالف العامة ٤٤

الملك فى قريش والقضلو فى الانصار
 و... ٨
 من كنت مولاه... ٥٠، ٦
 من لا تقيّة له لا دين له ١٠٩
 نحن معاشر الانبياء لانورث ما... ١٥
 هلك فى رجلا ن محب غال و... ١٦٢
 ولايت على بن ابيطالب حصنى... ١٠٧
 والله ما قلعت باب خير بقوة جسدانيه...

١٥٧
 ونعم الراكبان هما وابوهما... ٥٠
 يا ايها الناس انى تشارك فيكم الثقلين...
 ٦
 يا على فمثلك فى امتى مثل المسيح...
 ١٥٣
 يملأ الارض عدلاً وقسطاً بعدما... ١٢٦

«فهرست اشعار»

اصبح وجه الزمان قد ضحكا ١٦
 اذا استقبلت وجه ابى حسين ٤١
 اذا المرجى سرى ان تراه ٤٣
 ابونا ابواسحاق يجمع بيتا ١٢٥
 انت الام المهدي ليس لنا ١٢٦
 اشهد ان لا اله الا ١٧٢
 ان عيد اهل قم ١٦٠
 انى اذا ابصرت امراً منكراً ١٦١
 سليمان المبارك قد علمتم ١٢٦

صلبنا لكم زيدا على جذع نخلة ٦٠
 فلولا الذى ارجوه فى اليوم اوغد ٤١
 ما بال عينك لا تنام كأنما ١٢٥
 مردكى را به دشت گرگ دريد ٢٢٩
 هديت يا مهدينا ابن المهدي ٥٦
 واتخذ كتاب الله من يد عصبة ١٥٦
 وكان ولى العهد بعد محمد ٤١
 والله ما فعلت امية فيهم ٨٢
 ياليت جوربنى مروان دام لنا ٩١

«فهرست فرق و طوائف»

(أ)

ازارقه: ۶۴، ۳۸	آرامیان: ۱۸۹
ازدریه: ۱۶۹	آغاخانیه: ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۸۹، ۱۸۸
ازلیه: ۱۶۹	آل بویه: ۲۰۶، ۱۰۹
اسحاقیه: ۱۸۵، ۱۶۹، ۸۴، ۸۲، ۵۹	آل عباس: ۸۴، ۸۳
اسکافیه: ۷۲	آل علی: ۱۷۳، ۷۹، ۷۷، ۷۶
اسماعیلیه: ۱۲۹، ۱۲۲، ۸۹، ۴۹، ۱۲	آل فرات: ۱۴۰
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۵، ۱۵۱	آل نوبخت: ۱۴۱
۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	اباحیه: ۱۷۳، ۸۴، ۸۲
۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۷	اباضیه: ۳۸
، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵	ابراهیمیه: ۱۶۸، ۸۲
، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۱۲	ابرقیه: ۶۱
، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۲۲	ابوسعیدیه: ۲۳۲، ۲۳۱
، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲	ابومسلمیه: ۸۲
، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷	اتحادیه: ۱۱۶
۲۴۱، ۲۳۴	اتنی عشریه = شیعه
اسماعیلیه خالص (ویژه): ۱۲۸	اثنینه: ۱۶۸
اشاعره: ۱۱۵، ۱۱۴، ۶۹، ۶۸، ۳۷	احدیه: ۱۶۹
، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶	احمدیه: ۱۶۹، ۱۴۷
، ۱۲۱	اخباریون شیعه: ۱۰۶
اصحاب ادواز: ۱۱۳	ادارسه (ادرسیان): ۶۱، ۶۰
اصحاب الانتظار: ۱۴۷	ادیان برهمائی: ۱۱۱
اصحاب ابوحنیفه: ۷۱	ادیان هندی: ۱۱۱

اصحاب تناسخ: ۱۲۳

اصحاب جمل: ۲۸، ۲۶

اصحاب حدیث و سنت: ۶۸، ۶۹، ۹۷

۱۵۰، ۱۰۰

اصحاب رأی: ۱۰۰

اصحاب الزیغ: ۱۶۹

اصحاب صحیفه ملعونه: ۱۴۷

اصحاب طبایع: ۱۱۷

اصحاب الکسا: ۱۶۹، ۱۷۵

اصحاب کهف: ۱۱۱، ۱۳۶

اصحاب وعیدیه = وعیدیه

اصولیون: ۱۰۶

اعضائیان: ۱۶۹

افطسیه: ۱۴۷

امامیه = شیعه امامیه

امریه: ۱۷۰، ۱۷۸

امویان: ۳۶، ۴۳

انازله: ۱۷۰

انصار: ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴

۱۵، ۱۹، ۵۲

انصاریه (نصیریّه): ۱۸۵

اهل اجماع: ۴۴

اهل افراط: ۱۷۰

اهل ایمان: ۱۴۷

اهل ترتیب: ۲۲۸

اهل تصوف: ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۳

اهل تقریط: ۱۷۰

اهل تقصیر: ۱۷۰

اهل تناسخ: ۱۷۹

اهل حدیث: ۹۹، ۱۰۲

اهل حق = علی اللهیان

اهل خطا: ۱۱۶، ۱۲۰

اهل ذمه: ۱۲۳

اهل رده: ۲۰، ۲۱

اهل سنت و جماعت: ۴۴، ۵۱، ۵۹

۶۲، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۱۰۶، ۱۱۹

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۱

اهل طبایع: ۱۱۳

اهل فترت: ۱۴۷

اهل قبله: ۱۲۱

اهل نجوم: ۱۱۳

اوس (قبیله): ۷

ایرانیان: ۴۰، ۲۶۱، ۲۱۴

ایوبیه: ۱۷۰

(ب)

بابکیه: ۱۷۰، ۱۸۳

باجوان: ۱۷۰

باطنیه: ۱۱۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۵

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳

باقریه: ۱۴۸

بتریه (ابتریه): ۶۱

بدائیه: ۱۷۰

بدعیه: ۷۱

براهمه (دین برهمایی): ۱۱۳، ۱۱۴

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۹

برقعیه: ۲۳۲

برکوکیه: ۸۲

بزریعیه (بزریغیه): ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹

۱۹۳

بسلمیه (خلالیه): ۸۴

بشاریه: ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۹

بشریه: ۶۶

بشیره: ۱۷۱	بی‌هسیه: ۳۸
بقلیه: ۱۸۶	(ت)
بلالیه: ۱۷۱	تعلیمیه: ۲۳۲، ۲۲۶، ۲۲۵
بنانیه: ۱۷۱	تفضیلیه: ۱۵۱
بنی اسد: ۱۹۱، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۳۸	تقویضیه: ۱۷۲
بنی اغلب: ۲۱۱	تمیمی: ۱۷۶، ۱۷۲
بنی امیه: ۳۲، ۲۱، ۱۵، ۱۴، ۹، ۳، ۲	تناسخیان: ۱۵۱
۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷	تواین: ۵۴، ۵۳
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۳، ۷۶، ۷۷	تومینه: ۴۳
۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹	(ث)
۲۴۸	نمائی: ۶۶
بنی رستم: ۲۱۲	نویان: ۱۱۶
بنی زهره: ۹	(ج)
بنی شبیان: ۲۵	جارودی: ۶۱
بنی طی: ۳۰	جاجظیه: ۶۶
بنی عباس: ۵۱، ۴۷، ۲۰، ۱۴، ۲	جباتیه: ۶۴
۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱	جبریه = مجبره
۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۵	جبلیه: ۱۷۲
بنی عبد شمس: ۴۰، ۳۱، ۲	جربریه: ۶۱
بنی عنبر: ۲۹	جعفریه: ۱۷۲، ۱۴۸، ۱۰۵، ۹۶، ۹۰
بنی قضاغه: ۲	جمل = اصحاب جمل
بنی مخزوم: ۲۰۱	جنایه: ۲۳۲
بنی مروان: ۶۰	جناحیه: ۱۷۳
بنی هاشم: ۱۶، ۱۱، ۱۰، ۹، ۳، ۲	جهال صوفیه: ۱۱۵
۲۱، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۷۶، ۲۴۸	جواریه: ۱۷۳
بُهره (بحره): ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۲۴	جوالیقیه: ۱۷۳
بهشمیه: ۶۶	(ح)
بهمنیه (بهمنیه): ۱۷۱	حارثیه: ۱۷۳، ۵۸
بوئوبانیه: ۴۳	حاصریه: ۱۷۳
بودایی: ۱۲۴	حریه: ۵۸
بومسلمیه (مسلمیه): ۸۶، ۸۵، ۸۴	حروریه: ۱۶۷، ۲۷
بیانیه: ۱۷۲، ۱۷۱، ۵۸	حروفیه: ۲۳۹، ۱۷۳

حربانیه: ۵۸

حسنیه: ۱۴۸، ۶۱

حسینیه: ۱۷۳، ۶۲

حشویه: ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۳

حشیشیه: ۱۲۶، ۱۲۵

حلاجیه: ۱۷۴

حلمانیه: ۱۷۴

حلولیه: ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۸۲

حلویه: ۱۷۴

حمیریه: ۲۳۲، ۷۸

حمزویه: ۱۷۴

حنفیه: ۲۱۷، ۱۸۸

حنابله: ۱۱۸، ۱۱۴

حنابله بغداد: ۱۱۵

حواریون: ۱۸۶، ۱۵۳

حیانیه: ۵۹

(خ)

خابطیه: ۶۶

خاصه: ۴۴، ۶

خاندان عباسی = عباسیان

خداشیه: ۱۸۴

خرمدینان (خرمیه): ۸۶، ۸۲، ۷۹، ۵۸

۱۷۴، ۱۷۰، ۱۵۲

خزاعیان: ۳

خزرج (قبیله): ۷

خشیه: ۶۲

خصیه: ۱۷۴

خطابیه: ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۵، ۱۷۱

۲۳۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲

خلطیه: ۲۳۲

خلفیه: ۶۲

خماریه: ۱۷۵

خمسیه: ۱۷۵

خنقریه: ۲۳۳

خوارج: ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۱۴

۶۴، ۵۵، ۴۷، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۳۷

۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۷۹، ۷۳

خیاطیه: ۱۲۳، ۶۶

(د)

دانقیه: ۱۷۵

دروزیه (درون): ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۸۵

۲۳۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۰۹

دهریه (دهریان): ۱۱۷، ۱۱۳، ۸۹

دوکنیه (دکنیه): ۶۱

دیصانیه: ۲۰۲، ۱۹۷، ۷۱

(ذ)

ذبابیه: ۱۷۵

ذوقولیه (ذاقولیه): ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۵۲

ذکیریه: ۶۲

ذمامیه (ذمیه): ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۶۸

(ر)

راجعیه: ۱۷۶

رافضه (رافضیان): ۱۱۲، ۵۹، ۲۰

۱۹۰، ۱۴۸

راوندیه (راوندیان): ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۲

۱۴۹

ربیعیه: ۱۸۰، ۱۷۶

رجعیه = راجعیه

رزامیه: ۸۵

روافض = رافضه

رناحیه: ۸۵

(ز)

زراریه: ۱۷۶

زردشتیان: ۱۲۴، ۱۱۱، ۷۱، ۶۳

۱۲۹

زط: ۱۶۱

زنداقه (زندیقان و زندقه): ۱۹، ۲۰، ۶۷، ۷۱

۷۴، ۷۵، ۸۹، ۱۷۶، ۱۷۹

زنگیان: ۲۱۶

زندیه: ۱۲، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱

۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۸۹، ۹۷، ۱۰۷

۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۱

(س)

سابه: ۱۷۴

سبائیه: ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۰

۱۸۵

سبعیه: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳

سحابیه = غمامیه

سرحوبیه (جارودیه): ۶۱

سرخابیه: ۶۲

سریغیه: ۱۷۶

سریه: ۲۰۶

سفاکین: ۲۲۵، ۲۲۶

سکاکیه: ۱۴۸

سلاجقه (سلجوقیان): ۲۲۰، ۲۲۵

سلمانیه: ۱۷۷

سلوکیان: ۱۲۴

سلیمانیه (جریره): ۶۱

سماعیه: ۱۷۷

سمعیه: ۶۷

سمیطیه (شمیطیه): ۱۴۸

سنباده: ۸۵، ۱۵۲

سنت و جماعت: ۱۸، ۳۰، ۹۹، ۱۰۰

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷

۱۲۱، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۲۰

سوفسطانیه: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷

سیایه: ۱۴۹

(ش)

شاعیه: ۱۷۷

شافعی (مذهب): ۱۰۶

شاکه: ۱۷۷

شامیان: ۲۶

شباسیه: ۱۷۷

شبک: ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۱

شبییه: ۳۸، ۴۷

شراه = خوارج

شریغیه: ۱۷۷

شریکیه: ۱۶۹، ۱۷۸

شلمغانیه: ۱۷۸

شیطانیه (نعمانیه): ۱۴۹، ۱۵۰

شیعه امامیه اثنی عشریه (شیعیان علوی):

۴، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۲۷، ۳۰، ۳۲

۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲

۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۶۱

۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵

۷۶، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵

۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱

۱۵۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴

۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵

۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۴

شیعہ آل عباس (عباسیہ): ۷۶، ۷۸، ۷۹،
۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۹

شیعیان حسنی: ۵۹

شیعیان حسینی: ۵۹

(ص)

صابئین: ۱۱۶، ۱۸۷

صائدیہ: ۱۷۸

صباحیہ: ۶۲، ۲۳۲، ۲۳۳

صفویہ: ۱۰۹

صوفیہ (صوفیان): ۶۷، ۱۰۸، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۳۰

(ط)

طاطرہ: ۱۴۹

طالبیہ: ۱۷۸

طبری (مذہب): ۱۰۵

طبیعیون: ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷

طیارہ: ۱۷۸

(ظ)

ظاہری (مذہب): ۱۰۵، ۱۴۳

(ع)

عاقہ: ۶، ۴۴

عباسیان = شیعہ آل عباس

عباسیہ خلص (ہریریہ): ۸۶

عبید اللہیہ: ۲۳۳

عبیدیہ: ۴۳

عثمانیہ: ۲۵، ۲۶، ۳۷

عجاردہ: ۳۸

عجلیہ: ۶۲، ۱۷۹

عراقیان: ۲۶

عرفیہ: ۱۷۸

عزاقریہ: ۱۷۸

عسکریہ: ۱۲۸

عشریہ: ۱۷۸

عقدانیہ: ۲۱۷

علیایویہ: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸

علیائیہ: ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱

علی اللہیان (اہل حق): ۱۵۷، ۱۷۰،

۱۷۸، ۱۸۶

علویہ (علویان): ۳۲، ۱۲۸، ۱۴۹،

۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۳۲

عمارہ: ۱۴۹، ۱۸۶

عمریہ: ۱۷۹

عمرویہ: ۱۷۹

عملیہ: ۱۷۹

عمیریہ: ۱۹۳

عمیریہ: ۱۷۹

عوجائیہ: ۱۷۹

عیسویان (ملل عیسوی): ۷۱

عینیہ: ۱۷۹، ۱۸۴

(غ)

غالیہ = غلاۃ

غرابیہ: ۱۸۰

غسانیہ: ۴۳

غلاۃ شیعہ (غالیہ): ۴۳، ۶۴، ۷۵، ۸۹،

۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۳۱

غمامیہ (سحابیہ): ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶

غیائیہ: ۲۳۳

غيره: ۱۸۰

(ظ)

فارسيه: ۱۸۰

فاطميه: (فاطميان مصر): ۱۸۶، ۱۲۷،

۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۱

فدائيان: ۲۳۳

فطحيه (افطحيه): ۱۴۹

فطحيه خالص: ۱۴۹

فلاسفه: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،

فينيقيان (فينيقيان): ۱۵۹

فواتيه: ۱۸۰

فيتاغورثيان: ۲۳۰

(ق)

قاسطه (قاسطين): ۲۸

قاسميه: ۶۲

قتيبه: ۱۸۰

قحطاني (قبيله): ۷۷

قدريه: ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۱۶۷،

قرامطه (قرمطيان): ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۹۱،

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۳۳

قرمطيان بحرين: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،

قرمطيان كوفه: ۲۱۶

قريش (قبيله): ۲، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۴،

۳۸، ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۱۹۱

قزلباشيه: ۱۸۰

قطعيه: ۱۵۰، ۱۵۱

قميه: ۱۸۱

قوله: ۱۷۵، ۱۸۱

(ك)

كاكائيه: ۱۸۱

كامليه: ۱۸۱

كتامه (قبيله): ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،

كراميه: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴

كربيه: ۵۸، ۱۲۷

كسفيه: ۱۸۴

كفار قريش: ۱۱۴

كلاميون: ۶۷

كنانيه: ۱۸۱

كودييه: ۱۸۲

كودكيه = كودكيه

كودكيه: ۸۶، ۱۵۲

كوركيه = كودكيه

كياليه: ۱۸۲

كيسانيه: ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۶، ۷۹،

۱۱۸، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۷،

(گ)

گبران: ۱۱۴

(ل)

لاعنيه: ۱۸۲

(م)

مارقه (مارقين): ۲۸

مازياريه: ۱۸۲

مانويه (مانويان): ۷۵، ۱۷۰، ۱۷۶،

۱۸۷، ۲۳۰

ماهانيه: ۴۴

مباركيه: ۱۲۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹،

۲۱۷، ۲۳۳

مبيضه (سپيد جامگان): ۸۵، ۸۶، ۱۵۲،

۱۸۴

متوالی: ۸۷

مجبره (جبریه): ۳۷، ۶۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴

۱۲۴، ۱۲۲

مجبره خراسان: ۱۱۸

مجسمه: ۲۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۰۸

مجوس (مجوسان): ۶۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۳

۱۶۷، ۱۷۰

محدثان (محدثه): ۶۷، ۱۵۰

محمّدیه: ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲

مختاریه: ۵۷، ۵۸

مخزوم = بنی مخزوم

مخطئه: ۱۸۳

مخمسه: ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۳

مرداریه: ۶۶

مرتکبه = مزدکیه

مرثیه: ۶۳

مرجه: ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۶۴، ۷۳، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۰

مرجه جبریه: ۴۳

مرجه خالص: ۴۳

مرجه خوارج: ۴۳

مرجه قدریه: ۴۳

مرقیون: ۶۷

مزدکیه (مزدکیان): ۵۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۳

مستثنیه: ۱۸۳

مستعلویه (مستعلویان): ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴

مسقطیه (سقطیه): ۲۳۴

مسوده (سیاه جامگان): ۷۹

مسیحیان حبشه: ۱۲۷

مشبهه (مشبهه شیعه): ۷۱، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴

مشعشعیه: ۱۸۳

مضری (اعراب): ۷۸، ۷۹

معتزله: ۱۲، ۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱

۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۸۹، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲

۱۲۳، ۲۳۰، ۲۴۳

معتزله بصره: ۱۱۵

معتزله بغداد: ۱۱۵

معمریه: ۶۶، ۱۸۴، ۱۹۳

مغولان: ۱۲۷

مغیریه: ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۸۴

مفضلیه: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۶، ۱۷۹

۱۸۴، ۱۹۳

مفوضه (مفوضیه): ۱۸۴

مقاتلیه: ۱۸۴

مقصره: ۱۵۹، ۱۸۵

مقنعه (مبیضه): ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۴

ملاحیدیه: ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۲۵

۲۲۶، ۲۳۴

ملاحده اسماعیلیه: ۱۱۵

ملاطیه: ۱۷۷

ممنطوریه: ۱۵۰

منصوریه: ۱۸۱، ۱۸۴

منهالیه: ۱۸۴

موالی: ۴۰، ۵۲، ۶۴

موحدون (سلسله موحدون): ۱۲۷، ۲۳۳

نورساعیه: ۱۸۶	موسویه: ۱۵۰
نواصب (نواصب سنیان): ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲	مؤلفه: ۱۵۰
(هـ)	مهاجران: ۷، ۸، ۱۳، ۲۴، ۲۹
هاشمیه: ۵۸	مهدویه: ۲۳۴
هذیلیه: ۶۶	میتاوی: ۱۸۷
هریریہ: ۸۶	میمونیه: ۱۹۴، ۲۳۴
هریریہ اندلس: ۸۶	میمیه: ۱۷۹، ۱۸۴
هشامیه: ۶۶، ۷۴، ۱۵۰	(ن)
هلالیه: ۱۸۶	ناصریه: ۲۳۴
هندوان: ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷	ناکثین (ناکثه): ۲۸
هیولائیہ: ۱۱۷	ناووسیه: ۱۲۸، ۱۵۰
(و)	نجاریه: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۸۴، ۱۸۵
واقفہ: ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰	نحلیه: ۱۵۰
۱۶۶، ۱۷۲	نزاریان (نزاریه): ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶
واصلیه: ۶۶	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
وعیدیه (اصحاب وعیدیه): ۱۱۹	نصاری: ۱۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸
وهابی (مذهب وهابی): ۱۰۴	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳
(ی)	۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۲۰
یعفوریه: ۱۵۱	نصیریہ: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۸۰
یعقوبیه: ۶۳، ۱۸۶	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵
یهود: ۱۸، ۱۹، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۴	نظامیه: ۶۶
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳	نعمانیه: ۱۵۰
۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۰	نعیمیه: ۶۳
یونانیان: ۱۱۳	نفسیه: ۱۵۰
یونسیه: ۴۳، ۷۴، ۱۵۱	نفسیه خالص: ۱۵۰
	نمیریہ: ۱۸۵، ۱۸۶
	نوافلاطونیان: ۲۳۰

«فهرست کتابها»

(۱)

- آثار البلاد (قزوینی): ۱۶۰
آرا ائمة الشيعة الامامية في الغلاة: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
ابراهيم بن سيار النظام: ۲۴۷
ابومسلم سردار خراسان: ۸۶
اتعاظ الحنفا باخبار الائمة الفاطميين
الخلافا: ۱۹۱، ۲۴۸
اثبات الوصية: ۲۴۷
الاحتجاج (دندان): ۲۰۵
الاحتجاج (طبري): ۱۷۱، ۲۴۳
اخبار القوال (دينوري): ۳۷، ۵۳
الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية
والمشبهة: ۲۳۷
اختيار معرفة الرجال كشي: ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸
۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
۱۹۴، ۲۰۰، ۲۴۶
ادب الخوارج في العصر الاموي: ۲۴۶
ادب المعتزلة الى نهاية القرن الرابع
الهجري: ۲۴۳
الارشاد (مفيد): ۴۵
- الاركان في دعائم الدين: ۷۱
الاستبصار في ما اختلف من الاخبار: ۹۵
اسد الغابة: ۱۲۵
اسفار تورات: ۱۳۶
اسلام در ايران: ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۹
الاسلام الصراط المستقيم: ۲۴۶، ۲۴۸
اسلام ورجعت: ۱۱۱، ۲۴۵
الاصنام: ۲۴۶
اصول اربعمائة: ۸۹
اصول الاسماعيلية: ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۱
اصول الدين (بغدادی): ۲۳۹
اصل الشيعة واصولها: ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۳۵
اصول فقه (شافعي): ۹۸
اصول (كافي): ۴۶، ۹۷
اعتقادات صدوق (ترجمة اعتقادات ابن بابويه): ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۶
الاعتقادات (فخر رازی): ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۸۲
اعتقادات فرق المسلمين والمشرکين:

١١١، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧،
 ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤،
 ١٤٦، ١٧١، ١٩١، ٢٣٦، ٢٤٧
 البخلا: ٥١
 بدائع الانساب في مدفن الاطياب: ٢٣٩
 البراهين در علم كلام: ٢٤٥
 بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل
 محمد: ٢٤٢
 البيان غياث: ٢٣٢
 بيان الاديان: ٥٩، ٦٢، ١٤٧، ١٦٩،
 ١٧١، ١٨٦، ٢٠٥، ٢٣٧
 البيان في اخبار صاحب الزمان: ١٣٢،
 ٢٤٣
 بيان مذهب الباطنية وبطلانه: ٢٤١
 (ت)
 تاريخ ابن اثير = الكامل ابن اثير
 تاريخ ادبي ايران: ٣٤، ٣٨، ٨٢، ٨٥،
 ٢٠٣، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٦،
 ٢٣٩، ٢٣١
 تاريخ افغانستان بعد از اسلام: ٧٥، ٨٢،
 ١٠١، ١١٢، ١٢٧
 تاريخ الالحاد في الاسلام: ٢٣٩
 تاريخ بغداد (اومدينة السلام): ٨٥،
 ١٤٤، ٢٤٠
 تاريخ بيهقي: ٢٢١
 تاريخ تبريز: ١٧٣
 تاريخ الخلفا: ٨، ٢٠، ٢٤، ٣١
 تاريخ الدولة الاسلامية وتشريعها: ٢٤١
 تاريخ الرسل والملوك: ٣، ٤، ٩، ١٢،
 ٦١، ١٢٦
 تاريخ الشيعة: ٣٥، ٤٠، ٤٧، ٢٤٧
 تاريخ طبرى = تاريخ الرسل والملوك

٢٤٥
 اعلام الاسماعيليه: ٢١٣، ٢٣٢، ٢٤٤
 الاعلام (زركلی): ١٢٧
 اعيان الشيعة: ١٦، ١٧، ٢٣٨
 الاغانى: ٨١، ١٥٩
 الاقتصاد في الاعتقاد: ٢٤٥
 الالفين في امامة امير المؤمنين: ٢٤٤
 ام الكتاب: ١٧٨، ١٩٥، ٢٣٨
 اماره بهدينان العباسية: ٢٤٧
 الامام زيد: ٦١، ٢٣٧
 الامامة (ابوعيسى وارق): ٧٥
 الامامة والسياسة: ٩، ١٢
 الامامة والتبصرة من الحيرة: ٢٣٦
 الانبيا: ٢٠٥
 الانتصار (ابى خياط): ٦٢، ٦٦، ٧٣،
 ٧٤، ٧٥، ٢٣٦
 انجيل: ١٩، ٤٥، ١٣٦
 الانساب (سمعاني): ٢٤٢
 الانصاف (قبة رازی): ٧٦
 انوار الملكوت في شرح اليافوت: ٦١،
 ٨٥، ١٥٢، ٢٤٤
 اهل حق: ١٧٠
 اهل الذمة في الاسلام: ٢٤٠
 اهم الفرق الاسلامية السياسية والكلامية:
 ٢٤٩
 الايضاح: ١٢، ٢٤، ٣٩، ٤٤، ٦٦،
 ١٠٠، ١١٠، ١١١، ٢٤٥
 اوائل المقالات: ٢٤٨
 الائمة الاثنى عشر: ٨٧، ٢٣٧
 (ب)
 بحر الانساب = كنز الانساب
 بحار الانوار (مجلسی): ٩٧، ١٠٣

- تاريخ علم كلام: ٢٤٢
تاريخ فرق اسلامي: ٢٤٩
تاريخ الفرق الاسلامية ونشأة علم الكلام
عند المسلمين: ٢٤٤
تاريخ الفلسفة في الاسلام: ٢٤١
تاريخ مذاهب اسلام (ترجمة الفرق بين
الفرق): ٣٩، ٥١، ٥٧، ٦٣، ٦٦، ٨٤،
٨٦، ٩٩، ١٠٢، ١٥٠، ١٥١، ١٧٤،
١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١،
١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٨، ٢٢٩، ٢٣٩
تاريخ المذاهب الاسلامية: ٢٣٧
تاريخ نصيره وديانت ايشان: ١٥٨
تاريخ يعقوبي: ٦، ١٢، ١٣، ٣١، ٣٢،
٣٦، ٥٣، ٥٤، ٩٠، ٩٢، ١٥٥، ١٥٦
تبصرة العوام في معرفة مقالات الانام:
٨٧، ١٧٨، ١٨١، ٢٠٢، ٢٠٤
التبصير في الدين وتمييز الفرقه التاجية عن
الفرق الهالكين: ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩،
١٨٢، ٢٣٨
تحفة اثني عشرية: ١٤٨، ١٥٠، ١٦٨،
١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦،
١٨٠، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٥
التدبير (ابوالحسن كوفي): ٧٤
تذكرة الائمة (مجلسي): ٤٦، ١٣٥،
١٣٨، ٢٤٧
تذكرة جامع الانساب: ٢٤٨
تذكرة خواص الامه في معرفة الائمة:
٨٧، ٢٤١
ترجمه اعتقادات ابن بابويه = اعتقادات
صدوق
ترجمه السواد الاعظم: ٢٤٠
التشريع الاسلامي لغير المسلمين: ٢٤٧
- تصحيح الاعتقاد: ٢٤٨
تعريفات (جرجاني): ٦٧، ٧٠، ٢٤٢
تفسير طبري: ٥٠، ١١٢
تليس ابلس: ٨٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٢،
١٨٣، ٢٣٢، ٢٣٦
التمهيد في الرد على الملحدة المعطلة
والرافضة والخوارج والمعتزلة: ٢٣٩
التنبية والاشراف: ٦، ٣١، ٢٠٢
التنبية والرد على اهل الاهوا والبدع:
٢٤٨
تنزيه المختار: ٢٤٣
تنقيح المقال في علم احوال الرجال:
١٢٥، ١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٥
تهذيب الاحكام: ٩٥
التوحيد الصغير: ١٨
تورات: ١٩، ٤٥
(ج)
كتاب جامع ترجمه نافع: ٢٤٧
جامع التواريخ: ٢٠٠، ٢٢٥، ٢٤١
جامع السنن (تأليف مؤلفين مختلف): ٩٥
كتاب الجامعه: ٤٥، ٤٦
الجامع العوام من علم الكلام: ٢٤٥
الجمال او النصره في حرب النصره: ٢٤٨،
جمهوريت (افلاطون): ١١٠
تاريخ جهانگشاى جويني: ١٩١، ١٩٦،
٢٠٢، ٢٠٨، ٢١٠
(ج)
چهارده رساله: ٢٤٥
(ح)
حاشية الكستلي بر شرح عقائد التفتازاني:
٧٠
حركات الشيعة المتطرفين: ٢٤٣

القضايا والاحكام: ٢٣١
الدعوة الى الاسلام فى تاريخ نشر العقيدة
الاسلامية: ٢٣٨
دوقرن سكوت: ٨٥
دول الشيعة فى التاريخ: ٢٤٧
ديوان ابن التعاويذى: ١٢٦
ديوان حسان بن ثابت: ١٢٥
ديوان ناصر خسرو: ٢٢٩
(ذ)
الذريعة الى تصانيف الشيعة: ٢٤٠
(ر)
راحة العقل: ٢٤٠
رجال ابن داود: ٢٣٦
رجال ابو على: ٢٣٦، ٩٠
رجال شيخ طوسى: ٢٤٣، ٢٠١
رجال كشى: ٩٧، ١٤٨، ١٦١، ١٦٤
١٦٥، ١٧٨، ١٩٠، ٢٠١، ٢٤٦
رجال مامغانى = تنقيح المقال فى علم
احوال الرجال
كتاب الرجال محمّد طه آنجف = اتقان
المقال فى احوال الرجال
رجال نجاشى: ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩
١٧٢، ٢٠١، ٢٤٩
رسائل ابن تيمية: ١٥٠
رسالة امام شافعى: ١٠٣
رسالة الفقرا: ٢٠٢
الرسالة الفارقة والملحة الفائقة فى الفرق
الاسلامية: ٢٤٤
رسالة معرفة المذاهب: ١٧٦، ١٨٠
٢٤٩
روضات الجنات فى احوال العلما و
السادات: ٩٧، ٢٤١

حسين در فلسفة تاريخ: ١٥٩
الحضارة الاسلامية فى القرن الرابع
الهجرى: ١٦٠، ٢٢٦
الحور العين: ١٧٤، ١٨٤، ٢٣٣، ٢٤٩
حياة القلوب (مجلسى): ٤٦
(خ)
خاندان نوبختى: ٤٠، ٤٤، ٤٥، ٤٧،
٤٨، ٤٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٧٠، ٧٣، ٧٦،
٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٠، ١٣١، ١٣٨،
١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨،
١٤٩، ١٥٠، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١،
١٧٣، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨١،
١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٢٢٦،
٢٣٤، ٢٣٨
الخطط (مقريزى): ٦٠، ٦٢، ١٧١،
١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩،
١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٣
خلاصة علامة حلى: ٢٠١
الخوارج والشيعة: ٢٤٩
(د)
دائرة المعارف اسلام: ١٧، ٦١، ٧٣،
٩٦، ١٥٢، ١٧٤، ١٨٨، ٢٣١، ٢٣٢،
٢٣٣
دائرة المعارف الاسلامية: ٤١، ١٣٤،
١٥٢
دائرة المعارف برتانيكا: ٤٢
دائرة المعارف قديم اسلام: ١٩٥
دبستان المذاهب: ٢٤٥
الدرجات الرفيعة: ١٢، ١٣، ٣٤، ٣٥
الدروز ظاهرهم وباطنهم: ٢٤١
دعائم الاسلام فى ذكر الحلال والحرام و

الروضة البهية فيمابين الاشاعرة و

الماتريدية: ٢٣٧

تاريخ روضة الصفا: ٢١

رياض الابرار: ٢٤٤

ريحانة الادب: ١٤٧

(ن)

زبور: ٤٥

زيد الشهيد: ٢٤٣

كتاب الزينة: ١٩٥

(س)

سرالحيات: ١٣١

سرالسلسلة العلوية: ٢٣٨

سرمائة ايمان: ٢٤٦

سفرنامه ناصر خسرو: ٢١٩

سفينة بحار الانوار: ١٣، ٣١، ٢٤٦

السقيفة: ٧٥

سلمان باك: ١٩٤، ٢٤٧

السلوك (مقرنزي): ١٧٧

السواد الاعظم: ١٧٠، ١٧٥، ٢٣٣

سوسنة سليمان في اصول العقائد والاديان:

١٨٦، ٢٤٩

السيادة العربية والشيعة والاسرائيليات في

عهد بني امية: ٢٤٥

سياستنامه: ١٩٩

سيرة ابن هشام: ٤

سيرة الشيخ احمد احسائي: ٢٤٧

(ش)

كتاب الشافي (سيد مرتضى): ٧٦

الشبك: ١٦٨، ١٧٧، ١٨١، ٢٤٢

شخصيات قلقة في الاسلام: ١٢، ٢٣٩

شرائع الاسلام: ١١٠

شرح الاصول الخمسة (للمعتزلة): ٢٤٣

شرح حال حلاج: ١٧٤

الشرح على متن العقائد: ٢٤٠

شرح المواقف: ٦٤، ٦٦، ٧٠، ٢٤٢

شرح المقاصد: ٦٧

شرح نهج البلاغة: ٤٧، ٧٦، ٢٣٥

الشيعة بين الاشاعرة والمعتزلة: ٢٤٧

الشيعة في التاريخ: ٦١

الشيعة والرجعة: ١١١، ٢٤٣

(ص)

صحيح بخارى: ١٩، ١٢٧، ١٣١

صحيح ترمذي: ١٢٧

صحيح مسلم: ١٢٧

صراط النجاة: ١١٢، ١٢٤، ٢٤٧

صفة الجنة والنار: ٢٠١

الصلة بين التصوف والتشيع: ٣٤

الصواعق المحرقة في الرد على اهل

البدع والزندقة: ١٣٢، ٢٣٦

(ض)

ضحى الاسلام: ٨١

(ط)

طاسين الازل: ١٤٤

طائفة الاسماعيلية: ١٩٦، ٢٠٧، ٢١٠،

٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٤٦

طبقات ابن سعد: ٢٤، ٣٧، ٥٧

طبقات اعلام الشيعة: ٢٤٠

طبقات الشافعية: ١٥٥

طبقات المعتزلة: ٦٦، ٢٣٧

الطريقة الصوفية ورواسيها في العراق

المعاصر: ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ٢٤٢

(ع)

عبدالله بن سبأ المدخل: ٢٤٤

عبارات الانوار: ٢٤٨

عبيد الله المهدي: ٢٠٠، ٢١٠، ٢١٤، ٢٣٥

عرجة الاحموية: ١٥٨

عصر المأمون: ٩٨

عقائد الامامية: ٢٤٧

عقايد الشيعة وفوائد الشريعة: ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣

عقايد الشيعة: ٩٩، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩

١١١

عقيدة الشيعة: ٢٤، ٣٧، ٥١، ٨٢، ٨٩

٩٠، ٩٢، ٩٣، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٢

١٥٨، ٢٤١

عقيدة الشيعة الامامية: ٤٦، ٨٨، ٨٩

٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨

١٠٦، ١٠٨، ٢٤٧

العقيدة والشريعة: ١٩، ٤٠، ٤٤، ٤٥

٥١، ٧٣، ٨٧، ٩٤، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨

١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١٢٦

١٢٧، ١٢٩، ١٦٠، ١٨٥، ٢٣١، ٢٤٠

كتاب علامات المهدي: ١٣٢

كتاب العلل (ابن بابويه): ١٦٠

علم كلام: ٢٤٢

علم كلام جديد: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢

عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب:

١٩١، ١٩٦، ٢٤١

عيون اخبار الرضا: ٩٢، ١٦٢، ٢٠٧

العيون والمحاسن والمجالس: ٢٤٧

(غ)

غاية الاختصار في البيوتات العلوية

المحفوظة في الغبار: ٢٣٩

غاية المرام في علم الكلام: ٢٣٥

كتاب الغيبة شيخ طوسي: ١٣١، ١٣٩

١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥

١٤٦، ١٤٧، ١٧١، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٩

الغدير في الكتاب والسنة والادب: ٦

٥١، ٢٣٨

(ف)

فجر الاسلام: ٦١

فدائيان اسماعيلي: ٢٠٦، ٢٢٠، ٢٢٤

٢٢٥، ٢٤٦

الفرق الاسلامية: ٢٣٩

فرق اسماعيلية: ٢٢٩، ٢٤٩

الفرق بين الفرق: ١٨، ٢٠، ٣١، ٥٧

٦٦، ١٤٥، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٢٩

٢٣٩

كتاب فرق الشيعة (از مؤلفين مختلف):

٤٠، ٤٢، ٧٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٤٩

فرق (فخر رازي): ١٦٩، ١٧٠

الفرق المفترقة بين اهل الزيغ والزندقة:

٢٤٤

الفرق والتواريخ: ٢٤٥

الفصل في الملل والاهوا والنحل

(الفصل ابن حزم): ١٨، ٨٤، ١٧٧

٢٣٦

فصل الخطاب: ٤٩، ٧٢، ١٠٧، ١٠٨

١٠٩، ١٣٨

الفصول المختارة في العيون والمحاسن و

المجالس: ١٤٧

الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة:

٨٧، ٢٣٧

فضائح الباطنية: ٢٤٥

الفقه الاكبر: ١٠٢

الفكر الشيعي والتزعات الصوفية حتى

مطلع القرن الثاني عشر: ٢٤٢

فلسفه التشريع فى الاسلام: ٩٥، ٩٦،

٢٣١

فلسفه الفكر الدينى: ٢٤٤

الفهرست للنديم (فهرست ابن نديم):

٣٩، ٨٢، ٨٤، ١٣١، ١٨٧، ١٩٤،

١٩٨، ٢٠٤، ٢١٦، ٢٣٧،

فلسفه المعتزلة (فلاسفه الاسلام

الاسبقين): ٢٤٨

الفهرست شيخ طوسى: ٩٠، ١٤٥،

١٤٩، ٢٠٥، ٢٤٣،

فهرست نجاشى: ٢٠١

فصل التفرقة بين الاسلام و الزندقة: ١٩،

٢٤٥

(ق)

قاموس الرجال فى تحقيق رواة الشيعة و

محدثيهم: ٢٤٠

قرآن القرآن: ١٤٤

القسطاس: ١٨٢

قواعد عقائد آل محمد (الباطنية): ٢٤١

قوس زندگى حلاج: ١٤٤، ٢٤٧،

(ك)

الكافى (كلينى): ٤٤، ٤٥، ٩٥

الكاثير فى التاريخ: ١٧٢، ١٨١،

الكامل فى التاريخ (الكامل ابن اثير): ٣،

٢٠، ٢١، ٢٤، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٦،

٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٧، ٨٢، ٩٢، ١٤٥،

١٤٧، ١٩٤

الكامل ابن تمار: ٧٤

كامل بهائى: ١٧، ٢٤٣،

الكامل فى علوم الدين: ٧١

الكبرى الاحمر: ١٤٤

كشف اسرار الباطنية واخبار القرامطة:

٢٤٠

كشف المحجوب در آئين اسماعيلى:

٢٤١

كشف الحق ونهج الصدق: ٨٨

كشف المراد وشرح تجريد الاعتقاد:

٥١، ١٠٨، ٢٤٤،

كلام پير: ٢٠٣

كمال الدين وتمام للنعمة: ٧٦، ١٣١،

١٣٢، ٢٣٦،

كنز الانساب (بحر الانساب): ٢٤٤

كنز العرفان فى فقه القرآن: ١١٠

(گ)

گوهر مراد: ٢٤٦

(ل)

اللباب فى تهذيب الانساب: ٢٣٥

لسان الميزان: ٢٣٦

سمع الادلة فى قواعد عقائد اهل السنة و

الجماعة: ٢٣٨

كتاب اللمع فى الرد على اهل الزيغ و

البدع: ١٧٤، ٢٣٨،

(م)

كتاب مبعث النبى: ٢٠١

كتاب المثالب: ٢٠٥

مجالس المؤمنين (نور الله شوشترى): ٢٠١

مجله تاريخ اديان: ١٩

مجموع الحديث: ١٠٧

مجموع فى الفقه: ١٠٧، ١٠٧، ١٠٧،

مجموع الكبير: ١٠٧

مجموعه رسائل: ٢٣٦، ٢٤٨،

مجموعه صحاح (نيسابورى): ٩٥

مختصر الآثار فى ماروى عن الائمة

الاطهار: ٢٣١

- مختصر تاريخ الاباضية: ٢٤٢
مختصر تاريخ الشيعة: ٢٤١
مختصر كتاب الفرق بين الفرق: ٢٤٣
مدعيان نبوت: ٢٣٨
مذاهب الاسلاميين: ٢٣٩
مذاهب التفسير الاسلامي: ٥٠، ١١٢، ١٥٦، ٢٤٠
مذهب الدرور و التوحيد: ٢٤٩
مراة الجنان (يافعى): ١٧٢
المراجعات: ٤١
مرهم العمل المعظلة: ٢٤٩
مروج الذهب: ١٧، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٦، ٤١، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٧٥، ٨٢، ١٣١، ٢٠٢
مسائل الامامة ومقططات من الكتاب الاوسط فى المقالات: ٢٤٩
مسند ابن حنبل: ١٠٤، ١٢٧، ١٣١
مسند امام رضا: ٩٢
مشارك انوار اليقين فى اسرار امير المؤمنين: ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥
١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١
١٨٢، ١٨٥، ٢٣٩
مشعشعيان يابخشى از تاريخ خوزستان: ١٨٣، ٢٤٦
المصاييح فى اثبات الامامة: ٢٤٠
مصالح مرسله: ١٠٢
مصحف فاطمة: ٤٥، ٤٦
المعارف ابن قتيبه: ٣
معالم العلما فى فهرست كتب الشيعة: ٢٣٧
المعتزلة: ٦٦، ٢٤١
معتقد الامامية: ٢٤٧
- معجم الادبا: ٧٨، ١٤٥
معجم ما استعجم: ٥٧
معجم الانساب والاسرات الحاكمه فى التاريخ الاسلامي: ٢١٤، ٢١٩
معجم البلدان: ١٥، ١٧، ٥٣، ٥٧، ١٤٥
المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى: ١٤، ١٨، ١٩، ٦٣، ٩٦
معرفه المذاهب: ١٦٩
مع الشيعة الامامية: ٩٦
المغنى فى ابواب التوحيد والعدل: ٢٤٣
مفاتيح العلوم (خوارزمي): ٥٩، ٦٢، ١٧٨، ١٨٤
مفاتيح الغيب (رازى): ١٩
مقاتل الطالبين: ٦١، ٦٢، ١٨٦، ٢٣٧
مقاصد الاصول: ٩٨، ٩٩
كتاب المقالات (ابوعيسى وراق): ٧٥
مقالات الاسلاميين واختلاف المصلمين: ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٧٢، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤
١٧٧، ٢٠٢، ٢٣٨
المقالات فى اصول الديانات: ١٣١
المقالات والفرق: ٣٩، ٤٤، ٦٢، ٦٣، ٨٤، ٨٥، ١٥٢، ١٧١، ١٧٦، ١٧٩
١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٢، ٢٣٨
مقدمة ابن خلدون: ٣٩، ٥٩، ١٢٦، ٢٣٦
الملل والتحل (ابن المرتضى): ٢٣٧
الملل والنحل (بغدادى): ٢٣٩
الملل والنحل: ٢١، ٢٤، ٣١، ٣٩، ٤٤، ٥٩، ٦١، ٦٦، ١٠٠، ١٤٨، ١٥٢، ١٧٣، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ٢٣٦، ٢٤٢

- كتاب المناقب: ١٧٧
مناقب (كشى): ١٦١
مناقب المهدي: ١٣١
مناهج الادله فى عقائد الملة: ٢٣٦
من لا يحضره الفقيه: ٩٥
المنتخب من كنايات الادبا: ١١٠
منتقلة الطالبية: ٢٣٧
منهاج السنة النبوية فى نقض كلام
الشيعه والقدرية: ١٤٦، ٢٣٦
منهاج الشريعة فى الرد على ابن تيميه:
٢٤٦
منهاج الكرامة فى اثبات الامامة: ٢٤٤
منهج المقال فى علم الرجال: ٢٣٩
المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار:
٢٤٨
الموطأ: ٩٥، ١٠٣
المهدي: ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٧،
١٣٨، ٢٤٢
مهدى از صدر اسلام تا قرن سيزدهم
هجري: ١٢٨، ٢٤٢
ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: ١٩٩،
٢٤١
الميزان فى نصره الزندقة: ١٩٨
(ن)
النافع يوم الحشر فى شرح باب الحادى
عشر: ٢٤٤
- نجم ثاقب در احوالات امام غايب:
١٢٩، ١٣٧
النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية وبنى
هاشم: ٤٠، ٢٤٨
نشره دانشنامه: ١٧٦
نعت المهدي: ١٣١
نقد الرجال (نفرشى): ٢٠١
كتاب النقض: ٢٤٣
النكت الاعتقادية: ٥١
نهاية الادب: ١٨٧، ٢٠٥
نهاية الاقدام فى علم الكلام: ٢٤٢
نهج البلاغة: ٢٩، ١٦٢
(ه)
هشام بن الحكم: ٧٤، ٢٤٢
هفت باب ابواسحاق: ٢٠٣
هفتاد ودو ملّت: ٢٤٨
هفتاد وسه ملّت: ١٨٢، ٢٤٩
كتاب الهمة وآداب اتباع الائمة: ٢٤٥
(و)
وجه دين: ٢٤٩
(ي)
يادى از قرامطه بحرين و فاطميان: ١٨٨،
٢١٣، ٢١٧
يتيمة الدهر (ثعالبي): ١٦٠
اليزيدية ومنشأ نحلتهن: ٢٤٠
ينابيع الموده: ٥١، ١٣٢

فهرست عمومی

(اعلام - اماکن - اصطلاحات)

- (أ)
- آبادان: ۱۵
آبه (آوه): ۱۹۹
آدم: ۴۶، ۸۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱
۱۲۹، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۲۷
آدم متز: ۱۶۰، ۲۳۵
آذربایجان: ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۲۴
آذربایجان شوروی: ۴۲
آسیا: ۲۲۰
آسیای مرکزی: ۱۰۱، ۱۱۲، ۲۲۲
آسیای میانه: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۱
آصف برخیا: ۴۶
شیخ آغا بزرگ تهران: ۲۴۰
الأمرا بوعلى المنصور (خلیفه فاطمی):
۲۱۵، ۲۲۳
آناطولی: ۱۸۰
آنقره: ۲۴۵
ابتر = حسن بن صالح بن حی
ابراهیم نبی: ۴۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۲۲۷
ابراهیم بن ابی عون: ۱۴۵
ابراهیم بن خالد بغدادی: ۱۰۵
- ابراهیم بن سیارنظام: ۶۶، ۹۳
ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (امام): ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳
ابراهیم بن مالک اشتر نخعی: ۳۴
ابراهیم بن محمد المهدی خلیفه: ۸۳، ۹۱
ابراهیم بن ولید: ۳۳
ابراهیم موسوی (سید): ۲۴۸
ابراهیم نوبختی (ابواسحاق): ۱۵۲
ابلیس = شیطان
ابنا السبیل: ۱۶، ۱۷
ابن ابی الحدید (عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن حسین): ۴۷، ۷۶، ۲۳۵
ابن ابی سمیط (شمیط) = یحیی بن سمیط
ابن ابی العزاقر (شلمغانی): ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۸
ابن ابی العوجا: ۱۱۳
ابن اثیر (عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد): ۳، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۳۵، ۱۴۵، ۱۴۷

ابن رزام (ابوعبدالله): ١٨٧، ١٩٤،
 ١٩٧، ٢١٧، ٢٢١
 ابن زئب = محمد بن ابراهيم بن جعفر
 ابن رشد (ابوالوليد محمد بن احمد
 اندلسي): ٢٣٦
 ابن سعد: ٥٧
 ابن سكره: ١٦٠
 ابن السودا = عبدالله بن سبا
 ابن شهر آشوب (رشيد الدين ابي جعفر
 محمد بن علي بن شهر آشوب السروي):
 ٢٠١، ٢٣٧
 ابن الصباغ (علي بن محمد بن احمد
 المالكي): ١٨٧، ٢٣٨
 ابن طباطبا (ابواسماعيل ابراهيم بن
 ناصي): ٢٣٧
 ابن طولون (شمس الدين محمد): ٨٧،
 ٢٣٧
 ابن عامر: ٢٣
 ابن عباس = عبدالله بن عباس بن
 عبدالمطلب ابن غورك: ١٢٠
 ابن قتيبة دینوری (ابو محمد عبدالله بن
 مسلم): ٩، ١٠، ١١، ١٢، ٢٣٧
 ابن قيم: ١٠٤
 ابن ماجه قزوینی: ٩٥، ١٢٧، ١٣١
 ابن المرتضى (احمد بن يحيى بن
 المرتضى اليماني): ٦٦، ٢٣٧
 ابن مرجانه = زياد بن ابوسفیان
 المقنع (عبدالله المقنع خراساني): ١١٦،
 ١٢١
 ابن مقله: ١٤٥
 ابن ملجم = عبد الرحمن بن ملجم مرادی
 ابن نديم = محمد بن اسحاق النديم

ابن بابويه قمی (شيخ ابوجعفر محمد بن
 علي بن حسين بن موسى صدوق): ٤٥،
 ٨٦، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ١١١، ١٣٢،
 ١٤١، ١٦٠، ١٦٧، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٦
 ابن بطوطه: ٣٦
 ابن التعاويذي: ١٢٦
 ابن تيميه (احمد بن عبدالحليم): ١٠٤،
 ١٤٨، ١٥٠، ٢٣٦
 ابن الجوزي (جمال الدين ابوالفرج
 عبد الرحمن بن جوزي بغدادی): ٢٣٦
 ابن حجر: ١١٥، ١٣٢، ٢٣٦
 ابن حزم اندلسي (ابو محمد علي بن
 احمد بن سعيد بن حزم): ١٨، ٣٩، ٨٤،
 ١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٥، ١٩٣،
 ٢٣٣، ٢٣٦
 ابن حنبل = احمد بن حنبل
 ابن حوشب (ابوالقاسم رستم بن حسين بن
 فرج بن حوشب بن زاذان بخار كوفي):
 ١١٧، ١٨٤، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢١٠
 ابن حوقل: ٢٢١
 ابن خلکان: ٣٦، ٨٥
 ابن خلدون: ٣٩، ١٠١، ١٢٦، ٢٣٦
 ابن خوله = محمد بن حنيفه
 ابن الخياط (ابوالحسن عبد الرحيم بن
 محمد بن عثمان الخياط): ٦١، ٦٦،
 ٧٣، ٧٥، ١١٧، ٢٣٦
 ابن داود (تقي الدين حسن بن علي بن
 داود حلي): ٢٣٦
 ابن ديسان (برديسان): ٦٧
 ابن راوندي (احمد بن يحيى بن محمد بن
 اسحاق): ٧٢، ٧٥، ٨٤، ١١٤، ١١٥،
 ١٢١

- ابن نصير: ١٨٥
ابن هبيرة: ١٠١
ابو الاسود دؤلى: ٤١
ابو الاعدود سلمى: ١٤٧
ابو اكرمي سراج (ابو محمد صادق): ٧٧
ابوبكر (عبدالله بن ابي قحافة): ٧، ٥، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٩، ٤٠، ٤٤، ٤٧، ٤٩، ٦٢، ٦٣، ٧٠، ١٠٧، ١٢١، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٠، ١٧٦
ابو بيهس = هيصم بن جابر
ابو تراب: ٣٢
ابو ثوبان مرجى: ٤٣
ابو جارد = زياد بن منذر عبدى
ابو جعفر عمرى: ١٧١
ابو جعفر مرادى: ١٠٧
ابو جندل = سهيل بن عمرو بن عبد
ابو حاتم رازى: ١٩٥، ١٩٩
ابو الحسن شعرانى (شيخ): ٥١، ٢٤٤
ابو حلما دمشفى: ١٧٤
ابو حنيفه (نعمان بن ثابت بن زوطى بن
ماه): ٦٠، ٧٣، ١٨٩، ٩٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١١٥
١٢٠، ١١٦
ابو حنيفه (نعمان بن محمد منصور):
٢٤٥، ٢٣١
ابو خالد عمرو بن خالد واسطى (يزيد):
١٠٧، ٦٠
ابو الخطاب (محمد بن ابي زينب يا
مقلاص بن ابي الخطاب اجدع اسدى):
١٦٠، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٨٤، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧
١٩٨، ٢٠٣، ٢٣٢، ٢٣٨
ابوداود سليمان بن داود سجستانى: ٧٥
١٢٧، ١٣١
ابوذرفارى (جندب بن جنادة بن
سفيان): ١٣، ٢٢، ٤٠، ١١٣، ١٨٣
ابورباح = عمر بن رباح
ابوزكراى طمامى (صمامى): ٢١٧
ابوسفان بن حرب: ٣٠٢، ٩، ٣٣، ١٤٧
ابوسلمه خلال (حفص بن سليمان): ٧٨
٧٩، ٨٠، ٨٤
ابوسهل نوبختى (ابوسهل اسماعيل بن
على نوبختى): ٧٣، ١٣١، ١٤٣، ١٤٩
ابو السودا: ١٧٦
ابوشعيون: ١٥٦
ابوشلمع (احمد بن محمد بن عبدالله
ميمون قداح): ٢٤٧
ابوطالب بن عبدالمطلب: ٣، ٥، ١٦
ابوطاهر الجنايى (سليمان بن ابي سعيد بن
بهرام): ٢١٦، ٢١٩
ابوطاهر قرمطى: ٢٢١
ابوطاهر محمد بن على بن بلال: ١٤٦،
١٧١
ابوالعاص بن اميه: ٣٣
ابوالعباس الجرجانى: ١١٠
ابوالعباس عبدالله سفاح: ١٥، ٨٠، ٨١
٨٣، ٨٤، ٨٩
ابوعبدالله حليمى: ١٢١
ابوعبدالله شيعى: ٢١٠، ٢١١، ٢١٢
ابوعبدالله الكتجى: ١٣١
ابوعبيدالله مهدي فاطمى: ٢٢١، ٢٣٤
ابوعبيدة بن الجراح: ٧، ٨، ١٠
ابوالعلا المعرى: ٢٠٢

ابوعلى جبائی (محمد بن عبدالواهاب):
 ١٢٠، ١١٩، ١٠٤، ٦٩، ٦٨، ٦٦
 ابوعمره = كيسان
 ابوعمرو عبدالرحمن عمرو اوزاعى: ١٠٥
 ابو عيسى وراق: ٧٢
 ابوالفرج اصفهاني اعلى بن حسين بن
 محمد اموى: ١٥٩، ٨١
 ابوالفضل بيهقى: ٢٢١
 ابوالقاسم بلخى: ٨٢
 ابوالقاسم بن حسين بن احمد بن عبدالله
 بن محمد بن اسماعيل: ٢١٤
 ابوكامل: ١٨١
 ابو (ابن) كرب ضرير: ١٢٧، ٥٨
 ابو محمد شريعى (حسن): ١٧٧، ١٤٥
 ابو مسلم خراسانى (عبدالرحمن بن مسلم):
 ٦٠، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٤
 ٨٥، ٨٦، ١٣٥، ١٧٣
 ابوالمظفر اسفرائينى = اسفرائينى
 ابو معاذ تومنى: ٤٣
 ابوالمعالى عبدالملك الجوينى: ٢٣٨
 ابوالمعالى محمد الحسين العلوى: ٢٠٤،
 ٢٣٧
 ابو منصور عجلى: ١٦٤، ١٦٥، ١٨١
 ١٨٢، ١٨٣
 ابوالميمون عبدالمجيد (الحافظ): ٢١٥
 ابوالنجم = زياد بن منذر عدى
 ابونعيم اصفهاني (الحافظ): ١٣١، ١٣٢
 ابوهارون المكفوف: ١٦٥
 ابوهاشم عبدالله بن محمد حنيفه: ٥٨،
 ٨٤، ١١٩، ١٢٨، ١٧١
 ابوالهذيل العلاف (محمد بن هذيل
 العلاف): ٦٦، ١٢٣

ابوهريه راوندى: ١٧
 ابوالورد بن كوثر: ٨٠
 ابوالوفا كانيمشكانى = كانيمشكانى
 ابو يعقوب بن يوسف بن الحسن جنابى:
 ٢١٩
 ابو يعقوب سجستانى: ٢٤١
 ابو يوسف = يعقوب بن ابراهيم
 ابو يوسف يعقوب بن محمد (قاضى):
 ١٠٠، ١٠١
 ابى بن كعب: ١٣
 ابى عتاب (نهر): ١٤٢
 الاحسا: ٢١١، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨
 ٢١٩
 احمد بن ابى داود: ٦٨
 ابو جعفر احمد بن ابى عبدالله البرقى:
 ٢٣٦
 احمد امين: ٨١
 احمد حامد الصراف: ١٦٨، ١٧٧
 ٢٤٢
 ابو محمد احمد بن حسن المكتب: ١٤٢
 ابو جعفر احمد (محمد) بن حسين بن سعيد
 بن حمادى سعيد بن مهران (مهران)
 دندان: ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥
 احمد بن الحسين بن محمد بن عبدالله بن
 احمد بن محمد بن اسماعيل: ٢٠٩
 احمد بن الحسين بن محمد بن عبدالله
 ميمون: ٢٠٩
 احمد بن حسين بن عبيدالله غضايرى: ٨٩
 احمد بن حنبل: ٩٥، ١٠٠، ١٠٤
 ١١٤، ١١٦، ١٢٧، ١٣١
 احمد بن خابط: ٦٦، ١١٦
 احمد بن خلف: ١٩٩

۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶،
 ۲۳۱، ۲۳۹
 ادونیس (خدای فنیقی): ۱۵۹
 اربیل: ۱۸۱
 اردن هاشمی: ۷۶، ۱۰۳
 اردشیر: ۸۱
 ارسطو: ۲۳۰
 ارقط = محمد نفس الزکیه
 ارنولد: ۲۳۸
 اروپا: ۵۷، ۸۲، ۹۰، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۱۸۴
 چاه آریس: ۲۲
 اساس: ۲۲۸
 اسامة بن زید بن حارثة کلبی: ۲۴، ۲۵
 اسپانیا: ۱۰۳، ۱۸۷
 اسپهبد خورشید: ۸۵
 استانبول: ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
 اسحاق ترک: ۸۲
 اسحاق بن حنین بن اسحاق عبدی: ۱۶۹
 اسحاق بن راهویه: ۱۰۵
 اسحاق بن زید بن حارث انصاری: ۵۸،
 ۱۶۹
 اسحاق بن عباس: ۱۹۶
 اسحاق بن عمر: ۵۹
 اسد بن عبدالله (برادر خالد بن عبدالله
 القسری): ۷۷، ۸۲، ۸۴
 اسرافیل: ۲۲۷
 اسفراینی (ابوحامد یا ابوالمظفر شاهفور بن
 طاهر بن محمد): ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۲،
 ۲۳۸
 اسکافی = محمد بن احمد بن جنید
 اسکافی اسکندر

احمد صفایی (سید): ۷۴، ۲۴۲
 احمد بن عبدالعزیز: ۲۰۴، ۲۰۵
 احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن
 جعفر: ۲۰۶، ۲۰۷
 احمد بن عبدالله بن میمون قداح: ۱۹۷،
 ۲۰۰
 احمد بن علی (امیرری): ۱۹۹
 احمد بن علی بن احمد بن العباس
 نجاشی = نجاشی
 احمد بن علی الخطیب البغدادی: ۲۴۰
 احمد بن علی بن الحسین الداودی
 الحسنی: ۲۴۱
 احمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی =
 مقریزی
 احمد تیمور باشا: ۲۴۰
 احمد زکی باشا: ۲۴۶
 احمد عارف الزین: ۲۴۱
 احمد فهمی محمد: ۳۹، ۲۴۲
 احمد کسروی: ۱۸۳، ۲۴۶
 احمد بن کیال: ۱۸۲
 احمد بن محمد بن اسماعیل: ۲۰۹
 احمد بن موسی بن جعفر: ۱۴۷
 احمد نسائی: ۹۵
 احمد بن هلال بمرتائی: ۱۴۶، ۱۸۴
 احمد بن یحیی راوندی = ابن راوندی
 احمد بن یحیی بن المرتضی = ابن
 المرتضی
 احتف بن قیسی تمیمی: ۲۵
 اخو محسن بن عابد علوی دمشقی: ۱۸۷
 ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن
 علی: ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۱۹۵، ۲۰۷
 ادوارد براون: ۳۴، ۳۸، ۱۸۲، ۱۸۵

- اسکندر: ۸۱
 اسکندریه: ۲۱۲، ۲۲۳
 اسما ذات النطاقین: ۵۳
 اسماعیل وصی ابراهیم (ع): ۲۲۸
 اسماعیل بن جابر: ۱۹۴
 اسماعیل بن جعفر صادق: ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۱۳
 اسماعیل صفوی: ۱۰۶، ۱۸۰
 اسماعیل قمی: ۱۸۱
 اسماعیل بن علی نوبختی = ابوسهل نوبختی
 اسید بن حضیر: ۷
 اشتاین شنیدر: ۱۹
 اشعث بن قیس: ۲۶، ۲۸
 اشعری (ابی خلف سعد بن عبد الله): ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۳۸
 اشعری (ابوموسی): ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۸۲
 اصفهان: ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۴
 الاصلع البطین: ۳۰
 اصم: ۱۱۷
 اصمعی: ۳۵
 اعتضاد السلطنه: ۲۳۸
 افریقا: ۲۲، ۱۲۸، ۱۹۸، ۲۳۱
 افریقای شمالی و مرکزی: ۶۰، ۱۵۰
 افریقیه: ۱۰۳، ۱۲۵، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۷
 افشین: ۲۰۴
 افضل پسر بدر الجمالی: ۲۲۳
 افضل الدین صدر ترکه اصفهانی: ۲۴۲
 افطح = عبد الله افطح
 افطس = عبد الله افطح
 افغانستان: ۴۲، ۱۰۱
 افلاطون: ۱۱۰، ۱۱۷
 افیق (تل): ۱۳۳
 اقبال آشتیانی = عباس اقبال آشتیانی
 اقنوم ثلثه: ۱۱۴
 ام ایمن (کنیز آزاد کرد پیغمبر): ۱۶
 ام حبیب دخت مأمون: ۱۹۱
 ام درمان: ۱۲۸
 ام سلمه دخت موسی بن جعفر: ۹۰
 ام الفضل = سمانه
 ام کلثوم دخت علی بن ابیطالب: ۳۶
 ام کلثوم دخت پیغمبر: ۵، ۲۲
 ام کلثوم دخت محمد بن عثمان بن سعید
 عمری: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
 ام المؤمنین = عایشه
 ام هاشم (مادر مروان بن حکم): ۱۸۱
 امام زمان = محمد بن حسن عسکری
 امام الاصفغر: ۴۷
 امام الاکبر: ۴۷
 الامام الحفیظ = امام مستودع
 امام صامت: ۴۸، ۱۹۳، ۲۲۸
 امام مستقر: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴
 امام مستودع: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴
 امام ناطق: ۴۸، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۲۸
 امامان دوره قیام: ۲۲۸
 امامان مستور: ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴
 امامت: ۴۴، ۱۰۷

باقر (امام) = محمد بن علی بن حسین
 باقلانی (ابی بکر محمد بن الطیب):
 ۱۲۱، ۲۳۹
 بحر احمر: ۵۷
 بحرین: ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۱
 بخارا: ۱۸۱
 بخاری (امام): ۱۲۷، ۱۳۱
 بدا: ۵۷، ۷۲، ۱۰۹
 بدايع نگار (مهدي بن مصطفى لاهوتي):
 ۲۳۹
 بدخشان: ۱۸۹
 بدر (جنگ): ۲۴، ۲۶
 بدر الجمالی: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 براون = ادوارد براون
 برلین غازب: ۱۳
 برس: ۲۳۹
 البرسی (الحافظ رجب): ۱۶۹، ۱۷۴،
 ۲۳۹
 برلین: ۲۴۸، ۲۴۹
 برنارد لويس: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۴۶
 برونو: ۳۷
 بزيع بن ابی ربيع: ۱۶۳، ۱۷۱
 بزيع المؤذن = بزيع بن ابی ربيع
 بزيع بن موسى الحائك = بزيع بن ابی ربيع
 بزيع بن یونس = بزيع بن ابی ربيع
 بسام صراف کوفی: ۱۹۰
 بشابويه (فشافويه): ۱۹۹
 بشار بن برد: ۱۸۱
 بشار شعیری: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱
 بشر بن سعد: ۱۴۷
 بشر بن معتمر بغدادی: ۹۶

امامة الصغرى = امام الاصغر
 امامة الكبرى = امام الاکبر
 امامت مفضول: ۱۲۲
 امير الجيوش: ۲۲۲، ۲۲۳
 امير خراسانی: ۲
 امير علی همدانی: ۲۰۶
 امير المؤمنين = علی بن ابیطالب
 امين (پسر هارون الرشيد): ۱۸۳، ۱۹۱
 امية بن عبد شمس: ۳، ۵، ۳۳
 انبيل اولوالعزم: ۲۲۷
 اندلس = اسپانيا
 اندنوزی: ۱۰۳، ۱۲۸
 الانزع البطین: ۳۰
 انطاکیه: ۱۳۶
 اهریمن: ۶۳
 اهواز: ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۲
 اوزبک: ۱۱۸
 اولوالعزم = انبیای اولوالعزم
 ایتالیا: ۲۱۲
 ایران: ۴۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۲۴، ۲۲۵،
 ۲۳۱، ۲۲۶
 ایران شهر: ۲۴۸
 ائمة رسی: ۶۰
 ائمة مستقر = امامان مستقر
 ایلای نبی: ۱۱۱
 ایله: ۵۷
 ولادیمیر ایوانوف: ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۸
 (ب)
 بابک خرمدین: ۱۷۴، ۱۸۳
 بابل: ۳۶

بهرزادان پسر و نداد هرمز = ابومسلم خراسانی

البهنکی: ۱۸۲

بوصیر: ۸۰

بیان بن سمعان نهدي: ۵۸، ۱۶۳، ۱۷۱

۱۷۲

بیبلوس: ۱۵۹

بیت المقدس: ۱۹۸

البیر نصری نادر (الدکتون): ۲۴۸، ۲۳۹

بیروت: ۶، ۳۲، ۴۶، ۶۶، ۱۸۷، ۱۸۸

۱۰۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۳۵، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴

۲۴۷، ۲۴۹

بیضا فارس: ۱۴۳، ۱۴۴

بین النهرین: ۲۱۶

(پ)

پادشاه حسین: ۱۵۹

پارس = فارس

پاریس: ۱۵۸

پاکستان: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۸

۱۸۹

پالگراو: ۱۹

پطروشفسکی: ۳۹، ۱۸۶، ۲۳۹

پنجاب: ۱۲۸

(ت)

تابوت سکیه حضرت موسی: ۱۳۶

تاج الدین بن محمد بن حمزة بن زهره:

۲۳۹

تاهرت: ۲۱۲

تبت: ۱۱۶

تبری: ۱۰۷، ۱۰۸

تبریز: ۱۳۹، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷

۲۴۸، ۲۴۹

بشر بن سعد: ۷، ۸، ۱۱

بصره: ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۵۵، ۶۴

۱۹۱، ۱۹۶، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۷۷

۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۵

۲۱۶، ۲۳۲

بعلبک: ۱۸۷

بغداد: ۲۷، ۳۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۸

۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۶

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۷

بغدادی (ابومنصور عبدالقاهر): ۱۸، ۲۰

۳۱، ۱۴۵، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۹

۲۳۹

بغراج: ۱۵۹

بقلی: ۱۸۶

بقیع الفرقد (گورستان): ۲۳، ۳۲، ۱۸۹

۹۰، ۱۹۰، ۱۹۱

بکیر بن ماهان: ۷۷، ۷۸

بلادین سلیم: ۵۷

بلاد شام = شام

بلال حبشی: ۸

بلخ: ۶۰

بلقای شام: ۷۶

بمبئی: ۱۷، ۴۱، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۷۸

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹

بنان تیان: ۱۶۳، ۱۷۱

بندر گناوه: ۲۱۶، ۲۳۱

بنیاد فرهنگ ایران: ۱۴۴، ۲۴۰، ۲۴۶

۲۴۷

بنی عقید (محل): ۲۰۰

بها الدین عاملی (شیخ): ۱۵۶

تبدلیس: ۲۲۹	تیودور: ۱۲۷
ترکستان: ۱۰۱	تئولوزی: ۶۷
ترکیه: ۱۰۱، ۷۰، ۶۶	(ث)
ترمذی: ۱۳۱، ۱۲۷	ثابت بن سنان صائبی: ۲۲۱، ۲۱۷
تریتون: ۲۴۰، ۲۰۸	ثعالبی: ۱۶۰
تشکیک: ۲۲۹	ثقلین: ۶
تعلیق: ۲۲۹	ثمامة بن اشرس: ۱۱۷، ۱۱۵، ۶۶
تفتازانی (سعدالدین مسعود بن عمر): ۶۷، ۲۴۰	(ج)
تفرش: ۲۲۹	جابر بن صیان: ۱۰۵
تفرشی (میرمصطفی): ۲۰۱	جابر بن عبدالله انصاری: ۱۸۸
تقی ارانی: ۲۴۹	جالوت قمی: ۱۷۰
تقیه: ۱۳۸، ۱۲۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۷۲	جامع الحسین (در قاهره): ۳۶
۲۱۳، ۲۰۷، ۱۹۲	جبابی = ابوعلی جبابی
تکلیف مالایطاق: ۱۰۶، ۷۰	جبرائیل: ۱۵۸، ۱۱۳، ۱۸۴، ۴۹، ۴۸
تل شوک: ۲۴۱	۲۲۷، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۵۹
تلعفر: ۱۶۸	جبل لبنان: ۱۷۲
تناسخ: ۱۴۶	جدیع بن علی ازدی کرمانی: ۷۸
تهامة: ۱۳۴	جراح بن قبیعه: ۳۱
تهران: ۸۲، ۶۶، ۶۲، ۶۱، ۵۱، ۴۶	جرجان: ۶۱
۹۲، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸	جریر شاعر: ۱۲۶، ۱۲۵
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۳	جریر بن عبدالله: ۱۰۰
۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴	جزیره الخلفا: ۲۱۲
۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	جزیره العرب: ۲۰، ۴۱، ۱۰۴، ۲۲۲
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳	۲۳۱
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	جزایر سبعة: ۲۲۹
تولی: ۱۰۷	جسر بغداد: ۱۴۳
تونس = افریقیه	جعد بن درهم: ۶۴
تیسفون (مدائن کسری): ۳۱	جعه دخت اشعث بن قیس: ۳۲
تأسیس: ۲۲۹	جعفر طیار: ۱۷۸
تیم بن مره: ۵	جعفر بن علی کذاب (برادر امام حسن
تانیس: ۲۲۹	عسکری): ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۰
	جعفر بن محمد الصادق (امام): ۱۴

چین: ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۶
(ح)
حارث شامی: ۱۶۳، ۱۷۳
حاصر (کوه): ۱۷۳
الحاکم بامر الله فاطمی (ابوعلی المنصور): ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳
حامد بن العباس: ۱۴۰، ۱۴۳
حاباب بن سدير = حنان بن سدير
حبرالامه = جعفر بن محمد الصادق
حبشه: ۱۲۷
حجاج بن عبد الله صريمی برک: ۲۹
حجاج بن يوسف سقفي: ۳۴، ۳۵، ۵۷
حجاز: ۵۳، ۵۷، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۲
۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۹
حجت بن الحسن المهدي = محمد بن حسن عسکری
حجة الوداع: ۴، ۶، ۱۳
حجره الاسود: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
حديثه: ۶
حديث = عسفان
حديث (مادر صاحب الزمان): ۱۳۰، ۱۳۲
حديث تفرقه: ۱۷
حديث غدیر: ۴، ۶، ۱۳، ۴۹
حران: ۳۲
حربن يزيد الراحي: ۳۵
حرب بن اميه: ۳۳
حرورا: ۲۷
حرقوص بن زهير السعدي بجلی
(ذوالثديہ): ۲۷
حرمين (مکه و مدینه): ۵۵، ۲۰۴
حره واقم: ۵۲

۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۸
جعفر بن محمد بن هارون الرشيد
(المتوکل): ۱۷، ۱۸۳، ۱۹۲
جعفر بن واقد (ابوالعمرو): ۱۶۷
جعفر ابيض: ۴۵، ۴۶
جعفر احمر: ۴۵، ۴۶
جلال الدين حسن نومسلمان: ۲۲۵
جلال الدين سيوطي: ۸، ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۱۳۲
جلال الدين محدث ارموي (سيد): ۱۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵
جمال الدين الشيال (الدكتور): ۲۴۸
جمال الدين المقداد: ۱۱۰
جمل (جنگ): ۲۵، ۴۰، ۵۴، ۵۸، ۱۶۱
جهان بختار (حيان النجار): ۲۰۴
جهم بن صفوان: ۷۳، ۱۱۴
جوروان = نهروان
جوزجان (گوزکانان): ۶۰
جوف السرحان: ۲۶
جولد تسيهر (اجناس) = گلدزهر
جويني = عظاملك جويني
(چ)
چنگيز خان: ۱۲۷
چهار بختان = جهان بختار

٢٢٨، ٢٠٨، ١٩٥، ١٨١، ١٧٥، ١٦٩

حسن بن علي نحلي: ١٥٠

حسن بن علي ذكره السلام: ٢٢٥

حسن بن فضل خياط: ١٨٥

حسنك وزير: ٢٢١

حسن بن نزار: ١٨٥

حسن بن محمد حنفيه: ٥٨

حسن بن محمد (ابن باباي قسي): ١٦٧

حسن محمود عبد اللطيف: ٢٣٥

حسن المصطفوي (شيخ): ١٦١، ٢٤٦

حسن بن مكتب (ابومحمد): ١٤١

حسن بن موسى نوبختي = نوبختي

حسن بن يسار بصري: ٦٤، ٥١

حسني: ١٢٧

حسنين: ٥٩

حسين بن ابي منصور: ١٧٤

حسين بن احمد بن عبد الله (عبد الله

الرضي): ٢٠٧

الحسين بن احمد بن محمد بن اسماعيل:

٢٠٩

حسين بن روح: ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠،

١٤١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦

حسين بن ذراة بن اعين: ١٠٦

حسين عقيلي رستمداوي: ٢٤٤

حسين بن علي محفوظ (الدكتور): ٤٠، ٢٤٧

حسين بن علي مروروذي (امير): ١٩٩

حسين بن علي بن حسن بن حسن

(صاحب الفخ): ٦٢

حسين بن علي بن ابي طالب (امام): ١٤،

٢٣، ٢٩، ٣١، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧،

٤١، ٤٥، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٦،

٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٨٤، ٨٦،

حسان بن ثابت: ١٢٥

حسن ابراهيم حسن: ٢١٤، ٢٣٥،

٢٣٨، ٢٤٥

الحسن بن احمد بن بهرام: ٢١٩

حسن بن بهرام الجنابي (ابوسعيد): ٢١٦،

٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٣١، ٢٣٢

حسن بن دائق: ١٧٥

حسن بن جعفر كاتب نوبختي: ١٣٠

حسن بن زرارعة بن اعين: ١٠٦

حسن بن زيد بن محمد (الداعي الى

الحق): ١٠٦

حسن بن زيد بن الحسن بن علي: ٦١

حسن بن سهل برمكي: ٩١

حسن حبشي: ٢٤٠

حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب

(حسن مثني): ١٥، ١٤٨

حسن شريمي (ابومحمد) = ابومحمد

شريمي

حسن بن صالح بن حي (ابن): ٦١، ١٠٦

حسن صباح حميري: ٢٢٤، ٢٢٥،

٢٢٦، ٢٣٢، ٢٣٣

حسن الصدر (السيد): ٢٤٢

حسن بن عبد المحسن (ابوعذبة): ٢٣٧

حسن بن عقيل عماني: ١٩٧

حسن بن علي عسكري (امام): ٨٧، ٩٣،

١٢٨، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧،

١٣٨، ١٣٩، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦،

١٤٨، ١٥٠، ١٥٨، ١٦٧، ١٧٧

حسن بن علي مجتبي (امام): ١٤، ٢٣،

٢٥، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٤٥، ٥١، ٥٧،

٥٨، ٦٠، ٨٤، ٨٦، ٨٨، ٩٠، ١٢٢،

١٤٨، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٣، ١٦٥،

- حمص: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶
 حمود غرابه (الدكتور): ۲۳۸
 حمويه وزير ابودلف: ۲۰۴
 حميد الدين کرمانی (قاضی): ۲۴۰
 حميد بن قحطبه طائی: ۹۲
 حميمه: ۷۶، ۷۹، ۸۹
 حنان بن سدیر (حباب بن سدير): ۱۳، ۱۶۴
 حوا: ۱۲۰
 حوران: ۹
 حيان سراج: ۵۹
 حيان عطار: ۷۷
 حيدر (سلطان): ۱۸۰
 حيدر آباد دکن: ۲۳۶، ۲۳۷
 حيره: ۱۹۰
 (خ)
 خالد بن سعيد: ۱۳
 خالد بن عبدالله القسری: ۸۴، ۱۸۴
 خالد بن وليد: ۲۰، ۲۱، ۱۴۷
 خالد بن يزيد بن معاويه: ۸۱
 خانه کعبه = کعبه
 خدش = عمار بن يزيد
 خراسان: ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 ۸۱، ۸۴، ۱۹۱، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۳۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۳۴
 خرطوم: ۱۲۸
 خسرو پرويز: ۲۵
 خطا: ۱۱۳
 خطاب بن نفيل: ۵
 خطيب بغدادی = احمد بن علی الخطيب
 البغدادی
 خلع: ۲۲۹
- ۸۸، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۷
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
 ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۸
 ۲۲۸، ۲۴۸
 حسين بن علی خواتیمی: ۱۶۷
 حسين بن منصور حلاج بیضائی
 (ابوالمغيث): ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۴
 الحسين بن محمد بن عبدالله بن احمد بن
 محمد اسماعيل: ۲۰۹
 الحسين بن محمد بن عبدالله بن ميمون:
 ۲۰۹
 حسين بن محمد تقی نوری طبرسی (حاج
 ميرزا): ۱۲۹، ۱۳۷
 حسين هندی نيشابور (مير حامد): ۲۴۸
 حسینی: ۱۲۸
 حصين بن نمير سکونی: ۵۲، ۵۳
 حفص بن عمرو نخعی: ۱۶۴
 حکم بن ابوالعاص: ۳۳
 حکيم (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲
 حکيم بن حزام: ۱۴۷
 حکيم سمرقندی (ابوالقاسم اسحاق بن
 محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن زيد):
 ۲۴۰
 حلب: ۲۰۶
 حله: ۲۳۹
 حماة: ۲۳۱
 حماد بن ابی سليمان: ۱۰۱
 حمدان بن اشعث قرمط: ۱۹۷، ۲۱۵
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۳
 حمزه بن علی زوزنی: ۲۳۳
 حمزة بن عمارة بربری: ۱۶۳، ۱۷۴

- خلیفه اموی = بنی امیه
 خلفای راشدین: ۱۴، ۳۵، ۴۴، ۵۱، ۷۰
 خلفای فاطمی مصر: ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰
 خلف بن عبدالصمد: ۶۲
 خلیج فارس: ۱۴۱، ۲۳۱
 خمیس: ۱۱۳
 خوارزمی: ۵۹، ۱۸۴
 خوانساری: ۱۸۷
 خوزستان: ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۳۲
 خوجه: ۲۳۲
 خیبر(قلعه): ۱۵، ۱۶، ۱۵۷
 (د)
 دابة الارض: ۱۳۴، ۱۳۵
 دارالاندلس: ۲۳۹
 دارابگرد: ۳۱
 دارالدعاة: ۲۱۹
 دارمستتر: ۱۲۸، ۲۴۱
 دارالندوة: ۳
 دانشکده ادبیات: ۲۴۹
 دانشکده الهیات: ۲۴۵
 دانشگاه الازهر: ۲۱۹
 دانشگاه تهران: ۱۲، ۲۴، ۶۱، ۷۴، ۱۵۲، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۹
 دانشگاه لندن: ۲۸۹
 دانشگاه مشهد: ۲۴۶
 داعی: ۲۲۸
 داعی بلاغ: ۲۲۹
 داعی محدود: ۲۲۹
 داعی مطلق: ۲۲۹
 داود نبی: ۴۵، ۱۲۰، ۱۸۱
 داود بن اسد بصری(ابوالاحوص): ۷۴
 داود بن علی اصفهانی: ۱۰۵، ۱۰۰
 داود الجواربی: ۱۷۳
 دبیر سیاقی: ۲۱۹
 دجال: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶
 دجله: ۱۴۵
 در: ۵۷
 درة علی(ابوطالب): ۵۶، ۵۷
 دروازه جبله (بغداد): ۱۳۹
 دروازه محول: ۱۴۲
 دزلینه سر: ۲۲۵
 دعبل خزاعی (شاعر): ۱۶، ۴۱
 دعوت جدید: ۲۲۴
 دعوت قدیم: ۲۲۴
 دکان(نزدیک لکنهو): ۴۱
 دماوند: ۱۹۶، ۲۰۰
 دمشق (مسجد دمشق): ۲۴، ۳۶، ۸۰
 ۱۳۳، ۱۷۴
 دندان = ابوجعفر احمد بن حسین بن حسین
 دهر(زروان): ۴۴
 دوتاسی (گارسن): ۱۵۴
 دخویه: ۱۲۶، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۳
 ۲۱۷، ۲۲۰
 دوزی: ۳۴، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۳
 دوسو: ۱۵۸
 دومة الجندل: ۲۶، ۲۷
 دونالدسن (دوایت): ۲۴، ۳۷، ۵۱
 ۸۲، ۸۹، ۱۰۶، ۱۳۴، ۲۴۱
 دیلم: ۲۰۶
 دی بور: ۲۴۱
 دیودمه: ۱۱۶

دینوری: ۵۳۰۳۷

ذکا (خادم ابو جعفر محمد بن عثمان

عمری): ۱۴۰

ذکیر بن صفوان: ۶۲

ذهبی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن

احمد): ۲۴۱، ۱۹۹

ذوالنثدیة = حرقوص بن زهیر

ذوالجناحین = عبد الله معاویه

ذوالنورین = عثمان بن عنان

ذی قار: ۲۵

رود بارالموت: ۲۲۵

رود فرات = فرات

روزبه بن داؤدیه = عبد الله مقفع

دوم: ۱۱۸

رومگان (رومقان) = رومیه

رومیة: ۸۱

ری: ۳۶، ۷۹، ۸۵، ۹۱، ۹۵، ۱۳۸،

۱۵۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴

ریاح بن عبد الله: ۵

ز

زاب (رود): ۵۴، ۸۰

زامباورن: ۲۱۹، ۲۱۴

زاویه: ۲۹

زبیر بن عوام بن خویند اسدی: ۱۰، ۱۳،

۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۰، ۱۸۲

زرارة بن اعین تمیمی: ۱۰۶، ۱۷۲

زردشت: ۸۲

زرعه دخت مشر (شریح): ۴۷

زرکلی (خیر الدین): ۱۲۷

زکریا بن امام باقر: ۱۷۳

زکرویہ: ۲۱۶

زمزم: ۵۵، ۵۶

زمهر: ۲۰۶

زهدی حسن جارا لله: ۶۹، ۲۴۱

الزهر = فاطمه دخت پیغمبر

زهرة بن کلاب: ۵

زیاد بن ابیه (زیاد بن ابوسفیان): ۳۴، ۸۰

زیاد بن اصف: ۳۸

زیاد بن منذر عبدی (ابو جارود یا

ابوالنجم): ۶۱

زید بن حصین طائی: ۲۸

(ن)

الرضی بالله خلیفه: ۱۴۱، ۱۴۵

رام هرمز: ۱۹۸

راینهارت دوزی = دوزی

رأی: ۹۷، ۹۹، ۱۰۱

ربط: ۲۲۹

رجا بن ابی ضحاک جرجایی: ۱۹۷

رجعت: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

رحبه: ۳۰

رزاح بن عدی: ۵

رزام بن سابق (رزام بن سابق): ۸۵

رشید الدین فضل الله همدانی (خواجه):

۲۴۱، ۲۰۰

رضا تجدد: ۲۳۷

رضا (امام) = علی بن موسی الرضا

رضوی (کوه): ۵۷، ۵۸، ۱۸۲

رفاعة بن شداد: ۳۴، ۵۳

رقاده: ۲۱۲

رقه: ۲۶

رقیه دخت پیغمبر: ۵، ۲۲

رمله: ۲۱۱

روح القدس: ۱۱۴

سعد بن عبدالله اشعري = ابي خلف
اشعري

سعد محمد حسن = ۱۲۸، ۲۴۲

سعيد بن احمد بن الحسين بن محمد بن
عبدالله ميمون: ۲۰۹

سعيد بن جبیر: ۴۳، ۵۰

سعيد بن حسين بن احمد بن عبدالله بن
محمد بن اسماعيل: ۲۱۳

سعيد بن حسين بن عبدالله بن ميمون:
۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۴

سعيد خذینه: ۷۷

سعيد بن العاص: ۲۴، ۱۴۷

سفيان بن عينه: ۱۰۵

سفيان ثوري (سفيان بن سعيد): ۱۰۰،
۱۰۵

سفياني (ابومحمد زياد بن عبدالله
سفياني): ۸۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲
سفید نج: ۷۹

سقيفه بنی ساعده: ۷، ۲

سکینه (سکینه) = سکن

سکینه دخت امام حسين: ۳۶

سلخ: ۲۲۹

سلطان حيدر = حيدر

سلطان محمود غزنوی = محمود غزنوی

سلم بن اخوز مازنی: ۶۰

سلمان فارسی: ۱۲، ۱۳، ۴۰، ۱۱۳،

۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵

سلمان فارسی عصر = یونس بن

عبدالرحمن قمی

سلمبه (سلمبه): ۲۰۰

سلمة بن سلامة بن وقش: ۲۴

سلمیه: ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶،

زيد بن علی بن حسين: ۱۴، ۵۹، ۶۰،

۶۲، ۷۱، ۸۸، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۸،

۱۵۹

زينب بنت علي (حضرت زينب): ۳۶

زين العابدين = علی بن حسين

س

ساباط امير نوح: ۲۰۰

سابور بن سليمان: ۲۱۹

سام: ۲۲۷

سامرا (سمرن رای): ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۳۸

ساوه: ۷۹

سبط ابن الجوزي (ابوالمظفر يوسف شمس

الدين): ۸۷، ۲۴۱

ستروطمان: ۲۴۱

ستشيجفسکا (بوجينا غيانه): ۲۴۱

سجاد (امام) = علی بن حسين

سجاد = علی بن عبدالله بن عباس

سجاح: ۲۰

سجلماسه: ۲۱۱، ۲۱۲

سرانديب: ۱۱۶، ۱۲۰

سرحوب: زياد بن منذر عبيد

سرخاب طبري: ۶۲ -

سرخس: ۱۹۱

سمرن رأي = سامرا

سري اقصم: ۱۶۳، ۱۷۶

سريغ: ۱۷۶

سعدا: ۶۰

سعد بن ابي وقاص (سعد بن مالک):

۲۱، ۲۵

سعد بن تيم: ۵

سعد بن عبادہ خزرجی: ۷، ۸، ۹

٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥

سليمان نبى: ١٣٤، ١٣٥

سليمان الاقطع: ١٥١

سليمان بن ابراهيم القندوزى: ٥١

سليمان البارونى (ابو بيع): ٢٤٢

سليم بصرى: ١٧٤

سليم بن قيس هلالى: ١٣١

سليمان بن جرير جذرى: ٦١

سليمان بن جرير رقى: ٦١

سليمان بن صرد خزاعى: ٣٤، ٥٣، ٥٤

١٢٦

سليمان بن عبد الملك: ١٦، ٣٣، ٦١

١٢٦

سليمان بن على بن عبد الله: ٨٣

سليمان دنيا (الدكتور): ٢٤٣

سماعة اسدى: ١٧٧

سمرقند: ١١٢

سمعانى (ابو سعيد عبد الكريم بن محمد

بن منصور التميمى): ٢٤٢

سميع بن محمد بن بشير: ١٦٦

سميه (مادرزاد): ٣٢

سنايد طوس: ١٩٢

سنان الجعفى = جراح بن سنان

سنياد مجوسى: ٨٥

سنويه: ٦٤

سنت تقريرى: ١٩٤

سنت فعلى: ١٩٤

سنت قولى: ١٩٤

سند: ٧٧، ٢٠٠، ٢١٠

سندى بن شاهك: ٩٠

سهل بن عبد الله بن داود (ابونصر

البخارى): ٢٣٨

سهر القلماوى: ٢٤٦

سهيل بن عمرو (عمر بن عبد الشمس

قرشى (ابوجندل): ١٤٧

سواد عراق: ٢١٧

سوتر: ١٢٤

سودان: ١٠٣، ١٢٨

سوريه: ٤١، ١٠١، ١٠٣، ١٨٥، ١٩٦

٢٠٧، ٢١٦، ٢١٩، ٢٣١، ٢٣٣

سوسن = سمانه (مادر امام على النقى)

سوسن يا سليل (مادر صاحب الزمان):

١٣٢

سوسنه ويولد ويلز: ٢٣٧

سوشيانس: ١٢٩

سيسيل: ٢١٢

سيف الدين آمدى: ٢٣٥

سيوطى = جلال الدين سيوطى

ش

شارع الخلتجى: ١٤٢

شارع الميدان (دربغداد): ١٣٩

شافعى (امام محمد بن ادريس شافعى):

٦٩، ١٠٠، ١٠٣

شاه چراغ: ١٤٧

شاهرخ تيمورى: ١٨٣

شاه زنان: غزاله

شاه زند: ١١٢

شام: ٢، ٣، ٩، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦

٢٨، ٣٦، ٥٣، ٥٦، ٥٧، ٧٩، ٨٧

٨٩، ١٠٤، ١٣٣، ١٣٦، ١٩٦، ١٩٩

٢٠٠، ٢١١، ٢٢٢، ٢٢٤

شباس المقيم: ١٧٧

شب غفران: ١٧٧

العسكري
صاحب الشامه = صاحب الخال
صاحب الظهور: ٢١٦، ٢١٠
صاحب الفخ = حسين بن علي بن حسن
بن حسن
صاحب الناقه: ٢١٦
الصادق = جعفر بن محمد الصادق صالح
بن عمرو صالح: ٤٣
صالح بن وصيف: ١٢٥
صائد نهدي: ١٧٨، ١٦٣
صائف بن صائد (صائد بن سعيد): ١٣٣
صائف بن صيد = صائف بن صائد
صايم الدهر: ١١٩
صباح المزني: ٦٢
صبحي صالح (الدكتور): ٢٤٤
صبحي محمضاني: ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦
١٠٧، ١١٥، ١٣١
صدر الدين صدر (السيد): ١٣٢، ١٣٣، ١٣٨
صدوق (شيخ) = ابن بايويه
صراط (بل): ٧٠
صفا: ١٣٤
صفد: ٧٨
صفوان بن اميه: ١٤٧
صفوه: ١٨٥
سفين: ٢
صفين (جنگ): ٢٦، ٢٨، ٤٠، ٤١، ٥٤
صلاح الدين ايوبى: ٢٢٣، ٨٧
صلاح الدين المنجد (الدكتور): ٢٣٧
صناديد قریش: ١١٨

شبل بن تهمان هروی: ٧٧
شبلى نعماني: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢
شبيب بن يزيد شيباني: ٣٨
شداد: ١١٨
شراة: ٧٦
شيرج (قاضى على): ٣٠
الشريف اجانى (سيد على بن محمد بن
على الحسينى الحنفى الاسترabadى): ١٨، ٦٤، ٦٦، ٦٧، ٢٤٢
شريك بن شيخ المهرى: ٨١
شريك بن عبد الله بن حارث
نخعى كوفى: ١٠٥
شعرانى = ابو الحسن شعرانى
سلمغانى = ابن ابى العزاقر
شمر بن ذى الجوشن: ٥٤
شمعون الصفا (بطروس): ٢٢٨
شهرستاني (محمد بن عبد الكريم): ٢١، ٢٤، ٣١، ٣٧، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٥٩، ٦١، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٩٩، ١٠٠، ١٤٨
١٥١، ١٥٢، ١٧٣، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٢
١٩٣، ٢٣٦، ٢٤٢
شوشتر: ١٤٣
شيث: ٤٦، ١٢٠، ٢٢٧
شيخ الانبيا: ابراهيم نبى
شيخ الجبل: ٢٢٤
شيراز: ١٤٣، ١٤٧
شيطان (ابليس): ١٦١، ١٦٥، ١٦٦
شيطان الطاق = محمد بن نعمان احول
ص
صاحب الخال: ١٩٩، ٢١٦
صاحب الزنج: ٢١٦
صاحب الزمان = محمد بن حسن

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷

۲۰۱، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۲، ۱۴۹، ۲۴۶، ۲۰۵

طوس: ۱۹۱، ۱۹۲

طوس (پسر عم اسپهبد خورشید): ۸۵

طیب پسر الامر خلیفه فاطمی: ۲۲۳

ظ

الظاهر ابوالمنصور اسماعیل: ۲۱۵

الظاهر ابوالحسن علی: ۲۱۵

ظبيان بن عماره: ۵۵

ع

العاقد ابومحمد عبدالله (خلیفه فاطمی):

۲۲۳، ۲۱۵

عالم مطلق = جعفر الصادق (امام)

عامر بن عمرو: ۵

عامر بن وائل کنانی: ۱۸۱

عایشه دخت ابوبکر دام المؤمنین: ۲۳،

۱۸۲، ۲۶، ۲۵

عباس اقبال آشتیانی: ۱۹۹، ۲۰۲،

۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۰۵

عباس بن عبدالمطلب: ۵، ۱۳، ۱۵،

۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۶

عباس العزازی: ۷۲، ۱۸۱

عباس بن محمد رضا القمی (الشیخ):

۲۴۶

عبدالدارین قصی: ۵

عبدان: ۲۱۷، ۲۱۵

عبدالجبار ابوالحسن بن احمد همدانی

اسد آبادی (القاضی): ۱۹۸، ۲۰۴،

۲۴۳، ۲۱۷

عبدالجلیل قزوینی رازی: ۲۴۳

صنعا: ۲۱۰، ۶۰

صهیب بن سنان: ۱۴۷، ۲۴

صیدا: ۲۴۱، ۴۱

صیغه (متعه): ۱۱۰

صیقل (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲

ض

ضحاک حضرمی (ابومالک): ۷۴

ضرار بن عمرو: ۱۱۵، ۱۲۱

ط

طالب بن عبدالله بن صباح: ۱۷۸

طالقان: ۲۱۶

طامة الكبرى: ۱۳۴

طائف: ۵۷

طبرستان: ۱۹۹، ۱۰۶، ۸۵، ۶۱، ۶۰،

۲۳۴

طبرسی = عماد الدین طبرسی

الطبرسی = فضل بن حسن بن الفضل

الطبرسی

طبری محمد بن جریر: ۳، ۴، ۹، ۱۲،

۱۳، ۵۰، ۶۱، ۸۴، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۶۲، ۱۲۶

طرابلس: ۱۷۲

طربد رسول آله: ۲۲

طغرل: ۲۲۰

طلحة بن عبدالله عثمان: ۲۱، ۲۳، ۲۴،

۱۸۲، ۴۰، ۲۶، ۲۵

طلیحه: ۲۰

طه احمد شرف: ۲۱۴، ۲۳۵

طهران = تهران

طور (قریه): ۱۴۳

طوسی (شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن

حسن): ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۹،

- عبدالحسين احمد امينى: ٢٣٨، ٦
عبدالحسين شرف الدين: ٤١
عبدالحكيم بليغ (الدكتور): ٢٤٣
عبدالحليم محمود (الدكتور): ٢٤٣
عبدالحليم نجار (الدكتور): ٥٠
عبدالحميد عابدين: ٢٣٨
عبدالحى حبيبي: ٨٢، ١٠١، ٢٤٠
عبدالرزاق بن رزق الله بن ابوبكر
رسعنى: ٢٤٣
عبدالرزاق الموسوى المكرم: ٢٤٣
عبدالرزاق بن على لاهيجى (ملا): ٢٤٦
عبدالرحمن بدوى: ١٢، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٩
عبدالرحمن بن ابى بكر: ٣٥
عبدالرحمن خليفه: ٢٣٦
عبدالرحمن بن سيابه: ١٤٩
عبدالرحمن بن عوف: ٩، ٢١
عبدالرحمن بن محمد حريان (ابومسلم): ٥٨
عبدالرحمن بن محمد العتائقى: ١٤٨، ١٧٣، ٢٤٤
عبدالرحمن بن ملجم مرادى: ٢٩، ٣٠، ١٧٠
عبدالرحيم بن محمد بن عثمان الخياط
(ابوالحسن): ٦٦
عبدالسلام بن ابى على جبائى
(ابوهاشم): ٦٦
عبدالشمس بن عبد مناف: ٣، ٥، ٣٣
عبدالعال = محمد جابر
عبدالعزى بن رياح: ٥
عبدالعزى بن قصى: ٥
عبدالعزى بن شداد (امير): ١٩٨
- عبدالعزى عبدالحق: ٢٤٠
عبدالعزى بن مروان: ١٦، ٣٣
عبدالغفور روان فرهادى: ١٤٤، ١٤٧
عبدالقاهر بغدادى = بغدادى
عبدالكريم عثمان (الدكتور): ٢٤٣
عبدالكريم بن عجرد: ٣٨
عبدالكريم بن ابى العوجا: ١٧٩
عبدالله بن اباض: ٣٨
عبدالله بن احمد بن محمد بن اسماعيل:
٢٠٩
عبدالله بن اسعد اليافعى يمنى
(ابومحمد): ٢٤٩
عبدالله بن جعفر افطح: ٢٩
عبدالله بن حارث: ١٦٣، ١٧٣
عبدالله بن حسن بن حسن بن على
(عبدالله محض): ٧٩
عبدالله بن حسن مثنى: ١٣٨
عبدالله سفاح = ابوالعباس عبدالله سفاح
عبدالله بن محمد بن حنفيه (ابوهاشم):
٧٦
عبدالله رواندى: ١٨٤
عبدالله بن زبير: ٢٣، ٣٥، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٧
عبدالله بن سبا (ابن السوداء): ٢٣، ١٢٧
١٦١، ١٦٢، ١٧٦
عبدالله بن سعد بن ابى سرخ: ٢٢، ٢٣
عبدالله بن سعد بن نفيلى: ٥٣
عبدالله بن سعد بن نفيلى: ٥٣
عبدالله بن سهل قرشى: ١٢٣
عبدالله بن بشرمه: ١٠٥
عبدالله بن على بن عبدالله بن
عباس (عموى سفاح): ٨٠، ١٨٣

عبدالله بن عباس (المطلب) (ابن عباس): ٥٠، ٢٧، ٢٦، ١٣، ٩، ٧، ٥، ٨٣، ٥٧، ١١٢، ١١١، ١١٠، ٨٣، ٥٧
عبدالله بن عبدالعزيز بكرى: ٥٧،
عبدالله بن عبدالمطلب: ٥
عبدالله بن عمر بن الخطاب: ١٢، ٢٥، ٣٥
عبدالله بن عمرو بن حرب كندی: ٥٨
عبدالله بن عمرو بن عاص: ١٨
عبدالله بن قسط: ٥
عبدالله بن كوايشكرى: ٢٧
عبدالله مامقانى = مامقانى
عبدالله بن محمد بن اسماعيل (احمد الوفى): ١٩٦، ٢٠٦
عبدالله بن محمد المنصور = منصور خليفه عباسى
عبدالله بن مسعود: ١٥٥
عبدالله مصطفى الغرابى: ٢٤٧
عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب (ذوالجناحين): ٥٨، ١٦٩، ١٧٣، ١٨٦
عبدالله بن ميمون قداح: ١٨٧، ١٨٨، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢٣٤، ٢١٦
عبدالله التجاز: ٢٤٩
عبدالله بن وال تميمى: ٥٣
عبدالله بن وهب راسبى: ٢٧
عبدالمطلب بن هاشم: ٥، ١٨٣
عبدالمملك بن عطاش: ٢٢٤
عبدالمملك بن مروان: ١٦، ٣٣، ٣٤

٥٣، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٧٦
عبد مناف بن قصى: ٣، ٥، ٩
عبد الوهاب فريد: ١١١، ٢٤٥
عقبسى = عبد قيس
عبيدالله بن ابى رافع: ٣٠
عبيدالله بن زياد: ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٥٤
عبيدالله محمد (المهدى مؤسس دولت فاطمى مغرب): ١٢٧، ٢١٠
عبيدالله المهدى بن حسين بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعيل: ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢٣٣
عبيد مكتب: ٣٤
عثمان بن حنيف: ٢٥
عثمان بن سعيد عمري (ابوعمرى): ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩
عثمان بن عامر: ٥
عثمان بن عفان (ذوالنورين): ٢، ٤، ٩، ١٤، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩
٣٢، ٣٣، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٧، ٥٩، ٧٠، ٩٣، ١٠٧، ١٥٤، ١٨٢
عثمان بن عبدالله بن الحسن العراقى (ابومحمد): ٢٤٤
عثمان بن نهيك: ٨٤
عدى بن قصى: ٥
عدى بن كعب: ٥
عراق: ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣٢، ٣٤، ٤٠، ٤١، ٥٣، ٥٨، ٧٧، ٨٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١١١، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ١٧٩، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٤٣
عراقين: ٣٦، ٥٧
العرب (جزيرة) = جزيرة العرب

علي بن طاحي حرز = طاحية بن سود بن حجر خزار

علي بن عبد الله بن عباس (سجاد): ١٨٣

علي بن فرات (ابوالحسن): ١٤٣

علي بن فضل الخنفرى: ٢١٠، ٢٣٣

علي بن محمد احمد المالكى: ابن الصباغ

علي بن محمد بن حنفيه: ٥٨

علي بن محمد السمرى (ابوالحسن):

١٣٨، ١٤١، ١٤٢

عاسى بن محمد طائى كوفى

طاخرى (ابوالحسن): ١٤٩

علي بن محمد الهادى (امام على النقى):

٨٧، ٩٢، ٩٣، ١١٤، ١٣٧، ١٣٨

١٣٩، ١٤٥، ١٥٨، ١٦٧

علي بن منصور كوفى (ابوالحسن): ٧٤

علي المعل بن الحسين بن احمد: ٢٠٩

٢١٠

علي بن هشام: ١٩٢

علي بن موسى الرضا (امام): ٧١، ٧٤

٨٧، ٩١، ٩٢، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٤

١٥٨، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧

علي باشا صالح: ٣٤، ٢٣٩

علي حسن عبد القادر: ٢٤٠

علي خان المدنى الشيرازى (سيد): ١٢

١٣

علي سامى النشار: ٢٤٥

علي شريعتى (دكت): ٢٤٧

علي مصطفى الغرابى: ٢٤٤

علي يحيى معمر: ٢٤٧

عماد الدين حسن بن على

الطبرسى (شيخ): ١٧١، ٢٤٣

عمار خداس (عمار بن يزيد): ١٧٧، ٨٤

عمار بن موسى ساباطى (ابو يقظان) يا

ابوالفضل: ١٤٩

عمار عبادى: ٧٧

عمار بن ياسر (ابن عامر الكنانى): ١٣

٢٥، ٤٠، ١١٣، ١٨٣

عمان: ١٢٠

عمر الاشرف بن زين العابدين: ٧٩، ٨٠

عمر بن الخطاب (ابو حفص): ٥، ٦، ٨

٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٥، ١٧، ٢١، ٢٢

٢٩، ٤٧، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٧٠، ١٠٧

١١٠، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٠، ١٦٩، ١٧٦

عمر بن حسين بن على بن ابي طالب: ٣٦

عمر بن سعد بن ابي وقاص: ٣٥، ٥٢

٥٤

عمر بن عبد العزيز: ١٤، ١٥، ١٦، ١٧

٣٢، ٣٣

عمرو بن اميه ضمرى: ١٣، ١١٣، ١٨٣

عمرو بن بحر الجاحظ: ٦٦

عمرو بن جرموز: ٢٥

عمرو بن زبير: ٥٢

عمرو بن سعيد: ٥٧

عمرو بن سلمة صوفى نيشابورى

(ابو حفص): ٧٤

عمرو بن العاص: ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨

٢٩

عمرو بن عبيد بن ثابت = ابو عثمان البصرى

عمرو بن كعب: ٥

عمرو مكي: ١٤٤

عمرو نبطى: ١٦٥، ١٧٩

عمرو بن يزيد بن خالد قرشى = ابو خالد

واسطى

عمس: ۱۸۵

عمیر بن بیان عجل: ۱۷۹

عنسۃ بن مصعب: ۱۹۳، ۱۹

عیاش بن ابی ربیعه: ۱۴۷

عیسی بن روضه: ۷۲

عیسی بن زید بن علی: ۶۲

عیسی بن صبیح ابوموسی مردار: ۶۶

عیسی بن علی بن عبداللہ بن عباس: ۱۸۳

عیسی بن مریم (ع): ۱۹، ۴۵، ۴۶، ۸۲

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۸

عیسی بن موسی بن عیسی بن علی بن

عبداللہ: ۸۳

عیسی بن موسی بن محمد عباسی (برادر

خلیفه): ۶۲، ۱۹۲

عیسی چهار بختان = جهان بختار

عین الوردہ: ۵۴

(غ)

غالب: ۵

غدیر خم: ۴۵

گردیه: ۲۴۴

الغری: ۳۰

غزاله: ۳۹

غزالی (ابو حامد محمد): ۱۹، ۱۱۵

۱۲۱، ۲۴۵

غزه: ۱۰۳

غسان کوفی: ۴۳

غلام احمد قادیانی (میرزا): ۱۲۸

غلام حلیم دهلوی: ۱۶۸، ۱۷۱، ۳۴۵

غلام محسن یوسفی (دکتر): ۱۸۲

غلامرضا دشتی: ۲۴۵

غیاث (شاعر): ۱۹۹، ۲۳۳

غیبت صفری: ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۷

۱۴۴

غیث کبری: ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۰۰

غیلان بن مسلم دمشقی (غیلان بن

مروان): ۶۴

ف

فارس: ۳۱

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی: ۱۶۷

فاطمه دخت ابومسلم: ۱۸۶

فاطمه دخت پیغمبر (فاطمه الزهرا): ۵

۸۸، ۵۱، ۳۲، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۱، ۱۰

۹۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۶

۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۱۳، ۲۱۴

۲۲۶، ۲۳۳

فان فلوتن: ۲۴۵

الفائز ابوالقاسم عیسی: ۲۱۵

فتح اللہ مجتہائی: ۲۲۵

فخ: ۶۲

فخر الدین رازی (ابوعبداللہ محمد بن

عمس): ۱۹، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۰

۱۸۲، ۲۴۵

الفخری: ۳۶

فدک: ۱۵، ۱۶، ۱۷

فرات (رود): ۳۶، ۶۰

فرانسه: ۲۳۱، ۲۳۲

الفرد جیوم: ۲۴۲

فرعون: ۱۱۸، ۱۶۴

فرغانه: ۱۹۶

فرید جبر (الدکتور): ۲۴۴

فریدون بدره‌ای: ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۹

فسطاط: ۲۱۱، ۱۱۹، ۲۲۰

فضل الله حروفی تیریزی استرآبادی: ۱۷۳

فضل الله شيخ الاسلام زنجانی: ۲۴۸

فضل بن ذوکین: ۶۲

فضل بن سهل: ۹۱

فضل بن شاذان النشابوری: ۱۲، ۲۴، ۳۹، ۴۴، ۶۶، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۴۵

فضل بن عباس: ۱۳، ۴۱

فلسطين: ۱۰۳، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۲

فوات بن الاحنف: ۱۸۰

فوقیه حسین محمد (الدکتوره): ۲۳۸

فیاض بن علی: ۸۲

فلیپ حتی: ۲۴۳

فیوم: ۲۱۲

ق

القادر بالله عباسی: ۲۲۱

قادیسیه: ۲۱۰

قادیان: ۱۲۸

قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرسی علوی:

۱۰۶، ۶۲

قاسم بن عبد الله بن سلیمان بن وهب:

۱۸۲

قاسم بن محمد بن جعفر: ۹۰

قاسم شعرانی یقطینی: ۱۶۷

قاهره: ۱۲، ۳۶، ۳۹، ۵۷، ۶۶، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷

۲۴۸، ۲۴۹

قاهر المعزیه: ۲۱۹

قائم آل محمد = محمد بن حسن

العسکری

قائم آخر الزمان = محمد بن حسن

العسکری

قبه رازی (ابوجعفر محمد بن عبد الرحمن):

۷۶

قبه: ۱۸۶

قتاده بن مالک بن نصر: ۱۸، ۱۱۱

قضم بن جعفر: ۱۷

قضم بن عباس: ۱۱۲

قحطیه بن شیب: ۷۹

قرآن: ۱۹۳

قرطاجنه: ۲۱۲

قرط بن رزاح: ۵

قرطبه: ۲۱۳

قرمطویه: ۲۱۷

قرمیسین (کرمانشاه): ۱۹۱

قریش (گورستان): ۹۰، ۹۲

قزوینی: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۰

قس بهرام: ۲۱۵

قسطنطنیه: ۲۰۷

قصر الاماره کوفه: ۵۴

قطام (دختر عموی ابن ملجم): ۲۹

قلعه کمنه ای: ۲۴۶

قلعه الموت: ۲۲۴، ۲۲۵

قلم: ۲۲۷

قم: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۰۰

- ۲۴۲، ۲۲۴، ۲۰۵
 قنبر (دربان علی): ۳۰
 قندهار: ۲۰۰
 قنسرین: ۸۰
 قنواتی: ۲۴۴
 قهستان: ۲۲۵
 قورج العباس: ۱۹۷
 قومس: ۲۲۵
 قیاس: ۱۹۶
 قیروان: ۲۱۱
 قیس بن سعد انصاری: ۳۱
 ک
 کابل: ۱۰۱
 کازانوا: ۲۱۷، ۱۹۸، ۱۸۸
 کاشان: ۱۹۹
 کاشف الغطا: ۱۰۹
 کاظم بیک (میرزا): ۱۵۴
 کاظمین: ۱۹۲، ۱۹۰
 کامل مصطفی الشیبی (الدکتور): ۳۴، ۲۴۲، ۱۶۸
 کانیمشکانی (ابوالوفا): ۹۸، ۹۹، ۱۰۲
 ۱۰۳
 کتابخانه آستانه قدس رضوی: ۲۴۴، ۲۴۵
 کتابخانه عاطف افندی: ۲۴۵
 کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار قدیم
 (استاد شهید مرتضی مظہری): ۱۲۴
 کثیرین عبدالرحمن (کثیر غره): ۵۶
 کثیر النوا ابواسماعیل: ۶۱
 کربلا: ۲۰۰، ۱۵۹، ۳۷، ۳۶، ۳۵
 کرج: ۲۰۴، ۱۹۸
 کردید و نکردید: ۱۲
 کرسی: ۱۵۸
 کرعه: ۱۳۶
 کرکوک: ۱۸۱
 کرمان: ۷۸
 کریم آغا خان: ۲۳۱
 کستلی: ۲۴۰
 کشی ابو عمرو محمد بن عمر بن
 عبدالعزیز: ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۴۶، ۲۰۱
 کشاورز کریم: ۲۳۹، ۳۹
 کعب الاخباز: ۱۵۶
 کعبی بلخی (ابوالقاسم عبداللہ بن احمد
 بن محمود کعبی): ۱۲۳، ۱۱۷، ۷۶، ۵
 کعب بن سعد: ۵
 کعب بن لوی: ۵
 کعبه (خانه کعبه): ۲، ۳، ۴، ۲۵، ۳۵، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۷۶، ۱۴۴، ۲۱۷
 کلاب بن مره: ۵
 کلکته: ۲۴۹
 کلوازی: ۲۱۶
 کلیرتسدا: ۱۵۵
 کلیسای سن مرکوریوس: ۲۲۰
 کلین: ۱۹۹
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۳۴، ۳۶، ۹۵، ۱۸۶
 کمال مصطفی: ۲۴۹
 کناسه کوفه: ۱۷۹
 کنبث مورغان: ۲۴۶
 کنجی (ابو عبداللہ محمد بن یوسف بن

محمد الكنجي الشافعي): ٢٤٦

كوفه (مسجد كوفه): ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٥، ٣٦، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٩، ٧٧، ٧٨، ٩٦، ١٠١، ١٠٤، ١٠٥، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٩٢، ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٦، ٢٢٤، ٢٣٩

كويت: ١٠٣

كيا بزرگ اميد رودباري: ٢٢٥

كيسان = مختار ثقفى

كيومرث: ١٢٠

گ

گلدزهر (اجناس): ٩، ٤٠، ٤٤، ٥٠، ٧٣، ٨٧، ٩٤، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٩، ١٥٦، ١٦٠، ١٨٥، ٢٣١، ٢٤٠

گيارد: ٢٢٠

ل

لاذقيه: ٢٣١

لاهوتى = بدايع نگار

لاهور: ١٢٨

لاپيزيك: ٣٢٨، ٢٤٢

لبنان: ٨٧، ١٠١، ١٠٣، ٢٢٢، ٢٣٣

لدنى (علم لدنى): ٤٨، ١٢٩

لكنهز: ٤١، ١٥٩، ٢٤١، ٢٤٨

لوا احمدى: ١٢٣

لوى بن غالب: ٥

لوى ماسينيون = ماسينيون

لوح: ٢٢٧

ليبى: ١٠٣، ٢١٩

ليث بن سعد: ١٠٥

ليدن: ٣٢، ٣٦، ٥١، ٥٤

ليه الكفشه: ١٧٧

م

مايين الدفتين: ٩٤

مأذون: ٢٢٨

مارجوليوت (مارگليوت): ١٢٦

مازندران: ١٩٩

مازيار: ١٨٢

ماسينيون لوتى: ١٤٤، ١٧٤، ١٨٨

١٩٤، ١٩٥، ١٩٨، ٢٤٧

مالك بن اشتر نحفى: ٢٣، ٢٦، ٢٨

مالك بن انس اصبحى (امام): ٩٥

١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٥

مأمون خليفه (عبدالله بن هارون الرشيد):

١٦، ١٧، ٦٨، ٨١، ٨٣، ١٩١، ١٩٢

١٩٨

ماه نخشب: ٨٤

مانى: ٦٧

ماورا النهر: ٨٢، ٨٤، ٨٦، ١٥٢، ٢٣٤

مبارك غلام اسماعيل بن جعفر: ١٩٩

٢٣٣

مباهله: ٤٩

متعه = صيفه

المتوكل = جعفر بن محمد بن هارون

الرشيد

مجنى = حسن بن على بن ابيطالب

مجلس يزيد = ٣٦

مجلسى = محمد باقر مجلسى

محدث ارهوى = سيد جلال الدين محدث

ارهوى

محسن امين العافلى (سيد): ٦، ٢٣٨

محسن جهانسوز: ١٢٨، ٢٤١

محسن بن ابوالحسن علی بن محمد
الفرات: ۱۴۴
محسن فانی کشمیری (شیخ): ۲۴۵
محکمه اولی: ۲۷
محمد آباد: ۲۰۰
محمد ابوزهره: ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۹، ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۲۳۷
محمد الباقر (امام ابو جعفر محمد بن علی): ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۴۵، ۵۹، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۸
محمد باقر سزواری (سید): ۲۳۵
محمد باقر مجلسی: ۱۳، ۴۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۹۱، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۳۷
محمد باقر بن محمد اکمل الیهبانی (آغا): ۱۳۹
محمد باقر موسوی خوانساری: ۲۴۱
محمد بن ابراهیم بن اسماعیل: ۱۴۷
محمد بن ابراهیم جعفر (ابو عبد الله بن زینب): ۲۴۹
محمد بن ابوبکر: ۲۳، ۲۶، ۲۸
محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی = ابوالخطاب
محمد بن ابوالفضل ابراهیم: ۲۳۵
محمد بن احمد بن عبد الرحمن الملطی (ابوالحسن): ۲۴۸
محمد بن احمد بن جنید اسکافی (ابو علی): ۱۹۷

محمد بن ادریس شافعی = شافعی
محمد بن اسحاق الندیم: ۳۹، ۸۲، ۸۴، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
محمد بن اسماعیل بن جعفر: ۱۲۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴
محمد بن اسماعیل بخاری: ۱۸۵
محمد بن اسماعیل الدراوی: ۲۲۲
محمد بن بزرگ امید: ۲۲۵
محمد بن بشیر کوفی: ۱۶۶، ۱۷۱
محمد التقی (امام ابو جعفر محمد بن علی بن موسی الجواد): ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۷
محمد تقی التستری: ۲۴۰
محمد تقی دانش پژوه: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷
محمد بن تومرت (ابو عبد الله): ۱۲۷
محمد بن جابر عبد العال (دکتر): ۲۴۳
محمد بن جریر طبری = طبری
محمد بن جعفر دیباج: ۱۴۸
محمد جعفر (شیخ): ۱۵۸
محمد جواد مشکور (دکتر): ۳۹، ۵۱، ۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۹
محمد جواد مغنیه: ۱۹۶، ۲۴۷
محمد بن حسن (علا الدین): ۲۲۵
محمد بن الحسن الدیلمی الیمانی: ۲۴۱
محمد بن حسن شیبانی: ۱۰۰، ۱۰۱
محمد بن فروخ الصفار (ابو جعفر): ۲۴۲
محمد بن الحسن قائم آل محمد = مهدی

قائم

محمد بن عبد الله بن احمد بن محمد بن

اسماعيل: ٢٠٩

محمد بن عبد الله بن اسكافي (ابو جعفر):

٧٢

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن نفس

الزكويه (ارقط): ٦٢، ١٢٨، ١٣٣،

١٨٤، ١٨٢، ١٤٨، ١٣٥

محمد بن عبد الله بن حسين بن علي بن

حسين بن علي: ١٧

محمد بن عبد الله المنصور = مهدي خليفه

عباسي

محمد بن عبد الله بن ميمون قداح: ١٩٧،

٢٠٩

محمد عبده: ٢٩

محمد عبد الهادي ابوريده: ١٦٠، ٢٣٥،

٢٤١، ٢٣٩، ٢٣٧

محمد بن عبد الوهاب جبايى = ابو علي

جبايى

محمد بن عبيد الله المهدي (القائم اولين

خليفه فاطمي): ٢١٠، ٢١٤

محمد بن عثمان سعيد عمري (ابو جعفر):

١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦

محمد بن علي بن بابويه قمى = ابن بابويه

محمد بن علي برقعى: ٢٣٢

محمد بن علي شلمغاني = ابن ابى العزاقر

محمد بن علي بن عبد الله بن عباس بن

عبد المطلب: ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٣

محمد بن علي بن محمد بن علي بن موسى

الرضا (برادر امام حسن عسكرى): ١٥٠،

١٦٧

محمد بن عمر بن عبد العزيز = كشى

محمد بن عمر الخمارى البغدادى: ١٧٥

محمد بن حسين بن زيد بن علي: ١٧

محمد حسين كاشف الغطا = كاشف

الغطا

محمد حسين المظفرى: ٣٥، ٢٤٧

محمد بن حنفيه (ابن خوله): ٢١، ٥٤،

٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٨٤، ١٧٢،

١٢٨، ١٨١، ٢١٧

محمد بن خليل سكاك (ابو جعفر): ٧٤،

١٤٨

محمد بن خنيس: ٧٧

محمد بن داود اصفهاني (ابو بكر): ١٤٣

محمد رضا جلالى نائينى (سيد): ٢٤٢

محمد رضا الطبسى النجفى: ١١١،

٢٤٣

محمد بن زاهد بن الحسن الكوثرى:

١٩٣، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠،

٢٤١، ٢٤٨

محمد زكى ابراهيم: ٢٤٥

محمد بن زيد بن الحسن بن علي: ٦١

محمد بن سليمان: ١٧٩

محمد سنگلجى (شيخ): ٩٨

محمد شيبانى: ١٠٣

محمد صادق آل بحر العلوم (سيد): ٢٣٨،

٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٩

محمد بن طلحه: ٢٣

محمد بن طولون = ابن طولون

محمد بن عبد الرحمن بن ابى ليلى: ١٠٥

محمد بن عبد الرحمن قبه رازى = قبه رازى

محمد بن عبد الكريم = شهرستانى

محمد بن عبد الله (برادر ادريس داعى):

٦١

محمد المهدی بن ابو جعفر منصور = مهدی

خلیفه

محمد مهدی الکاظمی قزوینی: ۲۴۶

محمد بن نجمی زنجانى: ۲۴۹، ۲۴۴

محمد بن نصیر نمیری: ۱۶۷، ۱۴۶

۱۸۶

محمد بن نعمان احوّل (ابو جعفر مومن

الطاق یا شیطان الطاق): ۷۳، ۱۴۹

محمد بن هارون وراق (ابوعیسی): ۷۵

محمد بن هذیل بن عبدالله = ابوالهذیل

العلاف

محمد بن یعقوب کلینی = کلینی

محمد یوسف موسی: ۲۴۰

محمضانی = صبحی محمضانی

محمود البشیشی: ۲۳۹

محمود طاهر نظام غزالی: ۲۴۹

محمود غزنوی (سلطان): ۲۲۱

محمود قاسم (الدكتور): ۲۳۶

محمود محمد الخضیری: ۲۴۳، ۲۳۹

محنه: ۶۸

مختار بن ابی عبید ثقفی (کیسان

ابوعمره): ۳۴، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷

۶۲، ۵۸

مدائن = تیسفون

مدین: ۵۷

مدینه: ۴، ۷، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳

۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶

۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱

۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

۱۳۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۴

مذار (از نواحی میسان): ۵۵

مراکش: ۶۰، ۱۰۳

محمد بن عیسی ترمذی: ۹۵

محمد علی بن محمد حسین حسینی

شهرستانی مرعشی: ۲۴۷

محمد علی روضاتی اصفهانی (سید):

۲۳۶

محمد علی الزعین: ۲۴۱

محمد علی مدرسی رشتی چهاردهی

(میرزا): ۲۴۶

محمد عمر محفوظ العباسی: ۲۴۷

محمد غزالی = غزالی

محمد بن فرات = ۱۶۷

محمد بن فضل الیمنی: ۲۰۰

محمد القائم بن علی المعلن بن الحسین:

۲۰۹

محمد بن قولویه: ۱۶۲

محمد کامل حسین (الدكتور): ۱۹۶

۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶

محمد کریمخان کرمانی (حاج): ۴۹

محمد بن مالک بن ابی الفضائل الحمادی

الیمانی: ۲۴۰

محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید):

۴۵، ۵۱، ۷۱، ۸۹، ۱۹۷

محمد بن مروان: ۳۳

محمد بن مسلمه انصاری: ۲۵

محمد بن المعتصم: ۸۳

محمد بن مقلاص = ابوالخطاب

محمد بن موسی بن حسن بن فرات =

محمد بن فرات

محمد محیی الدین عبدالحمید: ۲۳۸

محمد مدرسی زنجانى: ۲۴۱

محمد مشعشع (سید): ۱۸۳

محمد مصطفی حلمی (الدكتور): ۲۴۰

مرتضى علم الهدى (سيد): ٧٥، ٧٦، ٢٤٤

مروة بن كعب: ٥

مرتضى بن داعى حسنى رازى: ٢٠٢، ٢٤٠

مرتضى العسكرى: ٢٤٤

مرتضى مدرسى چهاردهى: ٢٤٦

مرو: ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٢، ٩١

مروان بن حكم: ١٦، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٣٣، ٤٤، ٥٣، ٥٤، ٨١

مروان بن محمد (الحمان): ٣٣، ٧٨، ٧٩، ٨٠

مرورود (مروروذ): ٦٠، ٧٥، ٧٨، ١٩٩

مروه: ١٣٤

مریم: ١١٨، ١٦٠

مزدك پسر بامداد: ٨٥

مستجيب: ٢٢٨

المستعصم بالله عباسى: ١٤

المستعين بالله عباسى: ١٤٧

المستعلى بن مستنصر (احمد خليفه

فاطمى): ٢١٥، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٣٤

المستضر بالله خليفه فاطمى: ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣٤

مسجد الحرام = كعبه

مسجد دمشق = دمشق

مسجد كوفه = كوفه

مسح بر خفين: ٩٨

مسعود بن فدكى تيمى: ٢٨

مسعودى: ٦، ١٧، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٧٥، ١٣١، ١٤٧

١٦٢، ٢٠٢

مسلم: ١٢٧، ١٣١

٣٠٨

مسلم بن حجاج نيشابورى: ٩٥

مسلم بن عقبه: ٥٢

مسلم بن عقيل: ٣٤، ٣٥

مسيب بن بخيه فزارى: ٣٤، ٥٣

مسيح بن مريم = عيسى بن مريم

مسيح كاذب = دجال

مسيح موعود: ١٢٨

مسيلمه كذاب (ابو ثمامة بن كبير بن

حبیب الحنفى الوائلى): ٢٠، ١١٦

مشكور = محمد جواد مشكور (دكتر)

مشهد: ٢٢١، ٢٤٧

مشهد حسين بن على = كربلا

مصر: ٨، ١٨، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٨

٢٩، ٣٦، ٤٧، ٥٠، ٦١، ٧٠، ٨٠، ٨١

٩٠، ١٠١، ١٠٣، ١٤٥، ١٥٦، ١٩٥

١٩٧، ٢٠٢، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٤

٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣٦

٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤

٢٤٥، ٢٤٨، ٢٤٩

مصعب بن زبير: ٥٣، ٥٥

مصطفى تفرشى (مير) = تفرشى

مصطفى غالب: ٢١٣، ٢٤٤

مصطفوى = حسن المصطفوى

مصياف: ٢٠٨

مطلب بن عبد مناف: ٥

مطيع بن اسود: ١٤٧

مظلم ساباط: ٣١

معاوية بن ابى سفيان: ٤، ١٦، ٢٢، ٢٣

٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣١

٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٨، ٤٢، ٤٣، ٤٤

١٠٤، ١٨٢

معاوية بن يزيد (معاوية دوم): ٣٣، ٥٣

معبد بن عبد الله بن عويم جهني بصرى:
٦٤

المعتز بالله خليفه عباسى: ٩٣، ٩٢
المعتصم بالله هارون الرشيد: ٨٣، ٦٨
١٧٤، ١٠٢

المعتضد بالله خليفه عباسى: ١٣٠،
٢٣٢، ٢١٣، ١٩٧، ١٨٢

المعتمد بالله عباسى: ٩٣، ١٣٠
معة النعمان: ٢٠٦

المعز ابوتيم معد (خليفه فاطمى): ٢١٢،
٢٢٢، ٢٢٠، ٢١٩، ٢١٤

معمرين خيثم: ١٨٤، ١٢١
معمرين عباد سلمى: ٦٦

معن بن زباد (زائده) شيبانى: ١٧٩، ٨٥
مغرب: ٦١، ١٠٣، ١٢٧، ١٩٧، ٢١٠،

٢١٩، ٢١١
مغيرة بن سعيد عجلي: ٤٣، ٩٤، ١٤٨،

١٨٤، ١٦٣
مغيرة بن شعبه: ٢٤

مفضل صيرفى: ١٨٤
مفضل بن عمرو جعفى كوفى: ١٥٠،

١٩٤، ١٦٥
مقابر قریش = قریش (گورستان)

مقاتل بن سليمان: ١١٧، ١٨٤
المتدر بالله خليفه: ١٣٠، ١٤١، ١٤٣،

مقداد بن عمرو الكندى (ابن الاسودى):
١٣، ٤٠، ١١٣، ١٧٣

مقرىزى (تقى الدين ابوالعباس احمد بن
على بن عبد القادر): ١٨، ٤٠، ٦٠،

١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٤
١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٤٨

مقلاص بن ابى الخطاب = ابوالخطاب

مكتبة أعرافان: ٢٤١

مكه: ٢، ٣، ٤، ٧، ٢٥، ٢٩، ٥٢، ٥٣،

٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٦٢، ٧٧، ٨٤،

١٣٣، ١٣٥، ١٤٤، ٢٠٠، ٢٠١،

٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١

مكت الموت: ١٥٧

المنتصر خليفه عباسى: ١٧

المنزلة بين المنزلتين: ٦٤، ٦٥

منصور خليفه عباسى (ابوجعفر

عبد الله بن محمد المنصور): ١٥، ٧٢،

٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٩، ١٠١، ١٣٥،

١٨٦، ١٩٠، ٢٠٢

المنصور الحاكم بامر الله = الحاكم بامر
الله فاطمى

منصور اليمن = ابن حوشب

منصور بن حوشب: ١٩٦

المنصور ابوطاهر اسماعيل: ١٩٤

منهال بن ميمون: ١٨٤

مورگان كنت = كنت مورگان

مهدى: ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧،

١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٨٤،

مهدى الخراسان (السيد): ٢٣٧

مهدى خليفه عباسى (محمد بن عبد الله

المنصور): ١٦، ٨٣، ٨٦، ٩٠، ١٧٩،

مهدى قائم آل محمد (صاحب الزمان

محمد بن حسن عسكرى امام حجت):

٤٥، ٨٧، ٩٣، ١١١، ١١٢، ١٢٢،

١٢٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٥، ١٣٧،

١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٦،

١٥٨، ١٧٢، ١٩٦، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٨،

مهدى سودانى: ١٢٧

مهديه: ١٢٧، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٩

مهدی اولین خلیفه فاطمی = عیدالله
محمد

موسی بن جعفر (امام): ۷۴، ۸۶، ۹،
۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸،
۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۳۲

موسی نبی (موسی بن عمران): ۱۹، ۴۵،
۴۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۱،
۲۲۸

موسی السواق: ۱۶۷

موسی بن عیسی بن علی: ۸۳
موسی بن محمد (الهادی بن المهدی بن
خلیفه عباسی): ۱۶، ۸۳، ۹۵

موصل: ۳۱، ۵۵، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۴۷

مؤمن الطاق = محمد بن نعمان احوّل

میثم تمار: ۳۴

میخائیل یان دوخویه = دوخویه

میر خواند: ۲۱

میرزا آقا خان کرمانی (عبدالحسین):

۲۴۸

میرزا خلیل کمره ای (حاج): ۱۵۳

میسان: ۵۵

میسرین بیاع زطی: ۱۶۴

میسره: ۷۷

میکائیل: ۲۲۷

میمون بن دیسان بن سعید بن غضبان:

۱۹۸

میمون قداح: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،

۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵،

۲۰۹، ۲۱۳

میمودز: ۲۲۵

ن

الناسی الاکبر: ۲۴۹

ناصر خسرو قبادیانی (حمید

الدین): ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۹

ناصرالدین بیضاوی اشعری: ۱۱۵

الناصرلدين الله خلیفه عباسی: ۱۲۶،

۲۲۵

ناطق = امام ناطق

نافع بن ازرق حنفی (ابوراشد): ۳۸

نجاشی (ابوالعباس احمد بن علی ابن

احمد بن) العباس): ۱۳۱، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۵۹

نجد: ۵۷

نجدات: ۳۸

نجدة بن عامر حنفی: ۳۸

نحف: ۶، ۱۲، ۵۱، ۷۵، ۸۷، ۹۹،

۱۱۱، ۱۴۵، ۱۸۳، ۲۳۷، ۲۳۸،

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴،

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

نجم الدین محمد النسفی (شیخ): ۲۴۰

نرجس (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲

نزار یسر المستنصر خلیفه فاطمی (العزیز

ابومنصور نزار بن احمد): ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴

نسائی: ۱۳۱

نشوان الحمیری (ابوسعید): ۲۴۹

نص جلی (نص صریح): ۳۹، ۴۵، ۴۸،

۴۹، ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷،

نص خفی: ۳۹، ۴۵

نصر بن سیار: ۶۰، ۷۸، ۷۹

نصير: ١٨٥

نظام الملك (خواجه): ١٩٩، ٢٢٥

نظام معتزلى: ١١٤، ١٢١

نعمان بن بشير بن سعد: ٢٤

نعمه الله نوفل افتدى الطرابلسى: ٢٤٩

نعيم بن يمان: ٦٣

نفس زكيه = محمد بن عبد الله بن

حسن بن حسن نفيس (غلام ابو جعفر محمد

بن على النقى): ١٢٠، ١٢١، ١٢٢

نقيل بن عبد العزى: ٥

نمرود: ١١٨

نهادند (قلعه): ١٩٦

نهروان (جوروان): ٢٧، ٢٨

نهروان (جنگ): ٢٨، ٢٩

نوبخت: ١٤١

نوبختى (ابو محمد حسن بن موسى): ٧٥،

١٠١، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٤٩

نوح نبى: ٤٦، ١٢٩، ٢٢٧

نورالله شوشترى (قاضى): ٢٠١، ٢٤٦

نوفل بن عبد مناف: ٤٥

نول كشوز: ١٦٨، ١٧١، ٢٤٩

نويرى (شهاب الدين احمد بن

عبد الوهاب): ١٨٧، ١٨٨، ١٩٨،

٢٠٤، ٢٠٥

نيبرج (دکتر): ٢٣٦

نیشابور: ١٣٨، ١٩٦

و

الوائق بن معتصم (خليفة عباسى): ٦٨،

٨٣، ٩٢

وادی شام = شام

واسط: ٢٧، ٥٥، ١٤٤

واصل بن عطا غزال (ابوحذيفه): ٣٩،

٥٩، ٦٤، ٦٦، ٧١

ورامين: ٩٥

وزير ابو على احمد بن افضل: ٢١٥

وستنفلد: ١٦٠

وعدو وعيد: ٦٥، ٧٠

وكيع بن الجراح: ١٠٠

ولا ديمير ايوانف = ايوانف

ولايت: ١٠٧، ١٠٨

ولهوزن يوليوس: ٢٤٩

وليد بن عبد الملك: ١٦، ٣٣، ٦٠

وليد بن عقبه: ٢٤، ٤١

وليد بن يزيد (وليد دوم): ٣٣

ولى عصر (عج) = مهدي قائم آل محمد

(ص)

ونسینگ: ١٨

(هـ)

هاجنس: ٢٤٩

هادى (امام) = محمد التقى

الهادى يحيى (نوة قاسم بن ابراهيم

علوى): ١٠٧

الهادى خليفه عباسى = موسى بن محمد

هارون بن سعيد عجلي: ٦٢

هارون الرشيد (خلفه عباسى): ٦١، ٨٣،

٩٠، ٩١، ١٩٦

هارون (يوشع): ٢٢٨

هاشم بن ابى هاشم: ١٦٧

هاشم بن حكيم مقنع: ٨٤، ٨٦

هاشم بن عبد مناف: ٣، ٥، ٨٣

هاشم رضى: ٢٣٨

هاشم معروف (السيد): ٤٦، ٨٨، ٢٤٧

هانى بن عروه: ٣٥

هبة الله محمد كاتب (ابونصر): ١٣١

هجر: ٢٣١

هرمزد: ۶۳

هشام بن حکم (ابومحمد): ۷۲، ۲۰، ۷۴

۷۳، ۷۴، ۱۵۰، ۱۵۱

هشام بن الحکیم = هاس . حکیم مقنع

هشام بن سالم جوالیقی . (حکم): ۷۴

۱۶۶، ۱۷۳

هشام بن عبدالملک: ۳۳، ۸۸

هشام بن عمرو القوطی: ۶۶

هشام بن محمد بن السائب الکلبی (ابو

المنذر): ۲۴۶

هلموت رتر = رتر

همدان: ۹۱، ۱۳۸، ۲۰۰

هند: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۸

۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۱۰

۲۲۴، ۲۳۲

هند غربی: ۲۳۲

هنری کریبن: ۲۴۲

هوتسما: ۵۳، ۱۵۵

هوشیدر: ۱۲۹

هوشیدر ماه: ۱۲۹

هولاگوی مغول: ۲۲۵

هوشع = بوشع بن نون

هیثم بن معاویه: ۸۴

هیصم بن جابر (ابوبیہس): ۳۸

ی

یافعی: ۱۷۲

یاقوت حموی: ۱۵، ۱۶، ۵۳، ۵۷، ۷۸

۱۴۴، ۱۴۵

یحیی بن ابی السمیط: ۱۴۸

یحیی بن اصرم: ۱۷۱

یحیی بن خالد برمکی: ۹۰

یحیی بن زید: ۶۰، ۶۲، ۸۲، ۱۵۹

یحیی بن المهدی: ۲۱۷

یزید بن الخصیب: ۱۷۴

یزید بن عاصم محاربی: ۲۷

یزید بن عبدالملک (یزید دوم): ۱۵، ۲۳

یزید بن عمر بن هبیره: ۱۷۹

یزید (عمرو) = ابو خالد واسطی

یزید بن معاویه بن ابوسفیان: ۳۳، ۳۵

۵۲، ۵۳، ۸۰، ۱۳۵

یزید بن هارون: ۱۰۰

یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم):

۳۳

یشار قوتلوی: ۲۴۴

یعقوب بن عدی کوفی: ۶۳

یعقوبی: ۶، ۱۲، ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۳۶

۵۳، ۵۴، ۹۰، ۹۲

یمانه: ۲۱۰

یمانه: ۲۱

یمن: ۴، ۲۳، ۴۱، ۶۰، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۳

یهودیه: ۱۳۳

یوحنا ی معدانی: ۱۰۲

یوسف نبی: ۱۲۰

یوسف بن عمر ثقفی: ۵۹

یوسف نان اس: ۲۴۸

یوشع بن نون (هوشع): ۱۱

یونان: ۶۷، ۱۸۷

یونس اسواری: ۶۴

یونس بن ظبیان: ۱۶۴، ۱۶۶

یونس بن عبدالرحمن قمی (سلمان فارسی

عصر): ۷۴، ۱۵۱

یونس بن عبدالرحمن یونسی: ۹۰

یونس نمیری: ۴۳

